

## سخن سردبیر

### در جستجوی «لویاتان»<sup>۱</sup> جدیدی برای ایران!!

شاید در حدود یکصد و پنجاه سال پیش، میرزا ملکم خان ناظم الدوله - که بعدها به عنوان پدر جریان منور الفکری (روشنفکری) در تاریخ ایران شهرت یافت - تصور نمی‌کرد، از میان سوداهایی که او در سر داشت، بعضی از آنها مانیفست قرائت‌های ابطال‌ناپذیر تجدد و ترقی در ذهنیت شبه روشنفکران ایران معاصر شود.

از میان همه سوداهایی که او در سر داشت، سودای حکومت «دیکتاتوری قانونی» بیش از بقیه، ذهنیت جریان شبه روشنفکری تاریخ یکصد و پنجاه ساله اخیر ایران را شکل داده است. میرزا ملکم خان در آرمان‌های حکومت دیکتاتوری قانونی، به دنبال این بود که از شاه قاجاری

---

۱. لویاتان نام ازدهایی است در روایت‌های توراتی که بر همه چیز سیطره دارد. توماس هابز فیلسوف قرن ۱۶ و ۱۷ انگلستان در اثری به نام «لویاتان» به دنبال جامعه‌ای می‌گشت که همه آزادی خود را به ازدهایی به نام دولت بدهند تا امنیت به دست آورند. رک: توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، نشرنی، تهران: ۱۳۸۰.

و نظام ایللیاتی قاجاریه لویاتانی شبیه دولت «توماس هابز» و نظام مشروطه سلطنتی انگلستان بسازد. این نظام، نظام مقتدری بود که حول محور پادشاه و الیگارشسی وابسته به نظام پادشاهی شکل می‌گرفت و از طریق یک یا دو مجلس قانونگذاری، متشکل از عوام، یعنی مردم (مجلس شورا) و خواص، یعنی نخبگان برگزیده طبقات اشراف (مجلس سنا) امور کشور را در دست گرفته و هرج و مرج ناشی از نفوذ خان‌ها، حکام ولایات و ایالات و سایر درباریان را در شکل قانونی تبدیل به نظم سیاسی جدید می‌کرد.

میرزا ملکم خان و هم‌فکران او می‌دانستند شکل‌گیری چنین نظامی نیاز به زمینه‌های اجتماعی و مقبولیت شرعی و قانونی سلسله پادشاهی در ایران دارد و کسب چنین مشروعیت و مقبولیتی از جامعه مذهبی ایران، با توجه به نفوذ علمای شیعه و دیدگاه‌های آنها نسبت به حکومت‌های عصر غیبت، کار بسیار دشواری خواهد بود.

داستان تخریب اندیشه‌های اسلامی علی‌الخصوص مذهب شیعه و مجتهدان دینی در تاریخ معاصر ایران تا حدود زیادی به زمینه‌های چنین تفکری باز می‌گردد. برای تولد «لویاتان» حکومتی در ایران، باید مقدماتی فراهم می‌شد. رواج بی‌دینی، خارج کردن دین از زندگی اجتماعی، تخریب شخصیت علمای دینی، انکار نسبت دیانت و سیاست، تقدس مآبی، تضاد دین و علم و بالاخره نشان دادن چهره مخدوش و مشوشی از دین و دینداران، بخشی از این مقدمات بود.

به عبارت دیگر، پیروان حکومت دیکتاتوری قانونی، باید همان راهی را می‌رفتند که اسلاف آنها در اروپا و در مقابل مذهب مسیحیت رفته بودند. اما داستان دین اسلام با دین مسیحی و نسبت عالمان اسلامی و عالمان مسیحی و از همه مهم‌تر ماهیت روشنفکری خوداتکای اروپایی با روشنفکری تقلیدگرای ایرانی، از همان ابتدا نرسیدن چنین بار کجی را به منزل نشان می‌داد. ملت ایران برای این تجربه تاریخی غرامت سنگینی پرداخت کرد.

اژدهای دولت هابزی (لویاتان) در آرمان‌های میرزا ملکم‌خان، پنجاه سال بعد، (درست در آخرین سال‌های عمر او) متولد شد و این تولد در دامان نهضتی اتفاق افتاد که رهبری این

نهضت اگر چه با عالمان دینی بود، اما به کام یاران و همفکران نظریه دولت مطلقه هابزی در ایران شد.

نظام مشروطه سلطنتی به عنوان عالی‌ترین آرمان جریان روشنفکری برای رسیدن به دروازه‌های تجدد و ترقی، خاندان سلطنتی (سلسله) را که تا آن دوران هیچ‌گاه در ایران یک نهاد قانونی و شرعی نبود، تبدیل به یک نهاد قانونی کرد. به عبارت دیگر اولین ارمغان جریان روشنفکری برای ملت ایران (به عنوان تحفه مدرنیته و مدرنیزاسیون)، ازدهای (لویاتان) قانونی دولت پادشاهی بود.

سلسله‌های پادشاهی اگر چه در گذشته از طریق جلب حمایت‌های عصیبت ایلیاتی، قدرت حکومت را به دست می‌آوردند و تا زمان پا برجایی این عصیبت، آن سلسله نیز پادشاهی می‌کرد اما براساس قانون اساسی مشروطه، نهاد حکومت مادام العمر به اعقاب نکور یک خانواده یا سلسله واگذار شد و تمامی جریانات روشنفکری تولد چنین ازدهایی را که فاقد منطق عقلی و شرعی بود، توجیه عقلی و قانونی کردند.

اگر تا قبل از نظام مشروطه سلطنتی، کورسویی در دگرگونی‌های ایران وجود داشت که ناکارآمدی یک نظام ایلیاتی از طریق نظامی ایلیاتی دیگر به چالش کشیده شود، شبه روشنفکران برآمده از الیگارشسی نظام قاجاری با قانونی کردن سلسله پادشاهی در ایران، لویاتانی را خلق کردند که نه تنها همه آن اختیارات و ابزار اعمال دیکتاتوری گذشته را در اختیار داشت بلکه بر اساس نظام مشروطه سلطنتی ابزار گران‌قدر دیگری به نام «قانون» نیز در اختیار او نهاده شده بود تا به قدرت دیکتاتور افزوده شود.

نهضت باشکوه عدالت‌خانه به رهبری علمای دینی و جانفشانی‌های مردم، آمده بود که عدالت، قانون و اجرای احکام اسلامی را جایگزین نظام ایلیاتی کند اما روشنفکران مشروطه‌خواه با قانون اساسی مشروطه سلطنتی به تعبیر مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و امام خمینی (ره)، استبدادی به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری را به ملت ایران تحمیل کردند. استبداد بسیط عصر قاجاری تبدیل به استبداد مرکب عصر مشروطه شد.

همه استعداد جریان روشنفکری در تاریخ ایران چیزی فراتر از نظام مشروطه سلطنتی نبود که آن هم یک الگوی برگرفته از انگلستان و سایر نظام‌های سلطنتی اروپا بود. نظام مشروطه سلطنتی و یا به تعبیر دیگر لویاتان میرزا ملکم خان نظام الدوله از همان ابتدا بنیان قدرت خود را بر سه اساس استوار کرد:

۱. باستان‌گرایی

۲. سکولاریسم

۳. نوسازی غربی

باستان‌گرایی هیچ مبنای عقلی و شرعی نداشت و از همان آغاز در مقابل بخش با ارزشی از دستاوردهای فرهنگ و تمدن ایران قرار گرفت و آخرین محصول آن جشن‌های مضحک و هزار و پانصد سال شاهنشاهی بود.

رژیم مشروطه سلطنتی علی‌الخصوص در دوران پهلوی، برای اینکه بی‌دینی یا بی‌اعتنایی به دین را تحقق بخشد، باید بین مذهب شیعه به عنوان پشتوانه آگاهی ملی ایرانیان در دوران جدید با هویت ملی و ملیت جدایی ایجاد می‌کرد. رژیم پهلوی تصور می‌کرد که این جدایی را می‌توان با ترویج سکولاریسم یا لائسیسته، آریایی‌گری یا باستان‌ستایی به وجود آورد. اما سکولاریسم و فرضیه باستان‌گرایی در ایران بی‌بنیادتر از آن بود که حتی توان جذب پاره‌ای از روشنفکران تحصیل کرده غرب را داشته باشد چه برسد به ملت ایران.

برنامه نوسازی نظام مشروطه سلطنتی نیز از همان ابتدا، چیزی بیشتر از استخوان باقی مانده‌ای از الگوهای شکست خورده و برنامه‌های دیکته شده غربی‌ها در پاره‌ای از کشورهای جهان سوم نبود و این برنامه در ایران ره به جایی نمی‌برد.

بنابراین رژیم مشروطه سلطنتی و حامیان تئوریک آن نه به خاطر انحراف‌ها و فسادهایش بلکه به سبب اصل بنیادهایش در همان ابتدا یک نظام ناکارآمد و کاملاً وابسته به غرب از آب درآمد. لویاتانی که روشنفکری تحت عنوان نظام مشروطه سلطنتی در ایران به وجود آورد و حق قانونی حکومت بر مردم ایران را مادام‌العمر به یک خانواده اعطا کرد، چشم‌انداز مثبت و

مفیدی برای تحولات ایران به ارمغان نیاورد.

اگر چه هنوز عده‌ای تلاش می‌کنند علل این ناکامی را به عوامل دیگری متصل سازند اما استعداد ذهنیت و توان فکری جریان روشنفکری در ایران، چیزی بیش از آنچه که در یکصد و پنجاه سال اخیر دیدیم، نبوده و نیست.

اگر در صدر گفتمان این جریان، در خصوص تجدد و ترقی با آرمان‌های میرزا ملکم‌خانی سر و کار داریم که تصور می‌کرد راه ترقی و اصول نظم را باید به همان شکل که فرنگی‌ها اختراع و ابداع کرده‌اند بدون دخالت عقل ایرانی در ایران اجرا کرد تا به دروازه‌های ترقی رسید، در ذیل این گفتمان نیز جریان‌ات شبه روشنفکری عصر جمهوری اسلامی را داریم که علی‌رغم شکست فاحش پروژه‌های تجدد و ترقی اسلاف خود، هنوز معتقدند که برای شناخت انتقادی از خود و جامعه و فرهنگ خودی، بایستی از آن فاصله گرفت و با خود بیگانه و غریبه شد.<sup>۲</sup>

ملت ایران تا کی باید تاوان این از خود بیگانگی‌ها را بپردازد؟

آنهایی که معتقدند «در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک می‌بایست با نقد محافظه‌کارانه‌ای مانند «هویت ایرانی» یا «اصالت فرهنگی» توأم باشد و ارائه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران را بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» نه سازگار با دموکراسی و نه سازگار با مدرنیته می‌دانند»<sup>۳</sup>، آیا نمی‌خواهند از خواب یکصد و پنجاه ساله ذهنیت‌های بسته جریان‌ات شبه روشنفکری برای ایجاد دگرگونی در ایران بیدار شوند؟

آیا روشنفکران این مرز و بوم، هنوز بازنگری در کارنامه فکری خود را در عصری که امام خمینی با انقلاب اسلامی تمامی قالب‌های ذهنی دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی را در هم

۱. کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، گردآورنده و مقدمه حجت‌الله اصیل، نشرنی،

تهران: ۱۳۸۱، ص ۳۰.

۲. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، طرح نو، تهران: ۱۳۸۱، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۳۷.

شکست، روا نمی‌دانند؟

کارنامه جریان‌ات شبه روشنفکری از عصر آرمان‌های دولت مطلقه پادشاهی تا پیروزی انقلاب اسلامی چه چیزی برای جامعه ایران به ارمغان آورد؟ آیا جریان‌ات شبه روشنفکری شجاعت بازخوانی این پرونده تاریخی را دارند؟

بیاید و با هم این پرونده را مرور کنیم. اکنون در ایامی هستیم که مطالعه پاره‌ای از وقایع این ایام در تاریخ گذشته ایران عبرت‌آموز است.

۱. به راستی در آن دورانی که ملت ایران به رهبری علمای دینی پس از سال‌ها ظلم و ستم نظام پادشاهی، در مخالفت با حاکمیت استکبار جهانی به رهبری انگلیس، در مقابل امتیاز ننگین رویتر که توسط میرزا حسین‌خان سپه‌سالار و میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و سایر منور الفکران دربار قاجاری، همه عزت و شرافت این مملکت، دو دستی تقدیم بیگانگان می‌شد، ایستادگی کرد، جریان مدعی اصلاح‌طلبی و روشنفکری چه عکس‌العملی از خود نشان داد؟

۲. در آن دورانی که ملت ایران به رهبری میرزای شیرازی در تقابل با خوی استکباری انگلیس و استبداد ناصرالدین شاهی در مقابل واگذاری امتیاز انحصار توتون و تنباکو ایستادگی کرد، جریان مدعی اصلاح‌طلبی و روشنفکری در کجای تاریخ ایران قرار داشت و در کدام طرف بود؟ طرف ملت یا طرف استبداد و استعمار؟

۳. در آن دورانی که مردم برای مبارزه با استبداد شاه قاجاری و ایجاد عدالت‌خانه و اجرای احکام اسلامی، نهضت با شکوه مشروطه را به رهبری علمای دینی به وجود آورد، جریان‌ات روشنفکری چه عکس‌العملی از خود نشان دادند؟ آیا غیر از آن است که با مصادره نهضت عدالت‌خانه، سلسله قاجاری و سپس پهلوی را مادام‌العمر از طریق قانون اساسی مشروطیت بر سرنوشت ایران حاکم کردند و ایران را هفتاد سال از تحول و دگرگونی دور نگه‌داشتند؟

۴. دستاورد جریان‌ات شبه روشنفکری را در قتل و ترور رهبران دینی، تشکیل کمیته مجازات و ایجاد گروه‌های تروریستی، تشکیل احزاب و فروش منافع ملی به بیگانگان، اشغال ایران توسط روس و انگلیس و امثال اینها، تا روی کارآمدن سلسله پهلوی، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۵. به راستی جریان‌ات روشنفکری در فراهم کردن زمینه‌های کودتای سیاه و سپس روی کار آمدن رضاخان تحت عنوان دیکتاتوری منور و یا دولت مطلقه مدرن که آرزوی میرزا ملک‌خان بود، چه کارنامه‌ای از خود به جای گذاشتند؟
۶. در جنایاتی که رضاخان علیه دین و علمای دینی، آزادی‌خواهان مسلمان، نابودی فرهنگ ملی و خشکاندن زمینه هرگونه اندیشه در ایران انجام می‌داد، جریان روشنفکری چه نقشی داشت؟
۷. در روی کار آمدن پهلوی دوم و جنایاتی که بعدها این رژیم مرتکب شد، جریان‌ات شبه روشنفکری چه ارمغانی برای ملت ایران آورد؟
۸. تشکیل احزاب سیاسی وابسته به روس و انگلیس و رقابت برای واگذاری امتیاز نفت جنوب به انگلیس‌ها و امریکایی‌ها و نفت شمال به شوروی‌ها، آیا چشم‌انداز مثبتی از فعالیت‌های جریان‌ات مدعی روشنفکری برای ملت ایران است؟
۹. کدام ورقه استعمار را می‌توان یافت که امضای بخشی از جریان‌ات روشنفکری پای آن نباشد؟
۱۰. نقش این جریان‌ات در شکست ملی شدن صنعت نفت ایران چگونه ارزیابی می‌شود؟
۱۱. وقتی قرارداد ننگین کاپیتولاسیون در آبان ۱۳۴۳ توسط همین جریان در مجلس شاه به تصویب می‌رسید و امام خمینی(ره) به عنوان تنها مرد میدان مبارزه، مقابل اعطای چنین امتیاز ننگینی که به معنای تحقیر ملت ایران بود ایستادگی و افشاگری می‌کرد، جریان روشنفکری از خود چه عکس‌العملی نشان داد؟
۱۲. در تبعید امام به خارج از ایران و خفه کردن صدای مبارزان مسلمان علیه دیکتاتوری رژیم مشروطه سلطنتی و لویاتان میرزا ملک‌خان، جریان روشنفکری چه نقشی ایفا کرد؟
۱۳. در کدام‌یک از بسیج‌های مردمی تاریخ معاصر ایران حضور این جریان‌ها را در کنار مردم ایران می‌توان دید؟
۱۴. در آن دورانی که فقهای گران‌قدری چون آیت‌الله اشرفی اصفهانی، هاشمی نژاد، قاضی

طباطبایی، دستغیب، مفتاح، مدرس و نیز قهرمانانی چون میرزا کوچکخان، سید عبدالحسین واحدی توسط رژیم مشروطه سلطنتی و یا جریانات شبه روشنفکری منافق، ترور، اعدام و یا در زندان‌ها کشته می‌شدند، چرا هیچ‌یک از جریانات روشنفکری صدایی در رابطه با دفاع از حقوق بشر از خود سر نمی‌دادند؟

۱۵. در آن دوران که مسجد کرمان توسط رژیم شاه به آتش کشیده می‌شد و به حرم امام (رضاع) و زائران آن توسط عوامل رژیم پهلوی که تمامی آنها شبه روشنفکران برآمده از دستگاه منور الفکری ایران بودند قتل عام می‌شدند، چرا جریانات روشنفکری که امروز داعیه دفاع از آزادی و حقوق بشر دارند در آن روز سکوت کرده و یا خود در خدمت رژیم پهلوی بودند؟

به راستی ارمغان جریان روشنفکری جز نظام استبدادی رژیم مشروطه سلطنتی و تقویت اژدهایی به نام دولت مطلقه مدرن و بی‌اعتنایی به فرهنگ و باور ملی و دینی و فروش منافع ملت ایران به بیگانگان و ده‌ها عمل سیاسی شبیه به اینها، چیست؟

آنهایی که به این تاریخ تردید دارند می‌توانند به حدود ۷۰ جلد کتاب مربوط به اسناد لانه جاسوسی آمریکا در ایران رجوع کنند اگر چه بخشی از گردآوردندگان این اسناد اکنون از موضع انقلابی خود عدول کرده و ریزه‌خوار اندیشه‌های همین جریانات شبه روشنفکری در تاریخ معاصر ایران شدند اما آیا چنین بازگشتی به دوران ارتجاع چیزی از ماهیت ارزشمند آن اسناد تاریخی کم خواهد کرد؟

آنهایی که دل به درک حقیقت تاریخ این ملت دادند، نمی‌توانند نسبت به این وقایع بی‌تفاوت باشند. ملت ایران برای رسیدن به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی تاوان سنگینی پرداخت کرد. آنهایی که حقیقت مردمی انقلاب اسلامی و ماهیت مردم‌سالارانه جمهوری اسلامی را مورد تردید قرار می‌دهند، آیا حتی برای یکبار هم که شده از خود پرسیده‌اند، الگوی آرمانی شبه روشنفکران مخالف جمهوری اسلامی برای ایران چه مدلی از حکومت است؟

ارزش‌ها و روش‌های این حکومت از کجا می‌آید و حوزه اقتدار و اختیارات حاکمان این

حکومت را چه کسانی تعیین می‌کنند؟

بی‌تردید تجربه تاریخی مشروطه برای ملت ایران تجربه سنگینی است، مواظب باشیم لویاتان جدیدی از دل آرمان‌هایی که در آن از خودبیگانگی و با خود غریبه بودن اصل بوده و چیزهایی مانند «هویت ایرانی»، «اصالت فرهنگی»، «دین»، «مردم‌سالاری»، «فرهنگ ایرانی» و امثال اینها ارزشی ندارد، مجدداً بر سرنوشت ملت ایران حاکم نگردد. تمامی جریان‌های شبه روشنفکری عصر جمهوری اسلامی ایران، به نام «سازگاری با دموکراسی و همسازی با مدرنیته» مدافع متعصب و خشک چنین آرمان‌هایی برای ملت ایران هستند و بی‌پروا هم آن را تبلیغ می‌کنند.

آیا ملت ایران از یک سوراخ چند بار گزیده خواهد شد؟

## بازتاب جهانی انقلاب اسلامی

دکتر منوچهر محمدی<sup>۱</sup>

مقاله حاضر تلخیصی از کتاب «بازتاب جهانی انقلاب اسلامی، انفجار نور» تألیف دکتر منوچهر محمدی است که در آینده‌ای نزدیک به چاپ خواهد رسید.

کتاب بازتاب جهانی انقلاب اسلامی که چهار گفتار پیرامون اثرات انقلاب در نظام بین‌الملل، جهان اسلام، نظریه‌های انقلاب و الگوهای نظام سیاسی است، اثریست که در سیزده فصل به ویژگی‌های انقلاب اسلامی، علل و عوامل پیروزی انقلاب، تفاوت انقلاب اسلامی با سایر تحولات سیاسی و اجتماعی دوران معاصر، ساختار شکنی نظریه‌های انقلاب در اندیشه‌های غربی، استراتژی‌های جهانی شدن انقلاب اسلامی، بازتاب انقلاب اسلامی در نظام بین‌الملل، بازتاب انقلاب اسلامی بر جهان اسلام علی‌الخصوص کشورهای حوزه خلیج فارس، منطقه شامات، آفریقا، آسیای مرکزی و قفقاز، آسیای صغیر، شبه قاره هند و خاور دور می‌پردازد. نویسنده با ارائه اسناد و مدارک و تحلیل متون و منابع موجود، در سطح گسترده‌ای بازتاب عمومی انقلاب اسلامی در دولت‌ها، ملت‌ها، نظام بین‌المللی و نظریه‌های سیاسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

ضمن تقدیر و تشکر از دکتر محمدی که این کتاب را در اختیار فصلنامه ۱۵ خرداد قرار دادند، بخشی از مقدمه و نتیجه‌گیری این اثر را تقدیم خوانندگان می‌کنیم. به امید اینکه با چاپ این‌گونه آثار و نقد عالمانه آنها توسط دانش‌پژوهان، به غنای مبانی نظریه‌های سیاسی متفکران مسلمان در دوران معاصر و دیدگاه‌های پیرامون انقلاب اسلامی، افزوده گردد.

فصلنامه ۱۵ خرداد

## ◆ مقدمه

جهان در قرن بیستم، تحولات گسترده و وقایع متنوع، متضاد، تأثیرگذار و در عین حال خیره‌کننده‌ای را شاهد بود. سرعت و ابعاد گسترده این تحولات در قرن بیستم به تنهایی با آنچه در قرون پیشین بر جهان گذشته، برابری می‌نماید. جنگ‌های جهانی، انقلاب‌ها و تعارضات و درگیری‌های میان جوامع، بخش قابل توجهی از تحولات قرن گذشته را به خود اختصاص دادند. برخی از این رخدادها با تمامی اهمیت آنها دامنه اثر محدودی از خود به جای نهاده و برخی پویایی جریانات درونی خود را حفظ نموده و گستره کلانی از ساختارها و فرآیندهای نظام بین‌الملل را تحت تأثیر قرار دادند. وقوع انقلاب اسلامی در کنار فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از جمله حوادثی است که تأثیر فوق العاده و شگفت‌آوری در ورای مرزها و نظام بین‌الملل بر جای گذارده است. تحولات و وقایع فوق، عناصر درونی نظام بین‌الملل را به شکل عمیقی تحت تأثیر قرار داده‌اند.

حیرت و نگرانی غرب از وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹)، نه تنها ناشی از عدم درک و آشنایی صحیح آنها با جریان‌ها و تحركات داخلی، فرهنگ سیاسی و فکری درون جامعه ایران بود بلکه بروز چالش در منافع سرشار سیاسی و اقتصادی آنها نیز بر ابعاد این نگرانی می‌افزود. ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین دارندگان منابع گاز و نفت، مرز مشترک ۲۵۰۰ کیلومتری با یکی از پایه‌های نظام دو قطبی در دوران جنگ سرد، جایگاه ایران در کمربند اسلامی به عنوان یکی از قوی‌ترین مراکز فکری و فرهنگی اسلامی و همچنین موقعیت بی‌نظیر استراتژیک آن در حساس‌ترین منطقه در گردونه منافع حیاتی و امنیتی غرب و بویژه قدرت‌های بزرگ قرار داشت. پیچیدگی رفتار متقابل غرب و ایران فارغ از عنصر زمان،

ناشی از عواملی از این دست بوده است. شدت و ضعف برخورد و تعامل غرب با ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب تابع و وابسته به همین گونه عوامل می‌باشد.

در تاریخ مدرن ایران، این نخستین مرتبه‌ای نبوده که در آن تحول عمده‌ای رخ داده که مرکز دغدغه بین‌المللی شده است. تاریخ رقابت روسیه تزاری با انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی با امریکا در ایران از اواخر قرن ۱۹ میلادی، به خوبی منافع و دغدغه‌های غرب را در این کشور نمایان می‌سازد. با وجود تمام رخداد‌های تاریخ معاصر در ایران، آن طور که وقوع انقلاب اسلامی غرب را نگران ساخته و به عبارت بهتر به هراس واداشته و متحیر و متأثر ساخته، هیچ حادثه دیگری تا این حد اثرگذار نبوده است.

مطالعه تحولات پیشین و بررسی تاریخ معاصر ایران، خود مؤید این واقعیت است که پس از پیروزی انقلاب، غرب و قدرت‌های بزرگ عملاً امتیاز حضور و دخالت مستقیم در جریان‌ات جاری جامعه ایران را از دست دادند. در این بین حتی بازیگران حاشیه‌ای را نیز به شدت متأثر ساخت. برای مثال بیش از ۸۰ درصد واردات نفت رژیم صهیونیستی از ایران تأمین می‌شد که هر گونه خللی در این امر، ضربه سنگینی را به اقتصاد این رژیم وارد می‌ساخت. از سوی دیگر این رژیم؛ هم‌پیمان نظامی نیرومندی را از دست داد و با سیاست‌های جدید ایران در قبال فلسطین و حمایت آنها تا سر حد حذف «اسرائیل» عملاً منجر به درهم ریختگی برنامه‌ها و سیاست‌های آنها شد. «ژروسالم پست» در همین زمینه می‌نویسد:

«سقوط شاه نه تنها بر وضعیت جغرافیایی و سیاسی خلیج فارس تأثیر خواهد داشت؛ بلکه بر موازنه نیروها به طور اعم تأثیر خواهد گذاشت».

انقلاب اسلامی در شرایطی در ایران به وقوع پیوست که به نظر کمتر کسی ایران را در شرایط انقلابی تصور می‌نمود. اکثر برآوردها از توان نظام موجود در ایران در نهایت به ثبات نسبی ختم می‌شد. به عبارت دیگر این انقلاب خاستگاه و بستری غیرمنتظره داشت. چرا که حکومت پهلوی دوم در خاورمیانه برای نظام بین‌الملل دو قطبی به سرکردگی امریکا و شوروی، جزیره‌ای کاملاً آرام و امن محسوب می‌شد. قبل از کنفرانس گوادلوپ، کشورهای

بزرگ صنعتی و در رأس آنها امریکا، انگلیس و فرانسه هنوز انتظار فروپاشی حکومت پهلوی را نداشتند و به همین دلیل جیمی کارتر - رئیس جمهور وقت امریکا - چند ماه قبل از آن ایران شاهنشاهی را «جزیره امن»<sup>۱</sup> خواند و از سوی دیگر دیوید اوون - وزیر امور خارجه وقت انگلیس - با صدور بیانیه‌ای صراحتاً موضع کشورش را در برخورد با حرکت انقلابی مردم در ایران جانبداری رسمی از محمد رضا پهلوی و ادامه حکومت سلسله پهلوی اعلام نمود. آنها بر این باور بودند که پیروزی انقلابیون در ایران در نهایت به تأسیس نظام کمونیستی منجر خواهد شد. تقابل غرب لیبرال در مقابل شرق کمونیست تمام ذهنیت قدرت‌های رقیب را منحصر به خود ساخته بود؛ به طوری که تحلیل‌ها و برداشت‌های مزبور آنها را به شدت تقلیل‌گرا نموده و منجر به سیاست‌گذاری‌ها و

تصمیم‌های متناقضی از سوی آنها در قبال بسیاری از مسائل جاری در نظام دو قطبی شد.

با وجود چنین شرایطی در نظام بین‌الملل هرگز احتمال نمی‌رفت که چنین دولت به اصطلاح جاه‌طلب و مدرن‌گرا که در تعامل با هر دو قطب نظام بین‌الملل کنار آمده و پشتیبانی هر دو را همراه داشت به آسانی و در مدت کوتاهی در مقابل جریان انقلاب به زانو درآید. حضور فعال انگلیس و امریکا در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تصور هر گونه انقلاب را برای حاکم شدن نظام

تقابل نظری و عملی جمهوری اسلامی در دوران تکوین و تکامل خود با نظام بین‌الملل که بر پایه سلطه غرب شکل گرفته بود، بارها نمود یافته و طیف گسترده‌ای از سیاست‌های حمله به ساختار موجود نظام بین‌الملل با استراتژی صدور انقلاب و تقویت و تجهیز امت اسلامی و نیروهای مستضعف جهان از طریق صدور انقلاب تا بهره‌گیری از راهبردهای ظریف‌تر در جهت اصلاح و تغییر نظام بین‌الملل به سود خود را شامل می‌شود.

۱. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، ۱۳۶۹، ص ۶ - ۱۵۵.

بلشویکی در جهت گسترش نفوذ شوروی و یا هر نوع دیگری از جریان‌ات ضد غربی با یأس مواجه می‌ساخت.

حضور و نمود دو ایدئولوژی مارکسیسم و لیبرالیسم در سیستم نظام دو قطبی و سلطه و استحکام روز افزون بر این سیستم، اکثر کشورها خصوصا کشورهای کوچک و آسیب‌پذیر را ناگزیر از پیوستن به یکی از این دو قطب نموده بود. هر تحول و تغییری در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی در سایه حضور و پشتیبانی یکی از این دو قطب را محقق می‌داشت و تقریباً وجهه قانونمند به خود گرفته بود.

به عبارت دیگر نه فقط یکی از دو ابرقدرت در پشت این تغییر و تحولات حضور فعال و نقشی عمده داشتند بلکه آشکارا از یکی از دو طرف حمایت و به آن کمک می‌کردند. مواردی همچون جنگ ویتنام، بحران کوبا، جنگ دو کره و تحولات اروپای شرقی و بسیاری موارد در رقابت و بعضاً رویارویی دو قطب و حمایت آشکار آنها از طرفین منازعه قابل ذکر است.

سیاست‌های غرب و در رأس آنها آمریکا در منطقه خاورمیانه و همچنین خلیج فارس به واسطه وجود منابع غنی انرژی و مهم‌تر از آنها ویژگی‌های بارز ژئوپلیتیک این منطقه، ایران را به عنوان کشوری با موقعیت استراتژیک منحصر به فرد در شرایطی استثنایی قرار داده بود. همسایگی با قدرتی چون اتحاد جماهیر شوروی و برخورداری از پتانسیل‌های یک قدرت منطقه‌ای و همچنین سیاست‌ها و گرایش‌های غرب‌گرایانه، ایران را به گزینه‌ای مناسب برای اعمال سیاست‌های آمریکا در منطقه مبدل کرده بود. آمریکا علاوه بر پیگیری اهدافی همچون مقابله با نفوذ کمونیسم، تضمین تداوم صدور نفت ارزان از منطقه غرب و همچنین دفاع از رژیم‌های محافظه‌کار و متحدین غرب در منطقه، در پی انتخاب برخی از دولت‌های منطقه‌ای به عنوان تکیه‌گاه اصلی سیاست‌های خود در راستای ایجاد توازن قوا در منطقه و تأمین منافع غرب و شریک استراتژیکی همچون رژیم صهیونیستی بود.

رهیافت دولتمردان آمریکا برای نیل به اهداف خود در منطقه در طول دهه ۱۳۵۰ به دلیل درگیری این کشور در بحران ویتنام و امکان تشدید احساسات ناسیونالیستی در منطقه به دلیل

حضور مستقیم امریکا بر اساس استراتژی جنگ به دست دیگران برای امریکا شکل گرفته بود. این راهکار در قالب دکترین معروف نیکسون یا گوام تجلی یافت و دو کشور ایران و عربستان، هر کدام به دلایلی خاص محورهای بنیادین اجرای این مأموریت شدند. در رقابت بین این دو کشور، توان و مزیت‌های ایران بر عربستان تفوق یافت و مأموریت اصلی در چارچوب دکترین مذکور به ایران واگذار شد. این سیاست در دوران جرالد فورد و کارتر نیز ادامه یافت و پیروزی انقلاب خط بطلان و انتهای این استراتژی بود.

شکی نیست که پس از فرار محمد رضا پهلوی از ایران و بازگشت امام خمینی به کشور، بازیگران صحنه سیاست بین‌الملل (اعم از دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چند ملیتی و رسانه‌ها)، همه مجبور بودند این واقعه بسیار بزرگ را در ساخت راهبردی و سیاسی، به مثابه واقعتی انکارناپذیر باور نمایند. موضع‌گیری‌ها و عملکرد متفاوت و بعضاً متناقض قدرت‌های بزرگ، حاکی از سردرگمی و عدم صحت محاسبات آنها بوده و حساسیت آنها در موضع‌گیری‌های اولیه نشان از تأثیرگذاری انقلاب در چنین ابعادی داشت. رویکرد ایدئولوژیک انقلاب اسلامی بر فرهنگ دینی و ارزش‌های سنتی و بومی برای جهان غرب کاملاً غیر منتظره بود. کشورهای غربی، ایدئولوژی‌های بسیاری نظیر امپریالیسم، نازیسم، رئالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، ناسیونالیسم، کمونیسم و ... را در روابط بین‌الملل تجربه کرده بودند؛ اما در قرون اخیر رویکرد دینی یا احیای سنت سیاسی اسلام و یا به قولی اصول‌گرایی اسلامی و مضامینی همچون جهاد، فتوا، شهادت، امت و امام به هیچ وجه برای غرب قابل هضم نبود. تا آن زمان بیشترین دغدغه غرب در جهان اسلام و کشورهای مسلمان، حرکت‌های ناسیونالیستی و جنبش‌های روشنفکری بود.

در این بین نظام سیاسی و اقتصادی اروپا، به طور انفرادی و اشتراکی بی‌آنکه از این جایگزینی احساس نارضایتی چندانی نماید، در صدد برآمد با دولت موقت به منزله جانشین حکومت پیشین رابطه‌ای معقول و منطقی ایجاد نماید تا منافع اقتصادی، سیاسی و ژئوپلیتیکی خود را در ایران حفظ نماید. این در حالی بود که دولت‌های انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا

نسبت به اوضاع سیاسی داخلی ایران حساسیت بسیاری نشان می‌دادند. با وجود تمام تقابلهای نظری، نظام بین‌الملل دو قطبی باز هم در مقام حفظ منافع دراز مدت خود جویای ادامه روابط بازرگانی و سیاسی با ایران بودند.

هر چند این خود ناشی از عدم درک درست شرایط و تحلیل واقعی از وقایع داخلی در ایران بود. مجموعه‌ای از عوامل همچون شرایط خاص و ویژگی‌های منحصر به فرد جامعه ایران، ویژگی‌های خاص حرکت مردم در جریان انقلاب و سرعت تحولات درون جامعه، غلظت بیش از حد رقابت در نظام دو قطبی، کیفیت و مشخصه‌های خاص رهبری انقلاب، درک ناظران و بازیگران مستقیم بین‌المللی از انقلاب اسلامی را مشوش ساخته بود. تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، برخی دولت‌های اسلامی محافظه‌کار روی کار آمده بودند. هر چند حرکت‌های ناسیونالیستی تندرو و سکولار نیز در جهان اسلام قابل ملاحظه بود. اما این فقط ایران بود که نخستین جمهوری اسلامی را در جهان تأسیس نمود. به عبارت دیگر این انقلاب نخستین حرکت توده‌ای مردم در طول تاریخ بود که یک دولت دینی اسلامی به وجود آورد و به لحاظ نظری و اعتقادی با ارائه سیاست‌ها و راهکارهای خاص خود از همان آغاز تضاد و تقابل خود را با سیستم و نظام بین‌الملل نمایان ساخت.

تصرف سفارت امریکا و مسئله گروگان‌گیری نخستین تقابل انقلاب با نظام بین‌الملل بود که با نقض حقوق و عرف دیپلماتیک دستمایه غرب از سوی ایران، چالش‌های جدی بین ایران اسلامی و نظام بین‌الملل آغاز شد. تا آنکه تقابل نظری و عملی جمهوری اسلامی در دوران تکوین و تکامل خود با نظام بین‌الملل که بر پایه سلطه غرب شکل گرفته بود، بارها نمود یافته و طیف گسترده‌ای را از سیاست‌های حمله به ساختار موجود نظام بین‌الملل با استراتژی صدور انقلاب و تقویت و تجهیز امت اسلامی و نیروهای مستضعف جهان از طریق صدور انقلاب تا بهره‌گیری از راهبردهای ظریف‌تر در جهت اصلاح و تغییر نظام بین‌الملل به سود خود، شامل می‌شد.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران پیامدهای مستقیم و غیر مستقیمی برای نظام بین‌الملل و

عناصر و فرآیندهای درونی آن داشت. خروج ایران از اردوگاه غرب و تقابل اساسی با نظام بین‌الملل، تأثیرات عمیقی بر معادلات منطقه‌ای وارد نمود. عامل بسیاری از این تأثیرات را می‌بایست در ویژگی‌های منحصر به فرد این انقلاب، چه در بعد نظری و چه در بعد اجرایی جستجو نمود. اگر چه قرن بیستم شاهد تحولات و وقایع متنوعی از این جنس و در این سطح بود اما هیچ کدام از این وقایع در چنین گستره‌ای بازتاب نداشتند و تأثیرگذار نبوده‌اند.

نخستین سؤالی که در مقایسه پدیده‌هایی از این دست به ذهن متبادر می‌شود اینست که ویژگی‌های این پدیده چه بوده و تفاوت‌های عمده آن با نمونه‌های مشابه در راستای تأثیرگذاری بر عناصر و فرآیندهای سیستم و نظام بین‌الملل کدامند؟ به عبارت دیگر باید وجه تشابه و تمایز انقلاب اسلامی در ایران با وقایع همسطح و همجنس خود استخراج شود و آن دسته از ویژگی‌های

از منظر میشل فوکو نظریه‌پرداز  
فرانسوی، انقلاب سال ۹ - ۱۹۷۸  
متضمن امتناع کل یک فرهنگ و یک  
ملت از رفتن زیر بار یک جور  
نوسازی است که در نفس خود  
کهنه‌گرایی است. چنین انقلابی به  
مثابه انقلابی بدون تشکیلات، غیر  
حزبی و در نوع خود بی‌نظیر است.

انقلاب اسلامی که ظرفیت تأثیرگذاری آن بر نظام بین‌الملل را تقویت می‌نمایند استخراج نمود. در این راستا، تبیین آرمان‌های مطرح و کلی انقلاب، درک ابعاد و گستره تأثیرگذاری را تسهیل خواهد نمود.

از منظر میشل فوکو نظریه‌پرداز فرانسوی، انقلاب سال ۹ - ۱۹۷۸ متضمن امتناع کل یک فرهنگ و یک ملت از رفتن زیر بار یک جور نوسازی است که در نفس خود کهنه‌گرایی است. چنین انقلابی به مثابه انقلابی بدون تشکیلات، غیر حزبی و در نوع خود بی‌نظیر است.<sup>۱</sup> در تحلیل خصایص و ویژگی‌های انقلاب اسلامی می‌بایست به عناصری همچون جایگاه ایران در

نظام بین‌الملل، وضعیت و سطح توسعه جوامع، مفاهیم و ادبیات مرتبط با آن توجه خاص نمود.

انقلاب اسلامی در برهه‌ای از زمان به وقوع پیوست که به اعتقاد فوکو در قرن بیستم برای سرنگونی یک رژیم بیش از این که احساسات تند لازم باشد، اسلحه لازم است، ستاد فرماندهی تدارکات و... آنچه در ایران اتفاق می‌افتد باعث سردرگمی ناظران امروزی است. نه نشانی از چین در آن می‌بینند، نه از کوبا و نه از ویتنام، بلکه زلزله‌ای بدون دستگاہ و نظام، بدون پیشرو و بدون حزب.

در فرآیند این انقلاب انسان تهی از هر طبقه و صنف، در سلسله‌ای سازواره با مشتی واحد (بدون توسل به مبارزه مسلحانه) در مقابل رژیمی کاملاً مسلح صف آرای می‌گردد. به تعبیر دیگری از فوکو، این پدیده انقلابی با دست‌های تهی<sup>۱</sup> بود که ویژگی‌های متضاد را در دل خود جای داده بود. نخست تناقض منازعه مردمی پابرنه با دست‌های خالی با یکی از مجهزترین رژیم‌های عالم است. دوم فقدان هر گونه تضاد و تعارض در شبکه‌های مختلف اجتماع در تدبیر تحریک انقلابی است؛ چرا که در خلال توسعه و بسط منازعات، هیچ گونه مخالفتی بین نهادهای واپسگرا و پیشرو و عناصر درونی جامعه تظاهر ننمود. در این میان اسلام به عنوان کنش مردم در صحنه در شکل‌دهی آگاهی ملی و جمعی و تبدیل آن به یک منبع تحریک و تهییج و تغییر و دگرگونی نقش مهمی ایفا نموده است.

از جمله ویژگی‌های تأثیرگذار و حیرت‌آور انقلاب اسلامی برای غرب و حتی جهان اسلام، احیای افکار و اندیشه‌های اسلامی در سراسر جهان بود. تلاش و برنامه‌های غرب تا آن روز صرف این شده بود تا ریشه‌های اسلام در جوامع مختلف خشکانده شده و مفاهیم و آموزه‌های آن تقلیل یابد. بر همین اساس دائماً بر این نکته تأکید می‌شد که باید اسلام را در صفحات تاریخ جستجو نمود چرا که دیگر اثری از آن در جوامع باقی نمانده است. البته در این

---

۱. میشل فوکو، ایرانی‌ها چه رویائی در سر دارند، ترجمه حسین معصومی همارانی، انتشارات هرس، تهران: ۱۳۷۷.

راه تلاش‌های آتاتورک نهایت بهره‌وری را در راستای حذف اسلام از جوامع برای غرب ارائه نمود و تمام امیدها را برای بازگشت اسلام از میان برده بود.

مهم‌ترین تأثیر انقلاب اسلامی بر احیای ارزش‌ها و آگاهی‌های اسلامی، القای تفکر اسلام سیاسی بود. اسلامی که به زعم بسیاری در صفحات کهن تاریخ فرتوت شده و از اذهان رخت بر بسته بود، اینک با هسته‌ای قدرتمند و امواجی فراتر از مرزهای ملی بازگشته و به جریان افتاده بود. در واقع پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که ادیان بویژه دین اسلام با گذشت زمان و توسعه مدرنیزاسیون نه تنها به پایان راه نرسیده است بلکه مجدداً به عنوان مهم‌ترین راه نجات بشریت از ظلم و بیدادگری احیای شده و دنیای مادی‌گرای معنویت‌گریز را متوقف ساخته و دریچه‌ای از معنویات و اعتقادات مذهبی را در راستای رستگاری و رهایی بشریت از قید قدرت‌های استعمارگر گشوده است.

در این میان نقش امام خمینی (ره) به عنوان نظریه‌پرداز و احیاگر تفکر دینی از انظار دور نمانده و به اعتقاد و اعتراف بسیاری از اندیشمندان و شرق شناسان، اسلام شناسان و جامعه شناسان غربی، ایشان بزرگ‌ترین احیاگر تفکر و ارزش‌های اسلامی می‌باشند که آنچه اصلاح‌گران، تجدیدگرایان، متجددها و بیدارگرایان اسلامی از قرن ۱۹ میلادی تا زمان آغاز نهضت در ایران صرفاً به عنوان یک آرمان تبلیغ می‌کردند، امام خمینی (ره) در صحنه عمل پیاده کرد و دوران جدید رنسانس را آغاز نمود.

تلاش‌های چندین دهه‌ای استعمارگران چنان برنامه‌های مذهب‌زدایی را پیش برده بود که ظهور و بروز اسلام، آن هم به مثابه نیروی بالقوه فرهنگی و اجتماعی در صحنه جوامع در باور کمتر کسی می‌گنجید که آنچنان از نظر سیاسی احیا گردد که چنین ابعاد مستحکم و فراگیری یابد. انقلاب اسلامی ایران نیز در ردیف بزرگ‌ترین انقلاب‌های جهان با برنامه سیاسی خاص به منظور تأسیس نهاد و نظام برخاسته از انقلاب و پیاده‌سازی اصول اسلامی در حکومت و تشکیل حکومت اسلامی واقعی و همچنین تغییر ساختار نظام بین‌الملل با صدور انقلاب اسلامی همگان را در تحیر فرو برد و حساسیت بسیاری را برانگیخت.

سلسله تحولاتی که در ایران رخ می‌داد علاوه بر تغییرات بنیادین در نظام سیاسی و جامعه ایران فراسوی مرزها نیز حرکت می‌کرد و بقای خود را در گسترش ایدئولوژی در ابعاد جهانی می‌دید. به اعتراف دوستان و دشمنان، مخالفین و موافقین انقلاب، بیشترین تأثیر این انقلاب در جهان اسلام و عرب مشهود است. در بخشی از این منطقه انقلاب منبع الهام و تحرک بوده و برای برخی دیگر انقلاب اسلامی ایران و امواج حاصل از آن منبع تهدید جدی ثابت بوده است. هراس دولت‌های خاورمیانه و عرب ناشی از احساس جنبه‌های تهدیدی انقلاب اسلامی بوده است.

تمام کسانی که از مادی‌گرایی افراطی در رویکرد به غرب نفرت و انزجار پیدا کرده بودند، با پیروزی انقلاب اسلامی شادمان گشته، تشویق شده و روحیه و هویت جدیدی یافتند. در حقیقت انقلاب اسلامی برای آنها الهام‌بخش بوده و موجب حرکت‌های نوین و قابل ملاحظه‌ای در جهان اسلام شد که تفاوت‌های عمده شکلی و محتوایی با آنچه در گذشته رخ می‌داد، می‌توان یافت. در گذشته جوامع اسلامی و رهبران آنها در مقابل امواج تجددگرایی و غرب‌زدگی حالتی منفعلانه داشتند. پیروزی انقلاب اسلامی آموزه‌های جدیدی در بعد نظری و عملی در اختیار آنها قرار داد که از موضع انفعال خارج شده و خود را در حالت تهاجمی و دارای نقش بازیگری یافتند.

شاید مهم‌ترین سؤالی که در اذهان مسلمین جهان وجود داشت نحوه پیروزی انقلاب اسلامی بود و اینکه چه مؤلفه‌هایی در مکتب انقلاب و تاکتیک‌های به کار برده شده آن وجود داشت که ملتی با دست خالی بر رژیم تا دندان مسلح پهلوی فائق آمد. بر همین اساس مؤلفه‌های خاص انقلاب اسلامی برجستگی یافت و مسئله الگو قرار دادن قیام عاشورای حسینی و مقایسه شاه با یزید و امام خمینی با امام حسین، عنصر شهادت، ویژگی‌های مشروعیت رهبران انقلاب به عنوان جانشین امام غایب، موضوع اجتهاد و تقلید، مکتب تشیع و اصل ولایت فقیه همه از مؤلفه‌هایی بود مختص مکتب تشیع و ایران که به خودی خود افکار مسلمانان و بویژه اندیشمندان جهان اسلام را به خود جلب نمود.

این در حالی بود که از دید جهان غرب انقلاب اسلامی نماد تروریسم، گروگان‌گیری، حمله به سفارتخانه‌ها و منبع تهدید و همچنین حمایت از اعمال و رفتار انقلابی به شمار می‌رفت. برای مثال دولت ریگان، رئیس جمهوری وقت امریکا، انقلاب اسلامی را مترادف با تروریسم به کار می‌گرفت. هر چه پیام‌های انقلاب و گفتمان غالب ارائه شده از سوی امام و همچنین وقایع انقلابی سایر گفتمان‌ها همچون جهت‌گیری‌های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری و طبقه مرفه تمایلات و گرایش‌های مردمی، تکیه بر مردم تهیدست و پابرهنه، نوید جامعه‌عاری از سلسله مراتب اشرافی، نشان‌دن کار به جای سرمایه و ترجیح مالکیت عمومی بر مالکیت خصوصی و تأکید بر آزادی و استقلال، تأکید بر رهایی تمامی ملت‌های در بند، محترم شمردن حقوق انسان‌ها و ... و همچنین مصادیق به مراتب مترقی‌تر، کاربردی‌تر، با روح‌تر و البته بومی‌تر در بین جوامع اسلامی مورد پذیرش واقع می‌شد، بالعکس غرب دچار هراس شده و در موضع انفعالی قرار گرفته و تمامی برداشت‌های غرب کانالیزه می‌گردید. فهم و درک واقعیات انقلاب و شرایط جامعه ایران به شدت تحت تأثیر این‌گونه تنگ‌نظری‌ها و سوء برداشت‌های غرب و بویژه امریکا قرار داشت.

در واقع پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که ادیان بویژه دین اسلام با گذشت زمان و توسعه مدرنیزاسیون نه تنها به پایان راه خود نرسیده‌اند بلکه مجدداً به عنوان مهم‌ترین راه نجات بشریت از ظلم و بیدادگری مطرح می‌باشند. قرآن و آیات آن در دنیای بعد از انقلاب اسلامی معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرد. پیروزی انقلاب اسلامی چون داری شفاف‌بخشی موجب احیای افکار و اندیشه‌های اسلامی در سراسر جهان گردید و موجب افزایش روحیه و تقویت بنیادهای فکری گردید، به طوری که از حالت تدافعی در آمده و حالت تهاجمی به خود گرفته است.

اینکه چگونه بدون دخالت نهادها و سازمان‌ها و تشکیلات سیاسی، حزبی و انجمنی، انسجامی به حرکت توده‌ای و مردمی داده شده و نظم برخاسته از آن تابع چه ضوابط و معیارهایی بود، همه این موارد سؤال برانگیز بود. نقش مسجد، استقلال ائمه جماعات و

روحانیون از دولت و وجود نوعی حاکمیت دوگانه در کشور ایران به صورت بالقوه زمینه لازم را برای چنین انقلابی فراهم کرد.

مسلمانان جهان با پیروزی انقلاب اسلامی و احیای ارزش‌های اسلامی که تجربه شکست از رویکرد به غرب را به همراه داشته و قبل از آن با تحریم نفتی سال ۱۳۵۱، احساس قدرت، غرور و موفقیت نمودند. در عین حال انقلاب ایران اولین انقلاب سیاسی - اجتماعی اسلامی موفق را به جهان ارزانی داشت؛ انقلابی که با نام اسلام تحت شعار الله اکبر و بر پایه این ایدئولوژی و سمبل‌های اسلامی و شیعی و تحت رهبری روحانیتی که با مفاهیم اسلامی پرورش یافته بود، مبارزه کرده و پیروز شد.

در نتیجه مسلمانان در سراسر جهان توانستند به هویت اسلامی خود و از تجدید حیات اسلامی در جایی که برای مدت طولانی تحت سلطه قدرت‌های بزرگ خارجی قرار داشتند، احساس غرور و قدرت نموده و به خود ببالند.

از طرف دیگر امام خمینی به صورت روشنی تجربه ایران را به عنوان راهی به گذار سیاسی و ایدئولوژیک جامعه جهانی از اسلام ارائه داد. دستور کار او اتحاد همه مسلمانان در تلاش‌های فرهنگی و سیاسی در مقابل شرق و غرب بود. با پیروزی در این تلاش‌ها ایران به اثبات رساند که در اجرای اصول و آرمان‌هایش در کشور و گسترش آن در خارج موفق بوده است. فعالان اسلامی در سراسر جهان توانستند خودشان را با بسیاری از اصول ارزشی انقلاب اسلامی همخوان و هم‌آواز ببینند.

در میان این اصول چندی را می‌توان نام برد:

۱. طرح مجدد اسلام به عنوان مجموعه کاملی از شیوه زندگی
۲. اعتقاد بر این اصل که مدل غربی جدایی دین از سیاست موجب همه مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی جوامع اسلامی بوده است.
۳. این عقیده که قدرت و موفقیت مسلمانان در بازگشت به اسلام که بر اساس وعده و تضمین الهی می‌باشد، تنها جایگزین مناسب برای سرمایه‌داری غربی و سوسیالیسم و

مارکسیسم شرقی است.

۴. طرح مجدد شریعت به عنوان قوانین الهی برای ایجاد جامعه مطلوب و برقراری جامعه‌ای بر پایه عدالت اجتماعی و اخلاقیات.

۵. طرح مجدد جهاد مقدس علیه همه بت‌ها و آمادگی برای شهادت در راه خدا به عنوان تنها راه مبارزه و پیروزی.

استقبال اولیه از پیروزی انقلاب اسلامی توسط نخبگان و فرهیختگان جوامع اسلامی در سراسر جهان، نگرانی دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی را نیز فراگرفت. این رهبران و نمایندگان از سراسر جهان از امریکای شمالی تا آسیای جنوب شرقی برای عرض تبریک به امام به تهران سفر کردند. شیعیان در کشورهای حاشیه خلیج فارس که تحت حاکمیت امرای سنی بودند در حالی که اقلیت جمعیت آن شیخ نشینان را تشکیل می‌دادند با احساس قدرت و غرور در صدد کسب هویت مجدد، قدرت و اجرای اعمال مذهبی بوده و عدم رضایت خود را نسبت به حکام ارتجاعی بروز دادند. گروه‌های شیعه و سنی از مصر همچون اخوان المسلمین و جهاد اسلامی تا جنبش مسلمانان مجاهد و حزب سلمانانه اسلامی در مالزی، الهامات زیادی از انقلاب اسلامی گرفتند.

یاسر عرفات، سرخورده از گرایش انور سادات به آشتی با رژیم صهیونیستی و آغاز مذاکرات کمپ دیوید با عجله هر چه بیشتر و در رأس یک گروه از ساف به تهران آمده و سفارت فلسطین را در مقر دفتر تجاری رژیم اشغال‌گر فلسطین در تهران افتتاح نمود. در همین حال حکام اسلامی به طور فزاینده‌ای مخالفین اسلامی خود را به عنوان طرفداران جنبشی خارجی متهم کردند و یا اینکه ایران را متهم به دخالت در امور داخلی کشور خود نمودند.

یکی از تصورات و ذهنیات غلطی که در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی بر علاقه‌مندان و حتی مخالفین انقلاب در داخل و خارج حاکم بوده اینکه بر اساس تئوری دومینو با پیروزی انقلاب اسلامی دولت‌های حاکم بر جوامع اسلامی در اثر الگوبرداری آن جوامع و قیام مردمی یکی پس از دیگری سقوط کرده و نظام‌های مشابهی بر سایر کشورهای اسلامی حاکم خواهد شد.

در حالی که اگر لحظه‌ای در شرایط ویژه تاریخی سیاسی ایران و تفاوت آن با سایر جوامع اسلامی درنگ می‌کردند، متوجه این ذهنیت نادرست می‌شدند، زیرا که یک انقلاب تمام عیار مانند انقلاب اسلامی در ایران نه تنها از نظر تئوریک بلکه از نظر واقعی ساز و کارهای مناسب خود را می‌طلبد.

کشوری مانند ایران دارای قدرت و فرهنگ و تمدن دیرینه می‌باشد و متجاوز از یکصد سال سابقه مبارزاتی علیه حکام وقت داشته و تجربه حداقل دو پیروزی را بر حکام عصر خود در نهضت مشروطه و ملی شدن صنعت نفت داشته و از دوران صفویه با اقتدار فزاینده علمای شیعه، نوعی قدرت اجتماعی به موازات قدرت سیاسی تحمل گردیده و رشد یافته است و بهتر از آن برخوردار از رهبری بی‌نظیری همچون امام خمینی در این دوران دست به دست هم داده و کمک کرده است تا این انقلاب به پیروزی برسد مجموعه چنین شرایطی حداقل در حال حاضر در سایر کشورها و جوامع اسلامی به چشم نمی‌خورد و بنابراین تکیه به تئوری دومینو نباید به معنای عدم موفقیت انقلاب اسلامی در صدور انقلاب تلقی گردد.

حوادث و اتفاقاتی که بلافاصله و آن هم به حالت عکس‌العملی در بیشتر کشورهای اسلامی رخ داده خود بر این امید و تصور نابجا افزود. حوادث کربلا، نجف و کوفه در سال ۱۳۵۸ و حادثه اشغال مسجد الحرام در ۱۳۵۷ و به دنبال آن آتش زدن سفارت امریکا در اسلام آباد و تظاهرات و شورش‌های منطقه نفت خیز الحسا در عربستان، جریان کودتای نافرجام در بحرین و... همه از جمله حوادثی بوده که بر احتمال تحقق نظریه دومینو می‌افزود.

اما از دیدگاه غرب و رسانه‌های غربی انقلاب اسلامی و پیام‌های این انقلاب بر پایه بنیادهای شیعه شکل گرفت. هر چند با وجود روحیه قوی غرب‌ستیزی و بویژه مخالفت با امریکا و پیگیری اصل؛ نه شرقی - نه غربی؛ این امر کاملاً طبیعی می‌نمود. در عین حال از همان نخستین روزهای انقلاب، یک تصویر جهانی از انقلاب ارائه شد که در آن آمال و آرزوهای جهانی ملت‌ها نیز ترسیم شده بود. از دیدگاه امام، انقلاب اسلامی ریشه در اعتقادات مشترک اسلام داشته و مربوط به تمام مستضعفان عالم بود. اصل یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی

ایران نیز بر همین اساس نگاشته شده است.

غرب در تحلیل انقلاب اسلامی گرفتار بررسی‌های تکساحتی و محدود و غرض‌آلود شده است. رویکردهای تئوریک در غرب جهت تبیین ابعاد پیچیده انقلاب مناسب نبوده و باید بر آن امر اشاره داشت که غرب از زوایای خاص و کاملاً یک‌سویه به انقلاب اسلامی نگریسته و آن را به یک حرکت فرقه‌ای تندرو و تروریستی تقلیل داده است. انقلاب اسلامی بر این نکته تأکید نمود که سوء برداشتها تا چه حد می‌تواند مشکلات ناخوشایندی را در بر داشته باشد. کمبود اطلاعات قابل اعتماد، تکیه بر رفتارهای قالبی از سوی ایران و دشمنان خارجی‌اش سناریوهایی که بر اساس بدترین شرایط طراحی شده بودند؛ تکیه بر شهادت و ادعاهای یک جانبه تبعیدشدگان پناهندگان و دلان و ... به استحکام این دیوار بی‌اعتمادی و شکننده‌تر شدن شرایط می‌افزود. نتیجه تمام این بزرگ‌نمایی‌ها و احساس خطر؛ میل شدید به بهره‌گیری از زور علیه ایران و دستپاچگی و عدم تلاش در جهت بهبود شرایط و روابط بوده است.

انقلاب اسلامی با تکیه بر توانمندی‌ها و ویژگی‌های شخصی امام (ره) و با پشتوانه مردمی، بهره‌مندی از اندیشه مذهبی و ایدئولوژی اسلامی، ایدئولوژی‌های غرب و شرق و همچنین سیطره فرهنگی غرب را به چالش کشید. اساساً بحث از انقلاب اسلامی و اسلام سیاسی جدای از امام (ره) ناقص خواهد بود. برخی از نویسندگان پیشتر رفته‌اند و انقلاب اسلامی را با واژه خمینیسیم<sup>۱</sup> به طور یکسان به کار برده‌اند. آبراهامیان بر این اعتقاد است که یکی از نکات قابل توجه در خصوص انقلاب اسلامی ایران، توانایی بالای گفتمان اسلام‌گرایی در خلق یک ذهنیت جدید بود. یعنی پرورش یک مسلمان به عنوان یک عنصر سیاسی ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی. اصولاً مسلمان بودن به معنای ضدیت با پهلوی، امریکا، صهیونیسم و در نهایت حمایت از امام (ره) و جمهوری اسلامی بود.

نوع انقلاب ایران بیانگر استقرار و تثبیت یک ذهنیت سیاسی اسلامی بود. با استقرار

جمهوری اسلامی ایران که ماحصل تفکرات سیاسی امام و پشتیبانی توده مردم بوده و ریشه در برداشت‌های سیاسی از اسلام داشت، به شکلی بی‌نظیر در مأموریت سیاسی اسلام نهادینه شد. برای نخستین بار یک نظام سیاسی برخاسته از اسلام‌گرایی به شیوه‌ای انقلابی جایگزین یک رژیم سکولار غرب‌گرا و متحد استراتژیک غرب گردید و به اعتقاد بسیاری از مسلمانان این تحول؛ پیروزی اسلام بر سلطه‌جویی قدرت‌های استعماری بویژه ابرقدرت امریکا بود.

پیروزی انقلاب اسلامی و بیداری مسلمانان (در سراسر جهان) فصل جدیدی از تقابل اسلام و غرب فراهم کرد. هر چند، این روند امر جدیدی نبود و جهان اسلام چندین نوبت در طول تاریخ با غرب مواجه شده بودند. بسیاری حوادث اخیر (۱۱ سپتامبر) در امریکا و حمله تروریستی به این کشور را اوج تقابل اسلام و غرب می‌دانند. اما بدون شک، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تبعات ناشی از آن تا انتشار کتاب کفرآمیز آیات شیطانی توسط سلمان رشدی اوج تقابل اسلام و غرب بود.

هراس غرب از اسلام ناشی از ریشه‌های

مذهبی آن نبوده بلکه از ریشه‌های سیاسی اسلام بود که غرب را به وحشت افکنده است. مذهب همیشه بوده است اما این برداشت سیاسی از مذهب است که برای غرب مشکل‌آفرین گردید. آنچه امروز ادبیات اسلام در بردارد، منبع مهمی برای مرعوب ساختن کسانی است که با اسلام خصومت دارند.

جهاد به عنوان یکی از واژگان بنیادین در ادبیات اسلام باعث وحشت غرب در طرح‌ریزی

به اعتقاد و اعتراف بسیاری از اندیشمندان و شرق‌شناسان، اسلام‌شناسان و جامعه‌شناسان غربی، ایشان بزرگ‌ترین احیاگر تفکر و ارزش‌های اسلامی است که آنچه اصلاح‌گران، تجدیدگرایان، متجددها و بیدارگرایان اسلامی از قرن ۱۹ میلادی تا زمان آغاز نهضت در ایران صرفاً به عنوان یک آرمان تبلیغ می‌کردند، امام خمینی (ره) در صحنه عمل پیاده کرد و دوران جدید رنسانس را آغاز نمود.

سیاست خارجی خود با جهان اسلام شده است. کاربرد این واژه امروزه در بحران افغانستان و کمک برخی طرفداران سلفی‌گری در پاکستان به گروه تندرو طالبان و شبکه القاعده، تحت عنوان جهاد علیه غرب و نماد آن امریکا، مؤید همین امر است. طلاب حوزه‌های پاکستان برای حمایت از اندیشه سلفی‌گری طالبانی عملاً در جبهه طالبان علیه غرب و امریکا به جهاد پرداختند. در حقیقت بیشترین وحشت غرب از اسلام ناشی از تحمیل احکام و دستورات سیاسی اسلام بر دیگران است اما باید پذیرفت که نه برداشت یک دستی از اسلام وجود دارد و نه اسلام سیاسی یک دستی که بتوان چنین حکمی را عمومیت بخشید. نگاه مختصری به آثار خاورشناسان این امر را روشن می‌سازد که ایشان در تحقیقات خود همیشه در پی القای این عقیده بودند که باید با اسلام مبارزه شود.<sup>۱</sup>

در همین زمینه ماکسیم رودینسون خاورشناس معروف فرانسوی در کتاب جاذبه اسلام ضمن انتقاد تلخ از خطوط فکری ناصواب خاورشناسان می‌نویسد... البته همیشه هدف از تحقیقات خاورشناسی درباره اسلام این بود که با اسلام مبارزه شود.

عموما دیدگاه غرب نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی بسیار محدود و تنگ‌نظرانه بوده است. حتی در جریان پیروزی انقلاب، تمرکز رسانه‌ها و نمایندگی‌های غرب نسبت به کلیت حرکت اسلامی و انقلابی در ایران صرفاً بر تأثیرات آن بر منافع سیاسی و بازرگانی بریتانیا و امریکا متمرکز شده بود.<sup>۲</sup> همین دیدگاه تنگ‌نظرانه و تک بعدی گفتمان اسلام سیاسی ایران را ستیزه‌جو و افراطی می‌دانست. از این منظر آنچه از دولت جدید انقلابی در ایران برداشت می‌شد، نه تنها ناشی از ستیزه‌جویی گفتمان اسلام سیاسی بلکه ناشی از تمایلات ایران برای گسترش نفوذ در منطقه بود و اینکه انقلاب اسلامی بقا و هویت خود را در صدور انقلاب

---

۱. میر محمد حسین هدی، نسخ‌شناسی آرای خاورمیانه‌شناسان درباره انقلاب اسلامی، ماهنامه اسلام و غرب،

شماره ۳۰، اردیبهشت ۱۳۷۸، صفحه ۸.

۲. Vanes Martin, Creating an Islamic State: Khomeini and The Making New Iran, New York 2000, P. 168.

می‌دید. هر چند در خصوص راهکارهای عملی و شیوه‌های صدور انقلاب اختلاف نظرهایی در داخل مشاهده می‌شد و حتی برخی کلاً با این نظر مخالفت می‌نمودند، اما به هر حال کلام امام(ره) به عنوان مرکزیت گفتمان مسلط این استراتژی را به خوبی نمایان می‌سازد. به اعتقاد امام(ره):

ما باید سعی کنیم انقلابمان را صادر کنیم. تمام ابرقدرت‌ها و قدرت‌های دیگر در صدد نابودی ما هستند، اگر ما در یک محیط بسته بمانیم عاقبت با شکست مواجه خواهیم شد.<sup>۱</sup>

ما بر این اعتقادیم که:

- نهضتی را که امام خمینی آغاز کرد، تأثیر جهانی داشت و بسیاری از مسلمانان جهان را در مسیر بازیابی هویت اسلامی خویش قرار داد.
- برداشت‌های غرب از جهان اسلام سیاسی است. علاوه بر این عدم وجود آگاهی و اطلاعات کافی و مستدل از دولت‌های انقلابی و شرایط پیرامونی و درونی آنها و همچنین عدم برآورد دقیق از جایگاه و توان خود و شرایط نظام بین‌الملل از سوی رهبران کشورهای انقلابی، سوء برداشت‌ها افزایش یافته و منجر به اعمال افراطی، جنون‌آمیز و جنگ گردید.
- بر همین اساس هراس غرب از اسلام سیاسی، درک و فهم تنگ‌نظرانه و تک بعدی رهبران غربی را در پی داشته که خود منشأ بسیاری از تحولات و برخوردها شده است.
- در تعیین بازتاب‌های انقلاب اسلامی چه از سوی موافقین و چه از سوی مخالفین برداشت‌های غلط و انحرافی صورت گرفته است.
- اسلام سیاسی در حرکت‌های اسلامی هویت خود را در تعارض با فرهنگ حاکم بر غرب تعریف می‌کند.
- برداشت‌های یکدست و یکسانی از انقلاب اسلامی وجود ندارد. فاکتور قدرت، عموماً، نوع برداشت‌ها را تعیین کرده است. برداشت‌های جهان اسلام نیز بر همین اساس بوده است.

- روند بازتاب‌های انقلاب اسلامی با تحولات درونی و فراز و نشیب‌های داخلی و همچنین تحولات نظام بین‌الملل دچار تحول شده است.

با عنایت به موارد فوق:

پژوهش حاضر بر انگاره‌هایی استوار است که در پیوستگی درونی با یکدیگر قرار دارند.

۱. با وجود تمام سوء برداشت‌ها، برآوردها و برخوردهای غرب به عنوان مرکزیت نظام بین‌الملل انقلاب اسلامی با به چالش کشیدن این گفتمان بسیاری از عناصر مرکز محوریت غرب را تحت تأثیر قرار داده است. بازیگران نظام بین‌الملل (قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌ها)، محیط بازی و قواعد نظام بین‌الملل تحت تأثیر این انقلاب قرار گرفته و عکس العمل نشان داده‌اند. غرب ستیزی و گفتمان رقیبی که اسلام سیاسی ارائه داده، بنیادهای نظام و ستفالیایی را هدف قرار داده و در پی ستیز با نظم کهن به دنبال ایجاد نظامی جدید برای اسلام و بر اساس اصول اسلامی می‌باشد.

۲. انقلاب اسلامی با احیای تفکر اسلامی، نقش اسلام و مسلمانان را در عرصه‌های مختلف اجتماعی برجسته ساخته و عنصر هویت اسلامی را به عنوان واقعیتی پذیرفته شده در برابر هویت غربی جهان‌شمولی که اندیشه غرب ارائه می‌دهد قرار داده است.

۳. هر چند انقلاب اسلامی ایران با احیای اسلام و تفکر اسلام سیاسی خود را در مقابل غرب و فشارهای شدید نظام بین‌الملل قرار داد، اما همین امر غرب را در شناخت بهتر و جامع‌تر اسلام ترغیب نمود. بر همین اساس مطالعات اسلامی و اسلام‌شناسی به سرعت جای شرق‌شناسی را گرفت.

۴. گفتمانی که انقلاب اسلامی ایجاد نموده؛ قادر به تبیین یک نظریه کلان سیاسی می‌باشد.

اکنون با گذشت یک ربع قرن از پیروزی انقلاب اسلامی و متعاقب آن تحولات و دگرگونی‌های عظیم در نظام بین‌الملل، زمان آن رسیده تا با دیدی واقع‌بینانه و بدون افراط و تفریط به بررسی بازتاب و تأثیرات انقلاب اسلامی بپردازیم. نقاط قوت و ضعف و روندهای تاووم متغیر در این جریان را بازشناسیم. بی‌شک نتایج حاصل تصمیم‌سازان و سیاستگذاران

نظام را در ارزیابی دقیق‌تر برنامه‌ها و راهبردها و همچنین اتخاذ راهکارهای مناسب‌تر یاری خواهد رساند. فهم و شناخت ابعاد مختلف و روندهای جاری در این خصوص، برآورد دقیق و علمی دیگران از خود به شکلی قانع‌کننده هزینه‌های تصمیم‌گیری را کاهش داده و آستانه‌های امنیتی را بالا خواهد برد. امکان بهره‌گیری از فرصت‌ها و کاهش تهدیدات در گرو همین شناخت و فهم است.

اساساً ایدئولوژی ماهیتی جهان‌شمول دارد. انقلاب‌های ایدئولوژیک نیز با بهره‌گیری از همین خصیصه در پی گسترش و همه‌گیر شدن خویشند و آمال خود را در گسترش دامنه نفوذ و جهان‌گستری جستجو می‌کنند و از این طریق در پی کسب مشروعیت و پیشبرد برنامه و اهداف خود می‌باشند. اما در این راه عوامل و شرایط بسیاری مانع از تسلط آنها می‌شوند. مقاومت گفتمان یا گفتمان‌های غالب عوامل محیطی، ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی، قدرت و توان موتور محرک ایدئولوژی از جمله عوامل مؤثر در روند جهان‌شمولی ایدئولوژی‌ها می‌باشند. به عبارت دیگر اثرات پدیده‌ها جدای از ویژگی‌های خود پدیده، شرایط پیرامونی و همچنین خصوصیات موضوع، اثرپذیرنده نخواهد بود و تمام این عوامل در یک پیوستگی درونی با یکدیگر تعامل خواهند داشت.

بر همین اساس بازشناسی بازتاب‌های انقلاب اسلامی بر نظام بین‌الملل بدون توجه به ویژگی‌های انقلاب، شرایط و تحولات نظام بین‌الملل، جایگاه و نقش قدرت‌های بزرگ و شناسایی روندهای جاری نظام بین‌الملل تلاشی بی‌ثمر خواهد بود.

بدیهی است بازتاب‌های انقلاب اسلامی در طول این ربع قرن با تغییر و تحولات داخلی و سیستمی دچار تحول و دگرگونی شده است. برای مثال می‌توان به برخورد غرب با پیام صدور انقلاب در دهه اول انقلاب و اثرات و تحولات ناشی از تغییرات درونی و پیرامونی بر برداشت غرب اشاره کرد.

درک و برداشت اندیشمندان غرب از اسلام دچار تحول عمیقی شد و متوجه عدم وجود برداشت‌های یکدست، حتی در جهان اسلام، از مفاهیم اسلامی شده‌اند و اکنون سعی می‌کنند

بین اسلام به عنوان یک دین با ابعاد سیاسی - اجتماعی به اسلام نظیر بنیادگرایی اسلامی، ستیزه‌جویی اسلامی، تروریسم و اسلام سیاسی تفاوت قائل شوند. در همین خصوص رشد تولید ادبیات در مورد اسلام و ابعاد گوناگون آن (که بیشک از جمله بازتاب‌های اساسی انقلاب اسلامی است) قابل توجه است.

ابعاد وسیع انقلاب اسلامی در ایران و امواج ناشی از آن اندیشمندان بسیاری را به خود معطوف ساخته است. هر چند برخی با دغدغه‌های دولتی بر آن نگریسته‌اند و محدودیت‌های نگاه‌های سیاسی قدرت‌های ریز و درشت را در نوشته‌ها و تحلیل‌های خود اعمال نموده‌اند؛ اما بسیاری نیز از دریچه نگاه تحلیل‌گرانه و عالمانه به کنکاش در جوانب امر برآمده‌اند. بهت و شگفت‌زدگی نه تنها در بین سیاستمداران بلکه عرصه‌های دانشگاهی و پژوهشی را نیز در بر گرفته و اکثر پژوهندگان در پی ریشه‌یابی این تحول شگرف و حرکت انقلابی برآمدند. بخش عمده‌ای از ادبیات مطالعات انقلاب اسلامی به بررسی ابعاد نظری و علل پیدایش و ظهور انقلاب معطوف شده است.

نوشته‌های پژوهش‌گرانی همچون اولیور روه، جیمز دو فرونزو، بری روزن<sup>۱</sup>، اسکاچ پل<sup>۲</sup>، اسپوزیتو<sup>۳</sup>، همایون کاتوزیان، فرهاد کاظمی، سعید امیر ارجمند، حامد الگار<sup>۴</sup>، ... در این مجموعه قرار می‌گیرند. بخش عمده‌ای از نوشته‌ها نیز به سیاست‌های ایران و تحولات داخلی ایران پس از انقلاب پرداخته و روابط جمهوری اسلامی ایران را با قدرت‌های بزرگ بررسی نموده‌اند. غالب پژوهش‌ها به رفتار خارجی ایران و اعمال سیاست خارجی پرداخته‌اند. که این

---

۱. Barry Rosen (ed) 1988, Iran, since the Revolution: Internal Dynamics, Regional Conflicts and the Super Powers, New York, Brooklyn College

۲. Skocopol, Theda, " Rentier State and Shia Islam in the Iranian Revolution, " Theory & Society, USA 1982, Vol II, No. 3, p. 266

۳. Sposito, John, The Iranian Revolution: Its Global Impact, Florida International University Press 1990.

۴. حامد الگار، انقلاب اسلامی در ایران، ترجمه مرتضی اسعدی.

بخش با بیشترین تنگ‌نظری و نقد مواجه شده است. برای مثال نوشته‌های خلیل زاد و فرد هالیدی؛ به وضوح تحلیل‌های یک جانبه‌ای از انقلاب را ارائه نموده‌اند.

علاوه بر انتشار کتب و مقالات بسیار فراوان در خصوص انقلاب اسلامی ریشه‌های بروز تحولات؛ روابط با قدرت‌ها؛ نقش عوامل مختلف در پیروزی و ... کنفرانس‌ها و میزگردهای بسیار فراوانی در سراسر جهان برگزار گردیده تا جوانب گوناگون این پدیده منحصر به فرد را بررسی نماید. نخستین همایش بین‌المللی در این خصوص در ایالات متحده امریکا و از سوی کالج بروکلین<sup>۱</sup> در سال ۱۳۶۱ و پس از خاتمه بحران گروگان‌گیری دیپلمات‌های امریکایی در ایران؛ برگزار شد و مجموعه مقالات آن نیز با تلاش بری روزن<sup>۲</sup> در سال ۱۳۶۳ منتشر شد. تمرکز عمده این مقالات بر جنبه‌های ملموس و مشخص این پدیده؛ ابعاد ایدئولوژیک و آینده روابط ایران با کشورهای همسایه و قدرت‌های بزرگ می‌باشد.

البته برداشت‌های قدرت‌های بزرگ و برخی از همسایگان ایران در خصوص انقلاب اسلامی نیز مورد بحث قرار گرفته است. اندیشمندان و پژوهش‌گران مشهوری همچون نیکی کدی<sup>۳</sup>؛ بری رابین؛ خلیل زاد و ریچارد کاتام تحولات ایران را در این همایش بررسی کرده‌اند. مهم‌ترین تلاش دیگر در خصوص بررسی بازتاب‌های انقلاب اسلامی بر جهان از سوی جان اسپوزیتو؛ جیمز پیسکاتوری؛ و کریستوفر ون هالن در سال ۱۳۶۷ انجام شد که نتیجه این کنفرانس که پس از اوج تقابل اسلام و غرب در جریان انتشار کتاب آیات شیطانی بود؛ در مجموعه‌ای به چاپ رسید. در این همایش سعی شد تا مقالات بر اساس چهار حوزه جغرافیایی و یک جمع‌بندی پایانی بر اساس بازتاب‌های جهانی انقلاب اسلامی طراحی شود. هر چند اسپوزیتو در دو فصل پایانی این کتاب سعی نموده تا به ابعاد جهانی این بازتاب‌ها بپردازد اما صرفاً به بیان کلیات اکتفا نموده و بررسی بیشتر آن را به بعد موکول کرده است.

---

۱. Brooklyn college

۲. Barry M. Rosen

۳. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ناشر قلم، ۱۳۷۵.

یک بررسی کلی در متون موجود در این خصوص نشان می‌دهد که تا کنون در موضوع مورد نظر (بازتاب جهانی انقلاب اسلامی) پژوهش قابل توجهی صورت نگرفته و به شکل منسجم به این موضوع پرداخته نشده است. این در حالیست که متون فارسی نیز بیشتر به ابعاد داخلی انقلاب پرداخته‌اند.

غالب متون غیر فارسی با دیدی غرض‌ورزانه به شکلی افراطی با این موضوع برخورد کرده‌اند. علی‌رغم همه اینها نباید تحولات عمده‌ای را که در سال‌های اخیر در بخش مطالعات اسلامی و مطالعات ایران صورت پذیرفته نادیده گرفت ...

### ◆ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش گردید تا یک بررسی همه‌جانبه‌ای از آثار و بازتاب جهانی انقلاب اسلامی به عمل آید. در گفتار اول اهمیت بررسی آثار و ویژگی‌های برون‌مرزی انقلاب اسلامی، علل و عوامل پیروزی و تداوم آن و تفاوتی که این انقلاب با سایر انقلاب‌های بزرگ جهان دارد که آن را به عنوان یک پدیده سیاسی - اجتماعی و فرهنگی منحصر به فرد در تاریخ مشخص می‌کند پرداختیم و در عین حال به موضوع پر اهمیت صدور انقلاب و تفاوت آن با بازتاب انقلاب پرداخته و نشان دادیم که صدور انقلاب یک برنامه و

پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که  
ادیان بویژه دین اسلام با گذشت  
زمان و توسعه مدرنیزاسیون نه تنها  
به پایان راه خود نرسیده‌اند بلکه  
مجدداً به عنوان مهم‌ترین راه نجات  
بشریت از ظلم و بیدادگری مطرح  
می‌باشند.

اقدام و یا سیاستی است که از طرف دست اندرکاران انقلاب در جهت تأثیرگذاری بر سایر جوامع اتخاذ می‌گردد در حالی که بازتاب انقلاب اسلامی به نتیجه و آثار بر جای مانده در بیرون مرزهای کشور انقلاب کرده پرداخته و لزوماً نمی‌تواند حاصل و نتیجه برنامه‌ریزی و اعمال سیاست‌های اتخاذ شده در صدور انقلاب باشد بلکه عموماً در اثر مشاهدات و وجود

ارتباطات میان جامعه انقلاب کرده و جوامع دیگر آثار مهمی را بر جای گذارده که نه تنها برای آن برنامه‌ریزی نشده بلکه حتی پیش‌بینی چنین آثاری هم نمی‌گردید.

در گفتار دوم و سوم با استفاده از نظریه سطوح مختلف تحلیلی و با شیوه‌ای استقرایی به بررسی نزدیک از آثار انقلاب اسلامی بر جامعه جهانی و جهان اسلام پرداخته و با تفکیک میان دولت‌ها و ملت‌ها و با پرداختن به تفاوت‌های اساسی که جوامع مختلف در اثر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران پیدا کرده‌اند دقت لازم در شناسایی این اثرگذاری و عمومیت دادن آنها به عمل آورده و به یک جمع‌بندی کلی رسیده‌ایم که می‌توان حداقل این نتایج را در سه بخش کلی، نظام جهانی و جهان اسلام مورد توجه قرار داد.

ناگفته نماند که به خاطر عظمت انقلاب اسلامی و ویژگی‌های منحصر به فرد و همچنین حوزه وسیع اثرگذاری آن، آنچه را که در این پژوهش انجام شده است نه کافی و وافی به مقصود می‌باشد و نه در توان یک مؤلف خواهد بود بلکه ضرورت دارد مطالعات وسیع‌تر و گسترده‌تری و حتی الامکان به صورت میدانی توسط محققان و پژوهش‌گران متعدد صورت گرفته و به صورت یک مجموعه در اختیار دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان قرار گیرد و این حرکت باید آغازی بر انجام چنین پروژه کلانی تلقی گردد.

## ◆ بازتاب عمومی انقلاب اسلامی

### ۱. در دولت‌ها

مطالعات ما از عکس‌العمل دولت‌های جهان که همگی عضو سازمان ملل هستند اعم از دولت‌های غربی، شرقی، جهان سوم و حتی دولت‌های اسلامی نشان می‌دهد که در مجموع دولت‌های معاصر با پیروزی انقلاب اسلامی عموماً از این تحول و رخداد عظیم تاریخی استقبال به عمل نیاورده و با نوعی حیرت، سرگردانی و حتی شگفتی به این پدیده نوظهور که برای هیچ کدام از آنها قابل پیش‌بینی و تصور نبود نظر می‌افکندند.

از طرف دیگر هر کدام از آنها به طریقی نگران اثرات انقلاب بر جامعه خود و آینده ثبات

نظام حاکم بر کشورشان بودند، اصولاً از آنجا که دولت‌ها بیش از هر چیز به بقا و دوام خود می‌اندیشند و هر حرکت مردمی و رهایی‌بخش می‌تواند برای آنها نگران‌کننده و حتی خطرناک باشد، تمایل چندانی به این نوع حرکت‌ها و انقلاب‌ها که می‌تواند برای قوام و ثبات آنها خطرناک باشد، ندارند. بویژه در شرایطی که این دولت‌ها عموماً دارای نظام‌های سکولار بوده و جدایی دین از سیاست را به عنوان یک اصل ثابت و پابرجا پذیرفته بودند. این انقلاب که خمیرمایه آن از ایدئولوژی و مکتب دینی و اسلامی گرفته بود، طبیعتاً نمی‌توانست برای آنها نگران‌کننده نباشد زیرا که وضع موجود<sup>۱</sup> را در هم ریخته و نظام و ارزش‌های جدیدی را مطرح می‌کرد و به طور طبیعی رغبتی به استقبال از چنین پدیده‌ای مشاهده نگردید و اگر موارد بسیار معدودی نیز دیده شد که انقلاب و نظام برخاسته از آن را به رسمیت شناختند، ناشی از نگرانی آنها از عواقب آن و یا فشارهای مردمی و اجتماعی بوده است.

همان‌طور که ملاحظه گردید دولت‌های غربی به طور اعم و ایالات متحده آمریکا به طور اخص نسبت به فرآیند انقلاب اسلامی با خصومت و کینه برخورد نموده و تلاش زیادی در ناکام گذاشتن آن و حتی تزلزل و سرنگونی نظام برخاسته از آن کردند که این امر ناشی از دو اصل بود یکی وابستگی مطلق رژیم گذشته به غرب و بویژه آمریکا و در واقع به خطر افتادن منافع غرب در ایران بود و دوم اینکه اصولاً انقلاب‌های بر پایه ارزش‌های دینی و اسلامی، نظام‌های فکری سکولار - لیبرال غرب را به چالش کشیده و پیش‌بینی‌ها و تئوری‌های آنها را مخدوش می‌کرد.

در جریان تحولات قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا و غرب نه تنها حمایت بی‌چون و چرای خود را از رژیم شاه آشکارا اعلام می‌کردند بلکه با حمایت بی‌چون و چرا از رژیم شاه تلاش زیادی برای تحقق نیافتن چنین واقعه‌ای از خود بروز دادند و زمانی به سقوط رژیم شاهنشاهی به شرطی که انقلاب اسلامی پیروز نشود هم رضایت دادند، چاره‌ای جز مشاهده

سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی نداشتند تلاش خود را در منحرف و کم‌رنگ کردن آثار انقلاب به کار بردند که این تلاش‌ها علی‌رغم گذشت یک ربع قرن از پیروزی انقلاب اسلامی و استحکام روزافزون آن همچنان ادامه دارد.

اگر چه بعد از فروپاشی نظام دو قطبی یکپارچگی و سیاست واحد دنیای غرب نیز دچار تزلزل گردیده است و اروپای متحد راه خود را در بسیاری از موارد منجمله در پذیرش واقعیت‌های انقلاب اسلامی از امریکا جدا کرده و سیاستی جداگانه و به قول خودشان تماس و گفتگوی انتقادی را در عین همکاری تجاری پیشه کرده‌اند ولی نباید فراموش کرد که از لحاظ فکری، فرهنگی و ایدئولوژیک همچنان در میان دولت‌های غربی وحدت نظری نسبت به واقعیت‌های انقلاب اسلامی به خصوص از نظر حاکمیت ارزش‌ها و اصول اسلامی وجود دارد و همین نکته است که ساموئل هانتینگتون را ترغیب کرده که با ارائه تئوری برخورد تمدن‌ها و طرح ستیز تمدن اسلام با تمدن غرب اعلام دارد که گسل میان این دو تمدن خونین است و بدین وسیله اشتراک نظر اروپا و امریکا را در تقابل فرهنگی با انقلاب اسلامی تقویت بخشد.

پیروزی انقلاب اسلامی که با بهت و حیرت اغلب دولت‌ها مواجه شده بود برای کشورهای بلوک شرق نیز دو مشکل اساسی به وجود آورد: اول اینکه با توجه به چارچوبه‌های تحلیل مارکسیستی چگونه می‌توان این انقلاب را تحلیل نموده و چرایی و چگونگی آن را توجیه کرد، انقلابی که نه بر پایه معیارهای اقتصادی قابل تبیین بوده و نه انگیزه‌ها و ارزش‌های دینی مسلط بر آن در آن چارچوبه تحلیل قابل توجیه و استدلال می‌باشد و از طرف دیگر با توجه به روابط حسنه‌ای که اغلب آنها با رژیم شاه داشتند به چه ترتیبی روابط خود را با رژیم انقلاب تنظیم نمایند. این انقلاب علاوه بر این دو مشکل مسئله دیگری نیز برای اتحاد جماهیر شوروی به وجود آورد و آن نگرانی که از بازتاب انقلاب اسلامی بر جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای مرکزی و قفقاز احساس می‌گردید.

در مورد دولت‌های اسلامی می‌توان گفت که بازتاب انقلاب اسلامی بر این دولت‌ها که عموماً پایگاه مردمی نداشته و وابستگی جدی به جهان غرب و بویژه امریکا داشتند به طور کلی اثر

منفی داشت. به عبارت دیگر می‌توان گفت هر دولتی که در اثر این تحول در ایران برای آینده خود احساس خطر بیشتری می‌کرده است، بازتاب منفی انقلاب اسلامی بر آن دولت بیشتر بوده و عکس‌العمل‌های فوری این دولت‌ها را نیز بر همین اساس می‌توان مشاهده کرد و جالب اینکه هر دولتی که از اکثریت قوی‌تر شیعیان برخوردار بوده و یا دارای اقلیت نسبتاً چشمگیری از شیعیان بوده است، به خاطر هراس از شورش و خیزش مردمی در این کشورها عکس‌العمل این دولت‌ها تندتر بوده است به طوری که رژیم بعثی عراق که بر ملتی که دارای اکثریت شیعه هستند، حکومت می‌کرد با یک خصومت و صفا ناپذیری با انقلاب اسلامی برخورد کرد و نهایتاً هم جنگ بیرحمانه و بی‌امانی را علیه این نظام نوپا آغاز نمود که نه تنها طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم شناخته شد بلکه خسارات جانی و مالی هنگفتی هم برای هر دو ملت بر جای گذارد.

این شرایط با درجه کمتری در مورد بحرین و لبنان صادق است. البته حتی دولت‌های اسلامی که دارای اقلیت شیعه هم بودند یا اصولاً شیعیان از موقعیت چشمگیری برخوردار نبودند. مع‌هذا به خاطر ترس از نفوذ انقلاب اسلامی بر همه مسلمانان مواضع منفی اتخاذ نمودند در عین حال با توجه به حاکمیت دولت‌های گوناگون بر این کشورها می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که هر چقدر این دولت‌ها سیاست مستقل‌تری از غرب داشتند و به عبارت دیگر نوعی روش انقلابی در پیش گرفته بودند مانند دولت‌های لیبی، الجزایر و یمن که در اوان پیروزی انقلاب اسلامی سیاستی دوستانه‌تر با ایران انقلابی اتخاذ کردند در عین حال این اتخاذ مواضع به معنای استقبال از انقلاب نباید تلقی گردد. حتی این دولت‌ها نیز به تدریج با رشد اسلام‌گرایی در میان جوامع خود نه تنها رابطه خود را با ایران انقلابی محدود کردند بلکه بعضاً به خصومت و دشمنی هم گرایش پیدا کردند.

از طرف دیگر نباید وضعیت جغرافیایی این دولت‌ها دوری و نزدیکی آنها با ایران انقلابی را نادیده گرفت بدین معنا که هر چقدر از نظر جغرافیایی به ایران نزدیک‌تر بودند و خطر صدور انقلاب و نفوذ آن را از طریق مرزهای خود در میان مردم بیشتر احساس می‌کردند مواضع سخت‌تری را اتخاذ می‌نمودند. در جمع‌بندی از بازتاب انقلاب اسلامی بر دولت‌های اسلامی

می‌توان به جرأت ادعا کرد که این دولت‌ها از انقلاب اسلامی نه تنها استقبال به عمل نیاوردند بلکه با نوعی برخورد منفی با این پدیده مواجه گردیدند و این شرایط علی‌رغم گذشت یک ربع قرن از پیروزی انقلاب اسلامی البته با درجات متفاوت همچنان ادامه دارد.

## ۲. در ملت‌ها

از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی مردمی و در واقع مردمی‌ترین انقلاب‌ها بوده است طبیعتاً توجه ملت‌ها را بیشتر به خود جلب نموده و آنها را تحت تأثیر قرار داده است و با نگرشی مثبت از آن استقبال کرده‌اند.

این استقبال و عطف توجه با درجاتی متفاوت عمومیت داشته است و بر خلاف دولت‌های حاکم بر کشورها که برخوردی منفی با انقلاب اسلامی داشته‌اند، با یک نسبت معکوسی نسبت به دولت‌ها انقلاب اسلامی مورد استقبال ملت‌ها قرار گرفته است. هر اندازه که ملت ایران در نیل به اهداف انقلابی خود با ملت‌های دیگر وجه اشتراک داشته‌اند به همان نسبت استقبال گسترده‌تر بوده است. از آنجا که اغلب دولت‌های حاکم نه بر اساس خواست عمومی ملت‌ها بلکه بنا به خواست صاحبان قدرت و طبقات خاص بر اریکه قدرت تکیه زده بودند و شباهت زیادی میان رژیم شاهنشاهی و سایر دولت‌های حاکم بر جوامع دیگر وجود داشته و دارد بنابراین بر اساس نوعی همدردی خوشحالی خود را در عین شگفتی و به صورت عموم ابراز می‌داشتند. از طرف دیگر با توجه به غلبه بعد فرهنگی انقلاب اسلامی ملت‌ها و جوامعی که دارای وجوه مشترک فرهنگی بیشتری با ملت ایران بوده‌اند، تأثیرپذیری مثبت بیشتری داشته‌اند، بدین ترتیب که ملت‌های مسلمان بویژه شیعیان عموماً از پیروزی انقلاب اسلامی خوشحالی خود را ابراز داشته و در واقع انقلاب را متعلق به خود می‌دانستند. شاید بتوان گفت انقلاب اسلامی کمترین تأثیر بر جوامعی گذارده باشد که ارتباط بسیار کمتری با ایران و انقلاب اسلامی داشته و در واقع آگاهی لازم را از آنچه که در ایران اتفاق افتاد کسب نکردند و یا اینکه امواج منفی تبلیغات رسانه‌های جمعی در غرب و کشورهای وابسته اجازه رسیدن واقعیت‌های

انقلابی را به آنها نمی‌داد بلکه حتی عموماً واقعیت‌ها را نیز تحریف می‌کردند..

بازتاب انقلاب اسلامی بر ملتها در مجموع از گرایش و پذیرش ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب تا اتخاذ شیوه‌ها و روش‌های اتخاذ شده من جمله گسترش تظاهرات عمومی علیه نظام‌های حاکم را می‌توان مشاهده نمود که در جای خود به آنها خواهیم پرداخت.

### ۳. در نظام بین‌الملل

انقلاب اسلامی در زمانی شکل گرفت که نظام جهانی بر پایه غرب محوری به مدت نزدیک به چهار قرن به عنوان یک امر بدیهی و تثبیت شده توسط جامعه جهانی پذیرفته شده بود. هر نوع تحولی که در این نظام در ابعاد گوناگون فکری، فرهنگی، اقتصادی و گفتمان‌های جدید مطرح می‌گردید، نشأت گرفته از غرب بوده و هیچ‌گاه غرب محوری را به چالش نکشیده بود. حتی انقلاب‌های بزرگ جهان که در خارج از جهان غرب به وقوع پیوست مانند آنچه که در چین در ۱۳۲۷ و یا کوبا در ۱۳۳۷ رخ داد تابعی از نظام‌های فکری و قانونمندی‌های برخاسته از غرب بوده است در حالی که انقلاب اسلامی به عنوان یک تحول جدید توانست نظام جهانی غرب محور را در ابعاد مختلف به چالش بکشد که بر اساس آنچه که در گفتار دوم ارائه شد به طور اجمال می‌توان نتیجه گرفت که پیروزی انقلاب اسلامی موجب تحولات عمیقی در جامعه جهانی و نظام بین‌الملل در ابعاد زیر گردید:

الف. احیای اسلام؛ به عنوان یک مکتب جامع و جهانی

مهم‌ترین تأثیر انقلاب اسلامی بر احیای ارزش‌ها و آگاهی‌های اسلامی بوده است. در واقع پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که ادیان بویژه دین اسلام با گذشت زمان و توسعه

هراس غرب از اسلام ناشی از ریشه‌های مذهبی آن نبوده بلکه از ریشه‌های سیاسی اسلام بود که غرب را به وحشت افکنده است. مذهب همیشه بوده است اما این برداشت سیاسی از مذهب است که برای غرب مشکل‌آفرین است.

مدرنیزاسیون نه تنها به پایان راه خود نرسیده‌اند بلکه مجدداً به عنوان مهم‌ترین راه نجات بشریت از ظلم و بیدادگری مطرح می‌باشند و دنیایی را که به سوی مادیات با سرعتی زیاد در حرکت بود به ناگهان متوقف نموده و دریچه‌ای از قدرت معنویات و اعتقادات دینی و مذهبی گشوده و بویژه نسل جوان رویگردان از ایدئولوژی‌های ماتریالیستی را به آغوش اسلام باز می‌گرداند. قرآن و آیات آن در دنیای بعد از انقلاب اسلامی معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرد.

ب. فروپاشی نظام دو قطبی و ایجاد چالش برای نظام‌های طراحی شده در غرب علی‌رغم اینکه انقلاب اسلامی در اوج تحکیم و تثبیت نظام دو قطبی ظهور کرد در اولین گام‌های خود نظام دو قطبی را به چالش کشاند و نه تنها قانونمندی آن را رعایت نکرد بلکه علیه آن قیام کرد و در نتیجه دو ابرقدرت بزرگ رقیب در رابطه با این پدیده نوظهور خصومت و تضادهای فیمابین را کنار گذاشته و به تقابل با انقلاب اسلامی پرداختند. حتی پس از فروپاشی نظام دو قطبی همه تلاش‌های غرب را در ایجاد و شکل‌گیری نظام‌های غرب‌محور مانند نظام تک قطبی، جهانی‌سازی، برخورد تمدن‌ها و... به چالش کشانده و خود طراح نظام جدیدی گردید که با معیارهای غربی نه تنها همخوانی نداشت بلکه در تضاد بود.

### ج. تغییر گفتمان منازعات جهانی

عموماً منازعات جهانی بر پایه منازعه میان دولت‌ها و تشکیل اتحادیه‌ها و ائتلاف میان دولت‌های متخاصم شکل گرفته به جریان افتاده و خاتمه می‌یافت. اگر چه بعضاً عوامل ایدئولوژیک مانند آنچه که در قرن بیستم میان دنیای کمونیسم و جهان سرمایه‌داری مطرح بود در این منازعات نقش بالقوه پیدا می‌کرد ولی عموماً منازعات بین‌المللی بر سر تقسیم منافع اقتصادی شکل می‌گرفت.

انقلاب اسلامی نه تنها گفتمان این نوع منازعات را تغییر داده بلکه بازیگران اصلی را در مخاصمات بین‌المللی از حوزه دولت - ملت خارج نمود. بر اساس گفتمان جدید منازعه اساسی نه میان دولت‌ها با منافع و اهداف متفاوت است بلکه میان صاحبان قدرت و زور از یک طرف با

توده‌های مردم بوده و جنگ واقعی میان مستکبرین از یک طرف و مستضعفین جهان از طرف دیگر می‌باشد. با این گفتمان مرزبندی‌های جغرافیایی، نژادی، قومی و حتی مذهبی را در تخصصات بین‌المللی در هم ریخته و جنگ دولت‌ها را به عنوان مستکبرین از یک طرف، با ملت‌ها به عنوان مستضعفین از طرف دیگر منازعه واقعی و نهایی مطرح نمود که تلاش غرب بر اینست که این نوع منازعات را در پوشش مبارزه با تروریسم بعد از ۲۰ شهریور ۱۳۷۹ و یا برخورد تمدن‌ها تئوریزه نماید.

#### د. خیزش جهانی مستضعفین علیه مستکبرین

به تبع تغییر گفتمان منازعات جهانی صف‌بندی جهانی هم تغییر کرد از یک طرف دولت‌های حاکم عموماً رقابت‌ها و تخصصات موجود میان خود را کنار گذاشته و در مصاف با خیزش عمومی ملت‌ها که مرزهای جغرافیایی را هم در نوردیده و یکدل و یکصدا به مبارزه با صاحبان قدرت و زور برخاسته‌اند و در قالب حرکت‌های فردی و یا جمعی وارد عرصه منازعات جهانی گردیده، موجودیت پیدا کرده و به نوعی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. نمونه آن حزب‌الله لبنان می‌باشد که امروز به عنوان یک قدرت مطرح غیر دولتی در چنان جایگاهی قرار گرفته است که در واقع حرف اول را و بالاتر از دولت متبوع خود در منازعه با صهیونیسم بین‌الملل و دولت اشغال‌گر اسرائیل می‌زند.

#### ه. طرح اسلام سیاسی به عنوان گفتمان جدید

پیروزی انقلاب اسلامی بر پایه ارزش‌ها و معیارهای اسلامی برای اولین مرتبه در تاریخ مدرن گفتمان اسلام سیاسی را در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مطرح نمود که خواهان بخش یا تمامی از قدرت سیاسی می‌باشد. این گفتمان در دنیای لائیسزم و سکولاریسم مطرح می‌گردد که دین را نه تنها جدا از سیاست دانسته و به اعتبار گفته مارکس افیون ملت‌ها تلقی می‌شده بلکه مدعی بودند که دوره آن گذشته و به تاریخ تعلق دارد و چیزی هم برای ارائه به

دنیای مدرن ندارد. گفتمان اسلام سیاسی دریچه‌ای جدید به روی اندیشمندان و صاحب‌نظران سیاست باز نمود که نه تنها دین اسلام می‌تواند سیاسی باشد بلکه حرف‌های جدید و تازه‌ای برای ارائه به جهان مدرن امروز دارد که با گفتمان موجود در تقابل و تضاد هم می‌باشد و می‌توان آن را به عنوان گفتمان برتر در دوران پسامدرن تلقی نمود.

#### و. نفی نظام غرب‌محور

انقلاب اسلامی در عمل استراتژی غرب را به چالش کشید. خطر بزرگ در واقع از آنجا نشأت گرفت که این انقلاب در سرزمینی که در حوزه نفوذ غرب بود در کمال عظمت پیروز شده و سیطره گفتمان غرب‌محور را به چالش کشید. در گفتمان نوظهور و قدرتمند انقلاب اسلامی رابطه تنگاتنگ غرب با رهبری جهان تحت فشار قرار می‌گیرد و با ایده غرب‌مداری به عنوان مدلی پایدار از توسعه و پیشرفت با مخالفت جدی روبه‌رو می‌شود. از این منظر می‌توان ظهور اسلام‌گرایی را در تخریب و فرسایش اروپامداری و غرب‌مرکزی مورد توجه قرار داد. از این رو گسترش اسلام‌گرایی مانعی بنیادین و اساسی در برابر افزون‌خواهی غرب در جهان محسوب گردید. در عصر پست مدرنیسم اسلام‌گرایی، یک هسته در دنیای چند هسته‌ای است و این تصور که اروپا (غرب) مدار حرکت عالم است به تزلزل گرایید.

در گفتمان مدرن، غرب در مرکز بود و تمدن‌های غیر غربی در پیرامون، اما با مرکز زدایی غرب تمدن‌های غیر غربی از حاشیه به متن آمده‌اند. در گفتمان بعد از انقلاب اسلامی و در این تقابل نه تنها غرب را از مرکز به حاشیه می‌کشاند بلکه مدعی پیرامون زدایی غرب نیز می‌گردد. به عبارت دیگر گفتمان اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی، گفتمان جهانی را که در طول دویست سال سازماندهی شده بود اینک زائد به حساب می‌آورد.

در این گفتمان جدید در عین حال که غرب را به لحاظ فنی و صنعتی بر جهان اسلام برتر می‌داند اما آن را از نظر اخلاقیات در انحطاط و در پرتگاه نابودی می‌بیند... این نبرد نفی فن‌آوری و پیشرفت مادی نیست بلکه پاسخ نه گفتن به روحیه منحطی است که خروش فراگیر

علیه غرب عصیان کنید، در مغز و جان انسان‌ها نفوذ می‌کند. در جهان اسلام، اسلام‌گرایان به نحو کاملاً بارزی امکانات و تسهیلات ارتباطی و هنری دولتی را به خدمت می‌گیرند. اما بلافاصله از آنها برای مقابله با جریان‌های فکری که مبدع آن امکانات و تسهیلات بوده‌اند، استفاده می‌کنند.

این فرصت‌ها در عصر ارتباطات و جهانی شدن نمود بیشتری یافته است و بارزترین نمونه این نوع به کارگیری ابزار تمدنی غرب علیه غرب فعالیت و عملکرد شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای منطقه‌ای در جریان حملات امریکا و انگلیس به مواضع طالبان پس از حملات تروریستی به این کشور و تهاجم امریکا به عراق می‌باشد.

ز. جهان اسلام به عنوان یک قدرت مطرح در نظام جهانی

علی‌رغم اینکه انقلاب اسلامی در اوج تحکیم و تثبیت نظام دو قطبی ظهور کرد در اولین گام‌های خود نظام دو قطبی را به چالش کشاند و نه تنها قانونمندی آن را رعایت نکرد بلکه علیه آن قیام کرد و در نتیجه دو ابرقدرت بزرگ رقیب در رابطه با این پدیده نوظهور خصومت و تضادهای فیمابین را کنار گذاشته و به تقابل با انقلاب اسلامی پرداختند.

با پیروزی انقلاب اسلامی و بیداری و همبستگی که میان ملت‌های مسلمان به وجود آمده و به نوعی آرمان و اهداف مشترک، منافع همگن، و مهم‌تر از همه احساس قدرت و توانمندی فوق العاده در ابعاد گوناگون تدریجاً جهان اسلام به عنوان یک بازیگر مستقل و یک قدرت مهم چه به صورت بالفعل و چه به صورت بالقوه در ابعاد فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی مطرح گردیده که در گفتمان سیاسی قبل از انقلاب وجود نداشت و جالب اینکه ویژگی‌های این بازیگر جدید با سایر بازیگران که در قالب اتحادیه‌ها همچون اتحادیه اروپا شکل گرفته تفاوت اساسی دارد. در این سیستم با آنچه را که قبلاً به عنوان معیارهای قدرت مطرح بود تفاوت ماهوی دارد بلکه چیزی به عنوان وجدان عمومی ملت‌های مسلمان و ارزش‌ها و آرمان‌های مشترک میان

گروه‌های اجتماعی و توده‌های مردم پیوند مستحکمی را به وجود آورده است که مرزبندی‌های سنتی جغرافیایی، نژادی و قومی را در نوردیده و بعضاً تا اعماق سایر جوامع نفوذ می‌کند حتی از آنچه را که هانتینگتون تمدن اسلامی می‌نامد گسترده‌تر بوده و غیر قابل ارزیابی و محاسبه می‌باشد.

#### ح. تغییر معیارهای قدرت در نظام بین‌الملل

اساس پذیرفته شده برای سنجش و تقسیم‌بندی کشورها از نظر قدرت برتر ولی مهم‌تر همانا عوامل مادی قابل اندازه‌گیری همچون عامل نظامی، اقتصادی، جمعیتی، جغرافیایی و سیاسی بوده که در تقسیم‌بندی کشورها به ابرقدرت‌ها، قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های کوچک مورد استفاده قرار می‌گرفت. انقلاب اسلامی که توسط جنبشی مردمی با دست تھی بر یک قدرت تا دندان مسلح و با حمایت همه جانبه قدرت‌های بزرگ جهانی غلبه کرد و شکستی که نیروهای حزب الله بر پنج قدرت بزرگ جهانی در لبنان وارد آورد موجب مطرح شدن معیارهای جدیدی از قدرت همچون ایمان، جهاد و شهادت گردید که نه تنها بر قدرت‌های مادی غلبه کرده بلکه امکان اندازه‌گیری و مواجهه با این معیارها را برای غرب مشکل کرده است. شرایطی که رژیم صهیونیستی اکنون با آن مواجه می‌باشد نشانه ناکامی غرب در برخورد با این پدیده نوظهور از قدرت می‌باشد.

#### ط. طرح سه عنصر معنویت، اخلاق و عدالت در نظام بین‌المللی

در نظام بین‌الملل شکل‌گرفته بعد از عهدنامه وستفاليا و به رسمیت شناختن نهاد دولت - ملت به عنوان بازیگران اصلی و رقابت بر پایه منافع مادی کشورها و همچنین آغاز دوره جدایی دین از سیاست معیار محاسبات در تخصصات و توافقات بین‌المللی تنها عناصر مادی در تعریف از منافع ملی مطرح بوده است. انقلاب اسلامی که بر پایه ارزش‌های دینی شکل گرفت و به پیروزی رسید عناصر جدید غیر مادی همچون معنویت، اخلاق و عدالت را به عنوان چارچوبه جدیدی در نظام بین‌الملل مطرح نموده است که سازش و تفاهم در قبال گذشت از

آنها برای بازیگران صحنه جهانی مشکل‌تر شده است و به همین علت در محاسبات خود و در برخورد با جمهوری اسلامی و جهان اسلام دچار اشتباهات فاحش گردیده و شکست‌های پی در پی را تحمل کرده‌اند، من جمله غربی‌ها در حمایت نظام اسلامی ایران از حقوق حقه مردم فلسطین دچار مشکل شده‌اند و نتوانسته‌اند در اتخاذ مواضع محکم آن خللی ایجاد کنند و اغلب پیش‌بینی‌های آنها غلط از آب درآمده است.

#### ی. آغاز تهاجم جهان اسلام

بعد از ظهور و غلبه نهضت رنسانس در اروپا که نقطه عطف مهمی در تاریخ تمدن غرب تلقی می‌گردد، غرب حالتی تهاجمی به خود گرفته بود که در ابعاد مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حرف اول را در دنیا مطرح و جوامع دیگر را بویژه جهان اسلام را در دوران قبل از رنسانس که از تمدن عظیم و شکوفای اسلامی برخوردار بودند وادار به دفاع و انفعال و تبعیت از خود کرده و امیدی هم به تغییر شرایط نمی‌رفت. انقلاب اسلامی به ناگهان شرایط را تغییر داده برگی دیگر از تاریخ جهان را ورق زده و به دوران انفعال و حالت تدافعی جهان اسلام پایان بخشیده و آن را در حالتی تهاجمی قرار داد، به طوری که امروزه این غرب است که از خود دفاع می‌کند و نگران فرهنگ و تمدن و آینده خود می‌باشد. تهاجم جهان اسلام را در مسئله درگیری دختران محجبه در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی با نظام سکولاریستی غرب و عکس العمل انفعالی آنها می‌توان مشاهده کرد.

#### ک. بازگشت به شکوه و عظمت تمدن اسلامی

تاریخ قرون وسطی یادآور شکوه و عظمت تمدن اسلامی می‌باشد. در عین حال که غرب سعی می‌کرد آن دوره را به فراموشی سپرده و حتی الامکان نادیده بگیرد و از آن دوران به عنوان عصر تاریکی<sup>۱</sup> یاد کند و اگر احتمالاً از آن دوران شکوفایی تمدن اسلامی یاد می‌کرد،

آن را مربوط به دوران گذشته و تاریخ می‌دانست و با توجه به سرعت پیشرفت تمدن غرب با تکیه بر صنعت، تکنولوژی و فن‌آوری امکان تجدید حیات تمدن اسلامی را تقریباً غیر ممکن بلکه محال می‌دانست. پیروزی انقلاب اسلامی که علی‌رغم میل و خواسته غرب صورت گرفت و بیداری اسلامی و آثار و تبعات آن حداقل برای مسلمان‌ها این باور را به وجود آورده است که امکان احیای تمدن اسلامی و تجدید دوران با شکوه و عظمت آن امری ممکن بوده بلکه می‌رود که به صورتی اجتناب ناپذیر و قهری واقعیت یابد. این باور که فساد و تباهی اخلاقی در غرب همه جا گیر شده و بروز و ظهور استعدادهای درخشان در جهان اسلام که در سایه اخلاق و تعالیم اسلامی در حال شکل‌گیری است، اساس این باور را شکل می‌دهد.

#### ل. تغییر گفتمان انقلاب

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی عموم نظریه‌پردازان انقلاب نگرشی ناشی از فروپاشی نظام‌های حاکم نه به خاطر قدرت انقلابیون بلکه به خاطر ضعف ساختاری و کاهش توانمندی‌های رژیم‌های حاکم می‌دانستند و اصولاً معتقد نبودند که می‌شود علیه یک نظام قدرتمند و مستحکم قیام کرده و آن را شکست داد و به قول اسکاچوپول انقلاب‌ها می‌آیند و ساخته نمی‌شوند. با پیروزی انقلاب اسلامی علیه رژیم قدرتمند شاه در حالی که همه ابزار قدرت را در اختیار داشت و مورد حمایت همه قدرت‌های بزرگ جهان هم بود تعجب و حیرت اندیشمندان و نظریه‌پردازان انقلاب را برانگیخت و موجب تغییر گفتمان انقلاب گردید. از این جهت نظریه‌پردازان به عامل بسیج نیروهای مردمی، سازماندهی انقلاب، ایدئولوژی و رهبری انقلاب عطف توجه نموده و در واقع انقلاب اسلامی به عنوان پدیده جدیدی مورد بررسی آنها قرار گرفت و به عبارت دیگر اعتراف نمودند که دسته دیگری از انقلاب‌ها نیز می‌تواند وجود داشته باشد که نمی‌آیند بلکه ساخته می‌شوند.

م. جمهوری اسلامی به عنوان یک الگو از نظام سیاسی اسلامی و قدرت منطقه‌ای

اصولاً در دنیای مدرن اواخر قرن بیستم این اعتقاد و باور اساسی وجود داشت که امکان

تشکیل و تداوم حکومت بر پایه معیارهای دینی و اسلامی و با رعایت اصول و ارزش‌های مطرح شده در چهارده قرن قبل وجود ندارد و کشورهای اسلامی راهی جز الگو گرفتن از غرب و نظام‌های سکولار ندارند و این باور حتی در بسیاری از دولتمردان و رهبران دلسوز جهان اسلامی هم وجود داشت که مگر می‌شود نظامی به وجود آورد که بر پایه ارزش‌های اسلامی ارائه شده در چهارده قرن قبل قرار گرفته باشد. پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی بر پایه ارزش‌های مذهبی و با استفاده از نهادهای تأسیسی و تداوم آن به مدت ۲۵ سال و توفیق آن در برقراری روابط متعادل با سایر دول و حتی اداره هوشمندانه و قدرتمندانه هشت سال جنگ کلاسیک مدرن حیرت همه نظاره‌گران سیاسی و اندیشمندان درس حکومت و دولت را برانگیخت و ناچار فصل جدیدی در تقسیم‌بندی حکومت‌ها برای جمهوری اسلامی باز نموده که به عنوان الگو قابل بهره‌برداری و تکرار می‌باشد که مشابهی برای آن در تاریخ مدرن نمی‌توان یافت.

ن. رهبران انقلاب اسلامی به عنوان الگوهای جدید رهبری

در قاموس علوم سیاسی غرب و با تکیه بر نظریات ماکیاوولی و ویژگی‌های رهبران سیاسی و برجستگی آنها در توانمندی ایشان در غلبه بر رقیبان و پیشبرد اهداف خود با استفاده از هر نوع تدبیر، مکر و دغل خلاصه می‌گردید و چیزی که مطلقاً برای آنها به عنوان یک ویژگی ضروری و لازم مطرح نبود، رعایت اصول و معیارهای اخلاقی، انصاف و صداقت بود.

ظهور رهبران انقلاب اسلامی بویژه امام خمینی (ره) که متعلق به باورها و اخلاق اسلامی بوده و بیش از هر چیز و قبل از آنکه به پیروزی بیندیشند به ادای تکلیف الهی توجه داشتند در صحنه سیاست امری بدیع و استثنایی بود بویژه آنکه این نوع رهبران بتوانند در انجام مأموریت‌های سیاسی خود توفیق نهایی هم کسب نمایند. امروزه مطالعه زندگی و سیره این نوع رهبران مورد توجه خاص و عام قرار گرفته و قانونمندی قبلی مربوط به رهبران سیاسی را زیر سؤال برده است و به همین دلیل غرب تا کنون در پیش‌بینی‌های خود در رابطه با

تصمیم‌گیری و عملکرد رهبران سیاسی و انقلاب دچار اشتباه و گمراهی شده است.

س. طرح الهیات رهایی‌بخش

پیروزی انقلاب اسلامی حتی در جوامع مذهبی غیر مسلمان هم آثار خود را بر جای گذاشت. کلیسای مسیحیت که خود را بر این باور ثابت قدم و پایدار می‌دید که نه حق دارد و نه ضرورت دارد وارد صحنه مبارزات سیاسی علیه رژیم‌های خودکامه شود و تنها می‌تواند به پند و اندرز و نصیحت بسنده کند، با پیروزی انقلاب اسلامی که به رهبری علمای دینی شکل گرفت، بعضی از رهبران مسیحیت را بویژه در امریکای لاتین به فکر انداخت که به علت این بی‌توجهی به نیازهای عمومی جایگاه خود را در میان گروه‌های اجتماعی از دست می‌دهند، بنابراین با خروج از اصول و معیارهای پذیرفته شده کلیسای واتیکان به انقلابیون پیوسته و اولین تجربه را در انقلاب نیکاراگوئه کسب کردند و فصل جدیدی در نظام کلیسایی به نام الهیات رهایی‌بخش برای خود باز نمودند و رهبری بخش مهمی از نهضت‌های آزادی‌بخش امریکای لاتین را علی‌رغم مخالفت واتیکان بر عهده گرفتند.

### ◆ بازتاب انقلاب اسلامی بر جهان اسلام

انقلاب اسلامی ایران به دلیل جاذبیت در شعارها، اهداف، روش‌ها، محتوا و نتایج حرکت‌ها و سابقه مشترک دینی و تاریخی و شرایط محیطی منطقه‌ای و بین‌المللی، پدیده‌ای اثرگذار در جهان اسلام بوده است. این مایه‌های اثربخش به طور طبیعی و یا ارادی و برنامه‌ریزی شده و از طریق کنترل‌هایی چون ارگان‌های انقلابی سازمان‌های رسمی دولتی و اداری، ارتباط علمی و فرهنگی، مبادلات تجاری و اقتصادی، در کشورهای مسلمان بازتاب یافته و دولت‌ها و جنبش‌ها و سازمان‌های دینی را در آن جوامع به درجات مختلف متأثر نموده است.

امروزه نه تنها بر علاقه‌مندان و شیفتگان انقلاب اسلامی بلکه حتی بر دشمنان و مخالفین این انقلاب تردیدی باقی نگذاشته و به آن معترف هستند که پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و

سقوط رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) نقطه عطف مهمی نه تنها در تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران بلکه جهان اسلام و حتی جهان بشریت بوده است. این انقلاب از یک طرف به نظام مستبد و وابسته شاهنشاهی در ایران پایان داد و علی رغم پیش‌بینی‌هایی که می‌شد که احیانا به جای این نظام یک نظام لیبرال - دموکرات مشابه آنچه که در غرب وجود دارد و یا در کشورهای جهان سوم مانند هندوستان، شکل خواهد گرفت، و یا به دیکتاتوری‌های مستبده کمونیستی تبدیل خواهد گردید. در کمال شگفتی ناظران و اندیشمندان جهانی نظامی بر پایه ارزش‌های اسلامی و مذهبی و آن هم بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام و نداشتن هیچ گونه نمونه و سابقه‌ای در اعصار گذشته دور و نزدیک مستقر گردید و توانست به مدت یک ربع قرن علی رغم همه مشکلات و توطئه‌ها و فشارهای خارجی و داخلی دوام آورده، استحکام یافته و کارایی خود را در دنیای مدرنیسم متکی بر سکولاریزم و لائیزم به اثبات برساند.

از طرف دیگر به چند قرن خمودگی و انحطاط تمدن اسلامی خاتمه داده و موجب بروز نوعی بیداری و احیای اسلامی آن هم بر پایه بازگشت به ایدئولوژی و مکتب اسلام گردد و بازار همه ایسم‌های وارداتی اعم از ناسیونالیزم، لیبرالیزم، سوسیالیزم و... را کساد نموده و به جای آن و بویژه در نسل جوان نوعی شیفتگی و بازگشت به افکار و اندیشه‌های اسلامی به وجود آورد. پس از انقلاب اسلامی، دولت‌های اسلامی، به درجات متفاوتی احساس کرده‌اند که برای بقا و دوام خود نیازمند نوعی مشروعیت دینی و مردمی هستند و هر دولت، به شکلی برای رفع این نیاز واکنش نشان داده است.<sup>۱</sup> ملت‌های مسلمان نیز نوعا به این نتیجه رسیده‌اند، که نقشی در قدرت و مشروعیت دارند. لذا هر کدام به فراخور درک خویش، تلاش کرده‌اند تا از حقوق و مزایای این توانمندی بهره‌مند شده و مطالبات بیشتری مطرح نمایند. امروزه نهضت‌های آزادی‌بخش غیر اسلامی در جهان اسلام رنگ باخته و در عوض نهضت‌های اسلامی

اصول‌گرا به سرعت رشد کرده، قدرت یافته و در واقع حرف اول را در تحولات سیاسی - اجتماعی معاصر منطقه می‌زنند.

بلاتردید احیاگری و بیداری جهان اسلام با پیروزی انقلاب اسلامی معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرد و از مرحله نظر به عمل و واقعیت رسید. اگر چه از حدود یک قرن قبل اندیشمندانی همچون سید جمال الدین اسد آبادی و محمد عبده در جهان اسلام ظهور کردند که ندای بازگشت به اسلام و تقابل با فرهنگ غرب را سر می‌دادند و در این مسیر نهضت‌ها و گروه‌هایی نیز شکل گرفت ولی پیروزی انقلاب اسلامی به همه مسلمانان به اثبات رساند که مسئله بازگشت به اسلام تنها یک خیال و نظر نبوده بلکه می‌تواند واقعیت هم داشته باشد. می‌توان ادعا کرد که اولین بازتاب پیروزی انقلاب اسلامی ناشی از شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی و تداوم اقتدار آن در مواجهه با بحران‌ها و توطئه‌های گوناگون و به خصوص در تقابل با دنیای قدرتمند غرب بود که روز به روز بر امید و اعتماد مسلمانان جهان افزوده و آنها را نسبت به بازگشت به عصر طلایی اسلام امیدوارتر کرد.

در واقع آنچه را که آرنولد توین بی در سال ۱۹۴۹ در کتاب تمدن در بوته آزمایش پیش‌بینی کرده بود با پیروزی انقلاب اسلامی عینیت یافت.

پان اسلامیسیم خوابیده است، با این حال ما باید این امکان را در نظر داشته باشیم که اگر پرولتاریای جهان (مستضعفین) بر ضد سلطه غرب به شورش برخیزد و خواستار یک رهبری ضد غربی شود، این خفته بیدار خواهد شد. بانگ این شورش ممکن است در برانگیختن روح نظامی اسلام - و حتی اگر این روح به قدر خفتگان هفتگانه در خواب بوده باشد - اثر روحی محاسبه ناپذیری داشته باشد؛ زیرا ممکن است پژواک‌های یک عصر قهرمانی را منعکس سازد. اگر وضع کنونی بشر به یک جنگ نژادی منجر شود اسلام ممکن است بار دیگر برای ایفای نقش تاریخی خود قیام کند.<sup>۱</sup>

۱. آرنولد توین بی تمدن در بوته آزمایش، ترجمه یعقوب آژند، مولی، تهران: ۱۳۶۲، ص ۱۱۷.

البته میزان تأثیر و بازتاب انقلاب اسلامی بر همه جوامع اسلامی یکسان و یکنواخت نبود بلکه با توجه به قرابت‌های فکری، فرهنگی و جغرافیایی درجه تأثیر آن متفاوت بوده است و از آنجا که این انقلاب بر پایه تعالیم دین اسلام و مکتب اهل بیت به پیروزی رسید، زمینه تأثیرگذاری آن با توجه به همین امر متفاوت بود.

### ◆ بازتاب انقلاب اسلامی بر شیعیان

این انقلاب بر مسلمانانی که پیرو مکتب اهل بیت بودند یعنی بر شیعیان جهان تأثیر فوق العاده و شگفتی داشت و می‌توان ادعا کرد که جایگاه شیعیان جهان را از حاشیه و پیرامون به مرکز ثقل تحولات جهان اسلام منتقل نمود. شیعیانی که در طول چندین قرن نه تنها همواره در

اقلیت بوده و آماج حملات شدید تبلیغاتی بویژه توسط حکام و خلفای بلاد اسلامی قرار می‌گرفتند و الزاما با تکیه بر اصل تقیه حتی از بروز افکار و اندیشه‌های خود هراس داشتند با این پیروزی جانی دوباره گرفته و در صف اول مبارزه با امپریالیسم و استکبار قرار گرفتند.

شرق‌شناسان و اسلام‌شناسان غربی که تا این زمان توجه چندانی به مکتب تشیع

نداشته و اسلام را از دریچه اکثریت می‌دیدند و مطالعات و تحقیقات خود را بیشتر بر پایه شناخت اسلام از دیدگاه اهل سنت و جماعت قرار داده بودند، ناگهان متوجه این غفلت بزرگ خود گردیده و احساس کردند که از نظر شناخت مکتب تشیع در تاریکی و ابهام شدیدی به سر می‌برند و در همین راستا بود که مسیر تحقیقات خود را تغییر داده و با تشکیل کنفرانس‌ها و سمینارهای مختلف و متعدد و انتشار مقالات و کتب گوناگون در جهت شناخت بهتر این مکتب

پیروزی انقلاب اسلامی بر پایه ارزش‌ها و معیارهای اسلامی برای اولین بار در تاریخ مدرن، گفتمان اسلام سیاسی را در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مطرح نمود که خواهان بخش یا تمامی از قدرت سیاسی می‌باشد.

تلاش وسیعی را آغاز کردند.

حتی می‌توان به جرأت ادعا کرد که شناخت اسلام از دید غیر مسلمانان که قبلاً معطوف به شناخت تعالیم اسلامی با تعبیر اهل سنت و جماعت بود تحول اساسی پیدا کرده و گرایش به درک اسلام از دیدگاه مکتب تشیع بیشتر گردید. اگر چه آمار دقیقی در دسترس نمی‌باشد ولی اطلاعات موجود بیانگر این واقعیت است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تعداد کسانی که از دریچه مکتب اهل بیت به دین اسلام گرویده‌اند به طور چشمگیری افزایش یافته است در حالی که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی صرفاً کسانی از این مسیر اسلام را انتخاب می‌کردند که در اثر آشنایی و برخورد تصادفی با ایرانی‌ها و یا شیعیان تحت تأثیر قرار می‌گرفتند.

این امر حتی در مورد تغییر مکتب از مکاتب چهارگانه اهل سنت به مکتب جعفری هم صدق می‌کند. بدین معنا که شمار قابل توجهی از اهل سنت در اثر پیروزی انقلاب اسلامی علاقه جدی به شناخت واقعیت‌های مکتب تشیع پیدا کرده و به دنبال یافتن رمز و رموز و ساز و کاری بودند که در اثر آنها انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و توانست در اواخر قرن بیستم بر قدرت مستبده شاهنشاهی که با حمایت قدرت‌های بزرگ تقویت می‌گردید غلبه نموده و نظامی را تأسیس نماید که در آن ارزش‌های اسلامی حاکم باشد. طبق اطلاعات به دست آمده تنها در نیجریه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی متجاوز از ۱۰ میلیون نفر به پیروان مکتب تشیع افزوده شده است و در بسیاری از جوامع اسلامی همچون مالزی، اندونزی در خاور دور که قبل از پیروزی انقلاب نامی و اثری از مکتب تشیع دیده نمی‌شد به تدریج اقلیت شیعه شکل گرفته و جایگاه مطلوبی در میان مکتب‌های مختلف اسلامی پیدا نمودند.

مهم‌تر از همه تأثیر و بازتاب عظیمی که انقلاب اسلامی در میان شیعیان لبنان به وجود آورد و آنها را که با وجود داشتن اکثریت نسبی در گذشته در شرایط سیاسی، اجتماعی اسفناکی به سر می‌بردند، ناگهان زنده و بیدار کرده و در جامعه لبنان آنها را که به عنوان محرومین

می‌شناخت<sup>۱</sup> از آنها بمب‌های متحرکی ساخت که توانستند در تقابل با اشغال‌گران در مدت کوتاهی پنج قدرت بزرگ غربی<sup>۲</sup> را بدون دادن کوچک‌ترین امتیازی و ادار به فرار از این کشور بنمایند و امروز در حقیقت حزب الله لبنان به عنوان نماد خارجی بازتاب انقلاب اسلامی همچون ستاره‌ای بر سینه این انقلاب تألؤ می‌نماید.

لبنان نه تنها کانال حضور انقلاب اسلامی در کل جهان عرب است، بلکه مهم‌ترین کانال برای اثرگذاری بر مسئله قدس، فلسطین و منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی شده است. این سر پل همچنان فعال و پویا بوده و با خروج رژیم اشغال‌گر فلسطین از جنوب لبنان پس از ۲۲ سال محرز گردید که حزب الله و مقاومت اسلامی که بازوی انقلاب اسلامی به حساب می‌آیند، نقش کلیدی در این امر داشتند.

چنانچه در تقارن یا توالی انقلاب اسلامی ایران، حرکت سیاسی - اسلامی متشابهی در هر یک از کشورهای اسلامی اتفاق افتاده باشد، می‌توان این فرضیه را با قوت بیشتری بیان کرد. که این امر معلول انقلاب اسلامی بوده است. برای نمونه هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، مردم عراق - علی‌الخصوص شیعیان به صورت توده‌ای یا تشکیلاتی - هیجانات و واکنش‌های وسیعی، مشابه مردم ایران نشان دادند که می‌توانست ناشی از تأثیر انقلاب اسلامی باشد.<sup>۳</sup>

عراق به عنوان یک کشور مهم عربی با اکثریت شیعی و قدرت نفتی، کانال مناسب دیگری برای حضور و صدور انقلاب اسلامی در جهان عرب بود. چنانچه تحولات انقلاب اسلامی

---

۱. امام موسی صدر اولین تشکل ایجاد شده از شیعیان لبنان را حرکت المحرومین نامید.

۲. در سال ۱۳۵۶ و به دنبال حمله گسترده اسرائیل به خاک لبنان و اشغال بخش‌هایی از بیروت، چهار قدرت غرب همچون امریکا، انگلیس، فرانسه و ایتالیا در لبنان نیرو پیاده کرده و پایگاه‌هایی در آنجا برای خود ایجاد کرده بودند که در سال ۱۳۶۱ و به دنبال عملیات استشهادهای نیروهای مقاومت اسلامی ناچار به ترک خاک لبنان گردیدند.

۳. ملت‌های عربی و انقلاب اسلامی، وزارت ارشاد اسلامی، دفتر برنامه‌ریزی و هماهنگی تبلیغات خارجی، بی‌تا، ص

ایران، عراق را متأثر سازد، رنگ عجمی و دافعه آن، در بین اعراب کم شده و از طریق این کشور، انقلاب اسلامی توانایی آن را می‌یابد که به سراسر ممالک عربی گسترش یابد. چنین ظرفیتی می‌تواند یکی از دلایلی باشد که توسط کانال‌های مختلف، موجب ترغیب صدام حسین برای حمله به ایران گردید.

در واقع مسلمانان و شیعیان عراق از دیر باز، با حکومت آن کشور به خصوص بعثیون درگیر بودند اما شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی در واقع این زمینه را تشدید نمود و آن را نهادینه‌تر کرد، صدام حسین نیز این نکته را دریافت و آن را بزرگ‌ترین فرصت و تهدید برای نظام خود تلقی نمود و سرانجام با تمام قوا به ایران حمله کرد و مشروعیت این عمل غیر قانونی و تجاوز کارانه را این‌گونه توجیه کرد. به نظر می‌رسد اینک با توجه به سقوط دولت خشن و مستبد بعثی در اثر اشغال عراق توسط نیروهای آمریکایی و آزادی‌های نسبی که در مقایسه با دوران قبل به وجود آمده است، زمینه اثرگذاری و بازتاب انقلاب اسلامی به طور جدی فراهم گردیده است و این مشکل بزرگی است که آمریکایی‌ها در تشکیل دولت جایگزین با آن مواجه هستند.

در بحرین نیز با توجه به اکثریت شیعه در این جزیره انقلاب اسلامی تأثیر عمیقی بر مردم آن گذارد به طوری که امیر بحرین موقعیت خود را به شدت متزلزل دیده و بر فشار دولت علیه شیعیان افزود و محیط خفقان‌آورتر از گذشته به وجود آورد تا اینکه اخیراً پادشاه جدید بحرین با درک از قابل دوام نبودن شرایط خفقان‌آور و انفجارآمیز گذشته آزادی‌های نسبی برقرار نمود و به شیعیان نقش بیشتری در ساختار سیاسی دولت داده است.

در افغانستان، پاکستان و عربستان سعودی اگر چه شیعیان در اقلیت می‌باشند ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سهم بیشتر و در عین حال سازنده‌تری نسبت به گذشته در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه خود پیدا کرده‌اند.

در مجموع می‌توان این طور نتیجه گرفت که بازتاب انقلاب اسلامی بر شیعیان در ابعاد زیر بوده است:

- انتقال از حاشیه به مرکز ثقل جهان اسلام
- گرایش محققین و کارشناسان و اسلام‌شناسان به شناخت بیشتر تشیع
- گرایش غیر مسلمانان و حتی مسلمانان اهل سنت به مکتب تشیع
- ایجاد روحیه انقلابی و در واقع الگوبرداری از انقلاب اسلامی در تقابل با استکبار جهان.
- پیدایش امواجی از اسلام سیاسی در میان شیعیان که خواهان بخش یا تمامی قدرت و حکومت هستند.

### ◆ بازتاب انقلاب اسلامی بر اهل سنت

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران انتظار می‌رفت جوامعی که از نظر بنیادهای عقیدتی و سوابق تاریخی زمینه مناسب‌تری برای تحقق انقلاب دارند به پا خاسته و قیام کنند بویژه کشورهایمانند مصر، الجزایر و ترکیه از این لحاظ که هم سابقه مبارزاتی داشتند و هم اینکه در تاریخ گذشته خلافت‌های اسلامی را تجربه کرده بودند در این مسیر پیشگام شوند ولی چنین چیزی اتفاق نیفتاد و اولین حرکت در کشوری که دارای قومیت‌های متعدد بوده و کمترین درصد مسلمانان را دارد همچون لبنان و آن هم در میان شیعیان بیشترین بازتاب را بر جای گذاشت.

اینکه چرا و چگونه انقلاب اسلامی بیشتر در میان شیعیان تأثیر خود را بر جای گذارده و در میان اهل سنت آن طور که پیش‌بینی می‌شد بازتاب انقلابی بر جای نگذاشته است مسأله‌ای است که ضرورتاً به افکار و اندیشه‌های بنیادین اسلامی بر نمی‌گردد بلکه به طور عمده به ابزار و ساز و کاری مربوط است که شیعیان در طول تاریخ از آنها بهره برده آنها را شکل داده و توانسته بودند نظامی مستقل از ساختار سیاسی، حکومتی ایجاد کنند و همین نظام مستقل بود که در طول یک قرن گذشته در زمان‌های مقتضی در مقابل نفوذ بیگانگان و ستم و بیدادگری حکام ایستادگی نموده و نقش خود را ایفا نمودند. در اینجا به طور مختصر به این ساز و کارها که در مکتب تشیع وجود داشته و جوامع اهل سنت فاقد آن می‌باشند، می‌پردازیم:

## ۱. تفسیر و تعبیر از ویژگی‌ها و صفات حاکم (اولی الامر)

از دیدگاه اهل تشیع، حاکم بر جوامع اسلامی نه تنها باید قادر و مسلمان باشد بلکه عدالت هم جزو شرایط و صفات اصلی و تفکیک ناپذیر حاکم اسلامی است و گرنه اطاعت از آن حاکم غیر عادل نه تنها ضروری نیست بلکه باید علیه او نیز قیام کرد. در حالی که برای فقهای اهل سنت

و جماعت شرط مسلمان بودن و قاهر بودن برای حاکم اسلامی کفایت می‌کند و اطاعت از وی بر همه مسلمانان واجب است. بدیهی است با توجه به این نظریه فقهی قیام علیه حکام مسلمان کشورهای اسلامی که در عین حال فاسد و دیکتاتور هم هستند را مشکل می‌سازد و به همین علت نهضت‌های اسلامی در جوامع اهل سنت عموماً در فکر براندازی این نوع از حکومت‌ها نبوده بلکه به شیوه اصلاحی با آنها برخورد می‌کردند.

## ۲. مفتوح بودن باب اجتهاد

در مکتب تشیع باب اجتهاد همواره مفتوح بوده و در زمان غیبت نیز فقهای جامع

الشرايط به عنوان نواب امام زمان (عج) وظیفه و رسالت هدایت و راهنمایی پیروان خود را داشته‌اند و بدین ترتیب یک مسلمان شیعه می‌بایست یا مجتهد باشد و یا اینکه از یک مجتهد جامع الشرايط تقلید نماید در حالی که در مکتب اهل سنت و جماعت باب اجتهاد بعد از ائمه چهارگانه مکتب‌های اهل سنت کلاً مسدود شده و پیروان اهل سنت را به حال خود واگذاشته‌اند. وجود این نهاد در مکتب تشیع نه تنها به پیروان این مکتب کمک می‌کند که همواره مسائل

پیروزی انقلاب اسلامی که به رهبری علمای دینی شکل گرفت، بعضی از رهبران مسیحیت را بویژه در امریکای لاتین به این فکر انداخت که به علت بی‌توجهی به نیازهای عمومی جامعه، جایگاه خود را در میان گروه‌های اجتماعی از دست می‌دهند، بنابراین با خروج از اصول و معیارهای پذیرفته شده کلیسای واتیکان به انقلابیون پیوسته و اولین تجربه را در انقلاب نیکاراگوئه کسب کردند.

روز و مستحده را با استفاده از فتاوی مراجع تقلید حل و فصل کنند بلکه به خودی خود یک رابطه دائمی و طبیعی میان رهبران مذهبی که از مشروعیت لازم نیز برخوردارند و پیروان آنها ایجاد نموده و شرایط مقتضی بهره‌برداری سیاسی برای حضور در فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و قیام در مقابل حکام جور را فراهم آورده است.

### ۳. استقلال علمای دینی از دولت

در مکتب تشیع علما و روحانیون در هر مرتبه و درجه‌ای که باشند چه از نظر اقتصادی و چه از لحاظ سلسله مراتب از دولت مستقل بوده و هیچ‌گونه وابستگی به دولت ندارند. این گروه عموماً از محل پرداخت وجوهات شرعی و نذورات مردمی ارتزاق نموده و حتی حوزه‌های علمیه هم از این لحاظ مستقل می‌باشند در حالی که علمای اهل سنت به طور عموم از نظر اقتصادی وابسته به دولت بوده، ائمه جمعه و جماعات را دولت منصوب کرده و طبیعتاً وابستگی تام و تمامی به حکام وقت دارند و طبیعی است که این وابستگی خود مانعی بر سر راه روحانیت اهل سنت خواهد بود که به سادگی قادر به جدا شدن از ساختار نظام سیاسی نبوده و نمی‌توانند با حفظ جایگاه و موقعیت خود علیه حکام وقت قیام کنند. در حالی که روحانیت اهل تشیع به علت رابطه تنگاتنگی که با مردم دارند خود را جزئی از توده‌های مردم دانسته و به تبع خواست آنها که در چارچوب موازین دینی و شرعی می‌باشد، عمل می‌کنند.

البته ذکر موانع فوق به این معنا نیست که انقلاب اسلامی ایران بر مسلمانان تابع مکاتب اهل سنت تأثیر لازم را بر جای نگذاشته است بلکه این گروه نتوانسته‌اند به علت فقدان ساز و کارهای موجود در جوامع اهل تشیع شیوه‌ای انقلابی را در پیش گرفته و جوامع خود را به همان صورت که در ایران اتفاق افتاد تحت تأثیر قرار دهند. در عین حال اثری که انقلاب اسلامی ایران در این جوامع گذاشت تقویت روش‌های اصلاحی بود. بدین معنا که در این جوامع مردم سعی کردند با استفاده از ساختارهای سیاسی موجود گرایش‌های اسلامی خود را نفوذ داده و قدرت را با حفظ نظام سیاسی در اختیار گیرند.

روشی که اسلام‌گرایان هم در الجزایر و هم در ترکیه اعمال کردند حرکت‌های رفورمیستی و اصلاحی بود که گام به گام با حضور فعالانه در انتخابات شهرداری‌ها و به دنبال آن در انتخابات پارلمان زمینه کسب قدرت را فراهم نمودند.

اگر چه در عمل این روش در الجزایر با حضور خشن و بی‌رحمانه ارتش سرکوب گردید و در ترکیه با استفاده از قوانین حاکم حداقل سه مرتبه جلوی کسب قدرت کامل اسلام‌گرایان گرفته شد و آینده دولت فعلی ترکیه که در واقع با نوعی ظرافت و تفاهم با نظام سعی می‌کند موقعیت خود را در قبال ارتش لائیک ترکیه حفظ کند روشن نیست، با این وجود تردیدی نیست که این گرایش‌های اسلامی مرهون بازتاب انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. ترکیه که خود وارث امپراطوری و خلافت عثمانی بود می‌تواند سر پل نفوذ اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی به قفقاز و بالکان باشد. این مورد به دلیل همجواری جغرافیایی و نیز به خاطر اشتراکات قومی و زبانی و مذهبی است.

چند هفته قبل از حمله صدام حسین به ایران، در ترکیه کودتای نظامی صورت می‌گیرد که تقارن و توالی چنین امری هم زمان با انقلاب اسلامی می‌تواند این فرضیه را تقویت کند که روی کار آمدن نظامیان در ترکیه بخشی از استراتژی مهار انقلاب اسلامی و کور کردن یکی از سر پل‌ها بوده است، با این ترتیب مسائل کلان سیاسی ترکیه در سال‌های بعد را می‌توان، همواره از این منظر نظاره کرد، از جمله ورود و خروج حزب اسلام‌گرای رفاه، حزب فضیلت و نهایتاً حزب توسعه و عدالت به صحنه سیاسی آن کشور که می‌تواند نوعی چالش جدی برای نظام لائیک ترکیه و آن هم ناشی از انقلاب اسلامی تلقی شود.

در شبه قاره هند نیز انقلاب اسلامی ایران بی‌تأثیر نبوده است. افغانستان سر پل مهمی برای بازتاب انقلاب اسلامی در آسیای مرکزی بود. در دهه نخست انقلاب، این کشور تحت اشغال بود و سربازانی از ممالک آسیایی شوروی، در افغانستان می‌جنگیدند که به نوعی با مجاهدین

تماس داشتند.<sup>۱</sup> در دهه دوم که شوروی فروپاشید و آن کشورها مستقل شدند و ضعف‌ها و آسیب‌های خاص این دوران را داشتند، تأثیرپذیری آنان از تحولات افغانستان و افکار مذهبی احزاب و مجاهدین افزایش یافته بود، ظهور طالبان تقریباً این سر پل را قطع کرد. به فاصله ۹ ماه پس از وقوع کودتای مارکسیستی در کابل، انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید و به سرعت، تأثیراتی در ابعاد مبارزاتی و سیاسی افغانستان بر جای گذارد. در کنار اثرات عمیق معنوی بر روند جهاد مردم افغانستان، تاکتیک‌های مبارزاتی مردمی که در جریان مبارزات گسترده مردم مسلمان ایران علیه رژیم شاه به کار گرفته شده بود، بر شیوه مبارزاتی افغان‌ها نیز تأثیر بسزایی داشت.

قیام‌های مردمی در شهرهای هرات (۱۷ مارس ۱۹۷۹) و کابل در (ژوئن ۱۹۷۹) نمونه‌های اولیه و مهم از شیوه‌های جهادی مردم مسلمان ایران بود که فضای مبارزه مردم مسلمان افغانستان را دچار تحولی بنیادین کرد. شوسیا سفیر جمهوری دموکراتیک آلمان معتقد بود که نفوذ ایران در افغانستان برای حکومت کابل خطرناک‌تر از نفوذ پاکستان است زیرا که نفوذ مذهبی ایران بر جمعیت شیعه و اینکه عنصر مذهب در ایالات هم مرز با ایران و ایالاتی که قسمت اعظم منطقه کوهستانی مرکز را تشکیل می‌دهند، مسلط می‌باشد.

پاکستان نیز در توالی و تقارن انقلاب اسلامی، هیجان‌ات مردمی و تخیلات اجتماعی در تأسی از انقلاب در پاکستان چشمگیر بود. اما در این کشور نیز - تقریباً به طور هم زمان با انقلاب اسلامی - نظامیان به رهبری ضیاء الحق به وسیله کودتا بر اوضاع مسلط می‌شوند و او خود سردمدار احیای اسلامیت می‌گردد. این امر می‌تواند هم ناشی از الزامات تاریخی و انگیزه‌های شخصی بوده و هم تاکتیکی برای کنترل اسلام‌گرایی و انقلاب‌گرایی - برخاسته از تحولات ایران - تلقی گردد. نگرانی از نفوذ و تأثیر وسیع و عمیق انقلاب اسلامی، سبب بروز عکس‌العمل‌هایی گردید. تأسیس و توسعه سپاه صحابه و ترور مسئولان ایرانی از جمله این عکس

العملها بود.

انقلاب اسلامی ایران برای مسلمانان جنوب شرقی آسیا پس از گذشت سال‌های اولیه - پیش از آنکه به عنوان الگویی اجتماعی و قابل تکرار مطرح باشد - به مثابه منبعی الهام‌بخش تلقی گردید و موجب تجدید توان حرکت انقلاب اسلامی در این جوامع شد.

پیروزی انقلاب اسلامی و انعکاس رسانه‌ای آن در جنوب شرقی آسیا، موجب تقویت احساس هویت مذهبی در میان مسلمانان و نیز تسریع روند تجدید حیات اسلام آن هم در این جوامع که وجه بارز آن افزایش تقاضا برای مشارکت در مسائل جهانی امت اسلامی بود، در شئون مختلف جامعه گردید.

ولی دولت‌های این مناطق سعی کرده‌اند که برخوردی محتاطانه با انقلاب اسلامی داشته باشند و بنا به ملاحظات داخلی و خارجی (ناآرامی - همسویی با غرب) تلاش کرده‌اند که ضمن حفظ روابط رسمی سیاسی، از طرق مختلف، مانع گسترش و تعمیق مفاهیم انقلاب اسلامی در جامعه خویش شوند. هر چند در مقاطعی نیز ناگزیر از اصلاح و تعدیل مثنی خود به نفع مسلمانان شده‌اند.<sup>۱</sup>

دولت مالزی علی‌رغم اهمیتی که در کنار قومیت، برای اسلام، در حیات سیاسی کشور قایل می‌باشد، نگرانی خود را از بروز حرکت‌های اسلامی پنهان نکرده است و معمولاً رفت و آمد رهبران اسلامی به ایران را زیر نظر دارد، و چندی پیش نیز فرقه اسلامی الارقم را به عنوان جریان‌ی انحرافی معرفی کرده و از ادامه فعالیت‌هایش جلوگیری به عمل آورده است. اگر چه ماهاتیر محمد نخست‌وزیر سابق این کشور در اتخاذ مواضع ضد غربی خود می‌تواند ملهم از انقلاب اسلامی باشد.

مرام دولتی اندونزی نیز علی‌رغم اکثریت جمعیت مسلمان ایدئولوژی سکولار است و در بین مقامات دولتی، نوعی بدبینی نسبت به مسلمانان وجود دارد. از این روست که دولت از مدت‌ها

قبل، به دنبال سیاست‌زدایی از اسلام بوده است و از تهدید گرایش‌های اسلامی نام می‌برد و بعضاً از آن به نام اسلام‌ترسی هم تعبیر می‌شود. در عین حال در دو دهه اخیر شاهد بر افتادن حکومت سوهارتو و روی کار آمدن اسلام‌گراها در کنار سکولارها در اندونزی هستیم. پیروزی انقلاب ایران بر تایلند نیز بی‌تأثیر نبوده و راهپیمایی عظیم آنها در سال ۱۳۶۹ برای برپایی مسجد تاریخی کروزه، نمونه‌ای از تلاش‌های مسلمین برای ابراز هویت اسلامی خویش بوده است. دولت تایلند نیز با توجه به سیاست‌های داخلی، روابط متعادل و متعارفی را با ایران دنبال کرده است.

در باب بازتاب انقلاب اسلامی بر مسلمانان آفریقا که در توالی انقلاب اسلامی، با گذشت یک دهه، شاهد پیشرفت جبهه نجات الجزایر می‌باشیم. این توالی و برخی تشابهات که در شکل، محتوا، اهداف و شعارهای اسلام‌گرایان الجزایر با انقلاب اسلامی وجود دارد، پژوهش‌گران را در طرح این فرضیه - که انقلاب اسلامی در برخی بلاد چون عراق و لبنان اثر فوری گذاشته و

می‌توان به جرأت ادعا کرد که شناخت اسلام از دید غیر مسلمانان که قبلاً معطوف به شناخت تعالیم اسلامی با تعبیر اهل سنت و جماعت بود تحول اساسی پیدا کرده و گرایش به درک اسلام از دیدگاه مکتب تشیع بیشتر گردید.

اما در برخی از کشورها در دهه اول بذریه‌های پاشید که در آغاز دهه دوم و سوم نمود پیدا کرد - جدی‌تر می‌نماید. در مصر در دوران پیروزی انقلاب اسلامی موقعیت اخوان المسلمین در میان مردم و جوانان تضعیف شد و شاخه‌هایی از آن نیز تجزیه گردیده به گروه‌های جهادی و مسلحانه منشعب گشت. البته این امر سبب شد که اخوان نزد دولت مصر تقرب بیشتری یابد. با گسترش مبارزات انقلابی در لوای اسلام به عنوان هدف و ابزار مبارزه، برخی از جنبش‌ها و سازمان‌های سیاسی و مبارزاتی مجهز به ایدئولوژی‌های کمونیسم، ناسیونالیسم و لیبرالیسم رنگ باخت و توان اثرگذاری خود را از دست داده و عملاً متلاشی و یا متحول شدند. برخی از

جنبش‌ها نیز به انگیزه‌های متفاوت و به درجات مختلفی صرف نظر از تأثیرپذیری، راه تنافر و دوری و واگرایی از تز انقلاب اسلامی را پیش گرفتند. برای مثال می‌توان از گروه طالبان در افغانستان نام برد.

در دهه دوم انقلاب اسلامی، عمر البشیر در سودان به قدرت رسید و اقدامات و گرایشات اسلامی مشابه ایران از خود نشان داد. اخبار و اطلاعات، حکایت از ظرفیت و پذیرش بالای جامعه سودان نسبت به انقلاب اسلامی دارد. همین امر دستاویزی برای کشورهای مصر و امریکا شده است تا بتوانند همچنان از تداوم تهدید صدور انقلاب و به خطر افتادن منافع آنان سخن گفته و برخی تبلیغات و فشارهای خود بر ایران را توجیه نمایند. در حال حاضر حزب اسلام‌گرای سودان دچار انشقاق شده و دکتر حسن الترابی - که ریاست پارلمان را به عهده داشت<sup>۱</sup> - منزوی گشته است و این کشور نیز درگیر فشار واقعیات و الزامات داخلی بوده و میدان مانوری برای آرمان‌گرایی و اصول‌گرایی و انقلاب‌خواهی می‌باشد.

در اینجا نکته‌ای که ضرورت دارد به عنوان یک استثنا در جوامع اهل سنت به آن پرداخت مسئله بازتاب انقلاب اسلامی بر مسلمانان سرزمین فلسطین اشغالی است. از آنجا که حکام صهیونیستی غیر مسلمان بوده و عنوان اولی الامر حتی در تعبیر اهل سنت بر آنها اطلاق نمی‌گردد. بنابراین بازتاب انقلاب اسلامی بر مسلمانان این سرزمین متفاوت بوده است. بدین معنا که مسلمانان سرزمین فلسطین نه تنها شیوه‌های اصلاحی و رفورمیستی را اتخاذ نکرده‌اند بلکه بر عکس از شیوه‌های اصلاحی و سازش‌کارانه دوری جسته و راه و روش انقلابی را در پیش گرفتند.

ایران که پیش از انقلاب اسلامی یکی از کشورهای حافظ منافع رژیم صهیونیستی بود پس از پیروزی انقلاب کانون مبارزه با آن رژیم گردید و این کشور قلب تپنده مقاومت اسلامی علیه اشغال‌گران فلسطین شد و پرچم مبارزه‌ای که سران کشورهای عربی با امضای پیمان کمپ

دیوید به زمین گذارده بودند، امام با ابهت و شهامت تمام به دست گرفتند و به مبارزات ملت فلسطین هویت اسلامی بخشیدند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب سفارت رژیم اشغال‌گر تعطیل و سفارت فلسطین تشکیل شد و امام (ره) جهت انسجام بخشیدن حرکت‌های اسلامی طرفدار انقلاب فلسطین، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را روز قدس نامیدند.

اگر چه حماسه مردم فلسطین یک پدیده تصادفی نبود و سال‌هاست که مردم فلسطین با دست خالی در برابر حملات وحشیانه صهیونیست‌ها مقاومت می‌کردند، اما واقعیت این است که پس از انقلاب اسلامی، حرکت نوینی در مبارزات مردم فلسطین آغاز شد و جوانان بی‌شماری به اسلام روی آوردند و تعداد مساجد در کرانه باختری و نوار غزه افزایش یافت.<sup>۲</sup> و حزب الله فلسطین که از فرزندان انقلاب اسلامی هستند در زندان غزه به عنوان یک گروه مبارز اعلام موجودیت کردند و دیری نگذشت که تحت عنوان انتفاضه اسلامی مبارزه با رژیم اشغال‌گر فلسطین را متحول نمودند.

در حقیقت انتفاضه با آموختن درس‌های تاریخی از انقلاب اسلامی ایران بهترین راه حل را در نجات ملت فلسطین با تکیه بر آرمان اسلامی می‌دانند.

جهاد اسلامی به عنوان فرزند انقلاب اسلامی ایران، در فلسطین به رهبری شیخ عبدالکریم عوده و با همکاری شهید دکتر فتحی شقاقی که تا سال ۱۳۶۵ در سیاه‌چال‌های اسرائیل زندانی بود، به عنوان رهبر شاخه نظامی جهاد تأسیس شد و فتحی شقاقی در سال ۱۳۶۷ با تألیف کتابی تحت عنوان «خمینی راه حل اسلامی»، نظرات سیاسی و ایدئولوژی خود و جهاد اسلامی را بیان نمود.<sup>۳</sup>

در زمان پیروزی انقلاب اسلامی ساف (سازمان آزادی‌بخش فلسطین) دچار انشعابات

---

۱. اسناد لانه جاسوسی، ج. ۵، افغانستان - آغاز بحران. سند شماره ۲۳ ص ۱۱۰.

۲. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س ۵، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۵، ص ۲۸۴.

۳. هفته‌نامه بعثت، ش ۲۳، ص ۵.

متعدد شد به طوری که موتور محرکه قیام علیه موجودیت «اسرائیل» از کار افتاد و مقاومت اسلامی در ضعیف‌ترین حالت خود بود. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، صحنه عمل نیروها و گروه‌های مبارز و قیام در برابر تهاجم صهیونیسم سیاسی را به نفع نیروهای اسلامی تغییر داد و یأس مفرطی که بر جهان عرب در زمینه مبارزه با اسرائیل مستولی شده بود، با ظهور انقلاب تبدیل به امید و پایداری شد.<sup>۱</sup>

گروه دیگری که در جریان قیام در سرزمین‌های اشغالی اعلام موجودیت کردند و در حال حاضر طرفداران زیادی نیز دارند، جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حرکه المقاومة الاسلامیه فی فلسطین) ملقب به حماس می‌باشد و جالب توجه اینکه به همان روش که شیعیان جنوب لبنان با انتخاب شیوه مبارزه با استفاده از عملیات استشهادی عرصه را بر دولت صهیونیستی تنگ نموده و موفق به اخراج صهیونیست‌ها شدند مسلمانان فلسطینی نیز به چیزی کمتر از آزادی سرزمین‌های خود تسلیم نشده و دست از مبارزه انقلابی خود به همان شیوه بر نداشته‌اند. اگر بخواهیم بازتاب انقلاب اسلامی را در میان جوامع اهل سنت فهرست‌وار بیان کنیم موارد زیر را می‌توان به تفکیک بر شمرد:

#### الف. بیداری و احیای اسلامی

اگر چه بیداری و احیای اسلامی در میان علما و اندیشمندان اسلامی اهل سنت به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد در عین حال گسترش و عمومیت یافتن این احیای مدیون و مرهون پیروزی انقلاب اسلامی است. امروز موضوع جدایی دین از سیاست برای همه مسلمانان امری مردود و غیر قابل قبول شناخته شده و بازگشت به اسلام به عنوان یک اصل پذیرفته شده نه تنها در زندگی فردی و اجتماعی آنها بلکه در زندگی سیاسی همه مسلمین تقویت و تثبیت گردیده است.

---

۱. محمود اسماعیل‌نیا، مسلمانان جنوب شرقی آسیا و انقلاب اسلامی (مقاله)، اطلاعات ۱۴/۴/۱۳۷۷.

ب. تقویت روحیه ضد استکباری و ضد سلطه بیگانه

در این رابطه هم می‌توان گفت با مقاومت و تقابل موفقیت‌آمیزی که انقلاب اسلامی در مقابل قدرت‌های بزرگ بویژه امریکا صورت داد به همه جوامع اسلامی که طعم حقارت و سلطه استعمار و استکبار را چشیده بودند اثرات خود را بر جای گذاشت و امروز روحیه ضد استکباری بویژه ضد امریکایی در جهان اسلام عمومیت و گستردگی کافی پیدا کرده است و این امر نیز مرهون اثرات و بازتاب انقلاب اسلامی است.

ج. ایجاد احساس غرور

مسلمانان در گذشته هم به خاطر دوران سلطه غرب بر جوامع اسلامی و هم به خاطر سرعت ترقی و پیشرفت علمی و تکنولوژیک غرب نوعی احساس حقارت و خود کم‌بینی می‌کرده و سعی عمومی بر این بوده است که گذشته اسلامی خود را نادیده گرفته و کورکورانه از روش‌ها و شیوه‌های زندگی غربی الگوبرداری کنند. انقلاب اسلامی موجب گردید که این احساس حقارت و خود کم‌بینی از بین رفته و مسلمانان به طور اعم به گذشته خود و به هویت اسلامی خود افتخار کنند و در صدد بازگشت به ارزش‌های اسلامی باشند و به همین دلیل مشاهده می‌گردد که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسلمانان و بویژه جوانان به حضور در مساجد و مجامع مذهبی رغبت فزاینده‌ای پیدا کرده و حتی پوشش و ظاهر خود را نیز به شکل و شمایل اسلامی درآوردند. استفاده از حجاب اسلامی در میان زن‌ها نه تنها دیگر یک عقده و کمبود تلقی نمی‌گردد بلکه به عنوان یک افتخار و یک حرکت سیاسی و سمبل مقاومت تلقی می‌گردد و این امر تا آنجا پیشرفته است که زنان متعهد حتی به قیمت محرومیت از تحصیل و از دست دادن شغل خود از پوشش اسلامی دست برنمی‌دارند.

د. مساجد به عنوان کانون فعالیت‌های سیاسی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دیگر فعالیت‌های سیاسی در چارچوبه حوزه‌های حزبی و مکان‌های سیاسی شکل نمی‌گیرد بلکه مساجد به عنوان کانون اصلی مبارزات و فعالیت‌های

سیاسی عمومیت یافته و هر زمان که با مشکل سیاسی مواجه می‌گردند به مساجد روی آورده و فعالیت‌های خود را در این مکان مقدس برنامه‌ریزی کرده و شکل می‌دهند و به همین دلیل نه تنها مساجد موجود در جهان اسلام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رونق فوق العاده‌ای یافته است بلکه روز به روز بر تعداد مساجد نیز افزوده می‌گردد و مساجد نه تنها به عنوان محلی برای انجام فرایض عبادی گسترده‌تری یافته است بلکه به عنوان مرکزی برای فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی نیز تثبیت شده است.

هـ. گسترش نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی در جوامع اهل سنت

ما شاهد دو اثر و بازتاب مهم بر نهضت‌های آزادی‌بخش در جوامع اهل سنت و جماعت هستیم. یکی اینکه نهضت‌های آزادی‌بخش که بر پایه ایدئولوژی‌های غیر اسلامی مانند سوسیالیسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم شکل گرفته بود موقعیت خود را در میان مسلمانان و بویژه جوانان از دست داده و دیگر آن اعتبار و اقتدار گذشته را مانند آنچه را که پان عربیسم و ناصریسم داشت، ندارد و دوم اینکه حتی نهضت‌های آزادی‌بخش اصلاح‌طلب اسلامی مانند

اخوان المسلمین که از گذشته دور دارای محبوبیت و معروفیت بودند به علت عدم توانایی در پاسخگویی به نیازهای جوامع خود به خصوص به خواست‌های نسل جوان دچار تشتت و انشعاب گردیده و گروه‌های جهادی و انقلابی جدید حتی به صورت مسلحانه و زیر زمینی شکل گرفتند که از این میان می‌توان از جهاد اسلامی و التفکیر و الهجرة در مصر، جبهه نجات اسلامی در الجزایر و... نام برد.

بحث از ویژگی‌های انقلاب اسلامی و

چند هفته قبل از حمله صدام حسین  
به ایران، در ترکیه کودتای نظامی  
صورت می‌گیرد که تقارن و توالی  
چنین امری هم‌زمان با انقلاب  
اسلامی می‌تواند این فرضیه را  
تقویت کند که روی کار آمدن  
نظامیان در ترکیه بخشی از  
استراتژی مهار انقلاب اسلامی و  
کور کردن یکی از سر پل‌ها بوده  
است.

ارتباط آن با نهضت‌های رهایی‌بخش از آنجا ناشی می‌شود که ملت‌های جهان سوم و زیر سلطه استعماری، با مشاهده وقوع این انقلاب بسیار کنجکاو شدند که انقلاب اسلامی را بشناسند و ویژگی معنویت محوری انقلاب اسلامی، مردم کشورهای جهان سوم را با این واقعیت مواجه ساخت که می‌توان بدون کمک از ایدئولوژی‌های وارداتی و غیر اصیل، در صدد ایجاد یک نظام مردمی برآمد. بنابراین خودباوری و بیگانه‌ستیزی، بزرگ‌ترین تأثیر انقلاب اسلامی بر شکل‌گیری جنبش‌ها و یا فعال‌تر شدن نهضت‌هایی بود که از قبل وجود داشتند.

و. رفتار مذهبی

گرایش بیشتر زنان به حفظ حجاب، افزایش استقبال عمومی در انجام فرایض دینی، مثل برگزاری نمازهای جمعه و جماعت، گسترش جلسات آموزش‌های دینی من جمله آموزش قرائت و تفسیر قرآن و حضور گسترده‌تر در مجالس و محافل مذهبی از جمله مواردی است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی توسعه بیشتری یافته است.

ز. حساسیت اسلامی

گرایش به استفاده از نام‌ها و عناوین اسلامی برای اشخاص و مؤسسات و نیز دوری از به کار بردن عناوین و نام‌های غربی از جمله آثار انقلاب اسلامی بعد از پیروزی انقلاب می‌باشد، به طوری که حتی رژیم بعثی عراق تحت تأثیر این حساسیت شعار الله‌اکبر را زیب پرچم کشور عراق می‌نماید.

ح. حمایت از مقدسات دینی

حمایت از فتوای امام (ره) در مورد سلمان رشدی. پس از صدور فتوای امام خمینی (ره) انتشار کتاب مزبور در تمامی کشورهای اسلامی ممنوع اعلام گردید. تقریباً در تمامی کشورهای اسلامی تظاهراتی بزرگ علیه سلمان رشدی و حامیانش بر پا شد. من جمله در کشورهایی چون هند، پاکستان و.. که در پاکستان منجر به کشته و زخمی شدن تعدادی از

مسلمانان گردید. ورود شارون به مسجد الاقصی آنچنان احساسات مسلمانان فلسطینی را برانگیخت که موجب آغاز انتفاضه قدس گردید که هنوز هم ادامه دارد.

#### ط. مطالبات سیاسی

افزایش تقاضا برای اسلامی‌تر شدن قوانین و شئون جامعه و وادار نمودن دولت به واکنش‌های مثبت و اقماعی در اغلب کشورهای اسلامی به عنوان خواست عمومی مطرح می‌باشد و این امر نظام‌های لائیک را به چالش کشانده است.

#### ی. مشارکت بین‌المللی

تقویت احساس تعلق به امت اسلامی و ابراز حساسیت نسبت به تحولات جهان اسلام. تظاهرات عمومی و گسترده‌ای که به دنبال حمله امریکا به افغانستان و عراق صورت گرفت نشان از احساس مشارکت عمومی و بهره‌وری در جهان اسلام می‌باشد.

به جرأت می‌توان پیش‌بینی کرد که تهاجم امریکا به جهان اسلام و راه‌اندازی جنگ‌های بی‌رحمانه در افغانستان و عراق بلاتردید موجب شورش و طغیان‌های وسیعی در جهان اسلام و تحت لوای اسلام‌خواهی خواهد شد که نه دولت‌های موجود قادر به کنترل و سرکوب آنها خواهند بود و نه امریکا و غرب قادر به خاموش کردن آن خواهند شد. این تهاجم از طرف امریکا و غرب در حقیقت واکنشی است که امریکا برای تداوم سلطه خود بر جهان اسلام و ثروت‌های عظیم این منطقه آغاز کرده است که می‌تواند موجب گسترش روح مبارزه‌جویی و قیام‌های مردمی و اسلامی گردیده و در واقع پیشگویی آرنولد توین بی را در آینده نزدیک عینیت بخشید، آنجا که می‌گوید ... اگر وضع کنونی بشر به یک جنگ نژادی منجر شود اسلام ممکن است بار دیگر برای ایفای نقش تاریخی خود قیام کند.<sup>۱</sup>

---

۱. آرنولد توین بی، همان.

## ◆ انفجار نور

در رابطه با پیروزی انقلاب اسلامی و شگفتی‌ها و آثار جهانی آن تعابیر و تمثیل‌های مختلفی همچون آتشفشان، زلزله، طوفان و سیل توسط دوستان، دشمنان و یا ناظران حیرت‌زده انقلاب به کار برده شده است که عموماً بیانگر قدرت تخریبی انقلاب می‌باشد. ولی هیچ تعبیر و تمثیلی زیباتر، مناسب‌تر و واقع‌بینانه‌تر از آنچه را که منتسب به رهبر انقلاب، امام خمینی (ره) می‌باشد نیست، آنجا که اظهار می‌دارند **انقلاب ما انفجار نور بود** چرا که نور در اثر انفجار خود:

- با تشعشعات خود تا فضای وسیعی را روشنایی بخشیده و تاریکی‌ها را به ناگهان به روشنایی تبدیل می‌کند.

- به همه اقشار عالم بالسویه می‌رسد، غنی و فقیر نمی‌شناسد و با گرمای خود بویژه به طبقات محروم و مستضعف تحرک و امید بیشتری می‌بخشد.

- از آنجا که تاریکی‌ها و جهالت‌ها را به روشنایی تبدیل می‌کند امکان یافتن حقیقت و تشخیص حق از باطل و راه از چاه را بیشتر و بهتر میسر می‌سازد.

- همان قدر که برای محرومین و مستضعفین برکت و قدرت می‌آورد برای کوردلان و خفاشان ترس و وحشت می‌آفریند و بیهوده به جنگ آن بویژه کانون نور روی می‌آورند.

- خفتگان را از خواب طولانی در شب تار بیدار نموده و به قیام و حرکت دعوت مینماید.

- هر آنکه به کانون نور نزدیک‌تر باشد اثرپذیری و احساس گرمایش بیشتری احساس می‌نماید.

- آنها که در کانون انفجار نور هستند آنچنان در آن نوب می‌گردند که خود تبدیل به نور گردیده و در واقع جزء لاینفک آن می‌گردند.

- منازعه میان نور و تاریکی، آگاهی و جهل، حق و باطل به مرحله نوینی می‌رسد که در آن

نور که سمبل حق و حقیقت می‌باشد بر تاریکی غلبه کرده و به مرحله پیروزی قطعی و نهایی نزدیک می‌گردد.

- و تا زمانی که این کانون فعال باشد و از خود انرژی ساطع کند تابش نور ادامه یافته و اثرگذاری آن قوی‌تر گردیده و بر سرعت آن می‌افزاید و پایان شب سیه سپید است.

بلا تردید انقلاب اسلامی در آغاز قرن بیست و یکم و هزاره سوم میلادی آن چنان اثرات عمیقی بویژه در ابعاد فرهنگی، برگشت‌ناپذیر تغییر جهت داده است به طوری که بنا به اعتراف اغلب اندیشمندان قرن جدید دیگر در برگیرنده مداوم سلطه غرب در همه ابعادش نخواهد بود و می‌رود که عصر و دورانی جدید را رقم بزنند که در آن اسلام و مسلمانان نقش برجسته‌تری ایفا خواهند کرد.

امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی و شالوده شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی  
در حوزه سیاست (۴)

انقلاب اسلامی، انقلاب دانش شریعت اندیش

دکتر مظفر نامدار<sup>۱</sup>

#### ◆ نخستین انقلاب مدرن به رهبری مذهب

در بهمن سال ۱۳۵۷ جهان از وقوع نخستین انقلاب مدرن به رهبری مذهب در ایران آگاه شد؛ انقلابی که حکومتی اسلامی را جایگزین یکی از کهن‌ترین سلسله‌های پادشاهی هوادار غرب کرد. میشل فوکو انقلاب اسلامی را نظریه‌ای جدید در تجربه‌های انقلابی جهان معرفی کرد و بر این مسئله تأکید نمود که تئوری‌های سیاسی غرب، استعداد تحلیل انقلاب اسلامی را ندارند.

در غرب یک انقلاب وقتی به رسمیت شناخته می‌شود که دو دینامیک را در آن مشاهده کنیم. یکی دینامیک تضادهای درون این جامعه، یعنی دینامیک مبارزه طبقاتی یا دینامیک رویارویی‌های بزرگ اجتماعی و دیگری دینامیک سیاسی یعنی حضور یک پیشگام، یعنی یک طبقه، حزب یا ایدئولوژی سیاسی و خلاصه نیروی پیشتازی که همه ملت را به دنبال خود می‌کشد.<sup>۱</sup>

اما به نظر می‌رسد که نمی‌توان در انقلاب اسلامی هیچ‌یک از این دو دینامیک را که برای ما نشانه‌های بارز و علامت‌های روشن پدیده‌ای انقلابی‌اند، تشخیص داد.<sup>۲</sup> مهم‌ترین پرسش نظریه‌پردازان دگرگونی‌های اجتماعی به این مسئله بر می‌گردد که جنبش انقلابی‌ای که نتوان جایگاه مبارزه طبقاتی و تضادهای درونی جامعه و یک پیشگام را در آن مشخص کرد، از نظر تئوری‌های سیاسی چه می‌تواند باشد و چگونه باید آن را تحلیل کرد؟

انقلاب اسلامی شاید تنها انقلابی در دوران مدرن باشد که در آن نسبت میان کنش‌های جمعی، آیین مذهبی و بیان حقوق عمومی در شکل یک جنبش بزرگ اجتماعی تجلی کرد. تا قبل از این هیچ انقلابی را سراغ نداریم که در آن حقوق عمومی با زبان مذهب و در قالب یک جنبش اجتماعی به سرنگونی یک نظم پوسیده و کهنه و پایه‌ریزی یک نظم جدید منجر شود.

بنابراین انقلاب اسلامی نه نتیجه ائتلاف میان گروه‌های متفاوت سیاسی بود و نه نتیجه سازش میان دو یا چند طبقه اجتماعی که با عقب‌نشینی یکی از این طبقات از موضع خود، دیگری به پیروزی رسیده باشد. در انقلاب اسلامی بحث از تغییر ساختارهای اجتماعی، تشکیلات سیاسی، نظام اقتصادی، سیاست خارجی و غیره به تنهایی مطرح نبود. آنچه در انقلاب اسلامی اتفاق افتاد علاوه بر موارد مذکور، بحث از تغییر ذهنیت انسان و تفسیر جدیدی از عالم و آدم بود. به تعبیر فوکو، مردم ایران علاوه بر خواسته‌های مذکور می‌گفتند باید

---

۱. میشل فوکو، ایران، روح یک جهان بی‌روح، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، تهران: ۱۳۷۹،

ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۵.

خودمان را تغییر دهیم. باید شیوه بودنمان و رابطه‌مان با دیگران با چیزها با ابدیت با خدا و غیره کاملاً تغییر کند و تنها در صورت این تغییر ریشه‌ای در تجربه‌مان است که انقلابمان انقلابی واقعی خواهد بود.<sup>۱</sup>

انقلاب اسلامی تغییر ریشه‌ای ذهنیت مردم ایران بود. ملت ایران از طریق اسلام در جستجوی تغییر ذهنیتی بودند که سال‌ها امکان هر گونه دگرگونی را از آنها سلب کرده بود. انقلاب اسلامی چیزی فراتر از اراده به اطاعتی وفادارانه به قانون شرع بود. اسلام همیشه به روش سنتی از پیش در زندگی مردم ایران حضور داشت و همیشه هم به مثابه نیرویی انقلابی در جامعه عمل می‌کرد. اما در انقلاب اسلامی این ظهور دیگر ظهور

در انقلاب اسلامی بحث از تغییر ساختارهای اجتماعی، تشکیلات سیاسی، نظام اقتصادی، سیاست خارجی و غیره به تنهایی مطرح نبود. آنچه در انقلاب اسلامی اتفاق افتاد علاوه بر موارد مذکور، بحث از تغییر ذهنیت انسان و تفسیر جدیدی از عالم و آدم بود.

سنتی نبود و دگرگونی جدید هم شباهتی به جنبش‌های یکصد ساله اخیر نداشت.

انقلاب اسلامی بازگشت به تجربه‌ای عقلی، شرعی و معنوی در قالب یک نگرش جدید به خود، جامعه، مردم، خدا، دین و تاریخ بود. به تعبیر میشل فوکو، همیشه از مارکس و افیون مردم نقل قول می‌آوردند اما جمله‌ای که درست پیش از آن جمله وجود دارد، هرگز نقل نمی‌شود، می‌گوید که: مذهب روح یک جهان بی‌روح است. پس باید گفت که اسلام در آن سال... افیون مردم نبوده است. دقیقاً از آن رو که روح یک جهان بی‌روح بوده است.<sup>۲</sup>

هیچ مفهومی گویاتر از آن نخواهد بود که بگوییم انقلاب اسلامی، «انقلاب دانش شریعت‌اندیش» در مقابل دانش طبیعت‌اندیش بود.

۱. همان، ص ۶۰.

۲. همان، ص ۶۰، ۶۱.

## ◆ تفاوت حقیقت و نظام معنایی انقلاب اسلامی

### با حقیقت و نظام معنایی غرب

انقلاب اسلامی کنشی است انسانی برای ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در جامعه که برخاسته از یک حقیقت و یک نظام معنایی می‌باشد. حقیقت و نظامی که مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش است. در مقابل دانش شریعت‌اندیش، دانش طبیعت‌اندیش قرار دارد. دانش شریعت‌اندیش، دانش زندگی و دانشی مبتنی بر فطرت انسانی است. پیامبران که مبشرین چنین دانشی در تاریخ بشر هستند از میان مردم برخاسته‌اند و دانش آنها دانشی بود برای تفسیر حقیقت خلقت، شریعت زندگی و طریقت سلوک انسان در بازگشت به سوی ابدیت.

در دانش شریعت‌اندیش، دین تنها به عنوان یک تجربه فردی یا وسیله‌ای برای تأمین معیشت آدمی یا مقوله‌ای برای معرفت شناختی نیست. دانش شریعت‌اندیش دانش همنشین عقل است و در آنجایی به یاری انسان می‌آید که پای عقل در راهبری بشر در می‌ماند. این راهبری تنها راهبری معیشتی یا معرفت شناختی و یا تجربی نیست، بلکه همه وجوه زندگی انسان را دربرگرفته و به آنها معنا می‌بخشد. در اندیشه پیروان دانش شریعت‌اندیش، عقل و شرع شریف‌ترین و فاضل‌ترین هدایایی هستند که خداوند به انسان عطا کرده است تا انسان‌ها به وسیله این دو، جایگاه خود را در هستی تعریف نمایند. از میان این دو گوهر انسانی، فضیلت عقل بر شرع غیر قابل تردید است زیرا شناخت حقیقت جز از طریق عقل امکان‌پذیر نیست. به گونه‌ای که اگر عقل نبود شرع نیز شناخته نشدی.

بنابراین در باورهای دینداران دانش شریعت‌اندیش، عقل، شرعی است در درون آدمی، همچنان که شرع عقلی است در بیرون انسان. به تعبیر مرحوم ملا محسن فیض کاشانی، گرامی‌ترین نعمتی که خداوند به انسان کرامت فرموده عقل است. زیرا عقل مایه زندگی و پایه بندگی انسان برای خداوند است. فهم و دانش از عقل است و حفظ و بینش نیز به عقل است. راه

توحید را به روشنایی عقل می‌توان دید و به درجات عالیه، به هدایت او توان رسید.<sup>۱</sup>  
امام خمینی (ره) پایه گذار بزرگ‌ترین انقلاب مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش در دوران

معاصر، در شرح حدیث اول کتاب شریف «اربعین حدیث» می‌نویسد:

انبیا علیهم السلام آمدند، قانون آوردند و کتاب‌های آسمانی بر آنها نازل شد که  
جلوگیری از اطلاق و زیاده‌روی طبیعت کنند و نفس انسانی را در تحت قانون عقل و  
شرع درآورند و آن را مرتاض و مؤدب کنند که خارج از میزان عقل و شرع رفتار نکند.  
پس هر نفسی که با قوانین الهیه و موازین عقلیه ملکات خود را تطبیق کرد سعید است  
و از اهل نجات می‌باشد.<sup>۲</sup>

دینی که عین سیاست است، نه تنها  
شهامت مواجهه با امر متعالی و  
بی‌نهایت را دارد بلکه این امر متعالی و  
بی‌نهایت را در همه شئون زندگی  
مردم و نظام هستی جاری و ساری  
می‌بیند.

در حقیقت از دیدگاه دینداران دانش  
شریعت‌اندیش، علم که محصول معرفت  
شناختی عقل انسانی است، اگر چه در  
بسیاری از امور، راهگشای مشکلات بشر  
است اما بشر برای درک همه حقایق زندگی  
در همه جا نمی‌تواند تنها با یاری عقل به  
مسیر درست قدم بردارد. در اینجا است که  
شرع به عنوان عقل بیرونی به یاری انسان

آمده و حالتی در انسان ایجاد می‌کند که از این حالت تحت عنوان ایمان یاد می‌شود. امام  
خمینی در ضرورت راهبری این دو گوهر بنیادین در زندگی بشر در تفسیر سوره حمد  
می‌گوید:

۱. آئینه شاهی، ده رساله فیض کاشانی، به اهتمام رسول جعفریان، انتشارات مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیر  
المؤمنین علی (ع)، اصفهان: ۱۳۷۱، ص ۱۶۵.

۲. امام خمینی (ره)، چهل حدیث (اربعین حدیث)، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، چاپ  
پنجم، تهران: ۱۳۷۳، ص ۱۷.

بین ادراک عقلی و باور نفسانی و قلبی خیلی فاصله هست. بسیاری وقت‌ها انسان عقلا یک چیزی را ادراک می‌کند لکن چون باورش نیامده تبعیت نمی‌کند. آن وقتی که باورش بیاید تبعیت می‌کند. ایمان عبارت از این باور است.<sup>۱</sup>

شریعت نه تنها عقل را تحریک می‌کند بلکه محرک و مقوم ایمان نیز هست. امام خمینی علمی که ایمان نیاورد را حجاب اکبر می‌داند ولی معتقد است تا ورود در این حجاب نباشد خرق آن نشود. علوم، بذر مشاهدات است.<sup>۲</sup>

در سنت طبیعی و طریق عادی، انسان برای رسیدن به مقامات باید ابتدا ورود در این حجاب داشته باشد تا خرق عادت کند. دانش شریعت‌اندیش دانشی است که با واقعیت‌های زندگی انسان سر و کار دارد.

در مقابل دانش شریعت‌اندیش، دانش طبیعت‌اندیش قرار داد. در باورهای این دانش، سه تفسیر به ظاهر متفاوت ولی در گوهر و حقیقت یکسان، از دین وجود دارد؛

یا دین وسیله‌ای برای تأمین معیشت و آبادانی زندگی انسانی است (دین معیشت‌اندیش)،  
یا یک مقوله معرفت‌شناسی است (دین معرفت‌اندیش)

و یا یک تجربه استثنایی و فردی است (دین تجربت‌اندیش)،

پیروان دانش طبیعت‌اندیش نگاهشان به دین خارج از سه محور مذکور نیست. یا دین را برای آبادانی دنیا می‌خواهند و کاسب کارانه به دین نظر دارند و یا دین را به عنوان یک مقوله معرفت‌شناختی، اساساً برای فهمیدن رازهای هستی می‌خواهند. دینداران معرفت‌اندیش شاید تعلق به دین نداشته باشند اما می‌خواهند بدانند که راز و رمز تعالیم دینی مثل دعا، عبادات، احکام و غیره چیست. بنابراین برای آنها، خدا، نبوت، معاد، امامت، مهدویت، خاتمیت یک مقوله معرفت‌شناسی است. سوژه‌هایی برای پژوهش‌های عقلی، کلامی، فلسفی و تجربی می‌باشند یا

---

۱. امام خمینی، تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ هفتم، تهران: ۱۳۸۱، ص ۱۰۹.

۲. امام خمینی (ره)، لقاء الله. رک: میرزا جواد آقا ملکی، رساله لقاء الله به ضمیمه مقاله‌ای در لقاء الله از امام خمینی،

مقدمه و... سید احمد فهری، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تهران: ۱۳۶۰، ص ۲۵۹.

دین را به عنوان یک تجربه باطنی که بتوان با استفاده از تجارب یا انواق پیامبر یا اولیا و پیروی از آنها درک و لمس کرد، تلقی می‌کنند.

بنابراین در چنین دینداری‌ای، دین تبدیل به یک امر شخصی و نه اجتماعی می‌شود. رویکرد دانش طبیعت‌اندیش به طور کلی در مقابل رویکرد دانش شریعت‌اندیش قرار دارد. همان طوری که حاملان دانش طبیعت‌اندیش با حاملان دانش شریعت‌اندیش نیز تفاوت دارند. دانش طبیعت‌اندیش دانش زیاده‌روی در طبیعت است. این دانش در برخورد با عالم و آدم یا افراط در عقل می‌کند و تفریط در شرع و یا افراط در شرع می‌کند و تفریط در عقل. دانش طبیعت‌اندیش موجد هیچ انقلاب اساسی در جامعه نیست، چون توانایی برقراری تعادل بین عقل و شرع را ندارد.

امام خمینی (ره) پایه‌گذار بزرگ‌ترین انقلاب مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش، از رویکرد این دو جریان تحت عنوان «صراط مستقیم» و «صراط مفرطین» یاد می‌کند و

یکی دیگر از تفاوت‌های بنیادین انقلاب مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش با انقلاب مبتنی بر دانش طبیعت‌اندیش، تعریف علم سیاست است.

معتقد است که صراط مفرطین، صراط «مغضوب علیهم» و «ضالین» می‌باشد، زیرا از میان همه مراتب دانش شریعت‌اندیش به مراتب خاصی نظر دارد و بقیه مراتب را یا در نظر نمی‌گیرد یا انکار می‌کند و یا یک مرتبه را بر مرتبه دیگر ارجحیت می‌بخشد.

امام در تنبیه ایمانی هدایت به حسب انواع سیر و سلوک سالکین، مقامات و مراتبی را تعریف می‌کند که دانش شریعت‌اندیش در صراط مستقیم، جمع اسمایی این مراتب و مقامات می‌باشد نه مرتبه‌ای از این مراتب، در حالی که دانش طبیعت‌اندیش افراط و تفریط در این مراتب یا توقف در یک مرتبه و انکار مرتبه دیگر است.

امام خمینی در تنبیه ایمانی به سیر و سلوک اهل معرفت مراتبی را ذکر می‌کند: مرتبه اول، نور هدایت فطری است که در مجموع امام از آن تحت عنوان سلوک الی الله

بی‌احتجاب حجاب‌های ملکی و ملکوتی، معاصی قلبیه یا معاصی قالبیه، غلو یا تقصیر، حجاب‌های نورانی یا ظلمانی یا حجاب‌های وحدت یا کثرت یاد می‌کند. این مرتبه به تعبیر حضرت امام «یضل من یشاء و یهدی من یشاء» است و از اسرار خداوند می‌باشد که هر که را بخواهد هدایت یا گمراه می‌کند.

مرتبه دوم، هدایت به نور قرآن است که در مقابل این هدایت، غلو و تقصیر از معرفت و یا وقوف به ظاهر و باطن و غیره مطرح است و بشر تا تفکر و تدبر در قرآن نکند به حقیقت ظاهر و باطن قرآن و محکم و متشابه و غیره دست نیابد.

مرتبه سوم، هدایت به نور شریعت است.

چهارم، هدایت به نور اسلام است.

پنجم، هدایت به نور ایمان است.

ششم، هدایت به نور یقین است.

هفتم، هدایت به نور عرفان است.

هشتم، هدایت به نور محبت است.

نهم، هدایت به نور ولایت است.

دهم، هدایت به نور تجرید و توحید است.<sup>۱</sup>

بنابراین دانش شریعت‌اندیش، دانش سلوک انسانی، زندگی مبتنی بر عقل و شرع، دانش آزادی و امنیت و صلح است. در مقابل، دانش طبیعت‌اندیش، دانش مبتنی بر معرفت شناختی ناشی از نخبگان و سوژه‌های برتر است. نخبگانی که همیشه خود را بر فراز مردم می‌بینند و آدمیان را جاهل، صغیر، استبدادزده و گله انسانی تصور می‌کنند که همیشه باید تحت هدایت و سرپرستی نخبگان قرار گیرند.

دینداری طبیعت‌اندیش، مبتنی بر دانش‌های ذهنی سوژه‌های برتر این نخبگان می‌باشد. دانشی

---

۱. برای مطالعه دیدگاه حضرت امام در این رابطه ر.ک: تفسیر سوره حمد، همان، ص ۷۴ - ۷۷.

که خود را در مقام استعلا می‌بیند و اراده معطوف به قدرت و تصرف در همه امور دارد. به عبارت دیگر، دانش طبیعت‌اندیش، دانش تنازع بقا است. همان طوری که در طبیعت قانون تنازع بقا حاکمیت و دوام موجود قوی‌تر و برتر را تضمین می‌کند در معرفت شناختی طبیعی نیز برتری نخبگان یک امر بدیهی است. در حالی که دانش شریعت‌اندیش دانش غیر استعلایی است، بیش از آنکه دانش قدرت باشد، دانش خدمت و دانش زندگی است. این دانش به دلیل فقدان معناگرایی تا حد یک ابزار تنزل می‌کند و در نهایت نوکر بی‌جیره و مواجب دانش تجربی می‌شود. پیروان دانش طبیعت‌اندیش تلاش می‌کنند با نابودی همه معرفت‌های معنایی و در رأس آن دین، راه را برای علوم تجربی به عنوان یگانه دانش برتر و رازدان، هموار سازند. از آنجایی که دانش طبیعت‌اندیش دانش قدرت‌محور نیز هست، اراده معطوف به جنگ و خونریزی و خشونت دارد با زبان عتاب و خطاب با همه صحبت می‌کند. خشونت در ادبیات پیروان قرائت‌های مختلف این دانش یک امر بدیهی است.

در حالی که دانش شریعت‌اندیش دانش عدالت، امنیت، آزادی، رأفت و فراوانی نعمت است. اراده معطوف به سلوک و سازش دارد. در این دانش معنای زندگی تنازع بقا نیست. به انسان‌ها به عنوان سلولی از هسته قدرت نگریسته نمی‌شود.

تفاوت انقلاب اسلامی با انقلاب‌های تحت تأثیر فرهنگ غربی، در همین جاست. انقلاب در غرب تحت تأثیر دانش طبیعت‌اندیش است و با نخبه‌ها یعنی حاملان دانش مذکور آغاز می‌شود و ثمره‌ای جز انحصار نعمت، جنگ، خونریزی، کشتارهای جمعی، فقر و فحشا به ارمغان نمی‌آورد. اما انقلاب اسلامی، تحت تأثیر دانش شریعت‌اندیش با مردم آغاز شد.

#### ◆ دانش شریعت‌اندیش، دانش گفتمان خدمت نه گفتمان قدرت

در انقلاب اسلامی برای سیطره نخبه‌های ذهنیت‌گرا که از آنها تحت عنوان روشنفکری نام می‌برند، جایی وجود ندارد. آنها نیز مانند همه مردم هستند. آگاهی آنها چیزی فراتر از دانسته‌های دیگران نیست تا مردم را از آن بهره‌مند سازند. زیرا این آگاهی نسبتی با زندگی

مردم ندارد.

روشنفکری تنها خود را سخنگوی واقعی تعلقات اجتماعی، افکار عمومی و صدای گویای نیازهای جامعه تلقی می‌کند. در حقیقت از دیدگاه آنها مردم را فقط باید در آئینه جمال روشنفکری تعریف کرد. از آنجایی که این جریان خود را پیوسته در تضاد با حکومت می‌بیند لذا یکی از القائات او در حوزه سیاسی، القای تضاد پیوسته مردم و حکومت، دین و سیاست و قدرت است.

از دیدگاه دانش شریعت‌اندیش در جامعه توحیدی مراتب اجتماعی را با پایگاه طبقاتی و جایگاه سیاسی و اجتماعی آن تعریف نمی‌کنند بلکه با تقسیم کار و وظایف اجتماعی و استعداد و توانایی انسان تعریف می‌کنند.

در دیدگاه پیروان دانش شریعت‌اندیش، حتی پیامبران و امامان معصوم نیز چنین امتیازاتی را برای خود در جامعه قائل نشدند، چه برسد به اینکه فقیه، متکلم یا مجتهدی به چنین امتیازاتی قائل باشد. پیامبران و امامان مانند همه مردم در درون جامعه با همه خوبی‌ها و بدی‌های آن زندگی کردند نه بر فراز جامعه و دور از همه مشکلات مردم. آنها سخاوتمندانه آنچه داشتند در اختیار مردم قرار می‌دادند. به مشکلات آنها رسیدگی می‌کردند، در امور معیشتی مردم اندیشه می‌کردند و خود نیز به امور معیشتی می‌پرداختند و در این راه حتی بسیاری از وظایفی را که مردم به عهده نمی‌گرفتند، آنها به عهده می‌گرفتند و هیچ‌گاه در هیچ روایتی نشنیدیم که آن بزرگواران مدعی باشند چرا مردم از آنها کارهایی را انتظار دارند که در شأن آنها نیست. در حقیقت آموزه‌های شریعتی که پیامبران آورده بودند، چنین تفاوت‌هایی را القا نمی‌کرد.

امام خمینی (ره) به عنوان پایه‌گذار بزرگ‌ترین انقلاب دانش شریعت‌اندیش در دوران معاصر، هیچ‌گاه به سیاست و قدرت سیاسی و به فقاقت و ولایت فقیه از موضع گفتمان قدرت نظر نکرد بلکه پیوسته بنیادهای دانش شریعت‌اندیش را گفتمانی مبتنی بر خدمت تعریف می‌کرد.

بنابراین یکی دیگر از تفاوت‌های بنیادین انقلاب مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش با انقلاب مبتنی بر دانش طبیعت‌اندیش، تعریف علم سیاست است.

از دیدگاه پیروان دانش شریعت محور علم سیاست، علم خدمت تعریف می‌شود در حالی که در دانش طبیعت محور علم سیاست به مثابه علم قدرت است.

فرق ما بین حکومت‌های دیگر با حکومت اسلام این است که آنها حکومت را می‌خواهند برای اینکه غلبه کنند بعضی بر بعضی و سلطه پیدا کنند یک عده‌ای بر عده دیگر اسلام این منظورش نیست اسلام می‌خواهد ... همه را تربیت انسانی بکند نه اینکه استفاده از آنها بکند. مثل این رژیم‌ها که شما ملاحظه کردید و می‌کنید که چه در غرب باشد و چه آنهایی که در شرق بوده است که همه نظر به این بوده است که یک سلطه‌ای پیدا کنند و یک استفاده‌های مادی بکنند.<sup>۱</sup>

امام در جای دیگر می‌گوید:

حکومت‌ها نمی‌توانند بفهمند تکالیف خودشان را راجع به ملت‌ها، حکومت‌ها هر چه روی کار آمدند، تقریباً آمدند برای سرکوبی ملت‌ها، در صورتی که حکومت یک ملت (خصوصاً در آنجایی که دعوی دموکراسی و امثال ذلک می‌کنند) برای خدمت مردم است نه برای سرکوبی مردم.<sup>۲</sup>

امام خمینی در انقلاب دانش شریعت‌محور به طور کلی، هیچ معرفتی را بر معرفت دیگر و هیچ قشری را بر قشر دیگر برتری نمی‌دهد. بلکه معتقد است که هر کدام از اینها باید در یک نظام عقلی و شرعی در جای خود قرار بگیرند. این استقرار به معنای تفوق یکی بر دیگری نیست:

ما می‌خواهیم به همه ملت‌ها بفهمانیم که اسلام یک دین وحدت است. یک دین برابری است، دین برادری است. هیچ یک از قشرهای او بر دیگری تفوق ندارد. مگر به تقوا.<sup>۳</sup>

---

۱. صحیفه نور، ج ۸، ص ۷.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۱۹۰.

۳. همان، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

بنابراین در دانش شریعت‌اندیش برتری‌ها به دانسته‌های انسان، رازگشایی‌ها، دلیری‌ها، ابداعات تئوریک و فربه کردن دانش‌ها و ایدئولوژی‌ها نیست بلکه به تقوا یعنی رعایت حقوق خدا، انسان و جامعه است. همه را معونه خدا دیدن و در خدمت این معونه بودن است. همان‌طور که پیامبری، امامت و ولایت به مفهوم بر فراز جامعه ایستادن و بر آن شوریدن نیست سیاست، علم خدمت است نه علم قدرت.

اینها برای کشور و برای ملت خدمتگزار باشند نه حاکم. اصل دولت هم همین است حتی مثل دولت حقه حضرت امیر سلام الله علیه که ولی امر بر همه چیز بود. مع‌ذک آن حکومتی که در صدر اسلام بود در خدمت مردم بود، این‌طور نبود که حکومت بخواهد حکومت کند و مردم همین‌طور بی‌خود اطاعت کنند. این‌طور نبود که حکومت بخواهد به وسیله قدرتی که دارد اجحاف کند و به مردم ظلم کند... وظیفه همه ما و همه شما و همه کسانی که دست‌اندرکار امور مردم هستند، از دولت و همه این وضع را پیدا بکنند که خودشان را خدمتگزار بدانند... حکومت‌ها باید خدمتگزار مردم باشند.<sup>۱</sup>

دولت در چنین دیدگاهی دیگر شر مطلوب نیست، قاعده‌ای بر فراز آن نشسته و پیوسته در جهت تحدید قدرت در تلاش باشند. همچنان که سیاست نیز دیگر به معنای علم خدعه و نیرنگ، علم اعمال قدرت و علم جدایی از اخلاق و دین تعریف نمی‌شود:

سیاست یک حقیقتی است... یک چیزی است که مملکت را اداره می‌کند، خدعه و فریب و اینها نیست، اینها همه‌اش خطاست، اسلام سیاست است، طبیعت سیاست است.<sup>۲</sup>

در حقیقت در دانش شریعت‌اندیش همه چیز سیاست است چون همه چیز به نوعی تدبیر می‌شود و «تدبیر» انسانی‌ترین تعریف از «سیاست» است. بنابراین دینی که عین سیاست است، دینی است که عین تدبیر است و از آنجایی که تدبیر صفت ذاتی عقل است، بنابراین سیاست در دانش شریعت‌اندیش عین عقل بلکه خود عقل است. سیاست در فلسفه‌های غربی، تعریف

می‌شود به سیاست عقلی و شرعی. در حالی که در دانش شریعت‌اندیش سیاست یک تعریف بیشتر ندارد و آن تعریف عقلی است. چون شرع نیز عین عقل است. شرع عقلی است که از بیرون می‌آید و با عقل درون آدمی یکی می‌شود و تدبیر یا سیاست به مفهوم انقلاب دانش شریعت‌اندیش زاییده وفاق عقل بیرونی و عقل درونی در انسان است.

بنابراین دینی که عین سیاست است، نه یک نوع دین‌ورزی معیشت‌اندیش یا مصلحت‌اندیش است که به کار ارباب سیاست می‌آید و نه دینی است که عواطف بیش از عقل در آن مدخلیت دارند. بلکه دینی است که نه تنها شهامت مواجهه با امر متعالی و بی‌نهایت را دارد بلکه این امر متعالی و بی‌نهایت را در همه شئون زندگی مردم و نظام هستی جاری و ساری می‌بیند. نه مانند دین‌ورزان معرفت‌اندیش که امر متعالی و بی‌نهایت را فقط سوژه‌ای برای معرفت‌شناسی تلقی می‌کنند و یا دین‌ورزان معیشت‌اندیش که دین را فقط برای دنیا می‌خواهند و یا دین‌ورزان تجربت‌اندیش که دین را فقط از آن خود نه از آن دیگران می‌دانند.

در دانش شریعت‌اندیش، امر متعالی و بی‌نهایت در همه جا حضور دارد و تصور حضور او عین تصدیق است. همان‌طوری که تکثر او عین توحید است.

این تصدیق به معنای نفی هر گونه تلاش علمی و معرفتی در تبیین و توصیف امر متعالی و بی‌نهایت در عالم و آدم و نحوه تأثیر و تأثر آن در سلوک انسانی نیست. همچنان که آن توحید به منزله استاندارد کردن همه افکار و اندیشه‌ها و نفی همه تضادها و اختلافات در بشر نیست.

امام در دانش شریعت‌اندیش خود به زیبایی نه تنها حضور آن امر متعالی و بی‌نهایت را (خدا) در همه ارکان عالم و آدم

شبکه تأویلی پر قدرتی متشکل از روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی و نخبگان میان مایه تقلیدگرا که همیشه قبله آمال و آرمان‌های آنها تئوری‌های غربی بوده، وجود دارند که تلاش می‌کنند منطق منحصر به فرد انقلاب اسلامی را نادیده گرفته و آن را مانند بسیاری از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی تقلیل‌گرا تعریف نمایند.

تبیین می‌کند، بلکه القائات پیروان دانش طبیعت‌اندیش را در یکسان‌نگاری مفهوم جامعه توحیدی به جامعه‌ای فاقد تضاد و تفاوت نیز، ساده‌لوحانه می‌داند:

اسلام طبیعت را مهار می‌کند برای واقعیت و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. تمام علوم می‌کند که شما اسم می‌برید و از دانشگاه‌های خارجی تعریف می‌کنید و تعریف هم دارد، اینها یک ورق از عالم است آن هم یک ورق نازل‌تر از همه اوراق.<sup>۱</sup>

در اندیشه امام جامعه توحیدی به معنای یک جامعه حیوانی در حالت طبیعی نیست که در آن انسان فارغ از تضادها، اختلافات و تفاوت‌ها همه مطیع و سر به فرمان از نعمت‌های طبیعی بهره‌برداری کنند. چنین جامعه‌ای از نظر امام یک جامعه حیوانی و مغایر با خصلت تحول‌گرا و تمدن‌طلب انسان و خوی مدنیت او می‌باشد.

معنی جامعه توحیدی به این طوری که این اشخاص منحرف القا کرده‌اند در اینها معنایش یک جامعه حیوانی است. در غیر حیوان جامعه توحیدی ما نداریم. حیوان‌ها هم همه این طور نیستند. حیوان‌ها هم یک دسته‌اش متحدند مثل موربانه، مثل زنبور نر، مثل مورچه و... اینها هم بالا و پایین دارند در حیوانات پایین‌تری که ادراکاتشان به آن اندازه نیست، جامعه توحیدی است. یعنی الاغ‌ها همه یک جورند، گاوها هم همه یک جورند، فرمانبر و فرمانبردارند. یک همچو جامعه‌ای آقایان می‌خواهند؟ جامعه توحیدی که هیچ درجه‌ای نباشد، هیچ بالا و پایینی نباشد... همه باید عطار باشند اگر عطار نباشند جامعه توحیدی نیست. اگر مقصود این معناست جامعه توحیدی در بشر تا حالا وجود پیدا نکرده الا آن وقتی که وحشی بوده‌اند. اگر یک وقتی بشر وحشی بوده، آنجا یک جامعه توحیدی (هر کسی برای خودش می‌رفته علفی می‌چیده و می‌خورده) اما آن روزی که تمدن در بشر آمده است، لازمه تمدن این است که درجات باشد، لازمه تمدن این است که یکی دکتر باشد، یکی فرض کنید که مهندس باشد، یکی دیگری باشد یکی سرگرد باشد، یکی چه باشد، این چیزهایی که هست واقعا در عالم.<sup>۲</sup>

جامعه توحیدی جامعه وحدت در عین کثرت است. همان طوری که دانش این جامعه دارای چنین خصلتی می باشد.

جامعه توحیدی عبارت از جامعه ای است... که با حفظ همه مراتب یک نظر داشته باشند، کانه یک موجودند. شهربانی، شهرداری،... ارتش، ژاندارمری، سایر قشرهای دولت، ملت، رئیس جمهور، پایین تر، همه با حفظ مراتبشان یک مقصد داشته باشند و آن یک مقصد الهی، کانه همان طوری که یک جامعه توحیدی در خود بدن انسان است. انسان به منزله جامعه توحیدی است... جامعه توحیدی اعضای یک موجودند، اعضای یک هیکلند، یک هویتند، لکن در عین حالی که اعضای یک هویتند و همه هم برای همین هویت دارند زحمت می کشند... اگر یک ملتی این طور شد، خودش را نگه می دارد. شما دیدید که یک حدودی ملت ما با هم منسجم شدند و غلبه کردند بر همه چیز<sup>۱</sup>

از دیدگاه دانش شریعت اندیش در جامعه توحیدی مراتب اجتماعی را با پایگاه طبقاتی و جایگاه سیاسی و اجتماعی آن تعریف نمی کنند بلکه با تقسیم کار و وظایف اجتماعی و استعداد و توانایی انسان تعریف می کنند.

انقلاب اسلامی در ایران بی تردید پایان مرجعیت نخبه های ذهنیت گرا و سوژه های برتر می باشد. سوژه هایی که همیشه استعداد فهم حقیقت و شجاعت به کارگیری اندیشه و صلاحیت رهبری فکری و اجتماعی را فقط برای عده معدودی از افراد جامعه می دانستند. جامعه فقط در معیت رابطه مریدی و مرشدی کامل روشنفکری می تواند به رستگاری برسد.

پروژه پیروان دانش طبیعت اندیش در جمهوری اسلامی مبارزه با فراگیری دین و متواضع کردن دین در مقابل عقل طبیعت اندیش است. اصرار در متواضع کردن دین در مقابل عقل روشنفکری که عقل طبیعت اندیش است، این جریان را به جایی رسانده است که به جای اینکه بخواهند دین را متواضع کنند، می خواهند آن را نابود سازند. این نوعی تاریک اندیشی متکبرانانه مدرن است که خود نافی خویشتن نیز می باشد.

امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی تمامی توهمات برتری نخبگان روشنفکری را در هم پیچیدند و ناتوانی این جریان را در مرجعیت رهبری اجتماعی در یکصد سال اخیر به چالش کشیدند.

در حقیقت انقلاب اسلامی انقلاب دانش شریعت‌اندیش علیه دانش طبیعت‌اندیش بود. مرجعیت دانش طبیعت‌اندیش با رهبری روشنفکری در همه حوزه‌ها علی‌الخصوص حوزه نظریه‌پردازی، حوزه مدیریت اجتماعی، حوزه رهبری سیاسی و فرهنگی به چالش کشیده می‌شود و مفاهیم جدیدی ظهور می‌کند.

اگر چه شبکه تأویلی پر قدرتی متشکل از روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی و نخبگان میان مایه تقلیدگرا که همیشه قبله آمال و آرمان‌های آنها تئوری‌های غربی بوده، وجود دارند که تلاش می‌کنند منطق منحصر به فرد انقلاب اسلامی را نادیده گرفته و آن را مانند بسیاری از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی تقلیل‌گرا تعریف نمایند. اما همان‌طوری که پاره‌ای از متفکران غربی نیز متوجه این حقیقت شدند، انقلاب اسلامی از آهنگی پیروی می‌کند که می‌توان آن را به آهنگ یک انسان تشبیه کرد. مردم ایران همچون تنی واحد مبارزه می‌کنند، خسته می‌شوند، نفس تازه می‌کنند و دوباره به مبارزه ادامه می‌دهند، وقتی سیاست به مثابه گفتمان خدمت تلقی شود و به قول امام بنا باشد همه خدمتگزار اسلام و مردم باشند، دیگر اختلاف معنا ندارد:

شما بدانید که اگر تمام انبیا علیهم السلام در یک عصر مجتمع شوند. هیچ اختلافی نداشتند. اختلاف برای این است که انسان هر کسی می‌خواهد پیش خودش برای خودش یک کاری انجام بدهد. هر اختلافی از هوای نفس پیدا می‌شود.<sup>۱</sup>

دانش شریعت‌اندیش که انقلاب اسلامی بر اساس آن پایه‌ریزی شده دانش خدمت، دانش فراوانی نعمت، دانش آزادی، دانش امنیت و دانش عدالت است. در این دانش اراده معطوف به قدرت وجود ندارد:

انبیا این طور احساسی را داشتند. انبیا خودشان را خدمتگزار می‌دانستند نه اینکه

یک نبی‌ای خیال کند حکومت دارد بر مردم، حکومت در کار نبوده، اولیای بزرگ خدا، انبیای بزرگ همین احساس را داشتند که اینها آمدند برای اینکه مردم را هدایت کنند، ارشاد کنند، خدمت کنند به آنها.<sup>۱</sup>

## انقلاب اسلامی برای ایران چه کرد؟ (۴)

### جمهوری اسلامی و دگرگونی در ابعاد اجتماعی

#### توسعه انسانی در ایران

دکتر حجت سلیمان‌داری<sup>۱</sup>

اینجانب توصیه می‌کنم که قبل از مطالعه وضعیت کنونی جهان و مقایسه بین انقلاب اسلامی ایران با سایر انقلابات و قبل از آشنایی با وضعیت کشورها و ملتهایی که در حال انقلاب و پس از انقلابشان بر آنان چه می‌گذشته است و قبل از توجه به رفتاری‌های این کشور طاغوت‌زده از ناحیه رضاخان و بدتر از آن محمد رضا که در طول چپاول‌گری‌هایشان برای این دولت به ارث گذاشته‌اند، از وابستگی‌های عظیم خاتمان‌سوز تا اوضاع وزارت‌خانه‌ها و ادارات و اقتصاد و ارتش و... و اوضاع تعلیم و تربیت و اوضاع دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها و... مقایسه با زمان سابق و رسیدگی به عملکرد دولت و جهاد سازندگی در روستاهای محروم از همه مواهب حتی آب آشامیدنی و درمانگاه و مقایسه با طول رژیم سابق با در نظر گرفتن رفتاری به جنگ تحمیلی و پیامدهای آن از قبیل آوارگان میلیونی و خانواده‌های شهدا و آسیب دیدگان در جنگ و

آوارگان میلیونی افغانستان و عراق و با نظر به حصر اقتصادی و توطئه‌های پی‌درپی امریکا و وابستگان خارج و داخلش... و دهها مسائل دیگر. تقاضا این است که قبل از آشنایی به مسائل به اشکال‌تراشی و انتقاد کوبنده و فحاشی برنخیزید.<sup>۱</sup>

امام خمینی(ره)

وقتی در ایران انقلابی به نام خدا و برای اجرای احکام اسلامی به وقوع پیوست، به ندرت کسی باور می‌کرد که با استفاده از آموزه‌های دینی در عصری که پیوسته شعار پایان دین و افسون‌زدایی از هستی داده می‌شود، بتوان یک نظام توانا و مترقی در گوشه‌ای از دنیا به وجود آورد و این نظام در کمتر از دو دهه به دگرگونی‌های قابل توجه در زمینه توسعه انسانی دست یابد. تحلیل‌گران حرفه‌ای رسانه‌های غربی و شبه روشنفکران وابسته به آنها در داخل، در طول عمر کوتاه جمهوری اسلامی، برخلاف همه موازین علمی و پژوهشی، تا توانستند یا موانعی در سر راه موفقیت‌های جمهوری اسلامی ایجاد کردند و یا آنچه را که اتفاق افتاده و می‌افتد کم اهمیت و جمهوری اسلامی را نظامی ناکارآمد معرفی کردند.

بازی با ارقام اقتصادی و مقایسه عملکردهای حکومت اسلامی با شاخص‌های متزلزل درآمد سرانه، نرخ رشد تولید ناخالص ملی و سایر شاخص‌های کمی و یا مقایسه با استاندارهایی که عموماً بنگاه‌های اقتصادی فراملیتی برای ایجاد ناامیدی و تخریب روحیه جهان عقب‌نگه داشته شده، آنها را ملاک توسعه و عقب‌ماندگی قرار می‌دهند، عادی‌ترین روشی است که از آن برای القای ناکارآمدی حکومت دینی در ایران استفاده می‌شود.

فرضیه اصلی سلسله مقالات «انقلاب اسلامی برای ایران چه کرد؟» از ابتدا بر این بود که درک کارآمدی بالای جمهوری اسلامی جز در یک نسبت مقایسه‌ای قابل فهم نیست و این نسبت با مقایسه عملکرد نظام مشروطه سلطنتی به عنوان یک نظام پایان یافته و نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام مستقر در یک دوره تاریخی قابل حصول خواهد بود.

فی‌البداهه باید گفت که اثبات توفیقات جمهوری اسلامی در دو دهه اول انقلاب و قرار دادن

عملکرد این دو دهه (با همه شرایط نامساعدی که برای آن فراهم کردند) با تمامی دستاوردهای نظام مشروطه سلطنتی، به منزله ابطال همه آن تئوری‌هایی است که جریان‌ات شبه روشنفکری ایران در این دو بیست سال از آن ارتزاق می‌کردند. از زمان پیدایش جریان‌اتی به نام منورالفکری تا به امروز پیوسته به ما القا می‌شد که آزادی، توسعه، ترقی، رشد، تجدید، حقوق بشر، مردم‌سالاری و اصلاحات جز با سرسپردن به تئوری‌های غربی و مساعدت مستشاران اروپایی، امریکایی و روسی امکان‌پذیر نیست. به ما القا می‌کردند که ایرانی‌ها حتی استعداد ساختن یک آفتابه را نیز ندارند، چه برسد به اینکه بخواهند همه دگرگونی‌های کشور را با اتکا به توانایی‌هایی خود ایجاد نمایند.

توفیقات جمهوری اسلامی در دو دهه اول انقلاب و قرار دادن عملکرد این دو دهه (با همه شرایط نامساعدی که برای آن فراهم کردند) با تمامی دستاوردهای نظام مشروطه سلطنتی، به منزله ابطال همه آن تئوری‌هایی است که جریان‌ات شبه روشنفکری ایران در این دو بیست سال از آن ارتزاق می‌کردند.

به ما گفته بودند شما ملتی هستید خودمدار، دارای بینش روزینه، ذهنیت استبدادزده، بی‌اعتقاد، سترون و مقلد، تجاوزگر و خشونت طلب، فاسد، فاقد عشق و دوستی، ناامید، حقیر و عقده‌ای.<sup>۱</sup> برای اینکه به تعادل برسید باید در مقابل دگرگونی‌های جامعه مدنی غرب یعنی بی‌دینی، بی‌اعتقادی، بی‌هویتی و همه آن چیزهایی که امروزه مظهر دموکراسی و لیبرالیسم است، سر تعظیم فرود آورید و بی‌چون و چرا مزایای

جامعه مدرن را بپذیرید تا از بربریت و توحش خلاص گردید و به تعادل مدرن! برسید.

برای اینکه به ما القا کنند ملت عقب‌مانده‌ای هستیم که از لحاظ ژنتیک و نژاد و اعتقادات و

۱. آنچه نقل گردید خصلت‌هایی است که تقریباً از جیمز موریه در کتاب حاجی بابا اصفهانی، تا خلق و خوی ما ایرانیان، محمد علی جمالزاده و اخیراً هم در کتابی پیرامون خودمداری ایرانیان توسط قاضی مرادی، شبه روشنفکران غرب‌گرا تلاش می‌کنند به ملت ایران نسبت دهند.

مذهب استعداد خلق هیچ تحولی را نداریم، پیوسته برای ما شکاف‌های تاریخی درست کردند. شکاف دین و دولت، شکاف‌های مذهبی و فرقه‌ای، شکاف‌های قومی و نژادی و زبانی، شکاف سنت و تجدد، شکاف علم و دین، شکاف عقل و ایمان، شکاف دین و تحول و شکاف‌های پر نشدنی دیگری که القای آن به هر ملتی، ریشه تعلق به فرهنگ و هویت آن ملت را می‌خشکاند.<sup>۱</sup> و در آخر هم به ما گفتند:

برای شناخت انتقادی از خود و جامعه و فرهنگ خودی بایستی از آن فاصله بگیرید. بیگانه شدن و غریبه شدن پیش فرض آگاه شدن است. لجبازی نابجای برخی از ما ایرانیان در مورد عدم تغییر نگرش مرسوم درباره غرب که به ظاهر مبتنی بر رویارویی شجاعانه با مفاسد آن، اما در واقع ناشی از ترس از فرهنگ غرب و دموکراسی است، در واقع خصومت ورزیدن با خود و سد کردن راه خودآگاهی‌مان است. فراموش نکنیم که اصرار افراطی در ضدیت با فرهنگ بیگانه... در این بیست ساله اخیر گاه موجب لطمات جبران ناپذیری شده است.<sup>۲</sup>

این آخرین فتوا، در حقیقت لب گزاره کهنه‌ای است که دویست سال در گوش مردم ایران خوانده می‌شد. ما یکصد سال به طور رسمی به این گزاره عمل کردیم و از خود بیگانه و با خود غریبه شدیم. اما مشروطه سلطنتی، یعنی آن داستان غمانگیز از خود بیگانگی ما، برای ایران چه ارمغان آورد؟

به فتوای همین روشنفکران در متون متفاوتی که نوشتند، ایران؛ آبستن انقلاب اسلامی و ایرانی؛ عقب‌مانده، روستایی، استبدادزده و فقیر بود. اگر قرار بود آن از خود بیگانگی و غریبه شدن منشاء آگاهی و دگرگونی‌های ما باشد، پس چه شد که ایران در عصر نظام مشروطه

---

۱. دکتر حسین بشیریه در کتاب دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران (دوره جمهوری اسلامی) و در اغلب آثار خود در مورد ایران، در پی القا و اثبات عینی و حقیقی بودن شکاف‌های تاریخی مذکور می‌باشد. رک: حسین بشیریه، همان، مؤسسه نگاه معاصر، تهران: ۱۳۸۱.

۲. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت؟ طرح نو، تهران: ۱۳۸۱، ص ۱۸ و ۲۱.

سلطنتی به بازاری از مصرف کالاهای بی‌ارزش اروپایی و امریکایی بدل شد و تا سطح یک تکنسین ساده نیز مستشاران غربی بر این کشور حاکم بودند؟

هدف این مقالات بر ملا کردن ماهیت فریبنده شعارهایی است که مدعی است با از خود بیگانه شدن، آگاه شدیم و در طول دو دهه انقلاب اسلامی، در ضدیت با سلطه غرب (نه ضدیت با فرهنگ) و مخالفت با حاکمیت بیگانه، لطمات جبران ناپذیری بر ایران وارد شده است.

آنهایی که می‌خواهند توسعه در ایران و کشورهای عقب نگه داشته شده را تابعی از دوره‌بندی تاریخی توسعه در کشورهای صنعتی قلمداد کنند، ما را وارد فرآیندی از یک دور و تسلسل باطلی خواهند کرد که در این تسلسل و دور باطل، توسعه تابعی از پیشرفت تکنولوژی و تکنولوژی به مفهوم مطلق، علم در تمام زمینه‌ها برای همه سطوح است و صنعتی شدن جزئی از توسعه اقتصادی و توسعه اقتصادی تحت تأثیر پیشرفت جامعه‌ای است که سیر توسعه و صنعتی شدن را طی می‌کند و لاجرم چون علم جدید در تمام زمینه‌ها هیچ نسبتی با دین و معرفت دینی ندارد، پس توسعه در کشورهایی که تحت برنامه‌ریزی‌های دینی هستند، امکان‌پذیر نیست!!

فرآیند صنعتی شدن هر کشور تابعی از فراگیری و نسبت حجم انتقال تکنولوژی (دانش) در مقاطع زمانی است. کشورهای در حال توسعه با استفاده از تجربیات کشورهای صنعتی و بهره‌برداری از پیشرفت دانش می‌توانند در زمان کوتاه‌تری در مقایسه با گذشته مسیر توسعه را پشت سر گذارند.<sup>۱</sup>

دگرگونی‌های ایران عصر جمهوری اسلامی در این دو دهه، بطلان این قرائت کهنه از توسعه را اثبات کرد. آنهایی که می‌خواهند با وجدان علمی به تحلیل این دگرگونی‌ها بپردازند چاره‌ای ندارند مگر اینکه معیار و ملاک بررسی‌های خود را مبتنی بر یک فرآیند تطبیقی قرار دهند. مواجه کردن جمهوری اسلامی با شاخص‌هایی چون درآمد سرانه، تولید ناخالص ملی و امثال

---

۱. ناصر خادم آدم، یافته‌های تحرک در جریان توسعه، گزیده مسائل اقتصادی - اجتماعی، سال هشتم، شماره ۱۲،

اینها اگر چه ممکن است برای دوستداران انقلاب اسلامی یک آرمان توسعه‌ای باشد، اما برای عینی کردن بررسی‌های تحولات ایران در بیست سال اخیر معیارهای دقیقی نیستند. در بررسی‌های علمی با ذهنیت‌ها و آرمان‌های بررسی کننده به عنوان معیار درستی یا نادرستی یک پدیده سر و کار نداریم. راقم این سطور با مقایسه عملکردهای حکومت مشروطه سلطنتی و جمهوری اسلامی داعیه توسعه بی‌نقص یا خطاناپذیری عملکرد دولت‌های ادواری جمهوری اسلامی را ندارد، اما معتقد است وقتی بحث از عملکرد سیاست‌های توسعه‌ای دو نظام سیاسی در درون یک جامعه در دو دوره تاریخی متفاوت می‌شود، استناد به معیارهای فریبنده‌ای چون درآمد سرانه و غیره، علمی و عینی نیست. وقتی از توسعه انسانی صحبت می‌کنیم یعنی از عملکرد ملموس دو نظام سیاسی در این حوزه بحث می‌کنیم. در عملکردهای ملموس بحث از منابع، برنامه‌ها، سیاست‌ها، اهداف، عملکردها و در آخر اثرات آنها بر دگرگونی جامعه است.

به عنوان مثال وقتی از مقایسه چند شاخص عمده در ارتباط با نفت در سیاست‌های نظام مشروطه سلطنتی و نظام جمهوری اسلامی ایران صحبت می‌کنیم، پارامترهایی که می‌تواند میزان کارآمدی برنامه‌های این دو نظام را مشخص کند، پارامترهای مشابه است. جدول زیر در این رابطه تا حدودی روش تجزیه و تحلیل حاکم بر این مقالات را روشن می‌کند.

شاخص	سال	۱۳۵۶	۱۳۷۶
جمعیت کشور		۳۳ میلیون نفر	۶۴ میلیون نفر
تولید نفت		۶ میلیون بشکه	۳/۵ میلیون بشکه
مصرف داخلی نفت		۰/۵ میلیون بشکه	۱/۵ میلیون بشکه
صادرات نفت		۵/۵ میلیون بشکه	۲ میلیون بشکه
قیمت یک بشکه		۱۳ دلار	۱۳ دلار

جدول مقایسه چند شاخص عمده در ارتباط با نفت<sup>۱</sup>

مبنای مقایسه عملکرد رژیم مشروطه سلطنتی با جمهوری اسلامی بر اساس شاخص‌های جدول بالا، یک مبنای علمی است. با وجودی که این جدول نشان می‌دهد که شرایط اقتصادی، درآمدهای دولت و سیاست‌های جهانی و اوضاع داخلی امکانات مناسب‌تری را برای رشد و توسعه ایران در دوران رژیم پهلوی فراهم ساخته بود. ایران در این دوران از کمترین رشد و توسعه اقتصادی محروم ماند و به عنوان کشوری عقب‌مانده معرفی می‌شد. بنابراین علل عقب‌ماندگی را نه در کمبود منابع بلکه باید در جاهای دیگر جستجو کرد.

با توجه به مبنای مذکور، در این مقاله به فراز دیگری از توسعه انسانی در جمهوری اسلامی و نظام مشروطه سلطنتی خواهیم پرداخت. قبل از ورود به بحث، ذکر این نکته ضروری است که همه آنهایی که می‌خواهند دگرگونی‌های ابعاد اجتماعی - اقتصادی توسعه انسانی را در جمهوری اسلامی تجزیه و تحلیل نمایند و عملکرد انقلاب اسلامی را با نهضت مشروطیت در این شاخص مقایسه و تطبیق کنند، نمی‌توانند از دهه پرتلاطم نخست انقلاب اسلامی یعنی وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران،

کاهش تولید ناخالص داخلی و روند نزولی درآمد سرانه، دو شاخص تعیین کننده در اوضاع بد اقتصادی دهه اول انقلاب اسلامی بود که این دو شاخص در مقابل کرامت مردم ایران، شور انقلابی و دینی و ایثارگری‌های اقتصادی نه تنها منجر به بحران‌های اجتماعی نشد بلکه سخاوتمندانه، هزینه‌های هشت سال دفاع مقدس از مرزهای عقیدتی و جغرافیایی را نیز به دوش مردم انداخت.

محاصره اقتصادی امریکا و بخشی از اروپاییان، فشارهای بین المللی و دامن زدن به جنگ‌های قومی و قبیله‌ای و نزاع‌های مذهبی توسط گروهک‌های مزدور امپریالیسم غرب و شرق غفلت کنند. همچنان که نمی‌توانند از اثرات سیاست‌های وابستگی مطلق رژیم پهلوی به غرب و خروج سرمایه‌های کلان این مملکت و نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و فرهنگی در کنار بحران‌های مذکور که شرایط را برای عدم امکان و تدوین و اجرای برنامه‌های فراگیر توسعه همه جانبه در

دهه اول فراهم کرد، نیز غافل شوند.

کاهش تولید ناخالص داخلی و روند نزولی درآمد سرانه، دو شاخص تعیین کننده در اوضاع بد اقتصادی دهه اول انقلاب اسلامی بود که این دو شاخص در مقابل کرامت مردم ایران، شور انقلابی و دینی و ایثارگری‌های اقتصادی نه تنها منجر به بحران‌های اجتماعی نشد بلکه سخاوتمندانه، هزینه‌های هشت سال دفاع مقدس از مرزهای عقیدتی و جغرافیایی را نیز به دوش مردم انداخت.

بحران تهاجم نظامی اگر چه در دهه دوم از بین رفت اما هیچ‌گاه اثرات آن بحران در زیرساخت‌های کشور و تداوم محاصره اقتصادی و فشارهای بین المللی تا به امروز محو نگردید. آنچه که می‌خواهیم تحت عنوان دگرگونی ابعاد اجتماعی - اقتصادی توسعه انسانی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و آن را با ۵۰ سال حاکمیت رژیم مشروطه سلطنتی پهلوی مقایسه کنیم در حقیقت بیش از آنکه عملکرد بیست ساله جمهوری اسلامی باشد، عملکرد ده ساله به اضافه جبران خسارت جنگی است.

نماگرهای متفاوتی برای نشان دادن ابعاد اجتماعی - اقتصادی توسعه انسانی وجود دارد که می‌تواند شاخص بررسی‌های تطبیقی ما باشد. مثل نماگر امید به زندگی، نماگر نرخ باسوادی، نماگر تعادل‌های جمعیتی و غیره. همچنین در سطوح کلی‌تر می‌توان به نماگرهای آموزشی، نماگرهای

بحران تهاجم نظامی اگر چه در دهه دوم از بین رفت اما هیچ‌گاه اثرات آن بحران در زیرساخت‌های کشور و تداوم محاصره اقتصادی و فشارهای بین المللی تا به امروز محو نگردید.

بهداشت، تغذیه و امنیت غذایی، نماگرهای توجهات خاص بخشی مثل زنان، محیط زیست، کودکان، مواد مخدر و غیره اشاره کرد.

آنچه در این بخش تجزیه و تحلیل می‌شود مباحثی از نماگرهای بهداشت، تغذیه و امنیت غذایی است که به طور مستقیم به عملکردهای دو نظام جمهوری اسلامی و رژیم مشروطه

سلطنتی در مسائلی چون رفاه عمومی، توسعه روستایی و شهری و غیره مربوط است.

### ◆ جمهوری اسلامی؛ دولت رفاه و رفع محرومیت

در بند ۱۲ اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه از جمله اهداف بنیادی دانسته شد و دولت را موظف می‌کند که برای تحقق اهداف مذکور برنامه‌ریزی کرده و امکانات موجود و درآمدهای عمومی را به آن سمت سوق دهد. چنین وظیفه‌ای در هیچ‌یک از فصول و اصل‌های قانون اساسی و متمم قانون اساسی مشروطه سلطنتی بر عهده دولت نهاده نشد و شاید یکی از دلایلی که رژیم مشروطه سلطنتی را نسبت به رفاه اجتماعی، حفظ منافع عمومی و هدایت درآمدها به سمت مصالح جامعه بی‌تعهد کرده بود، نبود چنین مسئولیتی به شکل قانونی بر عهده دولت و سلطنت بود.

در چنین حالتی سلطنت و الیگارش‌ی وابسته به آن، خود را مالک همه درآمدهای عمومی، نخبای ملی و ثروت‌های خدادادی می‌دانست. خاندان سلطنتی و کارگزاران سطح بالای دولت هیچ تعهدی را در مقابل ملت ایران احساس نمی‌کردند. بر اساس همین باور بود که رژیم پهلوی بخش عظیمی از درآمدهای ناشی از فروش نفت و سایر ثروت‌های عمومی را به عنوان دارایی شخصی وارد معاملات خصوصی کرده و از این درآمدها هر گونه که دلشان می‌خواست،

رژیم پهلوی در طول حاکمیت پنجاه ساله خود بر ایران، علی‌رغم درآمدهای کلان نفتی و همسازی با جهان و بهره‌گیری از کلیه امکانات متخصصان خارجی، تا سال ۱۳۵۷ تنها موفق شد حدود ۱۳ سد مخزنی تأسیس نماید در حالی که جمهوری اسلامی علی‌رغم تنگناهای تکنیکی توانست حدود ۷۲ سد مخزنی را تا پایان سال ۱۳۷۷ به ملت ایران تقدیم کند

استفاده می‌کردند.

علی‌رغم اینکه ایران در دوره پهلوی از نظر درآمد عمومی و نسبت این درآمدها با جمعیت کشور و سطح تقاضاهای جامعه در شرایط بسیار مناسبی قرار داشت اما رژیم پهلوی هیچ‌گاه احساس نکرد که از محل این درآمدهای کلان اوضاع نابهنجار زندگی را بهبود بخشد. رژیم شاه و خاندان سلطنتی و الیگارش‌ی وابسته، بیش از آنکه برآمده از نیازهای اجتماعی برای حل مشکلات جامعه باشند، تاجرانی بودند که جز به سود خود و شرکای تجاری خود و تجهیز ارتش حافظ نظام شاهنشاهی (که ادامه سیطره آنها را بر ملت ایران تضمین می‌کرد) هیچ سیاست دیگری را دنبال نکردند.

پاره‌ای از تحلیل‌گران تاریخ معاصر ایران که دل خوشی از انقلاب اسلامی ندارند، در تبیین اوضاع عمومی اقتصاد ایران در اواخر حکومت پهلوی آمارهای غم‌انگیزی ارائه می‌دهند. پرواند آبراهامیان می‌نویسد:

چهارده سال پس از انقلاب سفید، هنوز در ایران نسبت پزشک به بیمار بسیار اندک، میزان مرگ و میر کودکان بالا و نسبت تخت‌های بیمارستان به جمعیت بسیار پایین بود. با وجودی که ایران در این دوره یکی از ثروتمندترین و پردرآمدترین کشورهای خاورمیانه بود اما از لحاظ نسبت تخت بیمارستانی به جمعیت، از پایین‌ترین کشورهای خاورمیانه به حساب می‌آمد. ۶۸٪ از بزرگسالان بی‌سواد بودند، شمار بی‌سوادان از سال ۴۰ به بعد در واقع از ۱۳ به حدود ۱۵ میلیون نفر افزایش یافت. کمتر از ۴۰٪ کودکان کشور دوره دبستان را به پایان می‌رساندند، نسبت معلم به شاگرد در مدارس دولتی رو به کاهش بود، سالانه از بین ۲۹۰/۰۰۰ داوطلب تنها ۶۰/۰۰۰ نفر به دانشگاه راه می‌یافتند و از لحاظ درصد افراد دارای تحصیلات عالی، کشور همچنان یکی از ضعیف‌ترین کشورهای خاورمیانه بود.<sup>۱</sup>

محمدعلی همایون کاتوزیان می‌نویسد:

سطح زندگی مردم به خاطر غارت منابع ملی و توسعه سیاست‌های نظامی‌گری از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ به طرز وحشت‌انگیزی تنزل کرد. در طی این ده سال، درصد خانواده‌های شهری که در یک اتاق زندگی می‌کردند از ۳۶٪ به ۴۳٪ رسید. در آستانه انقلاب اسلامی، ۴۲٪ از خانواده‌های تهرانی مسکن مناسبی نداشتند و تهران با بیش از ۴ میلیون جمعیت، علی‌رغم درآمدهای زیاد نفتی هنوز سیستم فاضلاب، مترو و حمل و نقل عمومی درستی نداشت.<sup>۱</sup>

بر اساس آمارهای رسمی در فاصله سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۴۶ میانگین سالانه درآمد ارضی ایران بالغ بر ۱۷٪ درآمد ملی آن بوده است. از نظر اقتصاددانان توسعه، این بایستی به منزله رسیدن به بهشت دنیوی تلقی شود زیرا به گفته آنان مانع اصلی پیشرفت سریع اقتصادی کمبود سرمایه داخلی و ارز خارجی است. آنها معتقدند که پس‌انداز و درآمد ارزی در حدود ۱۲٪ درآمد ملی باید برای رشد و توسعه اقتصادی بی‌وقفه کفایت کند.<sup>۲</sup> اما رژیم شاه تمام این درآمدها را بر سر جنون مسابقه تسلیحاتی گذاشت و ملت ایران را از حق طبیعی خود محروم کرد.

جمهوری اسلامی در طی ۲۴ سال ۸۸ برابر کل دوران رژیم پهلوی، بخشی از درآمدهای عمومی را صرف رفاه عمومی در بهره‌برداری از انرژی سالم گاز نمود.

مخارج نظامی ایران در جریان دهه چهل و پنجاه شدیداً افزایش پیدا کرد، به طوری که از ۷۸ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲، به ۲۴۱ میلیون دلار در سال ۱۳۴۴، ۳ میلیارد و ۶۸۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۲ رسید. یعنی پس از افزایش درآمدهای نفتی سال ۱۳۵۱ دولت

۱. همان، ص ۵۴۹، ۵۵۰.

۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، چاپ ششم، تهران: ۱۳۷۷، ص ۲۵۱.

ایران ۳۱٪ کل درآمدهای پولی خود را به مخارج نظامی اختصاص داد. بودجه دفاعی ایران از سال ۱۳۴۸ - ۱۳۵۵ به دهها برابر افزایش پیدا کرد.<sup>۱</sup>

جدول زیر سیر جنون رژیم شاه را در خرید سلاح‌های بی‌ارزش نظامی نشان می‌دهد:

سال	بودجه دفاعی	درصد افزایش نسبت به سال قبل
۱۳۴۸	۸۸۰	-
۱۳۴۹	۱۰۶۵	۱۷
۱۳۵۰	۱۳۷۵	۲۹
۱۳۵۱	۱۵۲۵	۱۱
۱۳۵۲	۳۶۸۰	۱۴۱
۱۳۵۳	۶۳۲۵	۷۲
۱۳۵۴	۸۹۲۵	۴۱
۱۳۵۵	۹۴۰۰	۵

جدول بودجه دفاعی ایران ۱۳۴۸ - ۱۳۵۵  
(ارقام به میلیون دلار به قیمت‌های جاری)

آمارهای رسمی نشان می‌دهد که بین ۵۰ تا ۸۰٪ از مخارج نظامی ایران صرف خرید اسلحه و مهمات از خارج شد که بخش عمده آن از ایالات متحده امریکا خریداری شد. ایران در اواسط دهه ۱۳۴۸ به بزرگ‌ترین خریدار اسلحه و مهمات امریکایی در جهان تبدیل شد. مبلغ کل فروش امریکا به ایران بر اساس گزارش‌های وزارت دفاع امریکا، در عرض سال‌های ۱۳۵۰ - ۱۳۵۴ به ۱۴/۴ میلیارد دلار بالغ شده است. رقم کل خرید از امریکا در سال‌ها ۱۳۴۸ - ۱۳۶۱ در حدود ۱۸/۵ میلیارد دلار برآورد شده بود<sup>۲</sup> که اگر انقلاب اسلامی در ایران به وقوع نمی‌پیوست معلوم نبود چه بر سر ایران می‌آمد.

جدول زیر نقش سلطه مطلقه امریکا را در چپاول دارایی‌های ملت ایران نشان می‌دهد:

۱. فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آیین، انتشارات امیرکبیر، تهران:

۱۳۵۸، ص ۱۰۲، ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۰۳.

سال	مبلغ خرید
۱۳۲۸ - ۱۳۴۷	۷۵۷
۱۳۴۸	۱۱۳/۲
۱۳۴۹	۳۹۶/۸
۱۳۵۰	۵۱۹/۱
۱۳۵۱	۲۱۵۷/۴
۱۳۵۲	۴۳۷۳/۲
۱۳۵۳	۳۰۲۱
۱۳۵۴	۱۴۵۸/۷
۱۳۵۵	۴۲۱۳
۱۳۲۸ - ۱۳۵۵	۱۷۰۰۹/۴

فروش اسلحه امریکا به ایران ۱۳۲۸ - ۱۳۵۵  
(ارقام به میلیون دلار به قیمت‌های جاری)

درآمدهای کلان نفت در دو دهه آخر حکومت پهلوی هیچ سودی برای مردم ایران نداشت. به تعبیر کاتوزیان:

آیا این فدا کردن ثروت اجتماعی ایران به راستی برای توسعه سریع اقتصادی صورت می‌گرفت؟ اگر توسعه اقتصادی عبارت باشد از: رشد آنی و فزاینده در استفاده از وسایل نقلیه، وسایل خانگی، تعطیلات خارج، تفریحات عرضه شده در رستوران‌ها و قمارخانه‌ها، خانه‌های کاخ مانند و امثال اینها، توسط اقلیتی ممتاز، هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و برپادادن سرمایه کشور: در تاجگذاری دیر هنگام (۱۳۴۶)، جشنی مضحک و بین‌المللی به بهانه موهوم ۲۵۰۰ سال پادشاهی ایران (۱۳۵۰)، دهمین سالگرد ضد انقلاب خونین شاه (۱۳۵۲) و تفنن‌های سالانه فرح در شیراز به نام جشن هنر که در آن علاوه بر ائتلاف پول‌های فراوان، زندگی روزمره مردم محل به کلی مختل می‌شد، موسیقی جدید غربی در بازار قدیمی شیراز نواخته می‌شد و...<sup>۲</sup>

در همان دورانی که رژیم شاه، بین ۳۰۰ تا ۸۰۰ میلیون دلار را صرف هزینه‌های سفارش داده شده جشن‌های ۲۵۰۰ ساله پادشاهی از کشور فرانسه کرده بود، درصد بالایی از جمعیت

۱. وزارت دفاع امریکا، به نقل از: فرد هالییدی، همان، ص ۱۰۴.

۲. اقتصاد سیاسی ایران، همان، ص ۳۱۲.

ایران از سوء تغذیه رنج می‌بردند.

در همان دورانی که شاه کار طبخ اغذیه جشن را به رستوران ماکزیم پاریس محول کرد و ۵۹ چادر میهمانان و ۳ چادر سلطنتی را مجهز به تهویه مطبوع و بر عهده شرکت فرانسوی جانسن در پاریس می‌گذاشت و میل‌ها و حمام‌های سنگ مرمر فرانسوی، شمعدان‌های «لیموگیس» و چینی و ظروف کریستالی «باکارت» سفارش می‌داد. بر اساس آمارهای موجود در سال ۱۳۵۱ مصرف کالری ۱۶ میلیون نفر یعنی ۵۲٪ جمعیت ایران کمتر از حداقل نیاز، ۴ میلیون نفر از این عده یعنی حدود ۱۳٪ جمعیت به شدت دچار سوء تغذیه بودند.<sup>۱</sup>

در آن دورانی که رژیم پهلوی برای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله پادشاهی ۱۶۵ پیش‌خدمت زن و مرد، ۲۵ متخصص زیبایی، ۱۵۰۰ کلاه‌گیس مردانه، ۳۰۰ نیم کلاه گیس، ۴۰۰ جفت مژه و لباس‌های فرانسوی سفارش می‌داد، در شهرها و روستاهای ایران تقریباً همه گروه‌های درآمدی دچار سوء تغذیه بودند.

در همان دورانی که شاه، ۳/۵ تن گوشت، ۳/۵ تن کره و پنیر، نیم تن خامه، ۲۵۰۰۰ بطری شراب و معادل ۸۴۰/۰۰۰ دلار لامپ‌های رنگی و فرش و قالیچه برای جشن‌های شاهنشاهی به پاریس سفارش می‌داد.<sup>۲</sup> در همان دوران برای سراسر جمعیت ۳۶ میلیونی ایران به وسعت تمام شهرهای کشور فقط تعداد ۷۰۰۰ پزشک وجود داشت و در هر هزار تولد زنده در ایران ۱۱۱ کودک در بدو تولد فوت می‌کردند و روستاهای کشور تنها با ۱۵۰۰ مرکز بهداشت درمانی - روستایی بدون پزشک و متخصص رنج می‌برد.

این شرایط ناشی از عدم تعهد دولت و نظامی بود که روشنفکران عصر مشروطه به عنوان یک نظام مترقی و مدرن بر مردم ایران تحمیل کردند و قانون اساسی آن را با الگوبرداری از قوانین بلژیک و فرانسه نوشتند.

با تفصیل مذکور، ساختار دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی و

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: همان، ص ۳۱۷، ۳۱۸.

۲. برای مطالعه منابع این آمارها، ر.ک: کرانه‌های نور ...، همان، ص ۱۷۹، ۱۸۰.

رژیم مشروطه سلطنتی نماگرهای مشخصی برای ارزیابی دقیق‌تر دارد که به بخشی از این نماگرها اشاره خواهیم کرد.

### ◆ توسعه صنعت گاز و رفاه عمومی

آنهایی که به جغرافیای اقتصادی ایران آشنایی دارند، می‌دانند که ایران یکی از بزرگ‌ترین کشورهای دارای ذخایر گازی جهان به حساب می‌آید. علی‌رغم این سرمایه‌گذاری، رژیم شاه با آن همه درآمد کلان نفتی هیچ رغبتی برای فراهم کردن شرایط، جهت استفاده از این صنعت نشان نداد و این نعمت‌گذاری به خارج ارسال می‌شد و درآمد آن به جیب خاندان سلطنتی و الیگارشی وابسته می‌رفت.

۱۳۸۱	۱۳۷۹	۱۳۵۷	مقطع
۴۳۷	۳۷۹	۵	عنوان
			شهرهای تحت پوشش لوله‌کشی گاز

مقایسه شهرهای تحت پوشش لوله‌کشی گاز

بر اساس جدول مذکور قبل از انقلاب اسلامی تنها ۵ شهر از لوله‌کشی گاز بهره‌مند بودند که این شهرها نیز عمدتاً در مسیر خط لوله سراسری قرار داشتند. گاز ایران در این دوران تولید می‌شد تا صادر شود و درآمدهای آن صرف ریخت و پاش‌های دربار گردد. جمهوری اسلامی ایران از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بر اساس اهداف قانون اساسی و وظیفه‌ای که مردم بر دوش دولت نهاده بودند، همت خود را برای بهره‌گیری مردم از این نعمت آغاز کرد و علی‌رغم همه فشارهای جنگی و محاصره اقتصادی توانست این نعمت را به ۳۷۹ شهر کشور در سال ۱۳۷۹ و ۴۳۷ شهر، در سال ۱۳۸۱ انتقال دهد. یعنی جمهوری اسلامی در طی ۲۴ سال ۸۸ برابر کل دوران رژیم پهلوی، بخشی از درآمدهای عمومی را صرف رفاه عمومی در بهره‌برداری از انرژی سالم گاز نمود. براساس آمارهای رسمی، شبکه‌گذاری گاز طبیعی در

کشور نیز تا پایان دوره رژیم پهلوی فقط ۲ هزار کیلومتر بوده که این میزان در سال ۱۳۷۹ به ۵۹ هزار کیلومتر یعنی حدود ۳۰ برابر دوران رژیم گذشته بوده است.

جمهوری اسلامی ایران ظرف دو دهه  
نزدیک به ۶ برابر تمام دوران رژیم  
پهلوی اقدام به تأسیس شبکه  
جمع‌آوری فاضلاب نمود.

میزان انشعاب گاز طبیعی نیز در سال  
۱۳۵۷ یعنی پایان عمر نظام سلطنتی ۵۱/۸۷۹  
مورد بوده است. در سال ۶۷ این میزان به  
۸۰۲/۷۲۹ مورد و در سال ۱۳۷۷ به  
۲/۷۹۳/۶۶۹ مورد و در سال ۱۳۷۹ به  
۳/۳۰۰/۰۰۰ مورد و در سال ۱۳۸۰ در حدود

۵/۰۶۰/۰۰۰ مورد افزایش پیدا کرد. یعنی فقط از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۹ انشعاب گاز ۶۲ برابر  
گردید. جمهوری اسلامی ایران به اندازه ۶۲ برابر کل دوران پهلوی انشعاب گاز طبیعی نصب  
کرد.<sup>۱</sup>

در دوران قبل از انقلاب سهم گاز در سبد انرژی خانواده‌ها تقریباً ناچیز و غیر قابل محاسبه  
بود اما در جمهوری اسلامی تا سال ۸۱ حدود ۵۰٪ از سبد انرژی خانواده متعلق به گاز و  
مزایای آن بود.

### ◆ توسعه صنعت آب و برق و رفاه عمومی

از دگرگونی‌های بسیار مهمی که حسب وظایف قانون اساسی در توسعه رفاه عمومی توسط  
دولت جمهوری اسلامی در ایران به وجود آمد، سرمایه‌گذاری روی صنعت آب و برق در سطح  
کلان و در شهر و روستا می‌باشد. عملکرد جمهوری اسلامی در این حوزه، با آنچه رژیم  
پهلوی در طول پنجاه سال حاکمیت خود انجام داد به هیچ عنوان قابل مقایسه و محاسبه نیست.

در حوزه صنعت آب، سد سازی، تأمین آب و آب رسانی، تحولات چشمگیری در ایران عصر انقلاب اسلامی به وجود آمد.

رژیم پهلوی در طول حاکمیت پنجاه ساله خود بر ایران، علی رغم درآمدهای کلان نفتی و همسازی با جهان و بهره‌گیری از کلیه امکانات متخصصان خارجی تا سال ۱۳۵۷ تنها موفق شد حدود ۱۳ سد مخزنی<sup>۱</sup> تأسیس نماید در حالی که جمهوری اسلامی علی رغم تنگناهای تکنیکی توانست حدود ۷۲ سد مخزنی را تا پایان سال ۱۳۷۷ به ملت ایران تقدیم کند یعنی ظرف دو دهه در شرایط نامساعد جنگی و اقتصادی دولت جمهوری اسلامی حدود ۵/۵ برابر دوران پنجاه ساله رژیم پهلوی سد مخزنی بر منابع آبی کشور تأسیس کرد. بی‌تردید تا سال جاری تعداد زیادی سد مخزنی دیگر به ظرفیت سدهای موجود افزوده شده که نشان می‌دهد سیاست عمومی دولت تقویت بنیه‌های سفره‌ها و ذخایر آبی این شریان حیاتی کشور می‌باشد.

بر اساس آمارهای موجود علاوه بر سدهای ساخته شده در دوران پس از انقلاب تا سال ۱۳۷۷، ساخت ۶۸ سد دیگر در دستور کار دولت می‌باشد.

در مورد ساخت سدهای انحرافی نیز عملکرد جمهوری اسلامی نسبت به رژیم پهلوی قابل مقایسه نیست. ایران تا قبل از انقلاب فقط دارای ۲۶ سد انحرافی بوده است که این رقم در سال ۱۳۷۷ به ۸۱ سد رسید یعنی جمهوری اسلامی در این رابطه نیز ۳ برابر آنچه که رژیم پهلوی کار کرده بود، سد انحرافی در ایران ایجاد کرد.

آمارهای موجود نشان می‌دهد که در سال ۱۳۵۷ تنها حدود ۱۳/۱ میلیون نفر از جمعیت شهری ایران از نعمت آب شهری برخوردار بودند در حالی که این رقم در سال ۱۳۶۷ به ۲۹/۱ میلیون نفر و در سال ۱۳۷۷ به رقم ۳۸/۶۸ میلیون و در سال ۱۳۸۱ به ۴۱/۵ میلیون نفر رسید. تعداد شهرهایی که تحت پوشش شبکه آب شهری بودند در سال ۵۷ حدود ۳۷۳ شهر در سال ۱۳۶۷ به تعداد ۴۹۶ شهر، در سال ۷۷ به ۶۲۸ شهر و در سال ۱۳۸۱ به تعداد ۷۴۳ شهر رسید.

---

۱. سد مخزنی سدی است که در مقیاس بزرگ در مقابل جریان آب برای ذخیره‌سازی آب جهت استفاده در کشاورزی، آب شرب و غیره از آن استفاده می‌شود.

جمهوری اسلامی در شرایط جنگی نیز توانست به وظایف خود در ارائه خدمات رفاهی - بهداشتی به شهروندان ایرانی عمل کند.

میزان آب تولیدی ایران در طول حاکمیت رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۷ به ۱/۵ میلیارد متر مکعب رسید. در حالی که این آب در طول دو دهه جمهوری اسلامی یعنی در سال ۱۳۷۵ به ۳/۸ میلیارد متر مکعب رسید. جمهوری اسلامی نزدیک به دو برابر تمام طول دوران حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی تولید آب نمود. طول شبکه آب کشور در سال ۱۳۵۷ به میزان ۲۴/۵ هزار کیلومتر بود در حالی که جمهوری اسلامی ایران در سال

طی ۵ سال میزان واردات کالا از آمریکا از ۲۲ میلیارد دلار در سال ۵۰ به ۱۵۸ میلیارد دلار در سال ۵۴ رسید، یعنی ۷ برابر شد. این در حالی بود که بخش عمده جمعیت کشور که جمعیت روستایی بود نه تنها از کالاهای وارداتی رژیم شاه از آمریکا هیچ بهره‌ای نمی‌بردند بلکه از حداقل امکانات زندگی نیز محروم بودند.

۱۳۸۱ طول این شبکه را به سه برابر یعنی ۷۹/۵ هزار کیلومتر افزایش داد. این عملکرد نشان می‌دهد که نظام جمهوری اسلامی تمامی برنامه‌های خود را برای رفع محرومیت دیرینه جامعه به کار گرفته است.

در زمان سقوط رژیم شاهنشاهی در سال ۱۳۵۷ تنها ۱/۵ میلیون نفر از جمعیت ایران، تحت پوشش آب و فاضلاب که رابطه زیادی با سلامتی و بهداشت جامعه دارد، قرار داشتند. روستاهای ایران به طور مطلق از هیچ سیاستی در رابطه با آب و فاضلاب پیروی نمی‌کردند و از این جهت مستقیماً در مقابل خطر ابتلا به انواع بیماری‌ها قرار داشتند. اما در جمهوری اسلامی بر بهبود وضعیت بهداشت تا سال ۱۳۸۱ نزدیک به ۸ میلیون نفر تحت پوشش آب و فاضلاب قرار گرفتند و اشتراک فاضلاب در سال ۵۷ از ۲۸۰ هزار مشترک به ۷۲۸ هزار مشترک در سال ۷۵ رسید.

طول شبکه جمع‌آوری فاضلاب در سال ۱۳۵۷ فقط ۲۸۰۰ کیلومتر بود که این میزان در

جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۱ به ۱۷۰۲۹ کیلومتر رسید. یعنی جمهوری اسلامی ایران ظرف دو دهه نزدیک به ۶ برابر تمام دوران رژیم پهلوی اقدام به تأسیس شبکه جمع‌آوری فاضلاب نمود. تصفیه‌خانه آب شهری نیز از جمله اقلامی است که مقایسه عملکرد آن در نظام جمهوری اسلامی و نظام مشروطه سلطنتی میزان اهتمام این دو نظام را به بهبود رفاه عمومی جامعه نشان می‌دهد. رژیم شاه تا سال ۱۳۵۷ فقط ۲۷ تصفیه‌خانه آب شهری در سطح کشور تأسیس کرد، در حالی که در جمهوری اسلامی تعداد تصفیه‌خانه آب شهری در سال ۱۳۸۱ به ۸۱ تصفیه‌خانه رسید.

اگر مشکلات مناطق روستایی کشور را در دسترسی به آب آشامیدنی سالم در دوران قبل و بعد از انقلاب تحلیل کنیم، عمق اوضاع نابسامان کشور ما در گذشته و اقداماتی که جمهوری اسلامی در طول این دو دهه برای رفع این مشکلات انجام داد، به مراتب بهتر نمایان خواهد شد.

اگر مصارف آب در مناطق روستایی را در سه بخش زیر تقسیم کنیم:

۱. آب تمیز و بهداشتی برای مصارف خانگی

۲. آب بهداشتی برای دام و طیور

۳. آب تمیز برای آبیاری زراعت

باید گفت که در طول حاکمیت رژیم پهلوی در روستاها هیچ تفاوتی بین این سه حوزه مصرف در زندگی مردم وجود نداشت. متأسفانه یکی از معضلات مناطق روستایی در کشورمان، عدم دسترسی به آب سالم و بهداشتی بود. بر اساس آمارهای مرکز آمار ایران، در سال ۱۳۵۵، از حدود ۲/۹ میلیون واحد مسکونی روستایی، در حدود ۲/۳ میلیون یا به عبارتی ۷۹٪ از جمعیت روستایی فاقد تأسیسات لوله کشی لازم بوده‌اند.<sup>۱</sup>

به عبارت دقیق‌تر در آمارهای سرشماری سال ۱۳۵۵، از ۲/۹۲۷/۹۵۲ مسکن روستایی،

---

۱. محمد جواد ایروانی، نهادگرایی و جهاد سازندگی، انتشارات اداره کل روابط عمومی وزارت جهاد سازندگی،

۲/۲۹۷/۴۳۰ واحد مسکونی فاقد لوله کشی آب بوده‌اند و از کل واحدهای مسکونی روستایی ۵۳۴/۷۹۴ واحد (۱۸٪) از طریق مخزن عمومی، ۷۴۵/۴۷۷ واحد (۲۶٪) از طریق چاه، ۸۳۰/۹۳۴ واحد (۲۸٪) از طریق قنات، ۳۵۲/۰۵۲ واحد (۱۲٪) از طریق رودخانه، ۸۳۰/۹۳۴ واحد (۲۸٪) از طریق چشمه و ۲۶/۲۴۵ واحد (۰/۰۰۹٪) از سایر منابع آب تأمین می‌شد.<sup>۱</sup>

اگر طبقه‌بندی بیماری‌های عفونی ناشی از آب مثل بیماری‌های حصبه، وبا، بیماری‌های کبدی، تراخم، زخم‌های پوستی، اسهال خونی، کرم‌های روده‌ای، بیماری خواب تب زرد و ده‌ها بیماری دیگر را که ناشی از مصرف آب‌های آلوده است در نظر آوریم، مشخص خواهد شد، چگونه رژیم مشروطه سلطنتی به جای استفاده درآمدهای کلان فروش نفت ایران در بهبود زندگی مردم، آن

جمهوری اسلامی فقط در شرایط جنگی دهه اول انقلاب و در دورانی که برای خرید یا تولید بسیاری از کالاهای صنعتی دچار تنگناهای غیر قابل حلی بود، توانست به میزان تمامی دوران نظام مشروطه سلطنتی انرژی برق در ایران تولید کند.

را به جیب سرمایه‌داران امریکایی و تولیدکنندگان سلاح‌های کشتار جمعی و یا صرف عیش و نوش خاندان سلطنتی و جشن‌های مضحک ۲۵۰۰ سال پادشاهی می‌کرد.

ویلیام سولیوان سفیر امریکا در خاطرات خود می‌نویسد:

در سال ۱۳۵۵ تولید متوسط روزانه نفت در ایران در حد ۵/۸۰۰ میلیون بشکه بود که ۸۰۰ هزار بشکه مصرف داخلی و ۵ میلیون بشکه در بازارهای جهان به فروش می‌رسید. در این سال درآمدی که از این طریق نصیب ایران شد قریب ۲۴ میلیارد دلار بود که می‌توانست یکی از بزرگ‌ترین عامل فعالیت‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی در ایران باشد.

اما رژیم پهلوی این سرمایه‌های هنگفت را نه در زیرساخت رفاه اجتماعی بلکه صرف

واردات کالای مصرفی و در رأس آنها صرف خرید تسلیحات از امریکا کرد.

سال					میزان واردات به میلیارد دلار
۱۳۵۴	۱۳۵۳	۱۳۵۲	۱۳۵۱	۱۳۵۰	۲۲
۱۵۸	۸۹	۲۳	۲۲	۲۲	

جدول واردات ایران از امریکا طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۴<sup>۱</sup>

بر اساس جدول مذکور طی ۵ سال میزان واردات کالا از امریکا از ۲۲ میلیارد دلار در سال ۵۰ به ۱۵۸ میلیارد دلار در سال ۵۴ رسید، یعنی ۷ برابر شد. این در حالی بود که بخش عمده جمعیت کشور که جمعیت روستایی بود نه تنها از کالاهای وارداتی رژیم شاه از امریکا هیچ بهره‌ای نمی‌بردند بلکه از حداقل امکانات زندگی نیز محروم بودند.

اما در دوران حکومت جمهوری اسلامی در شرایط تحریم اقتصادی، جنگ تحمیلی و ده‌ها مشکل دیگر فقط جهاد سازندگی از سال ۵۷ تا سال ۶۸ به میزان تمامی دوران حکومت پهلوی خدمات آب رسانی بهداشتی به روستاییان کشور انجام داد. بر اساس جدول زیر جهاد سازندگی از بدو شروع فعالیتش (خرداد ۱۳۵۸) تا پایان سال ۱۳۷۴، حدود ۱۷۱۸۰ روستا را با جمعیتی معادل ۷/۸۰۲/۰۷۵ نفر (۳۳٪ کل جمعیت روستایی) را از نعمت آب آشامیدنی سالم برخوردار کرد، در حالی که تا سال ۱۳۵۷ تنها ۴/۲۱۷/۳۳۸ نفر تقریباً معادل ۲۳/۶٪ از جمعیت روستایی از این نعمت برخوردار بودند.

۱۳۷۴	۱۳۷۳	۶۸-۷۲		۶۸-۵۷	تا ۱۳۵۷	واحد	فعالیت
		عملکرد	پیش‌بینی				
۷۰۰	۱۰۰۸	۵۲۱۵	۹۳۴۰	۱۰۲۵۷	۱۲۰۰۰	روستا	آبرسانی
۸۹۰۹۰	۱۳۵۰۸۹	۴۷۱۳۳۱	۸۴۴۱۴۸	۷۳۶۴۴۰	۸۱۱۰۲۶	خانوار	
۵۴۷۲۵۸	۷۴۳۹۸۹	۲۵۹۲۳۱۱	۴۵۵۸۳۹۹	۳۹۷۶۷۷۵	۴۲۱۷۳۳۸	جمعیت برخوردار	
۱۶۷۶۹۷/۷	۲۱۲۳۷	۱۹۴۳۷۷	۹۳۰۵۰	نامعلوم	نامعلوم	اعتبار	
۰/۳۰۶	۰/۰۲۸	۰/۰۶۴	۰/۰۲	نامعلوم	نامعلوم	هزینه سرانه	

مقایسه عملکرد آب رسانی جهاد سازندگی با نظام گذشته<sup>۲</sup> (نفر به میلیون ریال)

۱. به نقل از کرانه‌های نور..... همان، جلد ۲، ص ۱۸۹.

۲. نهادگرایی و جهاد سازندگی، همان، ص ۳۴۵.

در حوزه برق‌رسانی و تولید برق نیز بیش از آنچه در خصوص آب آشامیدنی گفته شد در دوران قبل از انقلاب اسلامی ایران گرفتار مشکلات بزرگی بود که در جمهوری اسلامی ظرف دو دهه همه آن مشکلات برطرف گردید. به گونه‌ای که امروزه نعمت برق و رفاه عمومی ناشی از آن یک امر فراگیر حتی در دورترین و صعب‌العبورترین نقاط کشور است.

برق امروزه یکی از شاخص‌های مهم توسعه اقتصادی، اجتماعی است، اما رژیم شاه علی‌رغم درآمدهای کلان اقتصادی و جمعیت بسیار اندکی که در کشور وجود داشت تنها قادر به تولید ۷/۰۲۴ مگاوات انرژی برق در کشور بود. در حقیقت این میزان تولید برق تماماً حاصل تلاش توسعه اقتصادی دوره پنجاه ساله حکومت پهلوی نیست و بخشی از آن به قبل از روی کار آمدن این رژیم باز می‌گردد. با این وجود اگر همین میزان را عملکرد رژیم در طول پنجاه سال قرار دهیم و آن را با نسبت درآمدهای حاصل از فروش نفت در طول این دوران محاسبه کنیم، انصافاً در زمینه تولید انرژی برق، رژیم پهلوی خیانت نابخشودنی نسبت به ملت ایران مرتکب شد. زیرا جمهوری اسلامی فقط در شرایط جنگی دهه اول انقلاب و در دورانی که برای خرید یا تولید بسیاری از کالاهای صنعتی دچار تنگناهای غیر قابل حلی بود، توانست به میزان تمامی دوران نظام مشروطه سلطنتی انرژی برق در ایران تولید کند.

عملکرد صنعت برق در دوران قبل از انقلاب اسلامی ۷/۰۲۴ مگاوات بود. اما این رقم در سال ۱۳۶۷ به ۱۳/۶۸۱ مگاوات و در سال ۱۳۷۷ به رقم ۲۴/۴۳۷ مگاوات و در سال ۱۳۸۰ به ۲۸/۰۳۲ مگاوات رسید. یعنی جمهوری اسلامی در ظرف ده سال در شرایط تحریم اقتصادی و جنگ تحمیلی و سقوط درآمدهای ارزی کشور به اندازه تمامی دوران حکومت‌های سابق در شرایط همکاری‌های جهانی و بالا بودن درآمدهای ارزی، برای رفاه حال مردم انرژی تولید کرد.

عمق ناکارآمدی رژیم مشروطه سلطنتی و نابودی نخایر و درآمدهای ملی در این رابطه وقتی فهمیده خواهد شد که ملت ما بدانند در سال ۱۳۵۶ جمعیت ایران ۳۳ میلیون نفر، تولید نفت ۶ میلیون بشکه، صادرات نفت به خارج از ایران ۵/۵ میلیون بشکه و قیمت هر بشکه ۱۳

دلار بود. رژیم شاه با چنین شرایطی که تقریباً دو دهه آخر حکومت او را در بر می‌گرفت نه تنها رغبتی برای حل معضلات زیرساخت اقتصادی کشور نشان نداد بلکه با حیف و میل درآمدهای عمومی و اسراف‌های سلطنتی راه را برای وابستگی هر چه بیشتر ایران به کشورهای اروپایی، علی‌الخصوص آمریکا هموار کرد.

آمارهای موجود نشان می‌دهند که بین سال‌های ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۰ یعنی دوره تثبیت قدرت سیاسی شاه، بیش از ۳۷٪ از مبادلات خارجی سرمایه مالی اقتصاد ایران ناشی از سرمایه‌گذاری و کمک‌های غربی بود. بین سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ یعنی آخرین دوران حیات نظام پادشاهی در ایران مجموع کالاهای اروپای غربی و امریکایی بیش از ۶۰٪ واردات ایران را تشکیل می‌داد. به طور کلی بین سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۵۶ واردات ایران از اروپا و آمریکا از ۵۶۰ میلیون دلار به بیش از ۱۸/۴۰۰ میلیارد دلار رسید<sup>۱</sup> که نشانه‌ای قوی دال بر وابستگی مطلق ایران به اقتصاد خارجی و نابودی زیرساخت اقتصادی و اجتماعی کشور است.

جمهوری اسلامی در طول بیست ساله اول انقلاب اسلامی با جمعیت رو به رشد از ۳۳ میلیون به ۶۴ میلیون نفر و کم کردن تولید نفت به خاطر جنگ تحمیلی و سایر سیاست‌های اقتصادی از ۶ میلیون بشکه در سال ۵۶ به ۳/۵ میلیون بشکه در سال ۷۶ که از این میزان فقط ۱/۵ میلیون بشکه به مصرف داخلی می‌رسید و به هیچ عنوان به خارج صادر نمی‌شد و سقوط مستمر صادرات نفت از ۵/۵ میلیون بشکه در سال ۱۳۵۶ به ۲ میلیون بشکه در سال ۱۳۷۶ و از همه مهم‌تر نوسان قیمت هر بشکه تا ۱۳ دلار (به صورت میانگین) که مترادف بود با قیمت یک بشکه در سال ۱۳۵۶. در چنین شرایطی فقط در حوزه تولید انرژی چگونه توانست به ارقامی حدود ۳ تا ۵ برابر عملکردهای تمام دوران رژیم پهلوی دست پیدا کند؟

این آمارها که آمارهای رسمی و جهانی است نشان می‌دهد که سطح نامحدود چپاول اموال مردم و ناکارآمدی رژیم سلطنتی جایی برای ارائه خدمت و اصلاح زیرساخت‌های کشور و

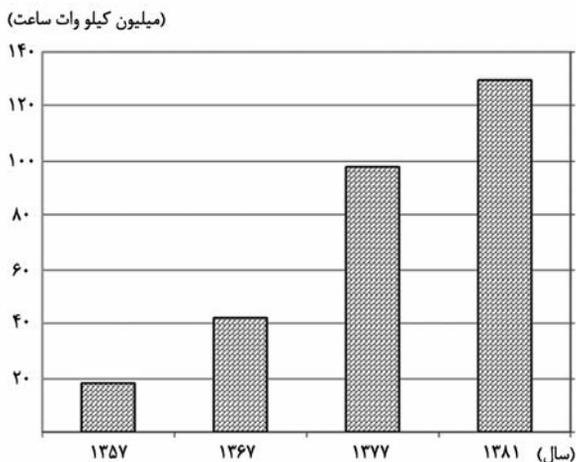
---

۱. رک: فرخ مشیری، دولت و انقلاب اجتماعی در ایران (چشم‌انداز نظری)، ترجمه علی مرشدی زاد، انتشارات

رفاه عمومی باقی نمی‌گذاشت. خاندان سلطنتی و گروه‌های وابسته و روشنفکران نظریه‌پرداز نظام شاهنشاهی تاجرانی بودند که هدف آنها از گرفتن قدرت در ایران چپاول ثروت‌های ملی و درآمدهای عمومی بود. چرا که هیچ دلیل دیگری برای تفاوت عمیق عملکرد ۵۰ ساله نظام پادشاهی با نظام بیست ساله جمهوری اسلامی وجود ندارد. در حوزه تولید انرژی در جدول زیر، شبه روشنفکران وابسته به همان جریانات قبل از انقلاب که جمهوری اسلامی ایران را متهم به عدم کارایی در حوزه سیاسی و اقتصادی می‌کنند، چه دلیلی می‌توانند ارائه دهند.

سال	شرح
۱۳۸۰	۲۸/۰۳۲
۱۳۷۷	۲۴/۴۳۷
۱۳۶۷	۱۳/۶۸۱
۱۳۵۷	۷/۰۲۴
تولید انرژی سالانه (میلیون کیلووات ساعت)	۱۷/۳۶۸
حداکثر بار (مگاوات)	۳/۴۸۶
تعداد مشترک (هزار مشترک)	۳/۳۹۹
فروش انرژی (میلیون کیلووات ساعت)	۱۴/۱۴۵

عملکرد صنعت برق در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی<sup>۱</sup>



تولید برق در رژیم شاه و جمهوری اسلامی

۱. نقل از: ۹۲ دستاورد انقلاب اسلامی، همان، ص ۲۹۰.

نمودار مذکور فرآیند تولید برق را در تمام دوران پنجاه ساله رژیم پهلوی و دوران ۲۵ ساله نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد، جمهوری اسلامی در طول نصف عمر رژیم پادشاهی نزدیک به ۶ برابر به میزان تولید برق کشور با ساخت و احداث انواع و اقسام نیروگاه‌ها افزود. آیا نظامی که در طی دو دهه، ده‌ها برابر امکانات جهت توسعه اجتماعی و اقتصادی و رفاه عمومی نسبت به گذشته برای مردم خود به ارمغان می‌آورد ناکارآمد است یا نظامی که در طول ۵۰ سال با سه برابر درآمد، توانایی ارائه کمترین امکانات در حد زندگی ساده روستایی را ندارد؟

رژیم مشروطه سلطنتی در طول ۷۰ سال حاکمیت خود در ایران تا سال ۱۳۵۷ فقط توانسته بود تعداد ۳۸ نیروگاه آبی با ظرفیت ۷/۰۲۴ مگاوات تأسیس کند اما جمهوری اسلامی در دهه اول انقلاب ۷۰ نیروگاه با ظرفیت ۲۲/۹۸۶ مگاوات و در دهه دوم یعنی تا سال ۱۳۷۷، ۱۲۲ نیروگاه با ظرفیت ۳۵/۱۷۶ مگاوات تأسیس نمود.

سال	۱۳۵۷	۱۳۶۷	۱۳۷۷	میزان افزایش در سال ۱۳۶۷	میزان افزایش در سال ۱۳۷۷
تعداد	۳۸	۷۰	۱۲۲	۲ برابر	نسبت به ۱۳۵۷ ۳ برابر
ظرفیت (مگاوات)	۷/۰۲۴	۲۲/۹۸۶	۳۵/۱۷۶	۳/۵ برابر	۵ برابر

تعداد نیروگاه‌ها و ظرفیت آنها در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی<sup>۱</sup>

آیا رژیمی که ظرف دو دهه به اندازه تمامی دوران حکومت شبه روشنفکران سلطنت‌طلب و مشروطه‌خواه بلکه ۳/۵ تا ۵ برابر بیشتر خدمات عمومی، زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی و رفاه اجتماعی تولید کرده است، می‌تواند رژیم ناکارآمدی باشد؟

آیا کسانی که جمهوری اسلامی را در طول این دو دهه با آن همه مشکلات ناکارآمد می‌دانند هیچ به عملکرد ۷۰ سال نظام مشروطه سلطنتی که آن هم حاصل جنبش اجتماعی مردم ایران بود فقط در روستاهای کشور نظر کردند. آیا می‌دانند که رژیم مشروطه سلطنتی در طول ۷۰

۱. نقل از: ۹۲ دستاورد انقلاب اسلامی، همان، ص ۲۹۱.

سال حاکمیت خود فقط توانست تعداد ۴۳۲۷ روستا را صاحب نعمت برق کند در حالی که فقط در فاصله یک دهه از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ در شرایط جنگی و تحریم اقتصادی تنها یکی از نهادهای برآمده از انقلاب اسلامی یعنی جهاد سازندگی، ۱۸۱۵۷ روستا را صاحب برق کرد؟ در سال ۱۳۵۷ تنها تعداد ۵۵۹۲۱۸ خانوار روستایی با جمعیت حدود ۲/۹۰۷/۹۳۵ نفر از نعمت برق برخوردار بودند در حالی که در دهه اول انقلاب اسلامی ۱۶۰۴۳۵ خانوار با حجم جمعیت ۸/۶۶۳/۵۱۳ نفر از نعمت روشنایی و مزایای برق برخوردار شدند.

جمهوری اسلامی تا سال ۱۳۷۴ یعنی در طول ۱۷ سال تعداد ۲۵۶۷۱ روستا را توسط نهاد جهاد سازندگی با جمعیتی بالغ ۱۵/۹۰۱/۵۸۷ نفر صاحب صنعت برق کرد. آنهایی که در اقتصاد توسعه دستی دارند، می‌دانند که اثرات مثبت و قابل توجه استفاده از نیروی برق در اقتصاد روستایی تا چه میزان است. تأمین نیروی محرکه ابزار الکتریکی مثل پمپ آب چاه‌ها، آسیاب سایر ماشین آلات صنعتی از ابعاد مهم اقتصادی و بهینه کردن ساعات مرده، روستا، توسعه فرهنگ و آموزش عمومی، خبرگیری و افزایش اطلاعات عمومی و پر کردن اوقات فراغت و بسیاری از مزایای دیگر از ابعاد جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی انرژی برق در توسعه روستایی است. مزایایی که رژیم پهلوی علی‌رغم درآمدهای کلان اقتصادی، روستاییان ایران را از آن محروم کرد اما جمهوری اسلامی ظرف دو دهه ۶۷/۳٪ از جمعیت روستایی و به اندازه ۶ برابر فعالیت رژیم گذشته در جهت فقرزدایی و توسعه رفاه عمومی در روستا خدمات اجتماعی و اقتصادی عرضه کرد. آنچه که در این بررسی از آن استفاده شده، آمارهای مربوط به عملکرد جمهوری اسلامی فقط تا سال ۱۳۷۴ می‌باشد در حالی که این ارقام در سال ۱۳۸۴ به مراتب بیش از آن چیزی است که عنوان شد.

بر اساس آمارهای رسمی در سال ۱۳۸۰ برق‌رسانی به روستاها از ۲۵۶۷۱ روستا در سال ۱۳۷۴ به رقم ۴۵۳۵۹ روستا افزایش پیدا کرده است. یعنی در مقایسه با عملکرد نظام مشروطه سلطنتی، جمهوری اسلامی فقط در حوزه توسعه روستایی در ظرف نزدیک به دو دهه و نیم، ۴۱۰۳۲ روستا بیش از رژیم پهلوی را برق‌رسانی کرد (حدود ۱۰ برابر).

این اقدام بزرگ نیاز به یک شاخص نهادگرایی با اعتقاد به ارزش‌مداری، پویایی، خودباوری، مردم‌گرایی و نوآوری داشت که جمهوری اسلامی تمام این خصیصه‌ها را در نهاد مردمی جهاد سازندگی متمرکز و از این نهاد سازمانی ایجاد کرد که عملکرد این سازمان در بسیاری از زمینه‌های توسعه ایران راهگشا و به معجزه شبیه بود و باید اظهار تأسف کرد که عملکرد این نهاد گران‌قدر که به فرمان امام خمینی (ره) ایجاد

رژیم مشروطه سلطنتی در طول ۷۰ سال حاکمیت خود در ایران تا سال ۱۳۵۷ فقط توانسته بود تعداد ۳۸ نیروگاه آبی با ظرفیت ۷/۰۲۴ مگاوات تأسیس کند اما جمهوری اسلامی در دهه اول انقلاب ۷۰ نیروگاه با ظرفیت ۲۲/۹۸۶ مگاوات و در دهه دوم یعنی تا سال ۱۳۷۷، ۱۲۲ نیروگاه با ظرفیت ۳۵/۱۷۶ مگاوات تأسیس نمود.

شده بود در توسعه روستایی متوقف شد.

ما در بخش‌های مربوط به توسعه روستایی به نقش جهاد سازندگی بیشتر خواهیم پرداخت. آنچه در مقایسه عملکرد حاکمیت دو نظام سیاسی و اجتماعی در ایران معاصر اشاره کردیم، بخش بسیار ناچیزی از دستاوردهای انقلاب اسلامی برای ملت ایران در حوزه تولید انرژی و رفاه اجتماعی ناشی از آن بود. در مقالات آینده به وجوه دیگری از عملکرد نظام جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با عملکرد رژیم مشروطه سلطنتی خواهیم پرداخت.

## اتویایی با سیطره مطلقه روشنفکری و عصر روشنفکران استبداداندیش

### تأملاتی در ادبیات تهاجمی دکتر سروش علیه اهل معرفت

(به یاد مرحوم علامه محمدتقی جعفری)

زهرنا نامدار طالشانی<sup>۱</sup>

دهه دوم انقلاب اسلامی در مطالعات تاریخ معاصر، دهه پرتلاطمی است. در میان همه وقایع این دهه، بازگشت پاره‌ای از جریانات و چهره‌های فکری، سیاسی و مذهبی دو آتشه در انقلاب اسلامی، به اندیشه‌ها و ادبیات ارتجاعی روشنفکری عصر پهلوی و غرب‌گرایی‌های این دوران و تفکرات منسوخ شده لیبرالیستی و سوسیالیستی در ایران عصر انقلاب اسلامی، جایگاه ویژه‌ای دارد که پژوهش‌گران تاریخ معاصر نباید از آن غافل شوند. در این بازگشت ارتجاعی، نسل دوم و سوم انقلاب اسلامی شاهد ظهور ادبیاتی است که به ندرت در تاریخ تفکر ایران سابقه داشته است. پژوهش‌گر این مقاله که خود از نسل دوم انقلاب اسلامی است این دوره را عصر روشنفکران استبداداندیش<sup>۱</sup>، نام‌گذاری کرده و تلاش می‌کند با استفاده از ادبیات این دوره، یکی از جنجالی‌ترین چهره‌های این جریان را از جنبه روان‌شناسی سیاسی - اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. فصلنامه پانزده خرداد با استقبال از شهادت پژوهش‌گران جوان این مرز و بوم، آمادگی خود را برای انعکاس پژوهش‌هایی که چنین جریاناتی را با تکیه بر اسناد و مدارک متقن تاریخی و رعایت قواعد پژوهشی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند، اعلام

۱. دانشجوی روان‌شناسی و پژوهش‌گر تاریخ و ادبیات معاصر.

می‌کند و از همه محققانی که دل در گرو انقلاب اسلامی و مبانی نظری آن دارند انتظار دارد، نگذارند جریاناتی که آبشخورهای فکری و سیاسی آنها معلوم است، با تاریخ انقلاب اسلامی آن کنند که با تاریخ مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت کردند.

فصلنامه ۱۵ خرداد

## ◆ دکتر سروش و ناکجا آبادی به نام «اخلاق نقادی»

آورده‌اند فیلسوفی از گناهان توبه کرد و همان زمان ریش خود بتراشید. گفتند: چرا

چنین کردی؟ گفت از برای آنکه در معصیت رسته بود.

داستان توبه پاره‌ای از روشنفکران نسل انقلاب اسلامی، از سوابق انقلابی خود در جمهوری اسلامی و عملکردهای دهه اول انقلاب آنها با همه تندی‌ها و کندی‌هایش، شباهت عجیبی با توبه این فیلسوف دارد. در میان همه آنهایی که این‌گونه توبه کردند، دکتر عبدالکریم سروش ماجراهای عجیب و غریبی دارد. تأمل در خاستگاه توبه فیلسوفانه او، به نوعی بازخوانی سرنوشت جریان روشنفکری در تاریخ تحولات یکصد ساله اخیر نیز می‌باشد. جریانی که پیوسته در حال توبه از گناهان گذشته خود است، اما همیشه تاوان این توبه را از جامعه، مردم و دین و ایمان آنان گرفته‌اند.

پرداختن به پدیده دکتر سروش در اندیشه معاصر، شهامت ویژه و از خودگذشتگی می‌خواهد؛ نه از این جهت که در حیطه تفکر و اندیشه با اندیشمندی نوآور یا متفکری صاحب نظریه‌های بدیع روبه‌رو هستیم که نقد اندیشه‌های او نیاز به دقایق علمی بالایی داشته باشد؛ بلکه از این جهت که با چهره‌ای روبه‌رو خواهیم شد که نه تنها تاب تحمل نقد آثار خود را ندارد بلکه آداب نقد را با منتقدین خود نیز رعایت نمی‌کند و با استفاده از ادبیات ویژه‌ای که در تاریخ اهل ادب ایران بی‌نظیر است، حق ناقد آثار خود را کف دست او می‌گذارد.

بنابراین می‌توان ادعا کرد که دکتر سروش پدیده‌ای منحصر به فرد در اندیشه معاصر بلکه در تاریخ تفکر ایران است. در سراسر تاریخ به ندرت اهل قلمی را پیدا خواهیم کرد که به اندازه ایشان دم از «آزادی»، «عدالت»، «حرمت اهل قلم»، «حقانیت انتقاد»، «نیالودن دامن سخن به بوی توهین»، «ندواندن گربه ملا محمود در میان کلام»، «نیامیختن کلام با تخیل»، «نیالودن سخن به

طعن و نیش»، «رعایت طهارت قلم»، «قداست محضر و فراست مخاطب»، «سجاده تقوی نگسترانیدن و دکان معرفت نگشودن و نعمت جسیم دیانت و ولایت را بذل اغراض خرد خود نکردن»، «خرد نستیزی و آزادی نگریزی»، «خشونت نستایی و تهور نستانی»، «تاریخ نپرستی و قدرت نگرابی»، «فرصت نطلبی و غسل پوشی و سرکه فروشی را پیشه خود نگرفتن»، «نیمی از عمر را در مداحی هایدگر و نیم دیگر را در فحاشی به پوپر سپری نکردن و از جایگاه فاشیسم بر لیبرالیسم آب دهان نیفکندن و جمعی جوانان نامجو و دشنامگو را مغرور نکردن تا دشنه غرب و اومانیسیم را دشمنانه در پیکر هر اندیشه خردنوازی فرو نبرند» و «بر خردستیزی خود نام غرب‌ستیزی ننهند»، «دست در آستین هجوم به درنیاوردن»، «لاف درویشی نزدن»، «های و هوی مستی نکردن»<sup>۱</sup> و صداها و ژبه از این قبیل عبارات زده باشد؛ ولی، از آن طرف، در شنیدن نقد آثار و نوشته‌های خود بی‌تاب و بی‌صبر بوده و با منتقدان آثار خود به آرامی و بزرگ منشی برخورد کرده باشد و دامن نقد اندیشه را آلوده اختلافات سیاسی، صنفی و حساب‌های شخصی و خانوادگی نکرده و آداب نقد را به بی‌آدابی اهانت، نیالوده باشد.

سروش تا به امروز نشان داده که واعظی است غیر متعظ. او اهل معرفت و ادب را با همان عبارات و اصطلاحاتی مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد که ناقدان آثار خود را از پرداختن به آن روش منع می‌کرد و از همان ابزارهایی استفاده می‌کند که خود را مظلوم همان ابزارها می‌داند.

اگر در حوزه روانشناسی اجتماعی و سیاسی، پاره‌ای از فرضیات روشنفکران دوران اخیر را در القای حاکمیت روح «توهم توطئه» در ذهن ایرانی، محل مناقشه قرار ندهیم و برای اثبات صحت این فرضیه، به دنبال نمونه‌های تاریخی بگردیم، به نظر می‌رسد که دکتر سروش در میان اندیشه‌ورزان دوران معاصر، نمونه جالبی از مصداق این فرضیه باشد. از نحوه پاسخ به

---

۱. آنچه ردیف شد بخش بسیار ناچیزی از عباراتی است که سروش فقط در کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت علیه ناقدان آثار خود به کار برده است.

اشکالات منتقدین به پاره‌ای از فرضیه‌ها تا برخورد عتاب‌آمیز او با چهره‌های علمی، سیاسی، مذهبی و آلوده کردن مباحث علمی به مجادلات صنفی، این‌گونه برداشت می‌شود که سرورش تصور می‌کند در پشت هر کلام یا نوشته‌ای که در نقد او یا جریان‌های وابسته به او گفته یا نوشته می‌شود، بویی از توطئه برای تخریب او به مشام می‌رسد.

او تصور می‌کند در یگانگی اندیشه و نوآوری نظریه، مدعاهای او آن‌قدر سهمگین و ستبر است که باعث اقبال و عنایت خردورزان و دین‌شناسان و حسادت مقلدان، غوغای طاعنان و منکران و دین به دنیا‌فروشان و... شده است.<sup>۱</sup>

انصاف می‌دهم که مدعای سهمگین قبض و بسط که جدایی دین از معرفت دینی و تاریخت معرفت دینی و تابعیت آن نسبت به معارف بشری است، چندان درشت است که سامعه لطیف ایمان و هاضمه خردخرد را به تعب افکند و مقلدان را به تکذیب و محققان را به تردید وادارد. اما اطمینان دارم که تصور صحیح این مدعا چنان تصدیق‌آور است که مدعی را از اقامه برهان بی‌نیاز می‌کند و به همین جهت غوغاییان همه جهد بلیغ و بی‌توفیق خود را مصروف آن کردند که یا چهره مقصود را ببوشانند و یا بر آن پیرایه‌های کریه بیاویزند. این حيله‌ها و شیوه‌ها کم اثر بود، نه بدان سبب که صاحب این قلم به دفع آنها کوشید، بل بدان رو که کلمه خبیثه چون شجره خبیثه بی‌ریشه و بی‌قرار است.<sup>۲</sup>

این توهم از همان ابتدا مشخص می‌کند که نظریه‌پرداز فرضیه قبض و بسط شریعت، نسبت به ادعاهای خود آن‌قدر عصبیت دارد که هیچ نقدی را برنخواهد تابید. او تصور فرضیه خود را آن‌قدر بدیهی می‌بیند که این تصور را موجب تصدیق و بی‌نیاز از اقامه برهان می‌داند. در مقابل چنین تصلبی، نقد، اقامه دلیل، استناد به روایات و تکیه به اقوال اهل معرفت و خرد در یک فضای علمی و آرام بی‌معنا است.

۱. عبدالکریم سرورش، قبض و بسط تئوریک شریعت، چاپ چهارم، انتشارات صراط، تهران: ۱۳۷۴، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۱، ۳۲.

کسی که از همان ابتدا اتهام «غوغاییان»، «طاعنان»، «شجره خبیثه بی‌ریشه و منکران بنیایی و اندیشه»، «اهل اعوجاجات عظیم»، «هم رمه سترگ رمالان و فلسفه درایان»، «در لفظ دری را در پای خوکان ریزان»، «دشنه دشنام و شعر بی‌شعورشان را دژخیمان در دل قبض و بسط فروکنان»، «اهل وفاق و نفاق کمرشکن»، «دایره المعارف عظیم پلشتی‌ها»، «فقه‌پیشگان صفا و مروه و اهل قیل و قال مدرسه»، «بیماردلان»، «شوربختان و نومیدان»، «فرومایگان و فروماندگان راه ادب»، «عفت نقد را به عفونت حقد آلودکنندگان و جامه معرفت را به تیغ جهالت چاک دهندگان»، «فاقد تقوای علمی و بلوغ فکری و تعادل روحی»، «تاریخ پرستان و

پردازتن به پدیده دکتر سروش در اندیشه معاصر، شهامت ویژه و از خودگذشتگی می‌خواهد؛ نه از این جهت که در حیطة تفکر و اندیشه با اندیشمندی نوآور یا متفکری صاحب نظریه‌های بدیع روبه‌رو هستیم که نقد اندیشه‌های او نیاز به دقایق علمی بالایی داشته باشد؛ بلکه از این جهت که با چهره‌ای روبه‌رو خواهیم شد که نه تنها تاب تحمل نقد آثار خود را ندارد بلکه آداب نقد را با منتقدین خود نیز رعایت نمی‌کند.

استدلال گریزان»، «سیاه‌نگاران و تباه‌کاران ناسپاس»، «آزادی گریزان و خشونت ستایان»، «عسل پوشان سرکه فروش»<sup>۱</sup>، به ناقدان فرضیه‌های خود نسبت می‌دهد چگونه تعامل اندیشه

۱. تمامی این عبارات فقط در مقدمه چاپ سوم و مقاله «نقد‌ها را بود آیا که عیاری گیرند» و «عمارت کردن قلعه سلطان» کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت استخراج شده است و راقم این سطور به خیل عظیم آثار دیگر دکتر سروش که مملو از این عبارات است رجوع نکرده است. مخصوصاً کتاب سیاست‌نامه که اگر نویسنده محترم اسم این کتاب را اهانت‌نامه می‌گذاشت انصافاً برانزده مطالب مطروحه در آن بود. این کتاب دایره المعارفی از ادبیات استبدادی، خشن و فاقد آداب «اخلاق نقادی» است. باید به حال روشنفکران این مرز و بوم تأسف خورد که چاپ این کتاب را و هن به اهل معرفت تلقی نکردند و در مقابل آن سکوت کردند.

با او امکان‌پذیر است؟

شاید عده‌ای بگویند کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است، دکتر سروش در مقابل اهانت دیگران کمر همت به اهانت و استفاده از ادبیات خشونت‌بار و تهدید و ارباب‌های ادبی نموده است. راقم این سطور در پی تأکید و تأیید صحت اقوال ناقدان فرضیه‌های دکتر سروش نیست. اما کسی که ادعای معرفت و حفظ حرمت قلم و پاسداری اندیشه دارد و با این شعارها همه اهل معرفت را به مبارزه می‌طلبد و خود را مظلوم آزادی قلم و اندیشه می‌داند؛ بهره‌گیری چنین شخصی از همان ابزارها، نقض غرض و لاف معرفت دوستی است.

اگر خوانندگان منصف، خارج از فضاهای شبه ادبی دکتر سروش و عصبیت‌های او، به مجموعه انتقادات وارده بر فرضیه قبض و بسط رجوع کنند، خواهند دید که ناقدان دیدگاه‌های سروش اگر در کلام خود نیش زدند، فحش‌های رکیک نوش کردند و اگر فرضیه سروش را مورد تردید قرار دادند، شخصیت‌شان مورد تردید قرار گرفت. حاکمیت چنین ادبیاتی بر نوشته‌ها و گفته‌های سروش ناشی از همان «توهم توطئه» و توهم بی‌نیازی فرضیه قبض و بسط به برهان و استدلال است.

سروش گارد آهنین مفاهیم و تعبیر نامهربان و دل‌شکننده را آن چنان پیرامون خود و در مقابل حریف قرار می‌دهد که برقراری هرگونه رابطه فکری با او غیر ممکن است مگر به تعریف و تمجید و تأیید فرضیات باشد. نمی‌خواهیم از الفاظی چون: مستبدفکری، فاشیست، آنارشویست، خودبزرگ‌بین و امثال این تعبیر که عموماً در ادبیات دکتر سروش در پاسخ به منتقدین از آنها استفاده می‌شود در توصیف چنین حالاتی از ایشان استفاده کنیم. چون استفاده از این اصطلاحات را در شأن اهل قلم و صاحبان اندیشه نمی‌دانیم.

این سؤال سال‌ها در جامعه مطرح است که چرا دکتر سروش در تعاطی افکار و اندیشه با ناقدان آثار خود پیوسته درستی می‌کند و میدان نقد را به صحنه رزم تبدیل می‌نماید؟ چرا به دنبال فضای آرامی برای محک اندیشه‌های خود نمی‌گردد؟ فضایی که خودش سال‌ها در جمهوری اسلامی از آن برخوردار بود و در این فضا، ابزار و امکانات و رسانه‌هایی را در

اختیار داشت که شرایط نشر اندیشه‌های او را فراهم ساخت. حتی جنجالی‌ترین فرضیه‌های خود را تحت عنوان قبض و بسط شریعت و معرفت نیز در همین فضا و با همین امکانات در دانشگاه امام صادق (ع) و نشریه کیهان فرهنگی که متعلق به بیت المال بود مطرح کرد؟ چرا وقتی از این امکانات بهره می‌گرفت و به نشر دیدگاه‌های خود می‌پرداخت خود را متکلم و فیلسوف رسمی حکومت ایران<sup>۱</sup> نمی‌دید؟ و این امکانات را پیش‌پرداخت خوش‌خدمتی خود به حکومت تلقی نمی‌کرد؟

اما استفاده دیگران از این ابزار و امکانات، آنها را متکلم رسمی حکومت ایران می‌کند؟ چرا وقتی در ستاد انقلاب فرهنگی فتوای مقابله با تهاجم فرهنگی سر می‌داد و به دنبال پیراستن علوم انسانی از آلودگی‌های غرب‌گرایی بود، خود را، همکار حکومتی نمی‌دید که ستمگری‌هایش دل عدالت را به درد آورده باشد و بر پیکر مشروعیتش زخم‌های عمیق زده باشد، اما امروز همه فرهیختگان حوزه و دانشگاه را که دل در گرو اعتقادات خود دارند و از حکومت جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند عمه ظلم می‌خواند؟ جرم این فرهیختگان

چیست؟ جرمشان این است که جسارت تردید در فرضیه ابطال‌ناپذیر قبض و بسط کردند و از تهاجمات فرضیه‌پردازان نهراسیدند.

دکتر سروش چرا آن موقع که دگماتیسم نقاب‌دار، ایدئولوژی‌های شیطانی و ارتجاع مترقی می‌نوشت گفتگوی خود با دیگران را نسبت نامتقارن میان زبان بسته دیگران و دست گشاده

---

۱. تعبیراتی است که دکتر سروش در پاسخ به نقد آقای بهمن‌پور در اول شهریور ۸۴، آیت‌الله مصباح یزدی را با این تعبیرات مورد تهاجم قرار می‌دهد.

خود نمی‌دید و اشارت و احتیاط دیگران را در نقد دیانت و سیاست رایج، مستحق کیفر بیشتر آنها می‌دانست و خود را به عنوان منتقد مرتجعان و شیاطین ایدئولوژی، مستحق پاداش بیشتر می‌دید و از این پاداش هم با تمام توان و قدرت خود استفاده کرد؟

اگر این توهم را پذیرفتیم که یکی در مخالفت با او رئیس فرهنگستان شد و آن دیگری فقیه شورای نگهبان<sup>۱</sup> او هم در مناظره با کمونیست‌ها و مخالفت با ارتجاع مترقی و پیروان ایدئولوژی شیطان، عضو ستاد انقلاب فرهنگی شد و انجمن حکمت و فلسفه را ملک خود تلقی کرد و عضویت هیأت علمی و کسب کرسی وعظ و خطابه در صدا و سیما سایر امتیازاتی که خیلی‌ها از آن محروم بودند را نیز حق مادام‌العمر خود تلقی کرد؟ چرا چنین صبحی که برای دولت او دمیده شد او را عمده ظلم نکرد اما دیگران را رانده درگاه دموکراسی نمود؟

چگونه وقتی در رحلت حضرت امام (ره) تفسیر «آفتاب دیروز و کیمیای امروز» می‌کرد و در دفاع از فقیهان، مشکلات تفکر دینی را به گردن عارفان می‌انداخت و عارفان را به خاطر تعبیر عارفانه جمیع تعالیم اسلامی و تهی کردن عرفان از جهاد، متهم به دارا بودن روحیه نامیمون تصوفی می‌کرد.<sup>۲</sup> نظام فقهی را تکلیف اندیش نه حق اندیش و تشیع را ناسازگار با دموکراسی و امام خمینی (ره) را فقیهی که دست نیابت را از آستین امامت به در آورده و نظریه ولایت مطلقه فقیه را با قدرت سیاسی درآمیخته و تکیه بر جای امامان زده و حکومتی اتوکراتیک و غیر دموکراتیک بنا کرده و از جایگاهی قدسی و الهی به تشریح و تفتین پرداخته و مردم را ملزم به اطاعت از خود و گماشتگان خود کرده؛<sup>۳</sup> نمی‌دید؟

---

۱. آنچه گفته شد تعبیری است که سروش در تهاجم به ناقدان خود از آنها استفاده کرده است. ر. ک: پایگاه اینترنتی

www.dr.soroush.com پاسخ دوم به نامه آقای بهمن پور در تاریخ چهارم مهر ۱۳۸۴.

۲. ر. ک: مقاله آفتاب دیروز و کیمیای امروز، نوشته دکتر سروش، قصه ارباب معرفت، انتشارات صراط، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۶۶، ۳۶۷. مقاله مذکور در مسجد جامع امام صادق (ع) به مناسبت رحلت امام خمینی رحمه الله علیه در خرداد ۱۳۶۸ ایراد شده بود.

۳. تعبیری است که سروش در تفسیر جمهوری اسلامی و امام خمینی در پاسخ دوم به آقای بهمن‌پور از آن

اگر امام مردم را ملزم به اطاعت از خود و گماشتگان خود کرد، او که مدعی است در سرتاسر زندگی سیاسی خود هیچ‌گاه توجیهی از ولایت فقیه نکرده، چون به آن عقیده نداشته است. از اولش هم اعتقاد نداشته و هیچ وقت این تئوری را قبول نکرده است. او که مدعی است از ابتدا، اندیشه دموکراتیک داشته و حالا هم نظراً و عملاً بدان پایبند بوده است<sup>۱</sup> چرا در آن دوران در چنین حکومتی مسئولیت گرفت؟ چرا تا دوران حیات امام شهادت یا صداقت مخالفت با چنین حکومتی را نداشته و از همه بدتر، چگونه چنین فقیهی را که خود معتقد بوده است از ابتدا هم ضد دموکراسی و مردم‌سالاری بوده، آفتاب دیروز و کیمیای امروز می‌دانست؟ به راستی کدام دیدگاه سرورش را باید پذیرفت؟ آنجا که در توصیف امام خمینی (ره) می‌گوید: برای همه کسانی که به فضیلت عشق می‌ورزند و نسبت به صلابت و عشق و جهاد و شجاعت ارادت می‌ورزند، داشتن چنان مردی در میان خود موجب افتخار بود و رفتن او موجب اندوه<sup>۲</sup>.

یا آنجا که امام را پایه‌گذار یک حکومت ضد مردم‌سالاری معرفی می‌کند؟ آنجا که از منزلت عرفانی - سیاسی امام صحبت می‌کند و تحلیل دقیق معرفت شناسانه و جامعه شناسانه اندیشه‌ها و دستاوردهای ایشان را کار آسانی نمی‌داند.<sup>۳</sup> یا آنجا که همه آن اندیشه‌ها و دستاوردها را که چیزی جز جمهوری اسلامی و ولایت فقیه نیست، مورد تهاجم قرار می‌دهد؟!

آنجا که امام را عارفی می‌داند که مانند عرفای پیشین تنها خود را غریق نمی‌بیند و در فکر بیرون کشیدن گلیم خود از موج نیست بلکه با داشتن یک تفکر اجتماعی از تدبیر و سیاست

---

استفاده کرده است. ر.ک: همان، چهارم مهر ۱۳۸۴.

۱. ر.ک: حسین کاجی، تأملات دینی، مباحثاتی با روشنفکران معاصر در زمینه فکر و فرهنگ ایرانی، انتشارات روزنه، تهران: ۱۳۸۰، ص ۱۳۶.

۲. قصه ارباب معرفت، همان، ص ۳۵۹.

۳. همان، ص ۳۶۰، ۳۶۱.

مُدن کناره نگرفته و قدرت را به اهل قدرت و ثروت را به اهل ثروت نسپرده و سعی در ضبط و مهار قدرت و ثروت که خود نوعی سلوک عرفانی است، کرده است، یا آنجا که اقبال امام به سیاست را تمسک به تشیع غالی و اخباری و بازگشت به اسلام صفوی توصیف می‌کند؟

اینها و دهها سؤال دیگر در کارنامه فکری و سیاسی سروش هنوز برای جامعه بلاجواب مانده است و مردم از خود می‌پرسند او که گل سرسبد اهل سیاست و قدرت در جمهوری اسلامی بود و کمر همت به مقابله با دگماتیست‌های نقاب‌دار، پیروان ارتجاع مترقی و رهروان ایدئولوژی‌های شیطانی بسته بود و تا آنها را از صحنه خارج نکرد، از صحنه خارج نشد و به تعبیر آیت‌الله جعفر سبحانی در مناظره‌ای که در معیت آیت‌الله مصباح یزدی با آقای احسان طبری داشت، خوب درخشید<sup>۱</sup> و مزد این درخشیدن را سال‌ها از مردم و حکومت اسلامی مطالبه کرد، چه شد به ناگاه به چهره‌ای مبدل شد که از تیرهای زهرآگین نیش قلم و زخم زبان او هیچ صاحب ادبی، اهل سیاستی و اهل شریعتی در امان نماند؟ مگر آنهایی که به تمجید و تأیید او پرداختند. به گونه‌ای که شخصیت معتدل، ملایم، اهل دل و اهل فضلی چون مرحوم علامه محمدتقی جعفری که سلوک انسانی او با همه مشرب‌ها در مجادلات علمی زبانزد خاص و عام بود، نیز از تیرهای تند و تیز زبان او در امان نماند!

آیا تحلیل فرآیند این دگرپرسی در شخصیت و اندیشه‌های دکتر سروش را باید با مطالعه آثار علمی او به دست آورد یا ناشی از غوغای سیاسی برآمده در دهه دوم تاریخ انقلاب اسلامی و عصبیت خردگریز او به فرضیه قبض و بسط است؟ غوغایی که اگر چه ریشه در نفی عدم ترابط منطقی «هست‌ها و باید‌ها» دارد ولی به شکل علنی با قبض و بسط شریعت آغاز و از قبض و بسط شریعت به قبض و بسط معرفت و از آنجا به قبض معنا و بسط دنیا و در نهایت به نفی امامت و ولایت کشیده شد.

هدف این مقاله تحلیل انتقادی فرآیند عرفی‌گرایی افراطی در اندیشه‌های سروش نیست.

محقق محترم جناب آقای مهدوی زادگان در اثر محققانه «از قبض معنا تا بسط دنیا»<sup>۱</sup> نقطه عزیمت بازگشت سروش به هویت شبه روشنفکری تقلیدگرا را به خوبی نشان داده است. آنچه در این مقاله بدان پرداخته خواهد شد ادبیات استبدادی سروش در برخورد با منتقدان است. ادبیاتی که وقتی در مقابل نقادی‌های دیگران قرار می‌گیرد تندیهایی از خود بروز می‌دهد که این تندیه‌ها در تاریخ ایران سابقه ندارد.

اگر چه سروش در پاسخ به علل این تندیه‌ها می‌گوید: «با نقادی مشکلی ندارم و از نقد، خیلی آزرده نمی‌شوم اما در نهایت در توجیه علل نامهربانی با منتقدین آثار خود، اعتراف می‌کند که از نقدهایی که به تعبیر خودم به انگیزه‌ها می‌پردازد تا به انگیزه‌ها عصبانی می‌شوم. نقدهایی که احساس می‌کنم شخص عالمانه و ناقدانه وارد نشده و به جای اینکه به اصل مطلب بپردازد، آن را دور می‌زند»<sup>۲</sup>.

این توجیه به مراتب بدتر از پذیرش اصل تندگویی در خصوص نقادی است. زیرا خواننده تصور می‌کند که دکتر سروش همه دنیا را از پشت عینک احساسات، تعبیرها و تعاریف خود نگاه می‌کند و هر چیز را که همساز با این احساسات، تعاریف و تعبیر نباشد، بر نمی‌تابد. این همان توهمی است که می‌توان گفت در دهه اخیر، ادبیات سروش را در برخورد با اهل معرفت شکل داده و موجد ادبیاتی تهاجمی، تندخو، عصبانی و استبدادی شده است. نمونه این توجیه را که به قول آقای حسین کاجی باعث شده، عده‌ای بر این گمان باشند که دکتر سروش هر کار خود را توجیه می‌کند»<sup>۳</sup>.

می‌توان در تعبیر، اصطلاحات و الفاظی که او در توصیف روشنفکری در سال‌های ۶۵ (دورانی که هنوز به سمپاتی نسبت به انقلاب اسلامی و ارادت نسبت به امام خمینی (ره) تظاهر می‌کرد) به کار برد، مشاهده کرد. «روشنفکری، علی الاغلب، در دیار ما برخلاف آنچه در اروپا

---

۱. داوود مهدوی زادگان، از قبض معنا تا بسط دنیا، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۷۹.

۲. تأملات ایرانی، همان، ص ۱۳۴.

۳. همان، ص ۱۳۵.

گذشت، با بی‌دینی و سست عقیدگی آغاز شد و با بی‌بند و باری درآمیخت و اغلب به مارکسیسم منتهی گردید. میرزا آقاخان و احمد روحی و افضل الملک بی‌دین بودند<sup>۱</sup> و فروغی<sup>۲</sup> سست عقیده‌ای عمله ظلم و هدایت<sup>۳</sup> فرویدیستی بورژوازش و دشتی هوسرانی فرومایه و بی‌اعتقاد<sup>۴</sup>.

کسی که تا دیروز در سایه امن حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران در صدا و سیما، دانشگاه، مساجد و سایر پایگاه‌های متعلق به دولت در مذمت روشنفکری مدعی بود که: روشنفکران در ایران چه بسیار آمدند و چون مرغی بر کوهسار جامعه نشستند و برخاستند و نه بر آن کوه افزوده‌اند و نه از آن کوه کاستند. یا در حسرت فرج و گلو سخنی گفتند و یا مقلدانه از مارکسیسم دم زدند. بی‌سبب نبود که کثیری از این خلق انبوه در برابر شیده‌ها و حیل‌های ضد دینی نظام پیشین، عاشوراکنشی‌هایش، روحانیت ستیزهایش و ترویج عریانی و ادبیات جنسی و... کوچک‌ترین انگشتی به اعتراض بلند نکردند و پس از انقلاب هم «صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست» آنان که روزی جیغ بنفش می‌کشیدند، امروز صدا در گلو شکنند و آن همه خون را که به نشانه عشق و ارادت به اسلام و میهن بر خاک ریخت دیدند و سکوت سیاه پیشه کردند.<sup>۵</sup>

چگونه اکنون همان دم زدن‌های مقلدانه از لیبرالیسم؛ عاشوراکنشی‌ها، حیل‌های ضد دینی، روحانیت ستیزی و ترویج عریانی و ادبیات جنسی را نشانه آزادی و حقوق بشر و دموکراسی

---

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی دو تن از ازلی‌های افراطی ایران در دوره قاجاریه و هر دو دامادهای میرزا یحیی صبح ازل پایه‌گذار فرقه انشعابی از بابیه می‌باشند.

۲. محمدعلی فروغی نكاه‌الملک از نوکران سرسپرده انگلیس در ایران و خدمتگزار خاندان قاجاریه و پهلوی و عضو فرقه فراماسونری در تاریخ معاصر.

۳. صادق هدایت از نویسندگان پوچ‌گرای عصر پهلوی.

۴. عبدالکریم سروش، رازدانی و روشنفکری و دینداری، چاپ چهارم، انتشارات صراط، تهران: ۱۳۷۷، ص ۲۹۳.

۵. همان، ص ۲۹۳، ۲۹۴.

می‌بیند و آن همه خون را که به نشانه عشق و ارادت به اسلام و میهن بر خاک ریخت می‌بیند و علاوه بر آنکه سکوت سیاه پیشه می‌کند، تیشه برداشته و بر ریشه می‌زند؟!

آیا خدای ناکرده خود مصداق همان «نفاق پیشگان جبون و زبونی نیستند که سر تا پا جامه الحاد و نفاق بر تن کرده بودند. اما بر آن مشک اسلام مالیده‌اند؟ به همه طعن می‌زنند، خود از همه مطعون‌ترند و اینک نیز در تظاهر و نفاق از همه پیشتازترند»<sup>۱</sup>

دکتر سروش همه این تعابیر را علیه جریان روشنفکری در دوران «سمپاتی» جمهوری اسلامی به کار می‌گیرد. تعابیری که حتی افراطی‌ترین جریان‌ها ضد روشنفکری نیز به ندرت از آن استفاده کرده‌اند. اما وقتی از او پرسیده می‌شود که تو فروغی را «سست عقیده‌ای عمه ظلم» و هدایت را «فرویدیستی بورژوازش» نام نهاده‌ای و این اظهار نظرها از اخلاق نقادی فاصله دارد، می‌گوید: به نظر شما اینها اشتباه است؟ من واقعاً از نوشته‌هایشان و از زندگی‌هایشان این برداشت را کرده‌ام و نخواسته‌ام تهمت‌ها به آنها بزنم.<sup>۲</sup>

اما همین آدم که پیوسته داد از اخلاق نقادی می‌زند و برداشت‌های خود از زندگی دیگران را محق جلوه می‌دهد؛ در مقابل کمترین انتقادی از نوشته‌های خود، اخلاق نقادی را از دست می‌دهد و ظاهراً چنین برداشت‌هایی از زندگی دیگران را فقط حق انحصاری خود می‌داند. آنچه از ادبیات انتقادی - استبدادی سروش در برخورد با اهل معرفت در این دوران به جا مانده است، تحت تأثیر چنین روحیاتی است.

به عنوان مثال سروش در مقدمه چاپ چهارم کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت در انتقاد از آیت‌الله جوادی آملی می‌نویسد که: چرا وقتی از امام محمد غزالی یاد می‌کند، رحمتی از خدا برای او نمی‌خواهد ولی در وقت ذکر نام ملامحسن فیض فراموش نمی‌کند که رحمه الله علیه یا رضوان الله علیه... را برای او بیاورد. پیداست که این امر دلیلی جز سنی بودن غزالی و شیعی

---

۱. جمله بالا جمله‌ای است که دکتر سروش در سخنرانی سال ۱۳۶۵ دانشگاه تهران تحت عنوان درباره روشنفکری ایراد کرد. ر.ک: رازدانی، روشنفکری و دینداری، همان، ص ۲۹۴.

۲. تأملات ایرانی، همان، ص ۱۳۵.

بودن فیض ندارد... یقین دارم که شیعه و سنی بودن را اینگونه صلب و سستبر در نظر قرار دادن، در کار معرفت شناسی خلی عمیق خواهد افکند.<sup>۱</sup>

سروش در این گزاره نه تنها حقی برای آیت‌الله جوادی آملی قائل نیست که متن را بر اساس باورها و اعتقادات پذیرفته شده خود بنویسد بلکه تلویحاً اصرار دارد که هر نوشته و نقدی باید مطابق با معیارها، علایق و سلیق او نگاشته شود. بدتر از این ادعا آنکه برخلاف شعارهایی که در خصوص نقد انگیزه‌ها می‌دهد، خود به انگیزه‌خوانی آیت‌الله جوادی آملی می‌پردازد و عدم خواست غفران و رحمت برای غزالی را به سنی بودن آن منتسب می‌سازد در حالی که نه در صدر و نه در سیاق «استی» گزاره آقای جوادی آملی، «بایستی» چنین انگیزه‌ای به دست نمی‌آید. اما سروش این انگیزه‌خوانی و آن فحش‌های آبدار به فروغی، صادق هدایت و علی دشتی را تصلب در کار معرفت شناسی نمی‌داند و حاضر نیست زره‌ای در آن تردید کند. (شائبه دفاع از نامبردگان از ما دور باد) ادبیات انتقادی - استبدادی دکتر سروش در برخورد با اغلب اهل معرفت تحت تأثیر چنین تصلبی است. تصلبی که اگر چه از همسازی حق و تکلیف در انسان‌ها می‌گوید اما فقط این همسازی را برای خود می‌طلبد.

در ناکجا آبادی که سروش ولایت آن را به روشنفکران تفویض می‌کند آدمیان همه جاهل، صغیر، استبدادزده، تحریف‌گران حقیقت و تقدیس‌گران خشونت، بسط‌دهندگان امپراطوری شنعت‌گستر، دانش‌سوزان، داوران عالم‌نما، پاسخ‌گویان متکبر، اربابان آشوب و خشونت، حامیان حرامیان، نهان‌کنندگان کفر در زیر خرقة ظاهر پرستی<sup>۲</sup> و... می‌باشند.

او مانند سلطانی صحبت می‌کند که بر سر قدرت است و بر خلاف تمامی ادعایش در تمام آثارش سه آفت بزرگ وجود دارد که جان هر اهل معرفتی را می‌آزارد:

۱. نخست اینکه به زبان قدرت و خشونت سخن می‌راند نه زبان ادب و معرفت، اما همین

اتهامات را به ناقدان فرضیه‌های خود نسبت می‌دهد.

۱. قبض و بسط تئوریک شریعت، همان، ص ۴۱.

۲. ادبیات دکتر سروش در کتاب رازدانی، روشنفکری و دینداری.

۲. دوم اینکه هر جا از علم و منطق کم می‌آورد این کمبود را با خشونت زبان و نادیده گرفتن آداب اخلاقی نقادی پر می‌کند.

۳. سوم آنکه با وجودی که ایدئولوگ و توجیه‌گر قرائت آنارشیستی و فاشیستی از دین و معرفت است، دیگران را به این قرائت متهم می‌کند. به عبارت دیگر از جنبه روانشناختی شخصیتی و روانشناسی اجتماعی، دکتر سروش در نقد وضع موجود آن خصلت‌هایی را به دیگران نسبت می‌دهد که خود گرفتار آن است. به تعبیر حضرت امام (ره) کسانی که اخلاق می‌نوشتند اما خود بهره‌ای از آن نداشتند.

#### ◆ قبض و بسط شریعت افیون روشنفکران دینی

---

غوغای نظریه قبض و بسط نه به دلیل  
عنایت خردورزان و دین‌شناسان به  
این نظریه و نه به جهت مدعای  
سهمگین آن بلکه به جهت عدم  
پایبندی صاحب فتوا به اصول اولیه  
نظریه خود و اصرار بر عدم  
ابطال‌پذیری این نظریه از پیش ابطال  
شده، بوده است.

---

به نظر می‌رسد که پدیده سروش و ادبیات  
انتقادی - استبدادی او پیش از آنکه برآیند  
طراوت افکار، اندیشه‌ها، باورها و نظریه‌های  
او در خصوص دین و معرفت باشد، ناشی از  
خلقیات اخلاقی و ادبیات تحت تأثیر این  
خلقیات است. ادبیاتی که به ندرت تحمل  
شنیدن انتقاد دیگران را دارد و در مقابل این  
انتقادات آن چنان از خود بی‌تابی نشان  
می‌دهد که جایی برای گفتگو باقی نمی‌گذارد.  
جنجالی‌ترین نظریه او در حوزه معرفت،  
فرضیه قبض و بسط تئوریک شریعت بود که

اگر چه سروش با بهره‌گیری از همان ادبیات، تلاش کرد این فرضیه را مدعای سهمگینی در  
جدایی دین از معرفت دینی و تاریخت معرفت دینی و تابعیت آن نسبت به معارف بشری نشان  
دهد اما آنهایی که دانشجوی فلسفه و کلام هستند آگاهند که در یونان از یک طرف و تاریخ  
کلام اسلامی از طرف دیگر، نظریه قبض و بسط که سروش تلاش می‌کند آن را در قالب ادبیات  
جدید مطرح کند یک چالش کهنه فلسفی در سرآغاز فلسفه یونان (حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد  
مسیح) و یک چالش کهنه کلامی در آغاز کلام اسلامی است.

کهنه بودن مبانی فلسفی نظریه قبض و بسط معرفت که قدمت آن به دوره سقراط و  
سوفسطاییان برمی‌گردد، در حقیقت اختلاف سه طایفه معروف سوفسطایی است. طایفه‌هایی  
که مسلمانان از آنها تحت عنوان عندیه، عنادیه و لا ادریه یاد می‌کنند.

عندیه که از اتباع پروتاگوراس بودند، می‌گفتند حقایق تابع اعتقادات ماست یعنی اگر حقایقی  
را تصدیق کردیم، وجود دارد و اگر منکر شدیم، وجود ندارد. عبارت معروف پروتاگوراس این  
بود که بشر میزان همه چیز است، میزان هستی چیزهایی که هست و نیستی چیزهایی که

نیست... طایفه دوم عناده‌اند و ایشان از پیروان گرگیاس سوفسطایی بودند. به نظر گرگیاس هیچ چیز موجود نیست و اگر موجود باشد آن را نمی‌شناسیم. عنده حقایق اشیا را تابع اعتقاد انسان‌ها می‌دانست و معتقد بودند که وجود نفس الامری ندارد اما عناده ثبوت و تقرر حقایق حتی به تبعیت اعتقاد را هم منکر شدند و به نظر ایشان آنچه حقایق خوانده می‌شود، سراب فریبنده‌ای بیش نیست. طایفه سوم لادریه‌اند که در وجود اشیا و در علم به چیزها توقف می‌کنند. به نظر ایشان وقتی حیات و بدیهیات قابل اعتماد نباشد به هیچ حکمی نمی‌توان اعتماد کرد. ناچار حکم متوقف و معلق می‌ماند.<sup>۱</sup>

کهنگی نظریه قبض و بسط در تاریخ کلام اسلامی را نیز باید در مجادلات کلامی دو طایفه از اهل معرفت در صدر اسلام جستجو کرد. یعنی مخطئه و مصوبه. داستان مناظرات نظری این دو طایفه کلامی در صدر اسلام که هیچ‌گاه مانند داستان مجادلات کلامی دکتر سروش و ناقدان او، آلوده به لشکرکشی‌های ادبی و صف‌آرایی‌های صنفی نشده در فهم حکم واقعی الله داستان عبرت‌آموزی دارد و نشان می‌دهد که مدعای قبض و بسط شریعت و جدایی دین از معرفت دینی و تاریخت معرفت دینی و تابعیت آن از معارف بشری همان طوری که ناقدان این فرضیه نیز بارها تکرار کردند مدعای جدیدی نبوده و معرفت ویژه‌ای به همراه نیاورده است.

مخطئه که عده‌ای معتقدند متکلمین شیعه به این نظریه نزدیک هستند، اعتقاد داشتند که حکم واقعی یا حکم الله یک حکم بیشتر نیست، ما که استنباط می‌کنیم ممکن است این استنباط صحیح و مطابق با حکم واقعی باشد و ممکن است خطا و اشتباه باشد یعنی اجتهاد دو جهت دارد یا ممکن است مطابق با حکم خدا باشد یا ممکن است مطابق نباشد. بنابراین از دیدگاه مخطئه، اجتهاد در دین که همان اجتهاد در فهم احکام الهی است متضمن صحت و خطاست نه حکم الهی. اما مصوبه که می‌گویند بیشتر متکلمین اهل سنت به این نظریه نزدیک هستند، اجتهاد را به گونه دیگری تحلیل می‌کردند. از دیدگاه مصوبه هر مجتهدی هر جور که استنباط کرد بر

---

۱. برای مطالعه بیشتر ر. ک: رضا داوری اردکانی، فلسفه در بحران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۶۲.

مبنای واقعیت استنباط می‌کند. یعنی همان اجتهاد وی واقعیت است، به عبارت دیگر اینجا دو مطلب اساسی وجود دارد یک مطلب این است که گفته می‌شود حقیقت یک چیز بیشتر نیست و ثابت است اما فهم ما از حقیقت ممکن است مبتنی بر حقیقت باشد یا فهم ما ممکن است خطا باشد. اما مطلب دیگر این است که حقیقت آن چیزی هست که من می‌فهمم، یعنی به تعداد فهم‌های ما حقیقت وجود دارد. در دیدگاه مصوبه حقیقت امری نسبی است. اگر من در این مسأله اجتهاد کردم و گفتم فلان چیز حلال است و فلان چیز حرام، این حلال و حرام نسبت بر من واقعاً حلال است. برای من غیر از این چیزی نیست و اگر دیگری استنباط کرد که فلان چیز حرام نیست، حلال است این چیز بر او نسبت به او حلال است. بنابراین حقیقت سوای آنچه که این یا آن اجتهاد می‌گوید، وجود ندارد.<sup>۱</sup>

اساس فرضیه قبض و بسط می‌گوید:

اینکه کدام حکم، حکم واقعی خدا است در قیامت معلوم می‌شود. ما در این جامعه مکلفیم که به فهم خود عمل کنیم. جوجه‌ها را آخر پاییز باید بشماریم؛ یعنی وقتی که تاریخ تمام شد. آن موقع می‌فهمیم که حکم واقعی کدام بوده است. یعنی امروزه اگر بنده به شما بگویم که کدام حکم واقعی است این رأی من است. شما هم اگر بفرمایید کدام حکم واقعی است، رأی شماست و اشکال هم ندارد و نزاع علمای دین هم بر سر همین چیزهاست.... حق را باید از میان همین مشاجرات به دست آوریم. ما حرف خودمان را می‌زنیم. شما ممکن است بفرمایید که فلان حدیث معنایش همین است و عوض نمی‌شود.... بسیار خوب این رأی شماست و برای شما حجت است و عالم دیگر ممکن است رأی دیگری را ارائه بکند و اصلاً معرفت دینی عین همین مشاجرات است.<sup>۲</sup>

---

۱. فرضیه‌پرداز قبض و بسط می‌داند که استاد شهید مرتضی مطهری در اصول فلسفه و روش رئالیسم علی‌الخصوص در بخش ارزش معلومات و ماهیت حقیقت و دیگر آثار خود مفهوم قبض و بسط معرفت را با تمام جوهش مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است و ریشه‌های تاریخی آن را در غرب و در دنیای اسلام تجزیه و تحلیل کرده است.

۲. عبدالکریم سروش، فربه‌تر از ایدئولوژی، انتشارات صراط، تهران: ۱۳۷۲، ص ۶۸، ۶۹.

تمامی مبانی تئوریک فرضیه قبض و بسط همین نتیجه‌ای است که ذکر شد، بقیه مباحث پیچ و تاب‌های جدلی اثبات این فرضیه است.

خواننده باهوش از همان ابتدا قرابت این فرضیه با اعتقادات سوفسطاییان و مصوبه‌بیان را به خوبی درک می‌کند و با تعجب می‌پرسد که پس این همه مجادله، جنگ و دعوا و تهمت و افترا در اثبات حقانیت فرضیه قبض و بسط در مقابل رقیب چیست؟ اگر قرار است که آنچه من می‌گویم برای من حجت باشد و آنچه دیگری می‌گوید برای او حجت باشد پس چه اصراری برای اثبات ابطال‌ناپذیری این فرضیه یا نظریه وجود دارد و چرا دیگران به عدم فهم و درک این نظریه محکوم شده‌اند؟ براساس فرضیات نظریه قبض و بسط، اصلاً قرار نیست کسی حرف دیگری را تأیید یا تکذیب کند. قرار است هر کسی حرف خودش را بزند. جوجه را باید آخر پاییز بشماریم.

اگر ما نمی‌دانیم حکم واقعی چیست پس چرا واضعان نظریه قبض و بسط اصرار دارند که احکام واقعی همه چیز، دین، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، مردم‌سالاری، عدالت و غیره در نزد آنهاست و بقیه را متهم به دین‌فروشی و دنیازدگی و ظلم می‌کنند؟! اگر قرار است هر کسی به فهم خودش عمل کند و این عمل درست است پس چرا این همه تهاجم و تهمت و افترا و توهین به دیگران می‌کنید.. شاید بگویید که دیگران هم پایبند رعایت این نکات نیستند، عدم پایبندی دیگران به این اعتبار است که اعتقادی به چنین آنارشیسمی ندارند ولی شماها که معتقد به این حرف‌ها و نظریه‌پرداز این‌گونه نظریات هستید، چرا به بافته‌های خود عمل نمی‌کنید؟

فرضیه قبض و بسط معرفت از جهت سیاسی به تعبیر حکما، تحقیقا فرضیه‌ای است که جامعه را به آنارشیسم و فاشیسم سوق می‌دهد. کمترین رهاورد این نظریه ترویج هرج و مرج در فهم حقیقت و عمل به این فهم است. اگر جامعه‌ای را تصور کنیم که مبانی معرفت‌شناسی این جامعه نظریه قبض و بسط باشد در این جامعه عدالت و آزادی و حقوق انسان‌ها اقتضا می‌کند که هر کسی فهم خود را میزان حقیقت بداند و معتقد باشد که می‌تواند به فهم خود عمل

کند. چنین جامعه‌ای چه ارمغانی به همراه دارد؟

مثلاً اگر یکی به عنوان عالم دینی یا فلسفی با خواندن آیه فقاتلوا ائمه الکفر مصداق آن را گروه، جریان یا فرد خاصی تشخیص دهد و به اعتبار حقانیت فهم خود، حکم الهی را اجرا کند؛ آیا براساس منطق قبض و بسط چنین فردی را می‌توان مورد خطاب قرار داد و او را به خاطر این عمل محکوم کرد؟ براساس همان منطق بافته شده نظریه قبض و بسط چرا دکتر سروش گروه‌هایی را که به سخنرانی‌های او حمله کردند و یا کسانی را که با او به خاطر غیبت‌های غیرموجه و زیادی‌خواهی‌های مخالف با قوانین اداری از پژوهشگاه اخراج کردند مورد تهاجم قرار می‌دهد و آنها را متهم به بی‌عدالتی، قطع معیشت زن و بچه خود و سایر اتهامات می‌کند؟ آنها به فهم خود عمل کردند و عجیب هست که شما چنین فهمی را بر نمی‌تابید؟! واعظی هستید که فقط دیگران را مورد وعظ قرار می‌دهید اما وقتی آتش نظریه قبض و بسط دامن شما را می‌گیرد و قرار است گوشه قالیچه شما به خاطر نجاست بریده شود، گویی قبض و بسط خبیث‌ترین و فاشیستی‌ترین نظریه تاریخ می‌شود.

چرا به جای جنگ و دعوا نمی‌نشینید به انتظار آخر تاریخ تا در آنجا ببینیم که کدام یک مطابق حق عمل کردیم. مگر خودتان نگفتید که باید به انتظار آخر تاریخ بنشینیم تا ببینیم بالاخره حق با کدام است. هیچ راه فوق بشری هم برای پیدا کردن حق از میان باطل نداریم.<sup>۱</sup> اگر به این فتوا اعتقاد دارید پس چرا این حق را فقط حق انحصاری خود می‌دانید و دیگران را به خاطر استفاده از چنین حقی مورد تهاجم قرار می‌دهید؟! آنهایی که تاریخ خوانده باشند می‌دانند که نظریه سوفسطاییان در قبض و بسط معرفت بنیاد دموکراسی آنتی را با هرج و مرج یا در اصطلاح سیاسی با آنارشیمی روبه‌رو کرد که در نهایت به انحطاط و زوال دموکراسی یونان انجامید و به حکومت جباران رسید.

نظریه قبض و بسط معرفت به دنبال این است که همان داستان تکراری تاریخ را برای نظام

جمهوری به همراه آورد. هرج و مرج ناشی از حقانیت این فرضیه که سروش با آن به جنگ همه اهل معرفت و حقیقت آمده بود، ابتدا دامن او را گرفت. گروه‌هایی پیدا شدند و براساس فتاوی خود او مدعی بودند که سروش معیار حقیقت نیست و باید از مشاجرات و منازعات به حقیقت رسید. همان فتاوی و احکامی که سروش برای فهم شریعت، معرفت، قانون، عدالت و آزادی صادر کرده بود، دامن اجتماعات و نظریات او را گرفت.

اما ادبیات انتقادی دکتر سروش هیچ‌گاه به نتایج فتاوی که خود صادر کرده بود، نظر نکرد. سروش در این رابطه نیز از پذیرش نتایج تئوری‌های خود شانه خالی می‌کند و می‌گوید:

البته شاید این عیب من باشد و من نباید توجیهش بکنم ولی واقعه این است من وقتی کاری را که می‌کنم می‌دانم که چه کار می‌کنم لذا بعدها همان دلایلی که برای خودم داشتم را ذکر می‌کنم نه اینکه دلیل تازه بتراشم.<sup>۱</sup>

اما او که این‌قدر بر دانسته‌های خود در عمل یقین دارد، حاضر نیست این حق را برای دیگران نیز قائل باشد و بپذیرد که دیگران هم ممکن است به علم خود عمل کنند نه به جهل خود. چه دلیلی در دست داریم که ما دانسته‌های خود را لباس حقانیت می‌پوشانیم اما وقتی به دانسته‌ها و عمل به این دانسته‌ها در دیگران می‌رسیم همه آنها اهل دروغ، توطئه، عمله ظلم، حقوق بگیر قدرت و ده‌ها صفات رذیله دیگر می‌شوند؟!

تصلب در دانایی و عمل به این دانایی خلاف نتایج منطقی فرضیه قبض و بسط است و سروش شاید به دلیل عصبیتی که به این فرضیه دارد هیچ‌گاه پیرامون این نتایج تفکر نکرد.

او شخصاً نه تنها در نتایج منطقی این فرضیه تفکر نکرد بلکه پاره‌ای از انتقادات تند و کند یا مشفقانه و خصمانه را نیز برنتابید و آنها را حواله غوغای طاعنان و منکران و تکذیب مقلدان و بی‌خردان و بسیاری از اصطلاحاتی که خاص ادبیات انتقادی - استبدادی دکتر سروش است، نمود.

بنابراین غوغای نظریه قبض و بسط نه به دلیل عنایت خردورزان و دین‌شناسان به این

نظریه و نه به جهت مدعای سهمگین آن بلکه به جهت عدم پابندی صاحب فتوا به اصول اولیه نظریه خود و اصرار در عدم ابطال‌پذیری این نظریه از پیش ابطال شده، بود. ظهور گروه‌های آناارشیستی در قالب انجمن‌ها و اتحادیه‌های دانشجویی و غیر دانشجویی و شرح بر شطحیات آقای سروش در مقالات هفته‌نامه‌ها و غیره همه و همه وسیله‌ای برای غوغاسالاری پیرامون نظریه‌ای بود که پایه‌گذار این نظریه از پیش در اصول اساسی آن، ابطال آن را اعلام کرده بود. برای حفظ این نظریه و کاسبی‌های آتی ناشی از آن، هیچ منطقی جز شلوغ‌کاری، مظلوم‌نمایی و بزرگ جلوه دادن این اندیشه ابطال شده کارسازتر نبود. رفتن در پشت یک ادبیات تهاجمی و انتساب همه منتقدان و معاندان به ارکان قدرت و اتصاف به صفت‌هایی چون تحریف حقیقت، تقدیس خشونت، ترویج قرائت فاشیستی از دین، نفی و زم مدارا و مروت تراشیدن گوساله‌های سامری، قدر دیدن نالایقان، بر صدر نشستن فرومایگان، برتری یافتن مداحان و منقادان و شیدان بر نقادان و صرافان، انسداد سیاسی، تک منبعی شدن اطلاعات، عمه استبداد دینی، تزویربافان، فرهادکشان، قشریت فروشی، نویسنده‌کشی، فضای سرب‌آلوده و ده‌ها صفت دیگر از ناحیه دکتر سروش به اهل معرفت انصافاً در ادبیات معرفتی ایران بی‌نظیر است.

اغلب آثار دهه دوم و سوم فعالیت‌های فکری و سیاسی سروش در انقلاب اسلامی و در رأس آن کتابی که تحت عنوان «سیاست - نامه» به چاپ رسید مشحون از خشونت‌آمیزترین عبارتی است که از ناحیه کسی صادر شده که داعیه مدارا و مدیریت و پرهیز از انگیزه در بیان معرفت دارد.

در رأس همه بی‌ادبی‌هایی که آقای دکتر سروش به اهل فضل و ادب در این آثار مرتکب شد، تهاجم به علامه محمدتقی جعفری در نوع خود بی‌نظیر و بی‌سابقه بود. این تهاجم در حالی صورت گرفت که مرحوم علامه جعفری هیچ اظهار نظری پیرامون شخصیت، آثار و آرای سروش در مطبوعات و سایر مجامع علمی نکرده بود.

توهم توطئه و ابطال‌ناپذیری فرضیات و عدم نیاز به برهان در اثبات نظریات و از همه بدتر چهره پلید دشمنان حسود را در پس هر واقعه‌ای و نقدی دیدن، که از دهه هفتاد هر روز بیش از پیش سروش را در هاله‌ای از مسائل و مجادلات شخصی و نظری او با جمهوری اسلامی و علمای دینی قرار داده بود، بر سر مرحوم علامه محمدتقی جعفری

در رأس همه بی‌ادبی‌هایی که آقای دکتر سروش به اهل فضل و ادب در این آثار مرتکب شد، تهاجم به علامه محمدتقی جعفری در نوع خود بی‌نظیر و بی‌سابقه بود.

خراب شد. سروش بر اساس همان پیش‌فرض‌های توهم توطئه، به صرف خواندن یک خبر درخصوص ملاقات خود با علامه محمدتقی جعفری در کیهان هوایی، نشریه شما و روزنامه رسالت آن چنان برآشفته می‌شود که عنان عقل را به کف نفس سرکش داده و بدون تفحص در نقش مرحوم علامه جعفری در پخش این خبر چنان غوغایی از تهاجم به شخصیت، سوابق علمی و منزلت اجتماعی آن بزرگوار به راه می‌اندازد که سابقه ندارد. جرم آقای جعفری فقط سکوت بود. این تهاجم به چهره‌های علمی، اولین و آخرین تهاجم او به فرهیختگان این مرز و بوم نبود. از سال ۶۹ که مجادله نظریه قبض و بسط وارد جوامع علمی و سیاسی کشور شد به طور کلی دکتر سروش برای پاسخ به منتقدین به ادبیاتی متوسل شد که برخورد با علامه محمدتقی جعفری اوج آن محسوب می‌شود. وقتی اولین عکس‌العمل سروش در پاسخ به مقاله انتقادی آقای صادق لاریجانی به نظریه قبض و بسط با الفاظی چون «روحانیان فقه‌پیشگانی چون حجه‌الاسلام لاریجانی را مشفقانه تذکاری می‌دهد. که دفتر معرفت را به آتش مخاصمت نسوزانند و در عصر دانش، شرط ادب را فرو نگذارند و جرعه صحبت را به حرمت ننوشند و رقم مغلظه بر دفتر دانش نکشند و سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنند و چون از فقه صفا و مروه فراغت حاصل کنند، باری در وادی صفا و مروت نیز گامی بزنند و حال که از قیل و قال

مدرسه طرفی بسته و حظی اندوخته‌اند یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنند و...<sup>۱</sup> آغاز شد، اهل معرفت متوجه شدند که از چنین پاسخی بوی مهربانی به مشام نمی‌رسد و نویسنده خود را در برج عاجی از معرفت و حکمت تصور می‌کند که دیگران را رسیدن به آن به همین زودی امکان ندارد.

این برآشفتن و ردیف کردن آن همه فحش‌های ادبی از وجود سه اصطلاح در نوشته آقای لاریجانی بود، «وسوسه‌کردن»، «هرج و مرج»، «نابسامانی قطعی فکر».

این ادبیات در برخورد با انتقادات آقای غفاری و عطاءالله کریمی و آیت‌الله جوادی آملی به نظریه قبض و بسط همچنان سیر نزولی خود را طی کرد و به اصطلاحاتی رسید که دون شأن کسی بود که شرط تقوی را پیراستن ذهن و روان از مطامع و اباطیل می‌دانست برخورد تحقیرآمیز سروش با نویسندگان «نقد نظریه شریعت صامت» و «فقر تاریخی‌نگری» و استفاده از عبارات و اصطلاحاتی چون:

نویسنده دو کتاب نخست دانشجویان فلسفه‌اند و نویسنده سوم یکی از روحانیان و فقه‌پیشگان قم است که پیش از این نیز نقدی درشت بر قبض و بسط نوشته بود... فقر تاریخی‌نگری [نوشته عطاءالله کریمی] در بی‌ادبی از او فقیرتر است، گرچه او هم از آسیب اهریمن بی‌نصیب نمانده است و حبذا این تهی‌دستی که بر غنای موهوم فرومایگان و فروماندگان راه ادب، خنده می‌زند.

با این همه انصاف باید داد که معرفت دینی کجا و شریعت صامت کجا؟ که عفت نقد را به عفونت حقد آلودن و جامه معرفت را به تیغ جهالت چاک دادن خصلت ویژه اوست و الحق تقوای علمی و بلوغ فکری و تعادل روحی در سراپای آن موج می‌زند... کس دیگری هم در حمله به آن کتاب شرکت جست که کارنامه سیاه عمر بلندش حاجت وی را به ابراز دیانت و عجز وی را در اظهار شجاعت بیشتر کرده است. حيله‌های تیره در کار می‌کند تا پوشیده و شبروانه با دلی پرکین و زبانی زهرآگین، به شیوه دیرین از

خوانندگان قبض و بسط تهورستانی کند. سجاده تقوی گسترده و دکان معرفت گشودن و نعت جسیم دیانت و ولایت را بذل غرض خرد خود کردن و خودستیزی و آزادی‌گریزی و خشونت‌ستایی و تهورستانی و تاریخ‌پرستی و قدرت‌گرایی و فرصت‌طلبی و غسل‌پوشی و سرکه‌فروشی را پیشه خود گرفتن و...

به کارگیری این عبارات و اصطلاحات اگر چه ظاهراً حریفان را از میدان به در کرد اما نشان داد که روشنفکران استبداداندیش دور تازه‌ای از حیات فکری سیاسی خود را آغاز کردند. دوری که علم، آزادی، دین، عدالت و دموکراسی را فقط در قالب‌های ذهنی آنها باید تعریف کرد. فرضیه‌ای که باید بر فراز همه معرفت‌ها بنشینند و اهل معرفت را سرکوب کند. ظریفی گفت:

من و مادرم هر دو منجم ماهریم که در حکم ما خطا واقع نمی‌شود. گفتند این بزرگ دعویست، از کجا می‌گویی؟ گفت: از آنجا که چون ابری برآید، من گویم باران خواهد کرد و مادرم گوید نخواهد کرد، البته یا آن شود که من گویم یا آن شود که او گوید.

بنیاد ادبیات انتقادی دکتر سروش و روشنفکران استبداداندیش عصر جمهوری اسلامی مبتنی بر چنین ادعایی است. ادعایی که نباید در هیچ حالتی خطا واقع شود. منکران این دعوی و ناقدان آن، آن قدر با اصطلاحات، مفاهیم و تعابیر خاص این ادبیات کوبیده خواهند شد تا یا سر تعظیم فرود آورند یا گوشه‌نشینی و خاموشی گزینند.

اینها نمونه‌های بسیار ناچیزی از ادبیات انتقادی - استبدادی دکتر سروش و روشنفکران استبداداندیش مدرن است که برآمده از آنارشیسم و فاشیسم سیاسی اجتماعی فرضیه قبض و بسط معرفت می‌باشد. این فرضیه اگر چه در شعار خود

---

روشنفکران استبداداندیش عموماً پیش‌پرداخت‌هایی را که از خارج می‌آید پاک و طاهر و در جهت دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و جوهراتی ضروری برای نابودی دین و معرفت دینی و طرفداران نظام دینی و همان، ص ۳۵-۳۷.

پیروان ولایت مطلقه فقیه می‌دانند!

---

حرمت آرا و فهم‌های آدمیان و عدم ارجحیت فهمی بر فهم دیگر را تبلیغ می‌کند. اما خود بر رأس همه معارف می‌نشیند و همه حقیقت‌ها و فهم‌های دیگران از حقیقت را به پیشیزی نمی‌خرد و دین، عدالت، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را فقط در پرتو تفسیرهای خود می‌پذیرد. در کنار چنین عصبیتی، معرفت، جامعه و اهل معرفت به شعبات مختلفی تجزیه می‌شوند و از میان همه تجزیه شده‌ها، فقط آن واحدی و جزئی ارزش پیدا می‌کند که سر تعظیم در مقابل سلطان قلعه سلطانی<sup>۱</sup> فرود آورده باشد. آن واحدهای تجزیه شده سرسپرده به قبض و بسط شریعت و سلطان این قبض و بسط، مفتخر به نشان دینداران معرفت‌اندیش و بقیه مفتخر به پذیرش داغ ننگ دینداران معیشت‌اندیش یا مصلحت‌اندیش می‌شوند. صدق و کذب، عقل، تحقیق، نقد، شک، عدالت، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و همه چیزهای خوب در سیطره دینداران معرفت‌اندیش سرسپرده به سلطان قبض و بسط هست و تقلید، انقیاد، خردگریزی، علم ستیزی، غرب‌ستیزی و همه چیزهای بد از آن دینداران معیشت‌اندیش یا مصلحت‌اندیش می‌شود.

آخرین برگ تراژدی ادبیات استبدادی نظریه قبض و بسط همان ادبیاتی است که دامن‌گیر مرحوم علامه محمدتقی جعفری نیز شد. جرم مرحوم محمدتقی جعفری در پیشگاه سلطان قلعه سلطانی چه بود؟

جرم او این بود که در پیشگاه سلطان، او یک فرد عادی از نظر علمی و سیاسی بود و سلطان اظهار نظرهای او را در هیچ یک از مسائل جدی نمی‌گرفت. او یک شهروند عادی بود که راهی به شهروندان درجه یک قلعه سلطانی نداشت.

«من برای آقای جعفری متأسفم، البته بنده [بخوانید «من» یا «سلطان»] ایشان را یک فرد عادی می‌دانم، هم از نظر علمی و هم از نظر سیاسی و معتقدم که جامعه علمی ما که به نقد آثار ایشان نپرداخت متضرر شد و به همین سبب من اظهار نظرهای آقای جعفری

را در هیچ‌یک از مسائل جدی نمی‌گیرم.»<sup>۱</sup>

این «من» همان «من» استعلائی است که با قانون قبض و بسط معرفت به عنوان سرآمد همه معیارها و میزان بودن حق و باطل بر بالای امارت قلعه سلطانی نشسته است و عادی و فوق العاده بودن آدمیان را تعیین می‌کند. از دیدگاه این «من» نظرات علمی و سیاسی دیگران وقتی جدی گرفته می‌شود که پای ورقه همه به امضای این «من» برسد. اگر کسی توفیق جلب رضایت این «من» را به دست نیاورد باید به حال او تأسف خورد. همچنان که به حال اطرافیان ایل، تبار، اجداد و همه وابستگان که او را گاهی مورد سوء استفاده خودشان قرار می‌دهند نیز باید تأسف خورد. البته حق این تأسف خوردن نیز فقط متعلق به سلطان امارت قلعه سلطانی است.

«من» تنها حرفی که می‌توانم بگویم این است که برای آقای جعفری متأسفم و برای اطرافیان ایشان که آقای جعفری را گاهی مورد سوء استفاده خودشان قرار می‌دهند متأسفم.<sup>۲</sup>

اما چرا سلطان قلعه سلطانی، پیرامون یک مطلب کوچک از یک شهروند عادی درجه دو که از نظر علمی و سیاسی اهمیتی ندارد و اظهار نظرهای او را در هیچ‌یک از مسائل نمی‌توان جدی گرفت، این چنین برآشفته می‌شود؟! چرا ضرورت دارد که هر چه زودتر آن خبر تکذیب شود و محمدتقی جعفری شهروند عادی درجه دوم که حرف او در هیچ‌یک از مسائل جدی گرفته نمی‌شود نیز به اتهام دریافت پیش‌پرداخت مخالفت با سلطان امارت قلعه سلطانی طاعنان و منکران او را برای مقاصد سوء خودشان (که همانا کوفتن بنای عمارت این قلعه هست) مورد استفاده قرار داده‌اند مانند زغال روسیاه گردد؟!

من معتقدم که آنچه به آقای جعفری دادند. یعنی همایش نکوداشتی که برای ایشان

---

۱. اظهارات دکتر سروش در مورد وقایع دانشگاه امیرکبیر و کنگره بزرگداشت علامه جعفری. ر.ک: عبدالکریم

سروش، سیاست - نامه، انتشارات صراط، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۵.

برگزار کردند در حقیقت پیش‌پرداختی بود که به ایشان دادند و اینکه دارند از آقای جعفری برای مقاصد سوء خودشان استفاده می‌کنند.<sup>۱</sup>

نمی‌دانیم آیا مردم هم حق دارند از روشنفکران استبداداندیش سؤال کنند که آن همایش‌ها، نکوداشت‌ها جوایز و مدال‌ها و دعوت‌نامه‌هایی که برای آنها از داخل و خارج فرستاده می‌شود، پیش‌پرداخت چه چیزی است؟ آیا قرار است برگزارکنندگان آن همایش‌ها و نکوداشت‌ها در خارج و یا داخل از آنها برای مقاصد سوء خودشان استفاده کنند یا اینکه در اینجا هم مردم حق فضولی کردن ندارند؟

البته روشنفکران استبداداندیش عموماً پیش‌پرداخت‌هایی را که از خارج می‌آید پاک و طاهر و در جهت دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و وجوهاتی ضروری برای نابودی دین و معرفت دینی و طرفداران نظام دینی و پیروان ولایت مطلقه فقیه می‌دانند! از دیدگاه آنها، مگر می‌توان ظاهرتر از این پیش‌پرداخت‌ها در جایی سراغ داشت! فقط پیش‌پرداخت‌هایی که جمهوری اسلامی و نظام‌های دینی به فرهیختگان می‌دهند، حرام است!

می‌گویند: از ظریفی پرسیدند: اگر کسی گوسفندی از کسی بخرد و آن گوسفند پشگلی انداخت چنان به ضرب که به چشم راه‌گذاری آمد و او را کور ساخت، دیه چشم راه‌گذر بر بایعست یا مشتری؟ گفت: بر بایع. پرسید: از کجا می‌گویی؟ گفت: از آنجا که در وقت فروختن، مردم را تنبیه (آگاه) نکردست که در مقعد گوسفند تفنگی و منجنیقی است که مردم را کور می‌سازد، تا مردم حذر کنند و از پس گوسفند نروند.

آنهایی که ادب نقد «عصر روشنفکران استبداداندیش» را به عنوان یگانه معیار سنجش حق و باطل، دینداری، آزادی، اصلاح‌طلبی، دموکراسی، حقوق بشر و... به عنوان قدسی‌ترین معیارها پذیرفته و همه را به اطاعت و پیروی از آن دعوت می‌کنند، ای کاش به ما دینداران مصلحت‌اندیش و دین‌پذیران معیشت‌اندیش، می‌گفتند که در پشت دینداران معرفت‌اندیش (این پیامبران عصر مدرنیته!) راه نروید که در معرفت‌شناسی، فلسفه، کلام، دین، سیاست، آزادی،

عرفان، عدالت، دموکراسی، حقوق بشر آنها تفنگی و منجینی هست که شما را کور کرده و چشمانتان را از حدقه درخواهد آورد. نمی‌دانیم دیه ما دینداران معیشت‌اندیش را بایع باید پرداخت کند یا دینداران معرفت‌اندیش تاوان فشنگ تفنگ و منجیق خود را نیز از ما خواهند گرفت؟! همچنان که روشنفکران استبداداندیش در یکصد و خورده‌ای سال اخیر تاوان تفنگ و فشنگ و منجیق خود را از مردم ایران گرفتند و همین مردم را خودمدار، خردستیز، فاقد اخلاق، ضد آزادی، سرسپرده استبداد، تابع فرهنگ آمریت و تابعیت و غیره معرفی کردند. روشنفکران استبداداندیش، در عمارت قلعه سلطانی، مردم را با توهمات خود تحلیل می‌کنند نه با واقعیات و حقایقی که وجود داشته و مردم براساس آنها زندگی می‌کنند.

در توهمات روشنفکران استبداداندیش، همین مردم با یک انتخاب می‌شوند دینداران معرفت‌اندیش و با انتخابی دیگر می‌شوند دینداران مصلحت یا معیشت‌اندیش<sup>۱</sup>. آنچه اهمیت دارد انتخاب یا حق انتخاب مردم نیست. مهم این است که همه چیز باید مورد تأیید سلطان امارت قلعه سلطانی باشد.

آورده‌اند که ابو عبدالله زبیر بن بکر بن ابی بکر بکار، معروف به نسابه بکری (متوفی به سال ۲۵۵ یا ۲۵۶) که از اعیان علمای عامه و در فقه و حدیث و شعر و ادب و اخبار و انساب سرآمد بود و انساب عرب را مستحضر بود، دعوی می‌کرد که نسب هر که پرسند بگوید. روزی در مجمعی که خاص و عام حاضر بودند کسی بر سبیل ظرافت از او پرسید: تو دعوی آن می‌کنی که نسب همه کس را می‌دانم، اگر راست می‌گویی بگو که پدر و مادر آدم که بودند؟ گفت: آدم پسر مضار بن جملج بود و مادر او صاعده بنت قزام. خواص بخندیدند و عوام متحیر شدند. بعد از آن یاران از او پرسیدند که: این چه نسب بود که از برای آدم ابوالبشر بیان کردی؟ گفت: ترسیدم که عوام مرا به جهل نسبت کنند.

---

۱. برای درک بهتر توهمات روشنفکران استبداداندیش رک: گفتگو با دکتر عبدالکریم سروش، روزنامه شرق، دوشنبه ۳۰ آبان ۸۴ سال سوم شماره ۶۳۱، ص ۶. همچنین کتاب سنت و سکولاریزم، گفتارهایی از عبدالکریم سروش و دیگران، انتشارات صراط، تهران: ۱۳۸۱.

سرگذشت روشنفکران استبداداندیش در دعوی قبض و بسط شریعت، فهم دین، حقیقت، عدالت، معرفت، آزادی، حقوق بشر و دموکراسی و... شبیه به دعوی «نسابه بگری» است. شاید در این دعوی عوام متحیر شوند؛ لیکن خواص خواهند خندید. اما خوب است یاران از آنها پرسند این چه نسبت‌هایی است که به دین، نبوت، امامت، ولایت، مهدویت، فقه، فقیه، حکومت اسلامی، مردم ایران، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و انقلاب اسلامی می‌دهید؟ نمی‌دانیم پاسخ شما چیست اما می‌دانیم که عمیق‌تر از پاسخ نسابه بگری نیست.

( شهید بهمن حجت کاشانی )



## شهید بهمن حجت کاشانی از نگاه راویان خرمدره

جواد کامور بخشایش<sup>۱</sup>

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قدرت یافتن دوباره محمدرضا پهلوی، آزادی‌های نسبی که در کشور به وجود آمده بود، برچیده شد و فضای سیاسی ایران همانند سال‌های پیش از شهریور ۱۳۲۰ در خفقان و اختناق فرو رفت. به دنبال بروز چنین وضعیتی، گروه‌های سیاسی - مذهبی فعالیت‌های خود را در امور فرهنگی و خیریه متمرکز کردند و برخی گروه‌های چپ فعالیت‌هایشان را متوقف ساختند. در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تنها گروهی که توانست فضای موجود را در هم شکسته و با اندیشه تشکیل حکومت اسلامی

به قیام مسلحانه دست بزند، فداییان اسلام بود که به رهبری سید مجتبی میرلوحی (نواب صفوی) خروشید و برخی عوامل فساد از جمله علی رزم‌آرا و عبدالحسین هژیر را از میان برداشت. اما دیری نپایید که سرکوب شد و رهبران آن اعدام گردیدند.

پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مرحله جدیدی از مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی آغاز شد. شلیک گلوله از سوی محمد بخارایی در سال ۱۳۴۳ و رضا شمس‌آبادی در ۱۳۴۴ که به سوی حسنعلی منصور و محمدرضا پهلوی نشانه رفت، نشانه آغاز خیزش‌های قهرآمیز و مسلحانه علیه رژیم پهلوی و پایان دوره مبارزات پارلمان‌تاریستی بود. به دنبال آن، گروه‌های کوچک و بزرگ زیادی با اندیشه مبارزه مسلحانه با رژیم پدید آمدند و برای جامه عمل پوشاندن به خواسته‌هایشان کوشیدند. اما هر کدام به گونه‌ای توسط مأموران امنیتی رژیم شناسایی و متلاشی شدند. با آنکه خیزش قهرآمیز و قیام مسلحانه علیه رژیم پهلوی در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی شدت و حدت بیشتری یافت اما باید اذعان کرد این حرکت راه به جایی نبرد و تا سال‌های ۵۴ - ۵۵ تحت ضربات سنگین رژیم شاه از هم پاشید. با وجود این نمی‌توان از نقش هر یک از این گروه‌های کوچک و بزرگ مسلحانه در ضربه‌پذیر ساختن رژیم شاه چشم پوشید.

نکته جالب توجه درباره حرکت‌های مسلحانه کشانده شدن این اندیشه و تفکر به دربار و درباریان است. امر بعیدی که به مرحله اثبات رسید و درباریانی چون علی اسلامی (پهلوی)، فرزندان علیرضا پهلوی و پسر برادر محمدرضا شاه برای مبارزه با رژیم پهلوی دست به اسلحه بردند.

بهمین حجت کاشانی و علی اسلامی در اوج خیزش‌های مردمی و نیز حرکت‌های قهرآمیز مسلحانه مصمم شدند علیه حکومت خودکامه پهلوی قیام کنند. علی اسلامی از خانواده پهلوی‌ها و برادرزاده محمدرضا شاه بود. اما پس از آشنایی نسبی با مفاهیم اسلام با پهلوی‌ها از در مخالفت درآمد و آنجا را ترک و به مخالفت با حکومت پهلوی پرداخت و سرانجام به این نتیجه رسید که راه براندازی آن حکومت پوشالی حرکت مسلحانه است. او پس از ترک دربار

به خرمدره رفت و به همراه بهمن حجت کاشانی به تدارک قیام مسلحانه علیه محمدرضا پهلوی پرداخت.

بهمن حجت کاشانی فرزند سرهنگ محمود حجت کاشانی و داماد پروفسور یحیی عدل، تحصیلات خود را در تهران و فرانسه به پایان برده بود و گویا قرار بود خلبان مخصوص شاه شود. اما تحول روحی عجیب او، زندگی‌اش را آنچنان دگرگون ساخت که ظلم و جور و فساد حاکم بر جامعه را برتافت و به حرکت مسلحانه علیه رژیم پهلوی دست زد.



(نمایی از داخل مسجدی که بهمن حجت کاشانی در خرمدره بنا کرد)

اندیشه‌های آرمانی او، قطع روابطش با خانواده به خصوص پدر را سبب گردید و او را به دشت‌های وسیعی در نزدیکی خرمدره کشاند و وی با اندیشه تأسیس مدینه فاضله (آرمان‌شهر) و بسط و توسعه آن و پیاده نمودن احکام اسلام و قرآن ابتدا به کشاورزی روی آورد و برای خود زارعان و کشاورزانی را از داخل خرمدره انتخاب کرد. در آغاز برای هر یک

از آنها خانه‌هایی ساخت و کشاورزان را همراه با خانواده‌هایشان در آن خانه‌ها اسکان داد. او برای

ده کوچک تازه تأسیس مرکب از چندین هزار خانوار که همه در زمین‌های زراعی او کار می‌کردند و حقوق می‌گرفتند مسجدی تأسیس کرد و در آن به برقراری جلسات بحث و آموزش قرآن پرداخت. ده کوچک او «الله ده» نام گرفت و ساکنان آن موظف شدند در آن مکان آداب و سنن اسلامی را پیاده کنند. بهمن تماشای تلویزیون وابسته به دربار و باند صهیونیستی بهائیت را ناسالم و زیان‌بار می‌دید و آن را عامل فساد در جامعه می‌دانست و به کارگزارش توصیه می‌کرد که تلویزیون نگاه نکنند چون تلویزیون هدفی جز رواج فساد و فحشا ندارد. او آنتن‌های تلویزیون را پرچم‌های کفر می‌خواند و می‌کوشید با افرادی که در خانه‌شان تلویزیون داشتند برخورد کند او به کارگران

خود توصیه می‌کرد به جای استفاده از چای به خوردن شیر روی بیاورند و سعی کنند در تأمین نیازهای روزمره خود خودکفا باشند.

**بهمن حجت کاشانی فرزند سرهنگ  
محمود حجت کاشانی و داماد  
پروفسور یحیی عدل، تحصیلات خود  
را در تهران و فرانسه به پایان برده  
بود و گویا قرار بود خلبان مخصوص  
شاه شود. اما تحول روحی عجیب او،  
زندگی‌اش را آن‌چنان دگرگون ساخت  
که ظلم و جور و فساد حاکم بر جامعه  
را برنتافت و به حرکت مسلحانه علیه  
رژیم پهلوی دست زد.**

او در کنار کشاورزان کار می‌کرد و در ساعاتی از روز در معانی و مفاهیم قرآن به تفکر فرو می‌رفت و ذهن و روان خود را زلال‌تر می‌ساخت. او با استناد به آیات قرآن اعتقاد داشت که باید در برابر ظلم و جور ایستادگی کرد و وقتی ظلم از حد گذشت به مبارزه با آن پرداخت. در غیر این صورت بایستی از آن دیار هجرت کرد. او معتقد بود پیامبر اسلام نیز همین کار را کرد و وقتی ظلم و جور سراسر مکه را فراگرفت او به

سوی مدینه هجرت کرد.

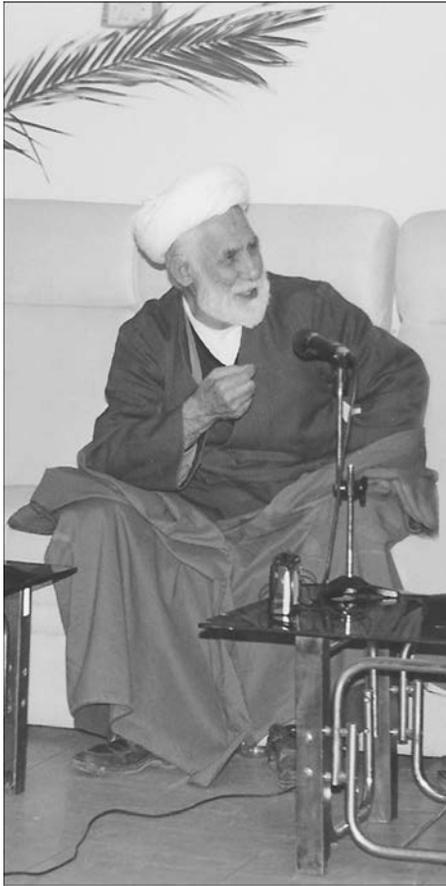
خانواده پنج نفره بهمن، همسرش کاترین (فاطمه) عدل، که از ناحیه کمر به پایین فلج بود و همیشه روی ویلچر می‌نشست و دختران کوچکش مریم، معصومه و فاطمه در خانه‌ای در کنار کشاورزان زندگی می‌کردند. آنان نیز همچون سرپرست خانواده دل از دربار و زندگی افسانه‌ای آن کنده و زندگی در یک بیابان را بر آن ترجیح داده بودند.

با تلاش و کوشش بهمن و کشاورزان همکارش محصولات کشاورزی زمین‌های بهمن ثمر داد و او دستور داد آن محصولات به ارزان‌ترین قیمت در اختیار مردمان ابهر، خرم‌دره و شنات قرار دهند. او معتقد بود نعمت‌های خداوندی باید به طور مساوی بین فقیر و غنی تقسیم شود و همه باید بتوانند از آنها بهره ببرند. اهالی خرم‌دره هنوز هم خاطرات آن دوران را به یاد دارند.

حجت کاشانی برای رسیدن به مدینه آرمانی خویش راه زیادی در پیش داشت و بایستی موانع زیادی را از پیش رو بر می‌داشت. به گفته کارگرانی که برایش کار می‌کردند و حقوق‌بگیر او بودند بهمن لیست بلند بالایی از مفسدان فی‌الارض را تهیه کرده بود. هر روز تعدادی بر آن لیست می‌افزود و می‌گفت در فرصت مقتضی وظیفه دارد همه آنها را از بین ببرد. او سرانجام دست به اسلحه برد و برای کشتن و از بین بردن محمدرضا پهلوی، فرح دیبا، اسدالله علم، امیرعباس هویدا، یحیی عدل و... قیام کرد. اما پس از سفر به تهران توسط ساواک لو رفت و در آریا شهر تهران به رگبار گلوله بسته شد و به شهادت رسید. به دنبال وقوع این حادثه مطبوعات آن روز در خبری کلیشه‌ای نوشتند: مدعی پیغمبری کشته شد. رژیم پهلوی و مأموران امنیتی آن که قصد داشتند قیام علی اسلامی و بهمن حجت کاشانی را پوشیده نگه‌دارند مدعی شدند که حجت کاشانی ادعای پیغمبری می‌کرد و حرف‌های عجیب و غریبی می‌زد... اما واقعیت چیزی غیر از این بود.

در شماره‌های پیشین فصلنامه درباره بهمن حجت کاشانی و علی اسلامی و قیام مسلحانه‌شان مطالبی آورده شد. جذابیت موضوع و آشنایی با زوایای پنهان و پیدای این واقعه

تاریخی، گروه پژوهش را بر آن داشت با سفر به خرمدره از نزدیک با محل زندگی بهمن و افرادی که در دوره‌های با او کار می‌کردند و نیز کسانی که شناختی نسبت به او داشتند آشنا شود و با آنان به گفتگو بنشینند.



( حجت‌الاسلام شعبان نادری )

شهید بهمن حجت کاشانی، فرد نام آشنا و محبوبی برای بسیاری از اهالی خرمدره، ابهر و شناط است. کسانی که او را از نزدیک دیده‌اند فضایل و خوبی‌های او را به یاد دارند و به هنگام سخن گفتن با احساس خاصی از نیکی‌های حجت کاشانی می‌گویند و خاطرات حک شده در ذهنشان را مرور می‌کنند. او با همه اهالی از کارگر و کشاورز گرفته تا روحانی محل ارتباط برقرار می‌کرد و درباره اندیشه‌ها و آرمان‌هایش سخن می‌گفت و بی‌واهمه اعلام می‌کرد که روزی به قصد براندازی رژیم پهلوی قیام خواهد کرد.

حجت‌الاسلام شعبان نادری<sup>۱</sup>، روحانی معروف شناط، درباره بهمن حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. او در خاطرات خود جریان

---

۱. حجت‌الاسلام شعبان نادری، فرزند اسماعیل در ۱۳۱۲ ش. در شناط - دهی بین ابهر و خرمدره - متولد شد. تحصیلات علوم دینی را در زادگاهش به پایان برد و در کنار کار آهنگری به وعظ و ارشاد و تبلیغ پرداخت. وی در جریان نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی فعالیت کرد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم در شناط ماند و به کار وعظ و تبلیغ ادامه داد. نادری از روحانیان امین و مورد وثوق مردم شناط، ابهر و خرمدره است. تنها اثر چاپ شده وی ستاره حکمت نام دارد.

تحول درونی حجت کاشانی و اندیشه تأسیس مدینه فاضله و از بین بردن ظلم و فساد را چنین تعریف می‌کند:

... من در چندین دیدار با حجت کاشانی و مباحثه با او پی بردم که او آیات قرآن را خوب می‌فهمد و قرآن را وارد است. روزی بهمین به من گفت: سبب تحول روحی من خانمم کاترین (فاطمه) عدل بود. او دختر پروفیسور عدل - دکتر مخصوص شاه - است و به دلیل اتفاقی که در کوهنوردی برایش افتاده از کمر به پایین فلج است و قادر به حرکت نیست و نمی‌تواند بلند شود و راه برود. او به طور معجزه‌آسایی حامله شد و وقتی زمان وضع حملش نزدیک شد، احساس کردم قادر به زایمان نیست. به پزشکان زیادی مراجعه کردم. همه جواب رد دادند. آنها معتقد بودند کاترین به هنگام وضع حمل می‌میرد. حتی پروفیسور عدل هم جواب رد داد. من و خانمم خیلی به همدیگر علاقه‌مند بودیم لذا پیش او آمدم و گفتم بیا از صمیم قلب توبه کنیم و خواسته‌هایمان را از خدا بخواهیم، اگر خدا بخواهد تمام کارها درست می‌شود. هر دو از ته دل توبه کردیم و رو به سوی خدا آوردیم. مدتی بعد خانمم به طور معجزه‌آسا وضع حمل کرد و دخترم متولد شد و همسر و دخترم هر دو سالم ماندند.<sup>۱</sup> از آن به بعد وضعیت روحی من عوض شد، برگشتم و توبه کردم. به مادرم گفتم باید با حجاب باشیم به پدرم گفتم باید از کارهای زشت توبه کنی، به خواهرم گفتم حجاب را رعایت کن. هیچ‌کدام حرف مرا گوش نکردند و من از همه آنها بریدم...

نادری ماجرای انتخاب خرم‌دره را برای کشت و زرع و تأسیس مدینه فاضله را از زبان حجت کاشانی چنین تعریف کرد:

... حجت کاشانی به من گفت: من دیدم مسلمانی که به دستورات اسلام عمل کند خیلی کمیاب است، خیلی جاها رفتم تا زمین بخرم و شهرک کوچکی درست کنم و مردمان خوب و با ایمان را در آن شهرک جمع کنم، خودمان کشت و کار کنیم و مشغول عبادت

---

۱. ماجرای زایمان معجزه‌آسای کاترین عدل که در مطبوعات آن روز ایران و جهان انعکاس یافت - در شماره پیشین فصلنامه به تفصیل آورده شده است.

شویم و خدا را بیرستیم. خیلی از شهرها را گشتم و جای مناسبی نیافتم. اما وقتی به خرمدره رسیدم، اینجا را پسندیدم از صاحبان ملک این زمین را خریدم، چند ساختمان درست کردم و کارگرهایی از خرمدره انتخاب کردم و کار را آغاز کردیم...

با استقرار حجت کاشانی در آن منطقه و فراهم آوردن اسباب و ادوات کشاورزی، حفر چند حلقه چاه عمیق و به زیر کشت بردن مجموعه وسیعی از زمین‌ها، تلاش برای به دست آوردن محصولات کشاورزی و قرار دادن آنان در اختیار مردم - البته به قیمت ارزان - آغاز شد. کارگران انتخابی و مشتاق به استخدام بهمن حجت کاشانی درآمدند و در زمین‌های زراعی مشغول کار شدند. در دفترچه بازمانده از بهمن<sup>۱</sup> نام بسیاری از کارگران و کشاورزان همراه با مبلغ دریافتی و مزایای دیگر ثبت شده است. گویا او صندوق قرض الحسنه‌ای هم تأسیس کرده بود که به کارگران و کشاورزان نیازمند مقداری پول به صورت قرض الحسنه می‌داد و در ازای آن هر ماه مبلغ اندکی از حقوق‌شان را کسر می‌کرد. به گفته برخی کارگرا او در حرام و حلال دقت زیادی داشت. هر روز گوسفندها را می‌دوشید و به دستور او شیر بدست آمده بین کارگرا و خانواده‌هایشان به طور مساوی تقسیم می‌شد. از گفته آنانی که مدتی در کنار بهمن بوده‌اند چنین بر می‌آید که او دو گونه کارگر در استخدام خود داشت. عده‌ای بودند که با خانواده‌هایشان در کنار مزارع مستقر بودند و عده‌ای هم بودند که فقط در فصول کاشت و برداشت استخدام می‌شدند.

الله ده، روستای کوچک تازه تأسیس آرام آرام رونق می‌گرفت و برکت می‌یافت. با همت بهمن مسجدی<sup>۲</sup> در کنار خانه‌ها ساخته شد و کارگرا هر روز برای ادای نماز و قرائت قرآن به آنجا می‌رفتند. خود بهمن بالای پشت بام مسجد می‌رفت و اذان می‌گفت، سپس کارگرا در

---

۱. این دفترچه هم اکنون پیش خانم معصومه حجت کاشانی، دختر بهمن، نگهداری می‌شود.

۲. حجت الاسلام نادری در خاطرات خود آن مسجد را چنین توصیف می‌کند: مسجد خیلی خوبی بود و بر در و دیوار آن چهار سوره قرآن نوشته شده بود. اذا جاء نصر الله والفتح، یا ایها الکافرون، ارایت الذی یکذب، والعدایات. ما چندین بار در آن مسجد نماز خواندیم. مسجد مزبور همچنان بر جای خود باقی است...

مسجد جمع می‌شدند و نماز می‌خواندند. خود بهمن هم همراه کارگرها به نماز می‌ایستاد. به گفته حاج فتاح قنبری<sup>۱</sup>، او تشکیلاتی در مزرعه ایجاد کرده بود. سر ظهر همه به نماز می‌رفتند. به همه می‌گفت باید سر وقت نماز بخوانی و روزه بگیری. اگر متوجه می‌شد که فردی از کارگرایش نماز نمی‌خواند به او می‌گفت تو دیگر حق نداری برای من کار کنی برو...

**شعبان کرمی**<sup>۲</sup> سرکارگر مزرعه بهمن، درباره مقررات اجرای وظایف شرعی در آن مزرعه می‌گوید:

... هر روز ظهر به دستور بهمن دست از کار می‌کشیدیم و به مسجد می‌رفتیم. بهمن مقداری نان می‌آورد و همه لقمه‌ای از آن نان می‌خوردند سپس شروع می‌کرد به خواندن قرآن، پس از آن نماز را می‌خواندیم، به هنگام ادای نماز خودش می‌رفت پشت می‌ایستاد و هر کس نمازش را به صورت فرادا می‌خواند. روزی پرسیدم آقا معنای این نان آوردن شما چیست؟ ما که گرسنه‌مان نیست. او گفت معنایش این است که هر کس لقمه‌ای از نان کسی بخورد نباید به او خیانت کند. این نان را به همین دلیل می‌آورم...

او هفته‌ای یک بار به سخنرانی در بین کارگرها می‌پرداخت و آنها را به راستی و درستی و اجرای احکام الهی دعوت می‌کرد. نکته جالب توجه در این موضوع، نحوه گزینش کارگران جوان و نوجوان برای کار در مزرعه از سوی بهمن بود. او به هنگام استخدام آنها سؤالات دینی از آنان می‌پرسید و درباره نماز و دیگر احکام شرعی پرسش می‌کرد.

**دلاور داداشی**<sup>۳</sup> که در دوره نوجوانی به همراه برادرش مدتی در مزرعه بهمن کار کرده است. در این زمینه گفت:

---

۱. حاج فتاح قنبری، وی حدود ۵۶ سال دارد و متولد زنجان است. در دوره‌ای که بهمن حجت کاشانی به خرم‌دره آمده بود به استخدام او درآمد و مسئولیت خرید دام‌های مزرعه بهمن را به عهده داشت.

۲. وی حدود سه سال در کنار بهمن حجت کاشانی کار کرده است و خاطرات زیادی از آن دوران دارد. در حاشیه مصاحبه، دختر حجت کاشانی به او معرفی شد. او که پس از سی سال دوباره توانسته بود یکی از افراد خانواده حجت کاشانی را ببیند، احساسات امانش نمی‌داد و می‌گریست. گفته‌های او در همان حالت ضبط شده است.

۳. دلاور داداشی، ۹۸ ماه سابقه حضور در جبهه دارد و چندین بار هم مجروح شده است. او حجت کاشانی را از

... کوچک بودم، حدود ده سال داشتم. پیش ایشان رفتم و از ایشان تقاضای کار کردم. هر کسی پیش او می‌رفت، ابتدا یک سری سؤالات دینی از او می‌پرسید. سپس می‌گفت وضو بگیر و نماز بخوان. با من هم این‌گونه رفتار کرد. وضو گرفتم و نماز خواندم و مورد تأیید قرار گرفتم...

بهمن در طول هفته با اتومبیلی که در اختیار داشت چند بار به خرم‌دره می‌آمد و مایحتاج زندگی‌اش را خریداری می‌کرد. در طول این سفرها پیش روحانی ده می‌رفت و از او می‌خواست مردم را هدایت و ارشاد کند. او در لیست خود نام افرادی را که آنتن در بالای پشت بام داشتند می‌نوشت. البته پیش از این کار تذکر شفاهی به فرد می‌داد که آنتن را از بالای پشت بام بردارد و اگر آن فرد این پیشنهاد را قبول نمی‌کرد نامش در لیست بهمن قرار می‌گرفت.

حجت‌الاسلام نادری در بخشی از خاطرات

خود می‌گوید:

... بهمن برایم تعریف کرد که روزی رفتم خرم‌دره، آنجا آخوندی بود که در بین مردم معروفیت داشت. خواستم با او دیدار کنم و به زیارتش برسم. وارد خرم‌دره شدم و دیدم پرچم‌های کفر در پشت بام‌ها دارند. اسم همه آن خانواده‌ها را نوشتم و رفتم پیش همان عالم. پس از سلام و عرض ادب پرسیدم چند نفر فقیر در خرم‌دره وجود دارد؟

الله ده، روستای کوچک تازه تأسیس آرام آرام رونق می‌گرفت و برکت می‌یافت. با همت بهمن مسجدی در کنار خانه‌ها ساخته شد و کارگرها هر روز برای ادای نماز و قرائت قرآن به آنجا می‌رفتند. خود بهمن بالای پشت بام مسجد می‌رفت و اذان می‌گفت، سپس کارگرها در مسجد جمع می‌شدند و به صورت فرادا نماز می‌خواندند.

می‌خواهم مقداری پول به فقرا بدهم. دیدم اصلا اطلاعی از حال فقرا ندارد و خودش در رفاه است. با خودم گفتم اگر این عالم حقیقی بود، پرچم‌های کفر در پشت بام‌ها نبود. ذکر این نکته هم خالی از فایده نیست که بهمن فهرستی از افراد مستمند را تهیه کرده بود و ماهیانه به آنها حقوق می‌داد. حقوق‌های آنها توسط اژدر، از کارگرهای بهمن، به فقرا می‌رسید. بهمن آدم درستکار و دل‌رحمی بود. اگر کسی امکان مالی نداشت به اندازه توان کمکش می‌کرد و اگر کسی کاری نداشت به او کار می‌داد.

... آن زمان پیرمردی بود که خیلی پیر شده بود و فقط یک الاغ داشت به او گفته بود که فقط برای کارگرها آب بیاورد. به او گفته بود که آب‌رسان کارگرها باشد و حقوق بگیرد و یا فرد دیگری به نام صاحب‌علی که به او اسلحه داده بود و گفته بود دور مزرعه بچرخد و نگهبانی بدهد تا کسی نیاید به مزرعه خسارت بزند... یا پیرزنی بود معروف به ننه بزرگ که بهمن به او کمک بلاعوض می‌کرد. من در همسایگی ننه بزرگ بودم و با چشم خودم دیدم که چند بار آمد و به او کمک کرد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

من خودم شاهد قضیه بودم روزی پیش بهمن آمدم و از یکی از اهالی شناط اسم بردم که مشاعرش را از دست داده بود و شخص بی‌بضاعتی بود. بهمن شخصا او را با ماشینش به تهران برد و معالجه‌اش کرد. یا یک پسر بچه‌ای در خرم‌دره بود به نام علی‌رضا که دچار سوختگی شده بود و در دار دنیا فقط یک مادر پیری داشت. بهمن شخصا آن بچه را کول می‌کرد و به خانه می‌آورد و به معالجه‌اش می‌پرداخت. این قدر از آن بچه مواظبت کرد که خوب خوب شد.<sup>۲</sup>

حجت کاشانی پس از تحول روحی‌اش اعتقاد و ایمان ژرفی به خدا و نبوت و معاد یافته بود و می‌کوشید همیشه نمازش را به موقع و با حال روحانی خاصی ادا کند:

---

۱. خاطرات حاج فتاح قنبری.

۲. خاطرات شعبان کرمی.

... روزی رفتم دم در ایشان و در زدم. اجازه ورود داد. وقتی که وارد خانه شدم دیدم دارد گریه می‌کند. گفتم آقا چرا گریه می‌کنید. گفت من همیشه از ترس الهی گریه می‌کنم از خوف الهی همیشه چشم‌های من اشک‌آلود است. پیامبر فرموده کل عین باکیه یوم القيامة الا ثلاثه عین.... در قیامت همه چشم‌ها گریان است به غیر از سه چشم. چشمی که از خوف الهی همیشه اشک‌آلود است. چشمی که از خوف الهی شب زنده‌دار است. چشمی که به نوامیس مردم نگاه نکند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

... در دوره‌ای که او در غار به سر می‌برد هوا سرد بود من به او سر می‌زدم و می‌دیدم در آن سرمای شدید وضو گرفته و از دستانش خون می‌آید. گفتم آقا توی این هوای سرد وضو نکیر، تیمم کن. گفت نه اینجا که آب هست باید وضو بگیرم. حضرت علی فرموده از دو چیز در دنیا سیر نشده‌ام: وضو گرفتن در آب سرد و روزه گرفتن در هوای گرم...<sup>۲</sup>

بهمن حجت کاشانی با توجه به اعتقادات عمیق مذهبی‌اش اوضاع به هم ریخته اجتماعی منطقه زندگی‌اش را نمی‌پسندید و همیشه در صدد بود برای بهبود اوضاع و پیاده شدن احکام و قوانین اسلام در آن جوامع کوچک اقدام مفیدی صورت دهد. وی اغلب به میان مردم سر می‌زد و از اوضاع بی‌بند و باری و رواج فساد رنج می‌برد. اوضاع عمومی و وضع حجاب و فساد در ابهر و شناط را چنین برای نادری توصیف کرده است:

... روزی برای بررسی اوضاع به ابهر رفتم دیدم نشانی از مردی در آن شهر نیست. زنان لخت و عریان و مینی ژوپ در خیابان‌ها رفت و آمد می‌کنند و کسی نیست نهی از

---

۱. خاطرات اصلاان کلانتری، وی متولد ۱۳۲۹ و ساکن خرم‌دره است. کلانتری مدت کوتاهی در مزرعه حجت

کاشانی مشغول کار بوده است.

۲. خاطرات شعبان کرمی.

منکر کند. به شناخت رفتن تا ببینیم اوضاع آنجا چگونه است. دیدم مردم در کوچه باغها دسته دسته قمار بازی می‌کنند و کسی نیست از کارهای آنها جلوگیری نماید... وی همچنین نمونه‌ای از اقداماتی را که در خصوص امر به معروف و نهی از منکر انجام داده چنین برای نادری گفته است:

... روزی دیدم علی پهلوی با خانمش<sup>۱</sup> پیش من آمدند. خانمش بی‌حجاب بود. هفت‌تیر را کشیدم و گفتم برگردید. حق ندارید اینجا بی‌حجاب باشید. فوراً برگشت و لباس سفید حجاب‌دار به تن کرد. روزی هم رفته بودم خرم دره تا برای افطار کمی میوه تهیه کنم. دیدم جوانی در میوه فروشی در انتظار عمومی در حال روزه‌خواری است. سیبی در دست گرفته و آن را گاز می‌زند. اول نصیحتش کردم و گفتم روزه‌ات را نخور. تو جوانی خوب نیست روزه بخوری، روزه دستور خداوند است. او در جواب من گاز دیگری به سیب زد و با حالت تمسخر به من گفت: چی گفتی؟ جواب دادم روزه‌ات را نخور. گاز دیگری به سیب زد و گفت: نفهمیدم دوباره بگو. فوراً کلت را کشیدم و گفتم حالا بفهم. رنگ از رویش پرید و شروع کرد به التماس. صاحب مغازه هم قسم داد که با او کاری نداشته باشم.

بهمن حجت کاشانی حدود چهار سال در خرم‌دره ماند. در طول این چهار سال کوشید بر تعداد یارانش بیفزاید و در موقع مقتضی به قیام مسلحانه دست بزند. وقایع بعدی نشان می‌دهد که وی توفیق چندانی در جمع کردن و همراه ساختن کارگران با خود برای قیام مسلحانه نداشته است. چون زمانی که بهمن آرام آرام بحث جهاد و قیام مسلحانه و از بین بردن عوامل ظلم و فساد را بین کارگران و کشاورزان مطرح می‌سازد. عده‌ای از آنها مزرعه را ترک کرده به خرم‌دره می‌روند، اما او در تصمیم خود بر قیام مسلحانه پای می‌فشارد و سرانجام به این اقدام مهم دست می‌زند.

---

۱. همسر علی اسلامی یک زن سوئیسی بود که تحت تأثیر افکار و عقاید علی اسلامی و بهمن حجت کاشانی به اسلام گرایید و مسلمان شد و از آن به بعد حجاب اسلامی را رعایت کرد.

## ◆ هجرت به کوه و اقامت در غار

روزهای آغازین فروردین ۱۳۵۴ زمان هجرت و به دنبال آن زمان آغاز قیام مسلحانه بهمن حجت کاشانی علیه رژیم پهلوی است. او در سوم فروردین آن سال خانه و کاشانه را ترک کرد و به همراه زن و سه دخترش به غاری در نزدیکی مزرعه‌اش هجرت کرد و به اطرافیان اعلام نمود که هر کسی قصد جهاد دارد با من بیاید، اما کسی همراه او نرفت. بهمن و خانواده‌اش بدون کمترین امکاناتی در سرمای فروردین (به دلیل کوهستانی بودن منطقه، فروردین ماه هم سرمای سختی همراه دارد) در غار بی در و پیکری اقامت گزیدند تا در فرصتی مناسب جهاد کنند. اقامت آنها در آن غار ۲۷ روز به طول انجامید و آنها در طول این مدت با آب و خرما و کشمش و گیاهان کوهی روزگار گذراندند.

به دنبال هجرت بهمن به غار بین کارگران مزرعه و نیز اهالی ابهر و خرم‌دره شایعات زیادی در این زمینه پخش گردید. عده‌ای هم از سر دلسوزی سعی کردند خود را به بهمن نزدیک کنند و آذوقه و غذایی برایشان ببرند و عده‌ای هم کوشیدند بهمن را از هجرت و جهاد مسلحانه منصرف ساخته و دوباره به خانه و مزرعه‌اش برگردانند. بدبینان هم می‌گفتند بهمن خان از بسیار خواندن قرآن مجنون شده و به غار رفته است. بهمن سعی می‌کرد در دوره اقامت در غار با کسی ملاقاتی نداشته باشد و بنا به گفته برخی از

---

روزهای آغازین فروردین ۱۳۵۴ زمان هجرت و به دنبال آن زمان آغاز قیام مسلحانه بهمن حجت کاشانی علیه رژیم پهلوی است. او در سوم فروردین آن سال خانه و کاشانه را ترک کرد و به همراه زن و سه دخترش به غاری در نزدیکی مزرعه‌اش هجرت کرد و به اطرافیان اعلام نمود که هر کس قصد جهاد دارد با من بیاید.

---

کشاورزان معتقد بود که اتمام حجت کرده و کسی با وی همراه نشده است لذا در دوره اقامت در غار به جمع‌آوری سلاح و فشنگ اقدام کرد حتی همسر و بچه‌هایش را با تیراندازی و کار با اسلحه آشنا ساخت تا به هنگام ضرورت او را در جنگ مسلحانه یاری دهند.

عوامل امنیتی رژیم پیوسته مراقب رفتار و حرکات بهمن حجت کاشانی بودند.<sup>۱</sup> آنها حتی شیخ موسی محدث، از روحانی‌نماهای خرم‌دره را پیش بهمن حجت کاشانی فرستادند تا او را وادارند که دست از کارهایش بردارد و به خانه و محل زندگی‌اش باز گردد، اما شیخ موسی هم نتوانست کاری از پیش ببرد.

شعبان کرمی، سرکارگر بهمن، چندین بار برای بهمن و خانواده‌اش نان و غذایی تهیه کرد و به غار برد اما بهمن نپذیرفت و به او اعلام کرد که دیگر به آنجا نیاید. کرمی که از نبود آب و غذا و دیگر امکانات زندگی ساده در غار آگاهی داشت. موضوع را با حجت الاسلام نادری در میان گذاشت. نادری در خاطرات خود موضوع جالب ملاقاتش با بهمن را چنین بیان می‌کند:



( آقای شعبان کرمی )

... پس از آنکه شعبان کرمی موضوع را

با من مطرح کرد، سوار موتور او شدم تا پیش بهمن برویم. در بین راه به او گفتم موتور را نگاه‌دار تا وضو بگیریم و بدون وضو پیش بهمن نرویم. وضو گرفتیم و راه افتادیم از کوه که بالا می‌رفتیم بهمن ما را دید. از دهانه غار اندکی پایین آمد و به آقای کرمی گفت: این کیست آورده‌ای؟ کرمی جواب داد نادری است، دیروز خودتان اجازه داده‌اید او را بیاورم. بهمن پایین آمد و روی تخته سنگی نشست. من هم کنارش نشستم و شروع

۱. گزارش‌های بازمانده از ساواک در این زمینه، در شماره پیشین فصلنامه آمده است.

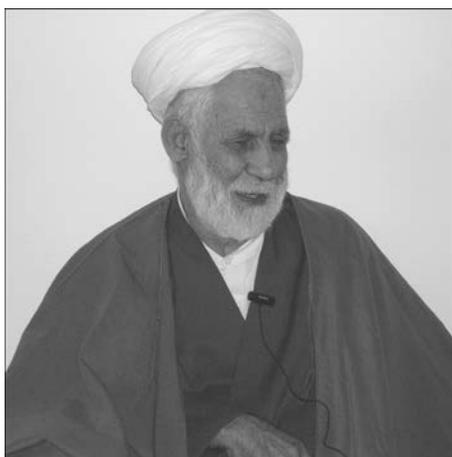
کردیم به صحبت کردن در این حین دو دختر هفت، هشت ساله اسلحه به دوش از غار پایین آمدند و به سمت ما حرکت کردند. در چند قدمی ما بهمین به آنها گفت که برگردید، ایشان از دوستان ما هستند دشمن نیستند. آنها هم برگشتند. بهمین به من گفت من به ایشان تیراندازی آموخته‌ام و سفارش کرده‌ام که با اشاره من تیراندازی کنند... آن روز بحث ما درباره آیات قرآن شروع شد و دیدم تا اندازه‌ای در آیات قرآن وارد است. نزدیکی‌های غروب بود که خواستم به ده برگردم. بهمین خان گفت فردا هم بیا و این‌گونه بود که رفت و آمد ما چندین روز ادامه یافت.

به بهمین گفتم من موتور سواری بلد نیستم آقای شعبان کرمی هم که می‌رود کارگری، آیا اجازه می‌دهی من با کس دیگری بیایم. او گفت هر کسی را که قبول داری و صلاح می‌دانی با او بیا. فردای آن روز به اتفاق مرحوم اباصلت چگینی رفتم. آن روز بهمین دلایل ترک خانواده، اقامت در خرم‌دره، هجرت و جهاد را برایم توضیح داد و گفت: با مشاهده اوضاع دیدم دیگر زندگی برایم حرام است لذا به این غار آمدم، اگر خدا صلاح بداند برمی‌گردم جهاد می‌کنم مثل رسول اکرم (ص) که هجرت کرده بود و سپس جهاد نمود.

من هم همین تصمیم را گرفته‌ام. در جواب بهمین گفتم رسول اکرم از مکه به مدینه هجرت فرمود اما جناب‌عالی از ساختمان به کوه آمده‌اید، باید داخل شهر می‌آمدید و مردم را ارشاد کرده به راه خدا دعوت می‌نمودید، حالا من از کجا بدانم که قصد تو از انجام این کارها رضای خداست و جاسوس نیستی و کار زیرزمینی انجام نمی‌دهی. گفت: من اگر جاسوس بودم می‌رفتم در قهوه‌خانه می‌نشستم تو را هم احترام می‌کردم. ناهار هم می‌دادم. گزارش تو را به بالا می‌دادم و خودت اصلاً نمی‌فهمیدی که گزارشت را من به بالا داده‌ام. به او گفتم تو که این‌قدر آدم صادقی هستی پس بیا با هم برویم به شناط و در هیئت‌های قرآنی شرکت کن که هم قلبت روشن شود و هم ما و مردم از فرمایشات شما بهره‌مند شویم. هم در ابهر و هم در خرم‌دره هیئت قرائت قرآن وجود دارد.

گرداننده هیئت قرآن ابهر آقای ولایتی و آقای مهدوی و گرداننده هیئت قرآن خرم‌دره آقایان حاج حسنی و حاج احمد و حاج محمد هستند، آنها آدم‌های خوبی‌اند، شما بیا در آن هیئت‌ها شرکت کن، سپس جلسه قرآنی هم در مسجد که شما درست کرده‌اید برگزار کنیم و شما ما را ارشاد کن. گفت: من قسم خورده‌ام به کوه هجرت کنم و وقتی برگشتم جهاد کنم و چون قسم خورده‌ام دیگر نمی‌توانم با شما بیایم. من باید جهاد کنم و کشته شوم. از شما هم می‌خواهم که به کوه بیایی و ببینی نصف شب در میان این کوه چه خبر است. هوا صاف است و ستارگان درخشان تألؤ می‌کنند، صدای مرغان را بشنو، هنگام اذان صبح ذکر می‌کنند، تو هم مشغول ذکر باش. حمد و ثنای الهی را به جای بیاور و ببین چه لذت روحی می‌بری، من مرغی در میان آن سنگ‌ها دارم نصف شب‌ها که ذکر می‌کند، روح مرا زنده می‌سازد. شما در منزل می‌خوابی و پتو را سرت می‌کشی و از این زیبایی‌ها اطلاع نداری، برو خانواده‌ات را بیاور اینجا تا با هم باشیم و ببینی چه لذتی در این معنویت است. گفتم: من از جانور و دزد می‌ترسم، تو اسلحه داری و من ندارم. گفت: به تو هم اسلحه می‌دهم...

شعبان نادری در بخش دیگری از خاطرات خود نکته‌های جالبی درباره کاترین (فاطمه) عدل از زبان حجت کاشانی اشاره کرد؛ نکات ارزنده‌ای که نیازمند پژوهش و کنکاش فراوان است. تا



(حجت‌الاسلام شعبان نادری)

کنون، شواهد و قراین نشان می‌داد که کاترین تحت تأثیر افکار و عقاید بهمن دچار تحول روحی عمیقی شده و می‌کوشید خود را در ایمان و اعتقاد به بهمن نزدیک سازد که این امر صحت و سندیت تاریخی دارد. اما نادری می‌گوید:

... در طی ملاقات‌ها با بهمن حجت کاشانی روزی به او گفتم: شما به خانم خودت ظلم کرده‌ای چون او زن است و

او را به این کوه آورده‌ای واقعا سزاوار نیست. گفت: نه، این‌گونه نیست که تو گمان می‌کنی. خانم مرا به زور به اینجا آورده اگر باور نداری بلند شو برو و از خودش بپرس. نزدیک غار نشسته بودیم. من خجالت کشیدم بروم بپرسم. بهمن خیلی اصرار کرد باز نرفتم. لذا خودش خانمش را صدا زد و گفت: خانم، این آقا می‌گوید من تو را به اینجا آورده‌ام، او می‌خواهد ما را با خودش به شناط ببرد، شما چه می‌گویید؟ خانم بهمن با صدای بلند گفت: نه، آقا مرا به زور به اینجا نیاورده‌اند. من اصرار کرده‌ام او را به اینجا بیاورم. خانم بهمن مرا هم خیلی دعا کرد. پس از آن بهمن بچه‌هایش را صدا زد و از آنها پرسید که بچه‌ها پس از اینجا به کجا خواهیم رفت؟ آنها جواب دادند به بهشت خواهیم رفت...

حجت کاشانی و خانواده‌اش اسلحه و مهمات زیادی در اختیار داشتند و همه آنها را با خود به غار برده بودند تا به موقع از آنها استفاده کنند. بهمن هر روز لیست مفسدان فی الارض را که تهیه کرده بود مرور می‌کرد و به شیوه‌های از بین بردن آن مفسدان می‌اندیشید. حتی یک بار هم خواسته بود به بهانه میهمانی عده‌ای از مفسدان ابهر، خرم‌دره و شناط را به سمت مزرعه بکشاند و همه آنها را به رگبار ببندد. اما استخاره کرده بود و بد آمده بود و از این کار منصرف شده بود. در لیست سیاه او از مرد اول مملکت گرفته تا کارگری که به نظر حجت کاشانی ملحد و بی‌دین بود قرار داشتند. او قصد داشت پیش از همه محمدرضا پهلوی را از میان بردارد. نادری می‌گوید:

... در ملاقات‌هایم با بهمن روزی علی پهلوی نامه‌ای به من داد تا به بهمن برسانم. نامه را پیش او بردم. بهمن نامه را باز کرد. گویا پیام تبریکی بود از سوی یکی از درباریان با عکس شیر و شاه. بهمن آن را پاره پاره کرد و چند فحش هم به محمدرضا شاه داد. سپس به من گفت: بیا برویم شاه را بکشیم. گفتم چگونه می‌توان شاه را کشت؟ ما که نمی‌توانیم او را بکشیم. چون اصلا ما را پیش او راه نمی‌دهند. گفت: چرا مرا راه می‌دهند، مرا می‌شناسند و با من آشنايند، تو را هم همراه خودم می‌برم. پیش شاه که رسیدیم یا او را می‌کشیم یا ما را می‌کشند. بهمن کلت بسیار کوچکی به دست چپش

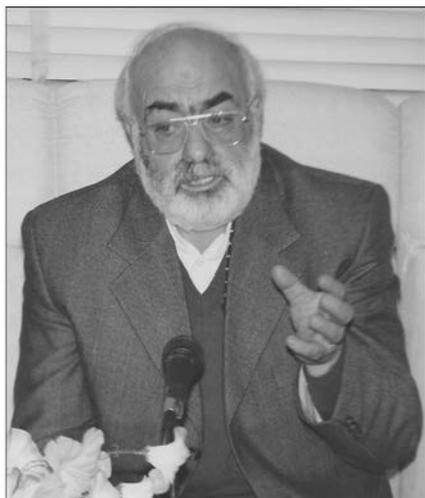
گرفت و یک دستکشی روی دستش کشید و گفت: نگاه کن، کسی چه می‌داند که در زیر دستکش من کلت وجود دارد. من می‌روم با دست راست با او دست می‌دهم و با این دست و با این کلت او را نشانه می‌گیرم و می‌کشم...

نادری وقتی از تصمیم بهمن برای از بین بردن محمدرضا پهلوی و عده‌ای دیگر از سران مملکت آگاه می‌شود، با اشاره به آیات و احادیث به او می‌گوید که کشتن آدم کار ساده‌ای نیست و باید از سوی مجتهدی اذن جهاد داده شود. جواب بهمن به این سؤال نشان از اعتقادات درونی بهمن به رهبری امام خمینی و نهضت اسلامی است. او می‌داند که امام خمینی به دلیل مبارزات ضد رژیم به عراق تبعید شده است. در نظر بهمن امام خمینی تنها کسی بود که می‌توانست جلوی فساد و فحشا را بگیرد و در برابر آن قیام کند. لذا چون ایشان تبعید شده کس دیگری وجود ندارد. بهمن در جواب نادری چنین پاسخ می‌دهد:

... ما مجتهدی نداریم. مجتهد فقط یک نفر بود که آن را هم به عراق تبعید کرده‌اند. اگر

مجتهدی وجود داشت جلوی این همه فساد و فحشا گرفته می‌شد...

این نکته در خاطرات احسان حاج حسنی<sup>۱</sup> هم چنین آمده است:



(آقای حاج حسنی)

... در ملاقاتی که با بهمن داشتیم حاج آقا نادری به او گفت که شما نمی‌توانید فتوای جهاد صادر کنید، این فتوا را مجتهدان باید بدهند. بهمن در جواب گفت: کی؟ کدام مجتهد؟ اینها که مجتهد نیستند. او که [از ایران] رفته [امام خمینی] او درست می‌گوید. از آنجا فهمیدم که بهمن کارش درست است...

۱. احسان حاج حسنی متولد ۱۳۲۱؛ فرزند حسین و ساکن شناط است. او مدرک دیپلم طبیعی دارد و در ایامی که بهمن حجت کاشانی به خرم‌دره آمده بود، ریاست بانک صادرات شعبه خرم‌دره را عهده‌دار بود.

## ◆ جمعه ۲۹ اردیبهشت روز وداع

بهمن حجت کاشانی پس از ۲۷ روز اقامت در غار و تلاش برای جمع کردن یار و یآوری برای قیام مسلحانه، روز ۲۹ اردیبهشت را روز وداع و اتمام حجت قرار داد و به همه اعلام کرد که فردای آن روز قیام مسلحانه‌اش را آغاز خواهد کرد. روز آخر عده اندکی پیش او

آمدند و با او ملاقات کردند. رفتار و حرکات آن روز او نشان می‌داد که برای جهاد و قیام مسلحانه مصمم است و از ملاقات کنندگان برای گام نهادن در آن راه سخت و سهمگین همراهی می‌خواهد که متأسفانه کسی با او همراهی نکرد. از جمله کسانی که آن روز پیش بهمن رفتند حجت الاسلام نادری، احسان حاج حسنی، مرحوم اباصلت چگینی و مرحوم حاج توکل معروف به خانی بودند. حاج حسنی می‌گوید که حرکات و سکناتش نشان می‌داد که او واقعا قصد حرکت مسلحانه داشت. او قرآن را جلوی ما گذاشت و گفت که قسم بخورید در این راه همراه من خواهید بود. من کارم را تمام کرده‌ام و می‌خواهم فردا صبح قیام کنم...

---

حجت‌الاسلام نادری وقتی از تصمیم بهمن برای از بین بردن محمدرضا پهلوی و عده‌ای دیگر از سران مملکت آگاه می‌شود، با اشاره به آیات و احادیث به او می‌گوید که کشتن آدم کار ساده‌ای نیست و باید از سوی مجتهدی اذن جهاد داده شود. بهمن در جواب نادری چنین پاسخ می‌دهد: ... ما مجتهدی نداریم. مجتهد فقط یک نفر بود که آن را هم به عراق تبعید کرده‌اند. اگر مجتهدی وجود داشت جلوی این همه فساد و فحشا گرفته می‌شد...

---

آقای نادری گفت ما که اسلحه نداریم. بهمن جواب داد پیش علی آقا ده تا اسلحه گذاشته‌ام به آنجا که رسیدیم آن اسلحه‌ها را به شما می‌دهم که شما از آنجا شروع کنید من هم می‌روم از تهران شروع می‌کنم. ولی این را هم بدانید که نخواهند گذاشت ما به نتیجه برسیم. من لیست را

به شما می‌دهم و شما از همین جا شروع کنید. لحظاتی بعد، وقتی که متوجه شد ما در این مسیر همراه او نیستیم، گفت: خب، شما بمانید و [دست روی دست بگذارید] و برای امام حسین (ع) گریه کنید، صبر کنید که امام زمان (عج) بیاید و کارهایتان را درست کند، اما من راه امام حسین (ع) را می‌روم و آنجا [بهشت] امام حسین (ع) را ملاقات خواهم کرد. بعد هم امام زمان را ملاقات می‌کنم... خدا بیامرزد حاج توکل به بهمن خان گفت که آقا من آماده‌ام و همراه شما می‌آیم. ما گفتیم که نه بابا، حاج توکل اصلاً سربازی نرفته، بیماری قلبی هم دارد پیش شما هم که داشتیم می‌آمدیم اصلاً

---

بهمن حجت کاشانی خطاب به روستاییان:

شما بمانید و [دست روی دست بگذارید] و برای امام حسین (ع) گریه کنید، صبر کنید که امام زمان (عج) بیاید و کارهایتان را درست کند، اما من راه امام حسین (ع) را می‌روم و آنجا [بهشت] امام حسین (ع) را ملاقات خواهم کرد.

---

نمی‌توانست کوه را بالا بیاید. حاج توکل گفت: آقا جان من طاقت شکنجه را ندارم ولی طاقت کشته شدن را دارم. بهمن در جواب او گفت: لا یکلف الله نفسا الا وسعها... تو حرکت کن و خداوند آن کششی و توانی را که بدنت دارد آن را نصیب تو می‌کند. این حرف‌ها و سخنان بهمن خیلی برایم جالب بود.

جلسه آن روز به اتمام رسید و نادری و چگینی و حاج توکل با بهمن خداحافظی کردند و رفتند. هنوز چند قدمی دور نشده بودند که بهمن، نادری را صدا زد و گفت: از فردا اینها را نیاور خودت هم نیا. دیگر مرا نخواهی دید، دیدار ما به قیامت. نادری می‌گوید پس از آن همدیگر را بغل کردیم و صورت هم را بوسیدیم و خداحافظی کردیم.

## ◆ ماجرای کشته شدن دو تن از کارگران بهمن توسط خودش

در طول ۲۷ روزی که بهمن در غار به سر می‌برد، بسیاری از کارگران، خانه‌هایی را که بهمن به آنها داده بود ترک کرده و به خرم‌دره و شناط و ابهر رفتند. در این میان چهار کارگر در مزرعه مانده بودند و از مزارع و گله گوسفندان و ابزار آلات و زمین‌های کشاورزی مواظبت می‌کردند. این چهار تن صفر خلجی، عین الله محمودی، طاهر حنیفه و غلام رحمانی نام داشتند.

بهمن حجت کاشانی عصر جمعه از غار پایین آمد و به مزارع خود سر زد. او می‌دانست که چند نفر از کارگراهایش هنوز در آن مزرعه سکونت دارند لذا به قصد همراه کردن آنها با خود پیش آنها رفت. گویا آن چهار نفر پیش از آن در همراه شدن با بهمن سوگند یاد کرده بودند. در نحوه ملاقات بهمن با کارگراها اخبار ضد و نقیضی وجود دارد. بهمن از مدت‌ها پیش به یکی دو تن از این کارگراها مشکوک بود و فکر می‌کرد آنها مأموران ساواک هستند و در نقش کارگر همه فعالیت‌های بهمن را زیر نظر دارند و به مقامات بالا گزارش می‌کنند. بهمن در آن روز با آن چهار نفر ملاقات می‌کند و از آنان می‌خواهد که او را در جهاد مسلحانه یاری کنند. عین الله محمودی، یکی از آن چهار کارگر، ماجرای دیدار با بهمن را چنین تعریف می‌کند:

عصر جمعه بود، همکاران گفتند که قصد داریم برای شب نشینی به منزل شما بیاییم من به طاهر [حنیفه که قرآن بلد بود] گفتم که پس قرآن هم همراه خودت بیاور و برای پدر و مادرم قرآن بخوان. همگی پس از اقامه نماز در مسجد به منزل ما رفتیم، چند لقمه نان خوردیم، سپس طاهر خواندن قرآن را آغاز کرد. در همین حین دیدم در می‌زنند رفتم در را باز کردم، دیدم آقای حجت



(عین‌الله محمودی)

کاشانی است. گفتم آقا بفرمایید داخل، گفت نه از راه آمده‌ام بیاید برویم مسجد صحبت کنیم، به مسجد رفتیم ولی او گفت که بهتر است به طویلۀ برویم...

این مطلب در خاطرات امیر رحمانی<sup>۱</sup> به گونه دیگری آمده است:



(آقای امیر رحمانی)

... آن شب علی پهلوی با ماشین بهمن را از غار به پایین به سمت مزرعه می‌آورد. او در کنار خانه‌ها پیاده می‌شود. اولین خانه، خانه طاهر بود. در را می‌زند. می‌گویند که طاهر در خانه صفر خلجی است. بهمن دم در خانه صفر خلجی می‌آید و می‌بیند که کارگرها آنجا نشسته‌اند رادیو روشن است و آنها دارند می‌گویند و می‌خندند. صفر خلجی احساس می‌کند سر و

صدایی از بیرون می‌آید لذا به سمت در می‌رود. در را باز می‌کند و بهمن را می‌بیند و می‌گوید: سلام علیکم آقای حجت کاشانی، بفرمایید داخل. آنهایی که داخل نشسته بودند فکر می‌کنند خلجی دارد شوخی می‌کند. چون خلجی خیلی آدم شوخی بود. لذا می‌گویند صفر بیا داخل، خودت را مسخره کرده‌ای؟ خرس در غارش خفته است. صفر یکی دو بار حرفش را تکرار می‌کند و کارگرها به شک می‌افتند و دم در می‌آیند و می‌بینند که خود حجت کاشانی دم در ایستاده است. حجت کاشانی از آنها می‌پرسد: خب، کوسفندها را

---

۱. امیر رحمانی فرزند اژدر رحمانی است. متأسفانه اژدر رحمانی فوت کرده است. اژدر و همسرش از نزدیکترین افراد به بهمن بودند. اژدر پیش بهمن کار می‌کرد و نازی خانم (همسر اژدر) به کاترین (عدل) خدمت می‌کرد. امیر هم که آن موقع نوجوان بود خاطرات بسیاری از آن دوران دارد. با امیر و مادرش مصاحبه کردیم و به بخش‌هایی از آن مصاحبه‌ها در این مقاله بسنده نمودیم. امیر رحمانی بازنشسته نیروی انتظامی و ساکن خرم‌دره است.

فروختید؟ می‌گویند بله فروختیم. سپس بهمن به آنها می‌گوید: بیایید برویم ببینیم زاغه (محل نگهداری گوسفندان) را تمیز کرده‌اید یا نه؟ آن چهار نفر به همراه بهمن به سمت زاغه به راه می‌افتند...

ادامه ماجرا از زبان عین الله محمودی چنین است:

من و طاهر حنیفه، صفر خلجی و غلام رحمانی به طویله رفتیم. به محض ورود، آقای حجتی به من گفت: برو کمی آب بیاور. من آمدم یک کوزه آب و یک لیوان بردم. آقای حجت کاشانی فرمود که آنها را در طاقچه بگذارم. حدود سه چهار دقیقه نشستیم. دوباره به من گفت برو نان بیاور، من گرسنه هستم. من آمدم و کمی نان و پنیر از خانه برداشتم و به زاغه برگشتم. حجت کاشانی گفت نان و پنیر را هم در طاقچه بگذار. این کار را کردم. چند دقیقه بعد گفت برو به علی آقا [اسلامی] بگو ماشین لندرور را بیاورد جلوی در زاغه و خودش داخل نیاید. پیش علی آقا رفتم و پیغام را رساندم. علی آقا ماشین را جلوی در زاغه آورد و رفت. حجت کاشانی سپس گفت من نماز مغرب را خوانده‌ام و نماز عشا مانده است. اینجا باشید من بروم نماز عشا را بخوانم و برگردم. او رفت و دقایقی بعد برگشت. به دوستانم گفتم که او چه می‌خواهد (چون فارسی بلد نبودم و بهمن فارسی حرف می‌زد) و چه می‌گوید؟ آنها گفتند که می‌گوید برویم در تهران شاه و وزیر و... را بکشیم. حجت کاشانی اسلحه به دست جلوی در زاغه ایستاده بود...

امیر رحمانی ادامه ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

حجت کاشانی آنها را به زاغه می‌برد و می‌گوید که شما به من قول دادید با من هجرت می‌کنید و به کوه می‌آیید اما این کار را نکردید. الان وقت تمام شده و من می‌خواهم جهاد کنم. می‌خواهم به تهران بروم و شاه و پروفیسور عدل و... را بکشم. حالا شما با من می‌آیید یا نه؟ آنها می‌گویند نه، آقای حجت کاشانی ما زن و بچه داریم و نمی‌توانیم با شما بیاییم. حجت کاشانی می‌گوید شما به من خیانت کردید، شما به زن و بچه من

خیانت کردید.<sup>۱</sup> شما باعث شدید من زن و بچه‌ها را از خانه به کوه ببرم. او سپس به هر یک از آنها دستوراتی می‌دهد مثلاً به یکی می‌گوید برو نان بیاور، به یکی می‌گوید برو قرآن بیاور، به یکی می‌گوید برو آب بیاور، به طاهر هم می‌گوید برو به علی آقا بگو لندرور را بیاورد و جلوی زاغه بگذارد. غلام و عین الله و صفر می‌روند و به سرعت بر می‌گردند. حجت کاشانی دوباره آنها را سراغ کار دیگری می‌فرستد. به نظر من اقدام حجت کاشانی در آن لحظات، دادن فرصت و بهانه به کارگراها بود که فرار کنند اما آنها دوباره به زاغه برگشتند. طاهر آخرین نفری بود که مأموریتش را انجام داده بود و به زاغه باز می‌گشت. او در نزدیکی‌های زاغه صدای حجت کاشانی را می‌شنود که به کارگراها می‌گفت شما به من خیانت کردید. دو، سه ثانیه بعد صدای شلیک تیر می‌آید و طاهر با شنیدن آن صداها بر می‌گردد و فرار می‌کند.

عین الله محمودی ادامه ماجرا را به گونه دیگری تعریف می‌کند:

... حجت کاشانی جلوی در زاغه ایستاده بود و مشخص می‌کرد و می‌گفت که هر یک از ما چه کسی را باید بکشیم. ما به او گفتیم پس اجازه بده پیش خانواده‌هایمان برگردیم و از آنها حلالیت بطلبیم. شاید کشته شویم. اما حجت کاشانی گفت نه، اگر می‌آیید الان می‌رویم اگر نمی‌آیید به هر کدام یک گلوله می‌زنم. سپس آماده شد به تیر انداختن من اشهدم را گفتم و هنوز نام دوازده امام را کامل نگفته بودم که حجت کاشانی گفت اول محمودی، بعد حنیفه، بعد صفر خلجی و بعد غلام. من گفتم ای خدا توکل به تو. بهمین ابتدا طاهر را زد ولی چون طاهر قرآن در دستش بود گلوله از بالای سرش رد شد. سپس صفر و غلام را زد. در این لحظات من چرخیدم تا به آنها نگاه کنم که گلوله آخر و چهارمین گلوله به بغل چشم [ابروی سمت چپ] من خورد و من دیگر بیهوش شدم و چیزی نفهمیدم. سه ماه در بیمارستان بستری بودم...

---

۱. به احتمال، منظور حجت کاشانی از خیانت کارگراها راپورت‌های برخی از آنها به ساواک بوده است.



( از راست به چپ: طاهر حنیفه، عین‌الله محمودی )

این ماجرا را از زبان طاهر هم چنین می‌شنویم.<sup>۱</sup>

... بهمن به ما گفت جهاد را از همین جا شروع می‌کنم و شما هم باید کشته شوید، سپس دستور داد روی زمین بنشینیم. من گفتم اجازه بده اشهدم را بخوانم و خواندم. او گفت آماده مرگ شوید و سپس شروع به شمارش کرد: ۱، ۲، ۳ و ماشه را چکاند. تیر اول را به سوی من شلیک کرد. گلوله موهای سرم را سوزاند و در دیوار پشت سرم فرو رفت و سنگ و خاک را به اطراف پخش کرد. از فرط وحشت و ترس زانم بند آمده بود. دیگر چیزی نفهمیدم و تنها صدای شلیک گلوله‌های بعدی به گوشم خورد. حجت کاشانی یکبار به طرف در غار رفت اما دوباره بازگشت و چون هوا تاریک بود و از طرفی دود باروت و گرد و غبار زیاد فضای غار را پر کرده بود او متوجه نشد که کدام یک مجروح شده‌ایم. چند لحظه بعد صدای حرکت لندرور را شنیدم. بلند شدم و به طرف زاغه دویدم. بهمن را دیدم که با اتومبیل به طرف تهران در حرکت بود، به زاغه بازگشتم. روی

---

۱. گفته‌های طاهر مربوط به روز بعد از حادثه است.

زمین جوی خون جاری بود هر چه دوستانم را صدا کردم آنها جوابی ندادند. با وحشت فراوان به طرف روستا به راه افتادم. اول با زن و بچه‌های پریشان و نگرانم مواجه شدم. به منزل پدرم که رسیدم گفتم عجله کن همسایه‌ها را خبر کن. بهمین ما را در غار به گلوله بست. نمی‌دانم رفقایم زنده‌اند یا مرده. سپس از فرط ترس و وحشت بیهوش شدم و ساعت ۶ صبح در مطب دکتر تجلی در ابهر چشم باز کردم. پدرم به مأمورین ژاندارمری و شهربانی خبر داده بود...<sup>۱</sup>

درباره اقدام مسلحانه بهمین علیه چهار تن از کارگزارانش<sup>۲</sup> حرف‌ها و نقل‌های گوناگونی وجود دارد اما شاخص‌ترین دلیل همان موردی است که در ابتدای بخش آورده شد؛ برخی از کارگران بهمین گزارش فعالیت‌های او را به ساواک می‌دادند و بهمین به این چهار تن مشکوک شده بود و چون نمی‌خواست خبر قیام مسلحانه‌اش به این زودی فاش شود در آغاز به از بین بردن آن عناصر اقدام کرد.

بهمین حجت کاشانی پس از این حادثه به سمت تهران به راه افتاد. اما شهربانی خرم‌دره به وسیله بی‌سیم شهربانی و ژاندارمری ابهر را از حرکت بهمین آگاه ساخته و آنها به بستن راه‌ها اقدام کرده بودند. بهمین وقتی به نزدیکی‌های ابهر رسید، اوضاع را نامناسب تشخیص داد و از بیراهه‌هایی که خود بلد بود به سمت تهران به راه افتاد.<sup>۳</sup>

صبح روز بعد مأموران نظامی و انتظامی ابهر و خرم‌دره و نیز لشکر زرهی قزوین به خیال اینکه بهمین حجت کاشانی هنوز در غار به سر می‌برد با تجهیزات کامل از جمله تانک برای دستگیری بهمین به سمت غار به راه افتادند و غار را در محاصره خود درآوردند. سرهنگ دوم

---

۱. اطلاعات، ش ۱۴۶۸۹ (پنجشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۵۴)، ص ۲.

۲. همان‌گونه که پیش از این آمد از این چهار تن دو نفر به نام‌های صفر خلجی و غلام رحمانی کشته شدند و دو نفر دیگر به نام‌های طاهر حنیفه و عین الله محمودی جان سالم به در بردند.

۳. نقل است که او ماشینش را همان جا رها کرد و با قطار به تهران رفت.

---

بهمن حجت کاشانی به منزل یکی از دوستانش به نام تاجدار می‌رود. بهمن از سرسپردگی تاجدار به ساواک اطلاعی نداشت و او را از دوستان خودش می‌دانست. او در دیدار با تاجدار قصد خود را از آمدن به تهران اعلام می‌کند دقایقی بعد تاجدار به بهانه‌ای از منزل خارج می‌شود و موضوع را به بازرس شاهنشاهی و ساواک اطلاع می‌دهد. زمان زیادی نمی‌گذرد که منزل تاجدار توسط مأموران کمیته مشترک ضد خرابکاری به محاصره در می‌آید. بهمن وقتی متوجه آنها می‌شود می‌کوشد خود را از پنجره اتاق به بیرون پرت کند اما مأموران به او امان نمی‌دهند و با مسلسل یوزی او را به رگبار می‌بندند و یک خشاب فشنگ در بدن او خالی می‌کنند.

---

رضایی جلوتر از همه نیروها حرکت می‌کرد و به وسیله بلندگو به پناه گرفتگان غار هشدار می‌داد که خود را تسلیم کنند.

در داخل غار کسی جز کاترین و سه دختر خردسالش کس دیگری نبود. آنها با مشاهده اوضاع، خود را مسلح ساختند تا بتوانند در برابر آن همه نیروی نظامی از خود دفاع کنند. سرهنگ رضایی هر لحظه جلوتر می‌آمد و کاترین (فاطمه) احساس خطر می‌کرد. لحظاتی بعد کاترین (فاطمه) تیری به سوی رضایی شلیک کرد و او را از پای درآورد. به دنبال این حادثه، نیروها خود را به غار نزدیک‌تر کردند و استوار لطفی از پشت کوه خود را به پشت غار رساند و نارنجکی به داخل غار انداخت. با انفجار نارنجک کاترین (فاطمه) عدل کشته شد و دو نفر از دختران خردسال از ناحیه چشم و بدن آسیب دیدند. دقایقی بعد مأموران خود را به غار رساندند، اما خبری از بهمن حجت کاشانی نبود. بچه‌های بهمن همراه با جسد مادرشان با هلی کوپتر به تهران منتقل شدند. جنازه کاترین در بهشت زهرا دفن شد و بچه‌ها به بیمارستان انتقال یافتند.

بهمن حجت کاشانی به سختی خود را به تهران می‌رساند. او در مسجدی در آریا شهر نماز صبح را می‌خواند و به منزل یکی از دوستانش به نام تاجدار - کارمند بانک مرکزی - واقع در خیابان ۱۱، پلاک ۱۶ می‌رود. بهمن از سرسپردگی تاجدار به ساواک اطلاعی نداشت و او را از دوستان خودش می‌دانست. او در دیدار با تاجدار قصد خود را از آمدن به تهران اعلام می‌کند و می‌گوید که برای کشتن شاه و علم و عدل و... آمده است و از تاجدار هم می‌خواهد که او را در این کار یاری کند. دقایقی بعد تاجدار به بهانه‌ای از منزل خارج می‌شود و موضوع را به بازرس شاهنشاهی و ساواک اطلاع می‌دهد.

زمان زیادی نمی‌گذرد که منزل تاجدار توسط مأموران کمیته مشترک ضد خرابکاری به محاصره در می‌آید. آنها مسلح و آماده ورود به منزل می‌شوند و بهمن وقتی متوجه آنها می‌شود می‌کوشد خود را از پنجره اتاق به بیرون پرت کند اما مأموران به او امان نمی‌دهند و با مسلسل یوزی او را به رگبار می‌بندند و یک خشاب فشنگ به بدن او خالی می‌کنند. جسد بهمن به بیمارستان شهربانی انتقال می‌یابد و سپس در بهشت زهراى تهران دفن می‌شود. با شهادت بهمن حجت کاشانی یکی دیگر از حرکت‌ها و خیزش‌های مسلحانه علیه رژیم پهلوی، پیش از دستیابی به هدف متوقف می‌گردد.

ادامه دارد ...

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۵)

روش‌های ضد تاریخی خاطرات منتظری،

در تحریف تاریخ انقلاب اسلامی

دکتر سید حمید روحانی<sup>۱</sup>

تاریخ، آینه عبرت اعمال انسان‌ها و چشم‌انداز تقابل دو جریان تاریخی است؛  
- امامان راستین یعنی رهبران و هادیان بشر به سوی رستگاری، سعادت، امنیت و آزادی  
- امامان دروغین یعنی رهبران شرارت، ظلم، جنایت و اسارت انسان‌ها.<sup>۲</sup>  
با وجودی که این دو خط تاریخی برجسته‌ترین خطوطی است که بسیاری از رخداد‌های تاریخی را معنا می‌کند اما همیشه آنهایی که مروج شرارت، ظلم، جنایت، اسارت و گمراهی

---

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲. قرآن در خصوص این دو جریان آیاتی دارد از جمله: وجعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا (سجده: ۲۴)، وجعلناهم ائمه یدعون الی النار (قصص: ۴۱).

انسان‌ها در تاریخ بوده‌اند، بیش از بقیه دم از آزادی، حقوق انسان‌ها، امنیت و سعادت زده‌اند و از آن طرف کسانی که پیوسته به یاد خدا و در خدمت خلق خدا قرار داشته و رضای خدا را بر منافع شخصی و گروهی خود ترجیح داده‌اند از آزادی، حقوق انسان‌ها، مبارزه و خدمت به خلق کمتر دم زده‌اند و بیشتر عمل کرده‌اند.

اگر به دنبال مصداق این دو جریان تاریخی در تحولات دوران معاصر بگردیم، به نمونه‌های زیادی برخورد خواهیم کرد. نمونه‌هایی که در رأس استبداد و اختناق، شعار آزادی و در اوج فساد، شعار اصلاحات و در عمق تقلید و تعطیلی عقل، شعار علم و معرفت سرمی‌دادند. از آن طرف چهره‌های گران‌قدری را داریم که تمام حیات آنها در دفاع از حقوق و آرمان‌های مردمی و خدمت به انسان‌ها سپری شد اما کمتر دم از مردم و مردم‌سالاری زدند.

آنهایی که با سیره امام خمینی(س) آشنا هستند، می‌دانند که امام از روزی که نهضت را آغاز کرد تا روزی که دیده از جهان فروبست، هیچ‌گاه شعار مردم‌سالاری نداد لیکن پیوسته به یاد مردم بود، به اندیشه‌های مردم بها می‌داد، آرمان‌های مردمی را پی

---

◆

## تاریخ به ما آموخته است که راه مردم با منافع گروهی و شخصی، تضادی سازش ناپذیر دارد.

---

می‌گرفت، با مردم یک رنگ و هم‌سنگ بود، مردم را محرم راز می‌دانست، آرمان‌های مردمی را پاس می‌داشت، همیشه کوشش داشت که گفت و شنودها و پیک و پیام‌هایی را که میان علما و هیأت حاکمه جابر رد و بدل می‌شود، با مردم در میان بگذارد، در ایران و عراق از دیدار خصوصی با مقامات دولتی خودداری می‌کرد و نمایندگان دولت را در جمع مردم به حضور می‌پذیرفت. به دنبال آغاز نهضت اسلامی در نخستین گام دستور داد نامه‌ها و تلگرام‌هایی را که میان علما و رژیم شاه رد و بدل می‌شود، به چاپ برسد و در دسترس مردم قرار گیرد. از گویندگان اسلامی و سخنوران روحانی خواست که در سنگر منابر واقعیت‌ها را برای مردم روشن کنند و آگاهی توده‌ها را بالا ببرند. خود نیز در هر فرصتی با مردم سخن گفت و با

روشنگری‌های خود ملت را به صحنه کشانید و نهضتی مردمی پدید آورد و با یاری و همراهی مردم آن را رهبری کرد و تداوم بخشید. آنگاه که از زندان شاه رهایی یافت (۱۶ فروردین ۱۳۴۳) مسائلی را که در زندان میان او و مقامات دولتی گذشته بود، برای ملت بازگو کرد و آنان را در جریان گفتگوهای دوران زندان قرار داد. در دو سخنرانی ۲۱ فروردین و ۲۶ فروردین ۴۳، بخشی از سخنرانی خود را به مطالبی که در زندان میان او و مقامات دولتی رد و بدل شده بود اختصاص داد. نکته در خور توجه آنکه در شرح و بیان گفت و شنود زندان، دقت داشت آنچه را که در زندان به مقامات گفته است، دقیقاً بازگو کند و مطالب کم و زیاد نشود. در سخنرانی ۲۶ فروردین ۴۳، آنگاه که جمله‌ای را که در زندان نگفته بود، ناخواسته بر زبان آورد، بی‌درنگ به اصلاح آن پرداخت و صریحاً اعلام کرد که این جمله را در زندان نگفته است که عمق راستی، درستی و صداقت او را با مردم می‌نمایاند. متن آن فراز از سخنان امام را در پی می‌آوریم:

...آمد گفت به من که خب، آن دولت با شما چه بود و چه کرد... ما متأسفیم، خب آنکه رفت بحمدالله. حالا یک دولتی آمده است که این اشخاصش بسیارشان، پدرانشان روحانی بوده‌اند و متدینند... گفتم که آقا! نه ما دشمنی با آن دولت داشتیم و نه عقد اخوتی با شما خواندیم، ما به اعمالتان نگاه می‌کنیم... اگر اعمال شما تکرار اعمال آنهاست همان‌طور که با او مخالف بودیم و هستیم الی یوم القیامه و رویشان سیاه شد تا آخر، شما هم آن جور خواهید شد، ما همانیم و مخالفت می‌کنیم و اگر چنانچه رویه را تغییر بدهید ... خاضع بشوید نسبت به احکام شرع، تصویب‌نامه‌های باطل را - آنهاپی که مخالف احکام شرع است - لغو کنید، خضوع کنید نسبت به احکام شرع. البته این تصویب‌نامه‌ها را لغو کنید اینجا می‌گویم، آنجا گفتم خاضع بشوید برای احکام شرع...<sup>۱</sup>

امام، افزون بر آنکه شخصا با مردم صفا و صداقت داشت و با آنان با راستی و درستی برخورد می‌کرد، در نوشته‌های دیگران نیز اگر در مورد او و خاندانش کوچک‌ترین نکته،

اغراق آمیزی می‌دید، آن را اصلاح می‌کرد و به نویسنده تذکر می‌داد که از هرگونه ستایش و نکوهش اغراق آمیز خودداری ورزد. چنان که در مقدمه کتاب نهضت امام آورده‌ام، این کتاب را پیش از چاپ نزد ایشان بردم، به رغم نداشتن فرصت، بخش‌هایی از آن را مورد مطالعه قرار داد و روی نکته‌هایی انگشت گذاشت که از ریزی بی‌نی و وارستگی روحی و اخلاقی او نشان دارد. در کتاب یاد شده در بخش زندگینامه آمده بود: «... مادر امام خمینی، بانو هاجر، زنی دانا و روشن ضمیر...»، امام روی «دانا و روشن ضمیر» خط کشید و بدین‌گونه از این نگارنده خرده گرفت که از کجا می‌دانید بانویی که سده‌ای پیش در یکی از روستاهای ایران می‌زیسته است «دانا و روشن ضمیر» بوده است؟! درباره دوران کودکی امام آورده بودم: «... امام خمینی در همان اوان کودکی شوق و علاقه فراوانی به تحصیل علم و دانش داشت...» امام روی واژه

«فراوان» خط کشید و بدین‌گونه نگارنده را به

دقت نظر و دوری‌گزینی از گزاره‌گویی حتی در حد ناچیز فراخواند و بارها نیز به صورت کتبی و شفاهی به نگارنده یاد آوری کرد که «...مبالغه صحیح نیست، باید مطالب چنان که بوده است، نوشته شود...»<sup>۱</sup>

این راه، روش و منش رهبری است که از خود رسته و به خدا پیوسته است، بندهای نفسانی و شیطانی را از هم گسسته و از کیش شخصیت رهیده است، برای خدا سخن می‌گوید و برای او قلم می‌زند و در راه رضای او گام برمی‌دارد و در زمره رهبرانی

«فراوان» خط کشید و بدین‌گونه نگارنده را به

دقت نظر و دوری‌گزینی از گزاره‌گویی حتی در حد ناچیز فراخواند و بارها نیز به صورت کتبی و شفاهی به نگارنده یاد آوری کرد که «...مبالغه صحیح نیست، باید مطالب چنان که بوده است، نوشته شود...»<sup>۱</sup>

این راه، روش و منش رهبری است که از خود رسته و به خدا پیوسته است، بندهای نفسانی و شیطانی را از هم گسسته و از کیش شخصیت رهیده است، برای خدا سخن می‌گوید و برای او قلم می‌زند و در راه رضای او گام برمی‌دارد و در زمره رهبرانی

دقت نظر و دوری‌گزینی از گزاره‌گویی حتی در حد ناچیز فراخواند و بارها نیز به صورت کتبی و شفاهی به نگارنده یاد آوری کرد که «...مبالغه صحیح نیست، باید مطالب چنان که بوده است، نوشته شود...»<sup>۱</sup>

۱. نهضت امام خمینی، از این نگارنده، دفتر نخست، مقدمه چاپ پانزدهم، ص ۵۶، زیرنویس.

است که خداوند در وصف آنان آورده است: «از آنها پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند». در برابر این‌گونه امامان و رهبران راستین، مدعیان دروغین پیشوایی، خودپرستان سست پایه و بی‌مایه ایستاده‌اند که راهشان از مردم جداست، از کیش شخصیت نرهمیده‌اند، در هر قلمی و قدمی که بر می‌دارند خود را می‌بینند، به خود می‌اندیشند، خود را می‌ستایند، از مردم سخن می‌گویند لیکن به باند و اطرافیان خود ارج می‌نهند و در راه دفاع از نزدیکان، وابستگان، اطرافیان و در یک کلام باند خود، قیصریه را به آتش می‌کشند، با مردم با راستی و درستی سخن نمی‌گویند و از مردم در راه منافع شخصی و گروهی بهره‌برداری می‌کنند، اگر علم دارند، حکمت و بصیرت ندارند اهل خرد نیستند و علم آنان با جهل آمیخته است. به گفته شهید مطهری:

عالمند ولی جاهلند، عالمند به معنی اینکه فراگرفته از بیرون زیاد دارند، خیلی چیزها یادگرفته‌اند اما ذهنشان یک انبار بیشتر نیست... در غالب مواردی که می‌بینید اسلام جاهل را کوبیده، جاهل در مقابل عالم و به معنی بی‌سواد نیست، بلکه جاهل ضد عاقل است، عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد، جاهل کسی است که این قدرت را ندارد... این جور اشخاص از نظر اسلام جاهلند، یعنی عقلشان را کد است، ممکن است علمش زیاد باشد ولی عقلش را کدست... عقل را باید با علم توأم کرد...<sup>۱</sup>

علم و دانشی که با عقل و خرد آمیخته نباشد نه تنها صاحبان دانش را سودی نمی‌بخشد، بلکه مایه تباهی و روسیاهی آنان می‌شود و آنان را آلت دست شیادانی می‌سازد که به نام «اطرافی» گرد آنان را می‌گیرند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را به دست آنان و به نام آنان اجرا می‌کنند و آنان را به گروه‌گرایی می‌کشانند و تاریخ به ما آموخته است که راه مردم با منافع گروهی و شخصی، تضادی سازش ناپذیر دارد، آنان که در ورطه گروه‌گرایی افتادند، هیچ‌گاه به یاد مردم نیستند و با مردم نمی‌توانند همراه و همراز باشند. تاریخ دوران معاصر گواه صادق این ادعاست. جریانات بی‌ریشه و فاقد اندیشه که زیر پوشش الفاظ فریبنده‌ای چون

«روشنفکر» در کشور ما در دویست سال اخیر بازیگر صحنه بودند، هیچ‌گاه با آرمان‌های مردمی همراه و همگام نشدند، از مردم شناخت درستی به دست نیاوردند، راه مردم را برنمی‌تابیدند، زبان مردم را در نمی‌یافتند، به آرمان‌های مردمی نیندیشیدند و پیوسته راهشان از مردم جدا بود. چون گرفتار منافع شخصی و گروهی خود بودند و اگر در مقاطعی روی حساب‌هایی با مردم همراهی نشان دادند و در صف ملت‌ها ایستادند، تداوم نداشت. دیری نپایید که در میانه راه، مردم را تنها گذاشته و راه خود را از مردم جدا کردند و رویاروی مردم ایستادند. نمونه آن را در نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت، قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و انقلاب اسلامی ایران دیدیم و در آینده نیز خواهیم دید که در این فرگرد مجال بررسی آن نباشد.

از شگردهای مدعیان دروغین پیشوایی برای رویارویی با رهبران راستین، دروغ‌پردازی و فریب‌کاری می‌باشد که از آن در راه رویارویی با حرکت‌های خروشان مردمی بهره‌برداری‌های فراوان می‌شود. عناصر منفعت‌طلب و گروه‌گرا آنگاه که حرکت‌های اجتماعی جامعه را با نیازهای شخصی، نفسانی و منافع گروهی خود ناسازگار می‌بینند، بی‌درنگ با شعارهای جذابی چون «مردم‌سالاری»، «قانون‌مداری»، «آزادی‌خواهی»، «عدالت‌گستری»، «اصلاح‌طلبی»، «اصلاح‌اندیشی»، «حقوق بشر» و... به رویارویی با حرکت‌های مردمی برمی‌خیزند و در راه در هم شکستن آن، از هیچ اقدامی پروا نمی‌کنند و می‌کوشند که راه ملت‌ها و در واقع راه خدا را بی‌رهرو سازند.

دروغ‌پردازی، تحریف حقایق و وارونه‌نویسی رخدادهای تاریخی از بزرگ‌ترین و برنده‌ترین حربه‌های دیرینه مخالفان در جنبش‌های دینی و مردمی و پیروان منافع شخصی و گروهی در درازای تاریخ است.

در این روش رخدادهای تاریخی به گونه‌ای تعریف و تحلیل می‌شوند که از صدر و سیاق آن معانی‌ای استخراج می‌شود که در نهایت مبین اثرات همان جریان در همه رخدادهای مؤثر تاریخ آن دوره قلمداد شود.

این حقیقت دارد که آنهایی که تاریخ یک ملت را تحریف می‌کنند خیانت آنها به استقلال و آزادی یک ملت به مراتب بیشتر از کسانی است که با زور و استبداد بر ملتی فرمانروایی می‌کنند. اختناقی که تحریف‌گران تاریخ به وجود می‌آورند، سیاه‌تر از اختناقی است که مستبدین تاریخ ایجاد می‌کنند. زیرا در استبداد سیاسی جسم یک ملت به بند کشیده می‌شود اما در تحریف تاریخ روح یک ملت به اسارت گرفته می‌شود.

تحریف‌گران تاریخ با احساسات و عقل جامعه بازی می‌کنند و از اینکه جامعه را از بنیادهای عاطفی و عقلی تهی می‌کنند، به خود می‌بالند.

خاطرات منسوب به آقای منتظری در بهره‌گیری از این روش ضد تاریخی در دوران معاصر در نوع خود بی‌نظیر است. اگر چه ممکن است همه کسانی که این خاطرات را مطالعه کرده‌اند به ماهیت ضد تاریخی بودن آن واقف نگردند، اما آنهایی که در تحولات پنجاه ساله اخیر ایران دستی داشته و خود از نزدیک شاهد بسیاری از وقایع آن بوده‌اند به درستی اذعان دارند که در لابلای این خاطرات، رخدادهای راست و دروغ به گونه‌ای درهم تنیده شده است که به ندرت در سنت خاطره نویسی دوران معاصر ایران سابقه داشته است.

این نشان می‌دهد که تنظیم کنندگان این خاطرات در حرفه خود تبحر کافی داشته و به روش‌های تحریف تاریخ نیز کاملاً واقف بودند.

در شماره‌های پیشین فصلنامه، بالغ بر ۲۴ نمونه از مصادیق عینی تحریف رخدادهای تاریخ انقلاب اسلامی را در خاطرات منسوب به آقای منتظری بازگو کردیم و دلایل و شواهدی را در رد و نادرستی آن ارائه دادیم.

---

شهادت مطهری: در غالب مواردی که می‌بینید اسلام جاهل را کوبیده، جاهل در مقابل عالم و به معنی بی‌سواد نیست، بلکه جاهل ضد عاقل است، عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد، جاهل کسی است که این قدرت را ندارد.

---

اکنون نمونه‌های دیگری از این تحریفات را پی می‌گیریم:

۲۵. چنان که در شماره سوم فصلنامه یادآوری شد از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است:

...اعلامیه‌هایی را که محمد در صحن مطهر پخش می‌کرد، در بین امضا کنندگان اسم من هم بود و چون محمد پسر من بود، در این ارتباط لابد من را مؤثر می‌دانستند...<sup>۱</sup>  
ما در آن بخش با دلایل متقن روشن کردیم اعلامیه‌ای را که شهید محمد منتظری و دیگر مبارزان روحانی در صحن مطهر توزیع کردند، اصولاً با امضای افراد نبود بلکه با امضای «حوزه علمیه قم» و با عنوان «اعلام خطر» منتشر شده بود، اکنون اسنادی را که در تأیید دلایل ما می‌باشد و از اسناد ساواک به دست آمده است در پی می‌آوریم؛ یکی از این اسناد به اصطلاح «شرف عرضی» است که مقامات به شخص شاه گزارش می‌کردند:



مفتخرا به شرف عرض همایونی  
می‌رساند: طبق اطلاعاتی که به ساواک  
واصل گردیده بود عده‌ای از روحانیون  
افراطی و طرفداران آیت‌الله خمینی قصد  
داشتند به هنگام تحویل سال اقدام به  
پخش اعلامیه در شهرستان قم بنمایند.  
با مراقبت‌هایی که در این باره به عمل  
آمد پنج نفر از طلاب به اسامی:

۱. علی دهخدا
۲. یزدان امینی
۳. سید قاسم داود الموسوی

۴. حمید مددی

۵. محمدعلی منتظری

حین پخش اعلامیه‌ای تحت عنوان «اعلام خطر» در صحن مطهر حضرت معصومه توسط مأمورین انتظامی دستگیر و تحت بازجویی قرار گرفتند و متعاقبا چهار نفر از روحانیون به اسامی:

۱. شیخ حسینعلی منتظری

۲. علی حجتی کرمانی

۳. عبدالرحیم ربانی شیرازی

۴. احمد بیگدلی آذری

که در مظان تهیه اعلامیه مورد بحث قرار گرفته و سه نفر از آنان دارای درجه اجتهاد بوده و در حوزه علمیه قم به کار تدریس اشتغال دارند دستگیر می‌شوند...

سند دوم گزارش ساواک است که در آن به صراحت آمده است: «اعلامیه پلی‌کیپی شده تحت عنوان اعلام خطر و به امضای حوزه علمیه

قم می‌باشد. متن آن چنین است:

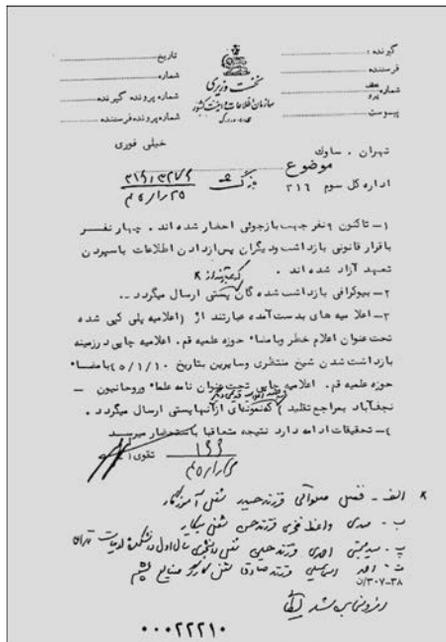
تهران، ساواک

اداره کل سوم ۳۱۶ بازگشت ۳۱۶/۳۲۷۶  
۴۵/۱/۲۵

۱. تا کنون ۹ نفر جهت بازجویی احضار شده‌اند. چهار نفر با قرار قانونی بازداشت و دیگران پس از دادن اطلاعات با سپردن تعهد آزاد شده‌اند.

۲. بیوگرافی بازداشت شدگان، پستی ارسال می‌گردد.

۳. اعلامیه‌های به دست آمده عبارتند از (اعلامیه پلی‌کیپی شده تحت عنوان اعلام



خطر و به امضای حوزه علمیه قم، اعلامیه چاپی در زمینه بازداشت شدن شیخ منتظری و سایرین به تاریخ ۴۵/۱/۱۰ به امضای حوزه علمیه قم، اعلامیه چاپی تحت عنوان نامه علما و روحانیون نجف آباد به مراجع تقلید و چند اعلامیه قدیمی دیگر که نمونه‌ای از آنها، پستی ارسال می‌گردد.

۴. تحقیقات ادامه دارد. نتیجه متعاقبا به استحضار می‌رسد.

تقوی  $\frac{۱۶۶}{۴۵/۱/۱۶}$

[اسامی بازداشت شدگان]

الف. فضل صلواتی، فرزند حیدر، شغل آموزگار.

ب. مهدی واعظ فخری، فرزند حسن، شغل بیکار.

پ. سید مجتبی احمدی، فرزند حسین، شغل دانشجوی سال اول دانشکده ادبیات

تهران.

ت. احمد اسماعیلی، فرزند صادق، شغل کارگر صنایع پشم.

۲۶. نمی‌دانیم روش‌های وسوسه‌انگیزی که در خاطرات آقای منتظری تداعی کننده غرور و کیش شخصیت گوینده خاطرات است از آن اوست یا اینکه تنظیم کنندگان خاطرات با ساختن پرسش‌ها و پاسخ‌های حساب شده به خیال‌پردازی دست زده و تحریف‌های ساخته و پرداخته ذهن خود را استواری بخشیده‌اند. اما در سراسر خاطرات منسوب به آقای منتظری می‌بینیم از این روش نادرست بهره فراوان برده شده است. به عنوان نمونه پرسش و پاسخی را از کتاب خاطرات آقای منتظری عینا بازگو می‌کنیم؛ این پرسش و پاسخ زیر عنوان: «ارعاب متولی مسجد اعظم برای تعطیلی درس مراجع در این مسجد» آمده است:

س: پس از هجوم به مدرسه فیضیه و ارعاب حوزه علمیه قم گویا مدتی درب مسجد

اعظم را به روی حضرت عالی و مرحوم امام و آیت‌الله شریعتمداری بسته بودند، علت

آن چه بود؟

ج: در آن زمان هم درس آقای خمینی و هم درس آقای شریعتمداری در مسجد اعظم

بود، از جمله کارهایی که آنها کرده بودند ترساندن متولی مسجد اعظم بود، بعد ایشان هم گفته بود که بروند درهای مسجد را ببندند که آقایان نروند درس و در نتیجه وقتی درهای مسجد اعظم بسته شد آقایان درس را در صحن حضرت معصومه (س) شروع کردند... در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم و دیگران را هم تشویق می‌کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری که در صحن کوچک برگزار می‌شد، شرکت کنند... بر سر ما هم یک بار این بازی را در آوردند، در سالن مسجد اعظم را بر روی ما بستند من هم آدم بیرون پشت در سالن مسجد درس گفتم...<sup>۱</sup>

در این پرسش و پاسخ مباحث به گونه‌ای تنظیم شده که نتایج آن از ابتدا در خود سؤال نهفته است. در زیر عنوان «تعطیلی درس مراجع» نخست نام آقای منتظری را آورده است: «گویا مدتی درب مسجد اعظم را به روی حضرت‌عالی و مرحوم امام و آیت‌الله شریعتمداری بسته بودند» و بدین‌گونه کوشیده است و انمود کند که آقای منتظری از سال ۴۲ در زمره مراجع قرار داشته و هم‌تراز امام بوده است! در صورتی که در آن روز آقای منتظری نه تنها در زمره مراجع تراز اول بلکه حتی تراز دوم هم نبود.

تنظیم‌کنندگان خاطرات می‌دانند که اصولاً در آن روزها آقای منتظری حتی درس خارج هم نمی‌گفت چه برسد به اینکه در مسجد اعظم تدریس داشته باشد. یک درس از سطح در مسجد امام حسن عسگری (ع) می‌گفت که شمار محدودی از طلاب در آن شرکت می‌کردند و از اساتید معروف دروس سطح نیز به شمار نمی‌آمد. در آن روز از اساتید سطح که معروف بودند و دروسشان مورد استقبال طلاب بود آقایان سلطانی، سبحانی، ناصر مکارم شیرازی، مشکینی، حسین نوری، دوزدوزانی، اعتمادی، ستوده و... بودند که برخی از آنان در مسجد اعظم تدریس می‌کردند. از آنجا که آقای منتظری خود می‌دانست که در آن روز در مسجد اعظم درس نمی‌گفته است، در پاسخ، به خود جرأت و رخصت نداده است که نام خود را در جرگه کسانی

بیاورد که در مسجد اعظم تدریس می‌کرده‌اند، از این رو، در پاسخ آورده است (یا شاید آورده‌اند): «...در آن زمان هم درس آقای خمینی و هم درس آقای شریعتمداری در مسجد اعظم بود...».

آقای منتظری برای اینکه دروغ پرسش کنندگان را استواری ببخشد و «دفع دخل مقدر» از این شبهه کرده باشد که اگر او در آن روز از مراجع بوده است، چگونه در درس امام شرکت می‌کرده و از زمره شاگردان امام بوده، آورده است و یا در واقع از زبان او آورده‌اند: «...در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم و دیگران را هم تشویق می‌کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری... شرکت کنند...!!» در خاطره‌نگاری منسوب به آقای منتظری، گاهی از برخی رفتار و گفتار امام نسخه‌برداری ساده‌لوحانه‌ای شده است، لیکن از آنجا که تنظیم کنندگان به درستی در نیافته بودند که برخی از کار و کردار امام را در کجا و در چه مناسبتی می‌توان تقلید کرد، به شکل ناشیانه‌ای آن را به کار می‌بندند. چنان که در شماره‌های گذشته فصلنامه آمد<sup>۱</sup> تنظیم کنندگان خاطرات آقای منتظری و خود ایشان شنیده بودند که امام به آقای بروجردی بارها یادآور می‌شد که با علمای سراسر ایران دست کم هر سالی یک بار گردهمایی داشته باشند حتی اگر در حد «گپ زدن و چای نوشیدن باشد» مفید است.

لیکن چون درک درستی از این گفتار امام و مناسبت آن وجود نداشت، این جمله امام را در مقطعی به کار بردند که خامی و نسنجیدگی سخن یا سخن‌سازان را بر ملا می‌کند. آنگاه که از آقای منتظری می‌پرسند در جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی نقش شما چه بود، پاسخ می‌دهد: «...ما منزل مراجع می‌رفتیم و از آنها درخواست می‌کردیم که هفته‌ای یک بار هر چند برای چای خوردن هم شده کنار یکدیگر بنشینند...!!»<sup>۲</sup> در صورتی که در آن جریان مراجع قم که به مبارزه با تصویب‌نامه یاد شده برخاسته بودند، گاهی در هر هفته چند بار جلسه

۱. فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، شماره ۲، ص ۶۸.

۲. خاطرات، ص ۲۰۹.

داشتند و گفتگوی فشرده پیرامون مسائل متراکم و پیچیده سیاسی حتی فرصت چای نوشیدن به آنها نمی‌داد و دیگر جای این نبود که کسی آنان را به گردهمایی فراخواند و به آنها بگوید اگر با هم حرفی ندارید دور هم بنشینید و چای بنوشید!

خاطره‌ای که از زبان آقای منتظری آمده است که «...در آن زمان من خودم برای تشجیع و ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم...»، در واقع کپی ناشیانه‌ای از روش امام پس از ورود آقای بروجردی به قم می‌باشد.

امام برای استواری مقام و موقعیت علمی آن مرحوم، چند صباحی در درس او شرکت می‌کرد تا او را به حوزه قم به درستی بشناساند. تنظیم کنندگان خاطرات آقای منتظری بر آن بوده‌اند حضور او را در حوزه درسی امام در سال ۱۳۴۲، نه برای استفاده، بلکه «برای تشجیع و ترغیب دیگران» وانمود کنند! انگار امام تازه وارد حوزه قم شده بود! طلاب حوزه از او شناخت نداشتند! مقام و موقعیت علمی امام بر حوزوی‌ها پنهان و پوشیده بود! از این رو، آقای منتظری که گویا «هم‌تراز امام بود!» ناگزیر شد «برای تشجیع و ترغیب دیگران» به رغم بی‌نیازی خود! در درس امام حضور یابد! و بدین‌گونه امام را گام به گام به حوزه بشناساند! و زمینه مرجعیت او را هموار سازد!

اما فراموش می‌کنند که خود آقای منتظری در خاطرات خود اذعان کرده است که «تعداد شاگردان ایشان» در دوره دوم درس خارج که در دهه ۲۰ بود «به پانصد، ششصد نفر رسید»<sup>۱</sup> در جای دیگر صریحاً می‌گوید: «...درس آقای خمینی در زمان آیت‌الله بروجردی از مهم‌ترین درس‌ها بود و حدود پانصد، ششصد نفر شاگرد داشت.»<sup>۲</sup> سرهنگ قلقلسه رئیس دایره امنیت و مذاهب ساواک در گزارشی در سال ۱۳۳۵ شمار شاگردان امام را «حدود پانصد نفر» گزارش کرده است.<sup>۳</sup> باید دانست که شمار شاگردان امام در پی رحلت آقای بروجردی در سال ۱۳۴۰

---

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۲۵۷.

۳. نهضت امام، دفتر اول، چاپ پانزدهم، ص ۱۲۳۷.

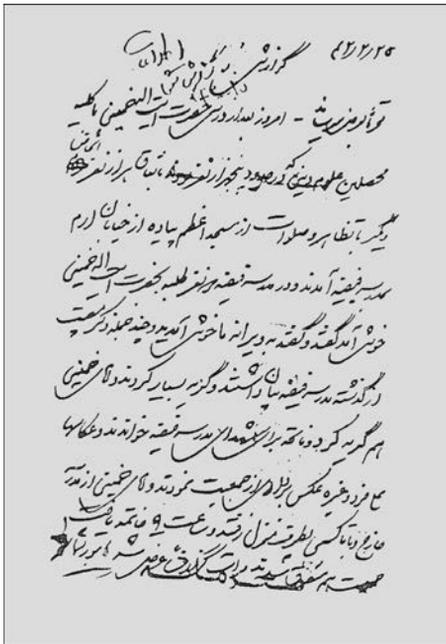
دو برابر شد، به گونه‌ای که مسجد سلماسی گنجایش نداشت و شماری از شاگردان ناگزیر در بیرون مسجد، در میان کوچه سلماسی می‌ایستادند، این وضع امام را ناگزیر کرد که به درخواست شاگردان تن در دهد و محل تدریس را به مسجد اعظم منتقل سازد. در پی آغاز نهضت از آنجا که گاهی امام در میان درس وارد بحث سیاسی می‌شد و سخنرانی می‌کرد، بسیاری از طلابی که هنوز درسشان به خارج نرسیده بود، مانند نگارنده به عنوان مستمع آزاد در حوزه درس خارج امام حضور می‌یافتند، به گونه‌ای که گاهی شبستان مسجد در هنگام تدریس امام پر از جمعیت می‌شد و ورود و خروج با دشواری صورت می‌گرفت.

شهربانی قم در گزارشی شمار شرکت کنندگان در درس امام را پنج هزار نفر تخمین زده است که به روزی مربوط می‌شود که امام در ضمن درس به سخنرانی پرداخته است. در گزارش شهربانی چنین آمده است:

۴۲/۲/۲۵

...امروز بعد از درس، حضرت آیت‌الله خمینی با کلیه محصلین علوم دینی که در حدود پنج هزار نفر بودند، به اتفاق هزار نفر اشخاص دیگر با تظاهر و صلوات از مسجد اعظم پیاده از خیابان ارم به مدرسه فیضیه آمدند و در مدرسه دو نفر طلبه به حضرت آیت‌الله خمینی خوش آمد گفتند و...

در چنین شرایطی چگونه آقای منتظری (یا تنظیم کنندگان خاطرات او) ادعا می‌کنند که «...در آن زمان من خودم برای تشجیع و



ترغیب دیگران در درس آقای خمینی شرکت می‌کردم و دیگران را هم تشویق می‌کردم که در درس ایشان و درس آقای شریعتمداری... شرکت کنند»!...؟ راستی در آن روز و روزگار که

بالغ بر هزار نفر اهل علم، در پای درس امام زانو می‌زدند که بیش از چهار صد نفرشان صاحب‌نظر و مجتهد بودند، به این «تشجیع و تشویق» آقای منتظری چه نیازی بود؟ و دستاورد آن چه می‌توانست باشد؟!<sup>۱</sup>



ممکن است ادعا شود که این «تشجیع و تشویق» برای این بود که شاگردان درس امام از فشاری که رژیم شاه در آن روزها بر امام وارد می‌کرد، مرعوب نشوند و از حضور در درس امام خودداری نورزند، در پاسخ باید

بگویم اولاً تا آنجا که نگارنده به خاطر دارد آقای منتظری پیش از آغاز نهضت امام در کلاس درس او حضور می‌یافت و ثانیاً شاگردان امام به صورت غالب و نیز اکثریت قریب به اتفاق طلاب جوان سر در راه امام نهاده بودند و نسبت به امام عشق می‌ورزیدند و با نیروی جوانی و خدایی خود بسیاری از اساتید و فضلا را به یاری امام تشجیع و تشویق می‌کردند و اتفاقاً به یاد دارم که یکی از اعتراضات برخی از روحانیان جوان به آقای منتظری در آن روزها بر سر این بود که چرا امام را به عنوان اعلم معرفی نمی‌کند (آقای منتظری آقای حکیم را اعلم می‌دانست و تا او در قید حیات بود به اعلمیت امام رأی نداد).<sup>۱</sup>

از زبان آقای منتظری آورده‌اند که «دیگران را تشویق می‌کردم در درس آقای شریعتمداری شرکت کنند»، اگر این ادعا صحت داشته باشد، باید گفت آن اتهامی که در خاطرات به ناحق بر آیت‌الله مشکینی وارد شد که «می‌خواست... دفاعی هم از آقای شریعتمداری شده باشد»<sup>۲</sup> بر

---

۱. به خاطر دارم که در سال ۱۳۴۵ یکی از طلاب علوم اسلامی قم به نام سید کاظم ارفع که اکنون از امامان جماعت تهران می‌باشند طی نامه‌ای از آقای منتظری پرسیدند که من مقلد آقای حکیم هستم. آیا می‌توانم به امام خمینی رجوع کنم؟ آقای منتظری به گونه‌ای پاسخ داده بود که اعلمیت آقای حکیم را اثبات می‌کرد که موجب ناراحتی و نگرانی دوستان از جمله شهید محمد منتظری شد.

۲. خاطرات، ص ۲۰۳.

خود او وارد است و این سؤال را ایجاد می‌کند که خود آقای منتظری از سال ۴۲ «مدافع آقای شریعتمداری بوده است»؟!

در پایان این پرسش و پاسخ از زبان آقای منتظری آمده است: «...بر سر ما هم یک بار این بازی را در آوردند و در سالن مسجد اعظم بر روی ما بستند، من هم آمدم بیرون پشت در سالن مسجد درس گفتم...»، بدون اینکه توضیح دهد این رویداد در چه سالی و در چه تاریخی و روی چه علتی بوده است، آیا بستن در شبستان جنبه سیاسی داشته؟ یا شبستان مسجد در دست تعمیر بوده است؟ و آیا اصولاً آقای منتظری در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در مسجد اعظم تدریس داشته است یا این ادعا نیز چیزی جز تاریخ‌نگاری ذهنی نیست؟! بی‌تردید تا سال ۱۳۴۵ که نگارنده در ایران به سر می‌برد، آقای منتظری در مسجد اعظم کلاس درس نداشت.

۲۷. از زبان آقای منتظری ادعا شده است:

...پس از فوت آیت‌الله بروجردی از روزنامه‌ها آمده بودند با طلبه‌ها راجع به مراجع مصاحبه می‌کردند، ما آیت‌الله خمینی را مطرح کردیم و روزنامه‌ها نام ایشان را جزو مراجع نوشتند...

اولاً در آن روز این‌گونه مرسوم نبود که خبرنگاران در کوچه و بازار راه بیفتند و با مردم یا طلاب مصاحبه کنند.

ثانیاً نمایندگان و خبرنگاران روزنامه‌ها در قم به علت اینکه بلیت بخت‌آزمایی، ورق قمار و کتاب‌های سکسی می‌فروختند، از نظر روحانیان و طلاب آن‌قدر منفور بودند که به خود جرأت نمی‌دادند به فیضیه و طلاب و روحانیان نزدیک شوند.

ثالثاً آقای منتظری از نظر ارباب جراید و مطبوعات چهره شناخته شده‌ای نبود که خبرنگاران سراغ او بروند، تنها روحانیانی که در حوزه قم از نظر ارباب جراید شناخته شده بودند نویسندگان مجله «مکتب اسلام» بودند.

رابعاً اگر خبرنگاری به سراغ آقای

منتظری رفته بود و با او در زمینه مراجع گفتگویی کرده بود، بی‌تردید آقای منتظری یا تنظیم‌کنندگان خاطرات او آن را با آب و تاب بیان می‌کردند که خبرنگار روزنامه‌ای مثلاً به منزل آمد، یا سر درس من حاضر شد و یا اینکه در مسیر راه جلوی مرا گرفت. آقای منتظری در خاطرات آنگاه که با

کلمه «ما» و به صورت سر بسته ادعایی

می‌کند: «ما آیت‌الله خمینی را مطرح کردیم» نشان از این نکته دارد که شخصاً نقشی نداشته است و می‌خواهد به اصطلاح خود را به گونه‌ای «قاطی» کند!

خامساً این علمای تهران مانند شهید مطهری، شهید بهشتی و شهید محلاتی و حتی مرحوم سید محمد بهبهانی بودند که در گفتگو با برخی از ارباب جراید از مقام و موقعیت علمی امام سخن گفتند. آن‌گونه که شهید محلاتی روایت می‌کرد در ملاقات خصوصی‌ای که برخی از ارباب جراید مانند عباس مسعودی در پی درگذشت آقای بروجردی با سید محمد بهبهانی داشتند، آقای بهبهانی صریحاً اظهار کرده بود «آقای خمینی اگر به میدان بیاید از همه این مراجع شایسته‌تر است، حیف که اهلش نیست».

سادساً مقامات دولتی و کارشناسان رژیم شاه در امور روحانیت سالیان درازی پیش از درگذشت آقای بروجردی از مقام و موقعیت امام آگاهی داشتند، چنان که در پیش اشاره شد، سرهنگ قلقلسه در گزارش خود در سال ۱۳۳۵، شمار شاگردان امام را و اینکه در کدام منطقه ایران مقلد دارد، بازگو کرده است، بنابراین امام به عنوان مرجع تقلید مطرح بود، نه اینکه آقای منتظری بنا بر ادعای خود، او را مطرح کرده باشد و روزنامه‌ها طبق گفته او «نام ایشان را جزو مراجع» نوشته باشند.

جریانات بی‌ریشه و فاقد اندیشه که زیر پوشش الفاظ فریبنده‌ای چون «روشنفکر» در کشور ما در دو بیست سال اخیر بازیگر صحنه بودند، هیچ‌گاه با آرمان‌های مردمی همراه و همگام نشدند.

...همه مراجع برای آیت‌الله بروجردی فاتحه گرفتند و هر کدام به تناسب موقعیت خود زودتر اعلام فاتحه می‌کردند آیت‌الله خمینی شاید نفر پانزدهم، شانزدهم بود که اعلام فاتحه کرد...<sup>۱</sup>

در این فراز از خاطرات تلاش شده است، به شکل مرموزی مقام علمی و اجتماعی امام را به زیر سؤال ببرد و او را از نظر مقام و موقعیت در حوزه قم در رده «پانزدهم، شانزدهم» بنمایاند که لابد در ردیف فضایی تراز دوم حوزه قرار داشته است!! در صورتی که اعلام فاتحه از طرف امام پس از دیگران نه به تناسب موقعیت، بلکه روی ادب و فروتنی بود که نمی‌خواست در برپایی مراسم بزرگداشت، معارض دیگران باشد. اصولاً دأب امام در این‌گونه برنامه‌ها این بود که می‌گذاشت همه کسانی که برآند مراسمی

برپا دارند، برنامه خود را اعلام کنند و به انجام برسانند، آنگاه که برپایی مراسم از طرف این و آن به پایان می‌رسید و دیگر از طرف کسی اعلام فاتحه نمی‌شد، امام مراسمی برپا می‌داشت. نگارنده به یاد دارد که در پی درگذشت آقای حکیم در نجف اشرف در سال ۱۳۴۹، آنگاه که مراجع تراز اول و دوم، فضلا و اساتید حوزه، طلاب برخی شهرها و کشورها و حتی اصناف بازار مراسم فاتحه برپا کردند، امام آخرین نفری بود که برای آن مرحوم مراسم بزرگداشتی گرفت و دستور داد که در اعلام مراسم از طرف او، نام او را بدون هیچ‌گونه عناوین و القابی

ببرند. آنگاه که از بلندگوی صحن مطهر حضرت مولا علی (ع) اعلام شد که مراسم بزرگداشتی از طرف «سید خمینی» برای آیت‌الله حاج سید محسن حکیم برگزار می‌شود، شماری از جوانان عرب و طلاب به دفتر مؤذن هجوم بردند و می‌خواستند گوینده را مورد ضرب و شتم قرار دهند که چرا از امام به صورت اهانت‌آمیز نام برده است. گوینده دست خط امام را به آنان ارائه داد که در آن تأکید شده بود از من جز به عنوان «سید خمینی» نام برده نشود. افق عرفانی و اخلاقی امام کجا و آن تحلیل‌های ناسوتی و دنیازده کجا!

۲۹. در این خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است:

... بعضی از سران و امرای ارتش که بهایی بودند به شاه نامه نوشته بودند که فلانی

اوضاع نجف آباد را به هم زده است...<sup>۱</sup>

برای اثبات این ادعا متن سند را نیز در جلد دوم خاطرات به چاپ رسانده‌اند. ما اکنون متن آن سند را عیناً در پی می‌آوریم تا روشن شود که ادعای بالا تا چه پایه‌ای مقرون به صحت است:

وزارت جنگ

اداره: لشکر ۹ زرهی

دایره: رکن ۲

شماره ۲/۶۶۸۶

محرمانه ۳۴/۵/۲۹

ریاست ستاد ارتش

درباره وضع بهایی‌ها در نجف آباد

پیرو شماره ۳۶۱۶-۳۴/۳/۲۴-رکن ۲.

برابر گزارش شهربانی اصفهان، شیخ حسینعلی منتظری خود را نماینده آیت‌الله بروجردی در نجف آباد معرفی و روز ۳۴/۵/۲۰ از وعاظ و معتمدین و اصناف و سایر

طبقات دعوت و اظهار داشته که به موجب فتوای آیت‌الله بروجردی معامله مسلمین با بهایی‌ها تحریم گردیده و مسلمین نباید با بهایی‌ها رابطه و خرید و فروش داشته باشند. با اینکه قبلاً آموزش کافی به شهربانی اصفهان داده شده بود، مجدداً تأکید گردید که از هرگونه تحریکات و اقدامات نامبرده جدا جلوگیری شود. فعلاً آرامش در نجف آباد برقرار بوده و مأمورین انتظامی مراقب اوضاع می‌باشند. م - ع  
فرماندهی لشکر ۹ زرهی اصفهان - سرتیپ ضرغام<sup>۱</sup>

چنان که می‌بینید سند بالا نه نامه است، نه خطاب به شاه است و نه در آن آمده است که «فلانی [شیخ حسینعلی منتظری] اوضاع نجف آباد را به هم زده است»، بلکه برعکس در آن آمده است «فعلاً آرامش در نجف‌آباد برقرار است». این گزارش را اداره رکن ۲ اصفهان به ستاد ارتش داده و در آن آورده است: «شیخ حسینعلی منتظری خود را نماینده آیت‌الله بروجردی معرفی و اظهار داشته که به موجب فتوای آیت‌الله بروجردی معامله مسلمین با بهایی‌ها تحریم گردیده و... به شهربانی اصفهان... تأکید گردید که از هرگونه تحریکات و اقدامات نامبرده جلوگیری شود...» و هیچ نشانه‌ای در کار نیست که این ادعای آقای منتظری را اثبات

---

آنهایی که تاریخ یک ملت را تحریف می‌کنند خیانت آنها به استقلال و آزادی یک ملت به مراتب بیشتر از کسانی است که با زور و استبداد بر ملتی فرمانروایی می‌کنند. اختناقی که تحریف‌گران تاریخ به وجود می‌آورند، سیاه‌تر از اختناقی است که مستبدین تاریخ ایجاد می‌کنند.

---

کند که گزارش بالا را «سران و امرای ارتش که بهایی بودند» داده‌اند.

تنظیم کنندگان خاطرات وقتی پیرامون یک سند تاریخی که حتی در متن کتاب خاطرات نیز به

چاپ رسیده و تفسیر آن چندان پیچیده نیست، این‌گونه بزرگ‌نمایی و تحریف‌گری می‌کنند، آیا می‌توان باور کرد خاطراتی را که از زبان این و آن و یا به عنوان مشاهدات آقای منتظری روایت می‌کنند، بدون کم و کاست و حذف اضافات، بیهوده‌گویی و خودستایی بازگو کرده باشند؟! آیا این‌گونه خاطره‌نگاری‌ها می‌تواند اعتبار داشته باشد؟ آیا به این خاطرات که از آغاز تا پایان غالباً با خودستایی، بزرگ‌نمایی و تحریف حقایق همراه است، می‌توان اعتماد و استناد کرد؟

چقدر تفاوت است میان این روش و سیره امام که حتی از یک واژه «فراوان» که مبدا جنبه مبالغه داشته باشد، نمی‌گذرد و روی آن قلم می‌کشد و به نگارنده بارها به صورت کتبی و شفاهی نسبت به زیاده‌روی و اغراق‌گویی هشدار می‌دهد (شرح آن در چند صفحه پیش گذشت). آنگاه که می‌بیند درباره درس اخلاق او در دوران رژیم رضا شاه، در مدرسه فیضیه نوشته‌ام: «...به تدریج شعاع روحی و آثار معنوی این محفل روحانی به آنجا رسید که اهالی دیگر شهرها و مراکز هر هفته راهی قم می‌شدند و محل درس در مدرسه فیضیه آکنده از جمعیت می‌شد و مجلس رونق بسزایی پیدا می‌کرد...» بی‌درنگ در حاشیه آن می‌نگارد: «...علت اصلی توسعه این مجلس جلوگیری شدید پلیس رضا شاه بود از مطلق مجالس تعزیه و موعظه و امثال آن، از این جهت مردم علاقه‌مند بودند...»<sup>۱</sup> و بدین‌گونه این گمان را که بحث اخلاقی او از گیرایی ویژه‌ای برخوردار بوده که موجب علاقه و استقبال مردم می‌شده است، رد می‌کند و نه تنها هیچ‌گاه شخصا از کار و کوشش خود ستایش نمی‌کند و آن را به رخ دیگران نمی‌کشد، بلکه دیگران را نیز از هرگونه توصیف اغراق‌آمیز باز می‌دارد.

۳۰. در خاطرات منسوب می‌خوانیم:

س: ظاهراً بعد از این قضایا حضرت‌عالی با اصرار مانع رفتن مرحوم امام به حرم مطهر شده‌اید و به این وسیله توطئه‌ای را خنثی نمودید.

ج: جریانی که به آن اشاره کردید از این قرار است: سر شب من در خانه نشسته بودم که کسی آمد و گفت شایع است که شاه فرار کرده من بلافاصله به سرعت از منزل به قصد منزل آیت‌الله خمینی حرکت کردم، در راه نیز شایعه شنیده می‌شد، به منزل ایشان که رسیدم دیدم جمعی از جمله آقای امینی، آقای حاج سید محمدحسین لاله‌زاری و سرهنگ اشرفی و... نشسته‌اند و همان شایعه مطرح بود... ایام، ایام زیارتی بود و قم شلوغ بود. در این اثنا بعضی مصر بودند که آیت‌الله خمینی به حرم مشرف شوند و غرض در حقیقت شعار و تظاهرات بود ولی به نظر، مسئله مشکوک و مورد شبهه بود و احتمال توطئه می‌دادیم من و آقای امینی با تشرف ایشان به حرم مخالفت کردیم و گفتیم در این شرایط و شلوغی صحن و حرم تشرف شما صلاح نیست. ایشان اول قبول نمی‌کردند ولی بالاخره با اصرار ما منصرف شدند...<sup>۱</sup>

درست یک هفته از فاجعه خونین فیضیه می‌گذشت که یکباره در قم شایع شد که در ایران کودتا شده و شاه فرار کرده است، جمعی از طلاب و مردم، از جمله این نگارنده به منزل امام شتافتند و موضوع را با امام در میان گذاشتند، امام با کمال خونسردی، در حالی که دستی بر ریش خود داشت و نشسته بود، اظهار داشت:

اولا این خبر شایعه‌ای بیش نیست و باور نکنید. ثانیا بر فرض اینکه واقعیت داشته باشد، به حال ما تفاوتی نمی‌کند، ما که با فرد طرف نیستیم تا با رفتن یک فرد و آمدن فرد دیگر مشکل را تمام شده بدانیم (نزدیک به این مضامین).

و چون شب جمعه بود و امام در سال جدید به حرم ترفته بود، آن شب بنا داشت پس از نماز مغرب و عشا به حرم شرفیاب شود که شماری از طلاب و مردم که هنوز از جو رعب و وحشتی که به دنبال فاجعه فیضیه در قم پدید آمده بود مرعوب و متأثر بودند، از امام خواستند در آن اوضاع آشفته، شلوغی شهر و حضور کماندوها که پس از یورش به فیضیه هنوز در سطح شهر گشت می‌زدند، از رفتن به حرم خودداری ورزد، امام هم پذیرفت و از

رفتن به حرم منصرف شد. نه توطئه‌ای در میان بود و نه جریان پیچیده و بغرنجی پیش آمده بود که در حل آن به رهبری! آقای منتظری نیاز باشد.

این‌گونه جریان‌سازی‌ها و بزرگ‌نمایاندن یک رویداد ناچیز که تا آن پایه بی‌ارزش است که حتی نگارنده از بازگو کردن آن در تاریخ خودداری کرده است، نشان از استیصال جریانی دارد که هر پیشیزی را دستاویز قرار می‌دهند تا رهبری، قیادت و نقش منحصر به فرد آقای منتظری را در نهضت امام و انقلاب اسلامی به اثبات برسانند و از او اسطوره بسازند کیست که نداند با این‌گونه روش‌ها نه اسطوره‌ای ساخته می‌شود و نه قیادت و رهبری یک نهضت برای کسی به اثبات می‌رسد. تنها نتیجه این‌گونه تحریف‌گری‌ها خدشه‌دار کردن تاریخ است.

۳۱. دست اندرکاران تنظیم کتاب خاطرات، در جای دیگری تلاش می‌کنند با شیوه‌ای مغرضانه و مرموزانه امام را به صورت تلویحی به تفرقه‌افکنی متهم کنند و ذیل عنوان «تلاش ساواک برای تفرقه‌انگیزی بین نیروهای مبارز»، از زبان آقای منتظری یکی از اعلامیه‌های تاریخی و سرنوشت‌ساز امام را این‌گونه به زیر سؤال می‌برند:

س: در همین زمان که حضرت‌عالی در بازداشت آخری که در زندان اوین بودید، گویا آقای عبدالرضا حجازی به همراه ازغندی (بازجو) به ملاقات شما آمده و نامه‌ای را که از امام خمینی در ارتباط با وهابیت صادر شده بود به شما دادند، اولاً بفرمایید که آیا این قضیه درست است یا نه؟ ثانیاً در صورت صحت هدف آنها از این کار چه بوده؟ ثالثاً در آن شرایط هدف حضرت امام از صدور این نامه چه بوده است؟

ج: در آن زمان مسئله شهید جاوید و مباحث پیرامون آن مطرح بود و ما و دوستانمان تقریباً متهم بودیم به طرفداری از وهابیت و این‌گونه مسائل. من الان تفصیل نامه امام یادم نیست، منتها در آن شرایط به نظر من چیز خوبی نبود. آقای اشراقی (داماد امام) هم زیر آن چیزهایی حاشیه زده بود. و جریان این بود که یک روز مرا صدا زدند که ملاقات داری، من رفتم دیدم ازغندی (بازجوی ساواک) نشست و گفت آقای حجازی آمده‌اند ملاقات شما بالاخره ما نشستیم و حال و احوال کردیم، بعد آقای حجازی گفت:

شنیدی که اخیرا آقای خمینی نامه‌ای نوشته راجع به مسائل وهابیت؟! بعد آن را از جیبش در آورد و به ازغندی گفت اجازه می‌دهید بدهم به ایشان؟ ازغندی گفت ببینم - حالا مثل اینکه تمام اینها بازی بود - ازغندی گرفت و خواند و گفت خب مانعی ندارد بده. خلاصه او نامه را به من داد و من آن را بردم داخل بند. گویا هدف آنها این بود که این نامه توسط من در زندان پخش بشود. بالاخره بوی فتنه و تفرقه از آن می‌آمد. من هم جریان را به هیچ‌کس نگفتم، نامه را گذاشتم زیر تشک و آن را به هیچ‌کس بروز ندادم و تعجب کردم که آیت‌الله خمینی چطور در این شرایط این نامه را نوشته‌اند...<sup>۱</sup>

پیش از پرداختن به پاسخ شبهه‌ها و خلاف‌گویی‌های دست اندرکاران کتاب خاطرات پیرامون این پیام امام، بایسته است متن آن را عینا در اینجا بیاوریم و سپس هدف و انگیزه امام از نگارش این پیام را مورد بررسی قرار دهیم:

#### بسمه تعالی

اینجانب کرارا نظر خود را در این نحو موضوعات گفته و نوشته‌ام. بعید به نظر نمی‌آید که دستجاتی که در ایران اشتغال به فعالیت‌های ضد اسلامی و ضد مذهبی دارند با اختلاف اسم و روش، گروه‌های سیاسی باشند که با دست اجانب برای تضعیف اسلام و مذهب مقدس تشیع و مقام عظیم روحانیت به وجود آمده باشند برای انصراف ملت از مصالح روز. این جمعیت‌ها در یک امر، مشترک هستند و آن خیانت به کشور اسلامی و کوبیدن پاسداران آن و چون دشمنان اسلام و غارت‌گران ملل ضعیف مصالح خود را با نفوذ روحانیت که یگانه حافظ قرآن کریم و احکام نجات‌بخش اسلام است در خطر می‌بینند ناچار برای حفظ مصالح استعماری خود دست به ایجاد احزاب انحرافی وابسته و گروه‌های به ظاهر منتحل به اسلام و در حقیقت مخالف با آن زده‌اند. اسلام و مذهب مقدس جعفری سدی است در مقابل اجانب و عمال دست نشانده آنها چه راستی و چه چپی و روحانیت که حافظ آن است سدی است که با وجود آن اجانب نمی‌توانند به نحوی که دلخواه آنان است با کشورهای اسلامی و خصوص با کشور ایران رفتار کنند.

لهذا قرن‌ها است که با نیرنگ‌های مختلف برای شکستن این سد نقشه می‌کشند گاهی از راه مسلط کردن عمال خبیث خود بر کشورهای اسلامی و گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج بابیت و بهائیت و وهابیت و گاهی از طریق احزاب انحرافی. امروز که مکتب بی‌اساس مارکس با شکست مواجه است و بی‌پایگی آن برملا شده است عمال اجانب که خود بر ضد مکتب آن هستند در ایران از آن ترویج می‌کنند برای شکستن وحدت اسلامی و کوبیدن قرآن کریم و روحانیت در ایران که مهد تربیت اهل بیت عصمت و طهارت است و با زنده بودن این مکتب بزرگ هرگز اجانب غارت‌گر به آرزوی غیر انسانی خود نمی‌رسند ناگزیر هستند مذهب مقدس تشیع و روحانیت را که پاسداران آن است به هر وسیله تضعیف کنند و بکوبند.



اکذوبه انتساب بعضی از این منحرفین را به اینجانب نیز از همین قماش است من صریحا اعلام می‌کنم که از این دستجات خائن چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت عصمت علیهم الصلوه والسلام به

هر اسم و رسمی باشد متنفر و بیزارم و آنها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب می‌دانم و بدخواهان و مغرضین بدانند با این دروغ‌ها و حيله‌ها نمی‌توانند بین روحانیون خلاف ایجاد کنند کسانی که به روحانیون منتسب هستند و از اسلام و مذهب دفاع می‌کنند لازم است از این دستجات مفسده‌جو تبری کنند و از مقام شامخ روحانیت دفاع کنند و از تفرق و اختلاف احتراز کنند و با هوشیاری نیرنگ‌های اجانب را خنثی کنند. از روحانیون عظیم الشان تقاضا دارم که با طبقات جوان به چشم عطوفت و پدري نظر کنند و بر طبقات جوان است که در حفظ روحانیت و روحانیون معظم کوشا باشند.

و آخر لازم است تذکر دهم که نویسندگان و متفکران محترم از تأویل و تفسیر قرآن کریم و احکام اسلام با اراده خود جدا خودداری کنند و از جمیع طبقات ایدهم الله تعالی تقاضا دارم که با حفظ وحدت کلمه راه را بر دشمنان اسلام که دشمن بشریت هستند ببندند و از خداوند تعالی جلت عظمته خواستارم که قطع ریشه اجانب و عمال خبیث آنان را از ممالک اسلامی و از کشور اهل بیت بفرماید انه ولی الامر. سلام من بر روحانیون عظیم الشان و بر طبقات مؤمنین ایدهم الله تعالی.

شهر شعبان ۱۹۷  
روح الله موسوی خمینی<sup>۲</sup>

در آن مقطع که امام این پیام را صادر کرد جریان‌های مرموزی با تزه‌ای استعماری - ارتجاعی گوناگون و رنگارنگی مانند «جدایی دین از سیاست»، «اسلام منهای روحانیت»، «اسلام انقلابی»، «اسلام مترقی»، «اسلام علمی» و... بازیگر صحنه بودند و نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی را در راه کشاندن مبارزان مسلمان به دنبال راه و مرام خود در دست اجرا داشتند، از سوی دیگر برخی از پیروان مسلک‌ها و مکاتب وارداتی و استعماری مانند وهابی‌ها که می‌دیدند اندیشه‌های واپسگرایانه و ضد اسلامی آنان، به علت رشد سیاسی و آگاهی دینی

ملت ایران بازاری ندارد، در پشت چهره برخی از جریان‌های سیاسی پنهان شده از تزهایی مانند «اسلام منهای روحانیت» برای پیشبرد نقشه‌ها و اندیشه‌های خود بهره می‌گرفتند و به تفرقه‌افکنی ادامه می‌دادند.

از سوی دیگر برخی از مبارزان روحانی و مسلمانان مبارز، با باورمندی به اینکه با این گروه‌ها و جریان‌ها و دستجات سیاسی در راه مبارزه با رژیم شاه هدف مشترک دارند، با آنان - حتی با گروه‌های الحادی و التقاطی - همکاری می‌کردند و ناخودآگاه راه را برای رخنه و نفوذ آنان در میان صفوف فشرده مسلمانان مبارز هموار می‌ساختند و بازارشان را رونق می‌بخشیدند، در برابر، جریان‌ها و گروه‌های

سیاسی در هر فرصتی به نهضت اسلامی و مبارزان مسلمان از پشت خنجر می‌زدند و به نهضت آسیب می‌رساندند.

امام همواره پیشاپیش حوادث حرکت می‌کرد و آنچه را که سال‌ها بعد ممکن بود، روی دهد به درستی می‌دید و پیش‌بینی می‌کرد. از این رو، به این واقعیت رسیده بود که در آستانه دگرگونی ژرفی که در آینده در ایران روی خواهد داد که به واژگونی رژیم شاه کشیده می‌شود، بزرگ‌ترین خطر برای استقلال ایران، سرنوشت ملت و انقلاب اسلامی، خطوط انحرافی است که در میان ملت مبارز ایران جا باز کرده و با دستاویز هدف مشترک، راه مشترک و... در راه به بیراهه کشاندن نهضت و مبارزه به توطئه

---

از زبان آقای منتظری آمده است که چون «در آن زمان مسئله شهید جاوید و مباحث پیرامون آن مطرح بود و ما و دوستانمان (بخوانید شبکه هادی و مهدی هاشمی) متهم بودیم به طرفداری از وهابیت» این پیام امام «در آن شرایط به نظر من چیز خوبی نبود»!! شگفتا! از دید آقای منتظری چون او و جریان وابسته به او در نزد مردم «به طرفداری از وهابیت متهم بودند» امام نایبستی به وهابیت حمله می‌کرد!

---

نشسته است.

امام می‌دید که جریان‌های الحادی، التقاطی و تئورسین‌های تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» با شعار همگامی و همراهی با نهضت و گاهی با ادعای پیشتازی در مبارزه می‌کوشند که نهضت را به بیراهه بکشانند و آن روز که ملت انقلابی ایران با فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های خود استعمارگران و جهان‌خواران را از ایران بیرون براند این شبکه‌های الحادی و جریان‌های مرموز التقاطی آنان را از پنجره به درون کشور خواهند کشانید و بار دیگر ایران را در زیر چکمه سرجوخه‌های عربده‌کش امریکایی ذبح خواهند کرد.

از این رو، امام بر آن شد که پیش از اوج و پیروزی انقلاب اسلامی رسالت روشنگری و آگاهی‌بخش خود را به پایان برد و شبکه‌های مخوف نفاق، التقاط و الحاد را به مردم بشناساند و به ملت مبارز و مسلمان ایران هشدار دهد که جز به اسلام ناب محمدی (ص) که در اصل ولایت فقیه متبلور است، به هیچ مسلک، جریان و گروهی تکیه نکنند و راه خود را از این باندها و جریان‌های انحرافی جدا کنند و فریب شعارهای شیطنانی راه مشترک، هدف مشترک و... را نخورند. هدف امام از این پیام جدا کردن صفاها و دریدن ماسک‌ها و شناساندن چهره‌های فریب‌کار و مکار بود.

اگر آن روز، این پیام امام با نقشه و نیرنگ ساواک و روحانیان ساده‌اندیش و فریب‌خورده به زیر سؤال نمی‌رفت، بایکوت نمی‌شد و به درستی در میان ملت توزیع می‌شد و اهداف آن مورد شرح و توضیح قرار می‌گرفت، بی‌تردید آسیب‌های سنگینی که در پی پیروزی انقلاب اسلامی از سوی این گروه‌های التقاطی و دیگر شبکه‌های مرموز استعماری بر ملت ایران وارد شد، هیچ‌گاه پیش نمی‌آمد و زیان‌های جبران‌ناپذیری بر ایران و اسلام وارد نمی‌کرد.

از زیان آقای منتظری آمده است که چون «در آن زمان مسئله شهید جاوید و مباحث پیرامون آن مطرح بود و ما و دوستانمان (بخوانید شبکه هادی و مهدی هاشمی) متهم بودیم به طرفداری از وهابیت» این پیام امام «در آن شرایط به نظر من چیز خوبی نبود»!!

شگفتا! از دید آقای منتظری چون او و جریان وابسته به او در نزد مردم «به طرفداری از

وهابیت متهم بودند» امام نبایستی به وهابیت حمله می‌کرد و درباره خطر این مسلک انحرافی هشدار می‌داد! این دید و چشم‌داشت مانند آن است که برخی زبان به گله بگشایند که چون ما به «ارتجاع» متهم بودیم، امام نباید به «ارتجاع» حمله می‌کرد!

به نظر می‌رسد مسئله آقای منتظری با این پیام امام، حمله به وهابیت نیست. این موضوع دستاویزی است تا مشکل اصلی پنهان بماند و برملا نشود. واقعیت این است که نامبرده از موضع امام علیه گروه‌ها و باندهایی که خودسرانه و غیر مسئولانه، به نام اسلام فعالیت‌های سیاسی دارند، سخت آشفته و نگران است! ناخشنودی نامبرده از این پیام امام نشان می‌دهد که به اصطلاح طلبگی «ضمیر مرجع خود را پیدا کرده است»! آنجا که امام در این پیام صریحا اعلام می‌دارد:

...و چون دشمنان اسلام و غارتگران ملل ضعیف مصالح خود را با نفوذ روحانیت که یگانه حافظ قرآن کریم و احکام نجات‌بخش اسلام است، در خطر می‌بیند، ناچار برای حفظ مصالح استعماری خود، دست به ایجاد احزابی انحرافی، وابسته و گروه‌های به ظاهر منتحل به اسلام و در حقیقت مخالف با آن زده‌اند...

امام در این پیام از چهره‌ها و باندهایی که خودسرانه به تأویل و تفسیر قرآن کریم و احکام اسلام می‌پردازند، نیز از آن کژاندیشانی که با شعار «اسلام منهای روحانیت» در راه در هم پیچیدن اساس روحانیت تلاش و توطئه می‌کنند، بیزار می‌گردد و آنان را منحرف خوانده است. در خور توجه اینکه در پی پخش این پیام هر یک از گروه‌ها، باندها و چهره‌های ناخالص سیاسی خود را مخاطب این پیام می‌پنداشتند و از صدور آن به نحوی اظهار نگرانی و ناخشنودی می‌کردند، دست اندرکاران حسینیه ارشاد بر این باور بودند که روی سخن امام در این پیام به آنهاست! آقای منتظری و شبکه وابسته به هادی و مهدی هاشمی گمان داشتند که امام بر آنان تاخته است! «نهضت آزادی» و افراد وابسته به آن نیز این پیام را علیه خود می‌دانستند.

سازمان منافقین و دار و دسته‌های آنها نیز خود را طرف خطاب امام می‌پنداشتند لیکن

واقعیت این است که امام در این پیام، گروه یا شخص خاصی را مد نظر نداشت، بلکه نظر امام به همه گروه‌ها، جمعیت‌ها و کسانی بود که در خط ولایت و امامت حرکت نمی‌کردند و دنبال مکاتب وارداتی و انحرافی بودند. ناگفته نماند که ساواک نیز در این پندارها و گمانه‌زنی‌ها، به منظور ایجاد شکاف و اختلاف میان نیروها، نقش بسزایی داشت و در ملاقات و گفتگو با برخی از چهره‌ها و گروه‌ها به شکل تلویحی و غیر مستقیم به آنان می‌باوراند که تنها آنها طرف خطاب امام هستند، چنان که در ملاقات عبدالرضا حجازی و ازغندی با آقای منتظری به او چنین باوراندند که نظر امام به جریانی است که پشت سر کتاب شهید جاوید ایستاده‌اند و از آن دفاع می‌کنند.

آقای منتظری بر این باور است که هدف نامبردگان از تحویل پیام امام به او برای این بوده است که این پیام در میان زندانیان منتشر شود، لیکن کیست که نداند برای ساواک پخش این پیام در میان زندانیان از طریق عوامل نفوذی امکان‌پذیر بود و نیازی نبود که برای آقای منتظری ایجاد زحمت کنند! آمدن عبدالرضا حجازی به دیدار آقای منتظری به همراه ازغندی و آن مقدمه‌چینی‌ها برای این بود که به صورت تلویحی به او بباوراندند که مخاطب این پیام شخص او و دار و دسته او می‌باشند و باید بگویم که در این ترفند کامیاب هم بودند، چنان که می‌بینیم پس از گذشت سی سال از آن تاریخ هنوز آقای منتظری آن پیام را به زیان خود و جریان

---

**تنظیم کنندگان خاطرات وقتی  
پیرامون یک سند تاریخی که حتی در  
متن کتاب خاطرات نیز به چاپ  
رسیده و تفسیر آن چندان پیچیده  
نیست، این‌گونه بزرگ‌نمایی و  
تحریف‌گری می‌کنند، آیا می‌توان باور  
کرد، خاطراتی را که از زبان این و آن  
و یا به عنوان مشاهدات آقای منتظری  
روایت می‌کنند، بدون کم و کاست و  
حذف اضافات، بیهوده‌گویی و  
خودستایی بازگو کرده باشند؟!**

---

وابسته به خویش می‌داند و در خاطرات خود آن را مورد نکوهش قرار می‌دهد. دور از واقعیت نیست اگر گفته شود کارشکنی‌ها، مشکل‌آفرینی‌ها و مخالف‌خوانی‌های آقای منتظری در سال‌های پایانی عمر امام، انتقامی بود که نامبرده - به گمان خود - از این پیام تاریخی امام می‌گرفت.

۳۲. از زبان آقای منتظری آمده است:

...آیت‌الله خمینی از همان اول اصرار داشتند که ایشان [آیت‌الله بروجردی] اگر بخواهند ما این کار [اصلاح حوزه] را انجام دهیم باید آن را بنویسند و ایشان به صورت حکمی آن را نوشت ولی بعدا وسوسه‌گران ایشان را پشیمان کردند و نوشته را پس گرفتند... آقای خمینی خیلی دنبال ایشان بود، آن وقت به دنبال پس گرفتن نوشته یک مقدار ایشان سرد شدند. بعد در جریان مرحوم نواب صفوی و فداییان اسلام هم در ذهن آیت‌الله بروجردی القا کردند که آقای خمینی محرک و مؤید فداییان اسلام است، با اینکه این‌گونه نبود... آقای حاج سید محمدصادق لواسانی... برای من نقل کردند که یک بار من خواستم بروم منزل آیت‌الله بروجردی آقای خمینی هم گفتند، من هم مدتی است نرفته‌ام، خوب است شما که می‌روی من هم به دنبال شما باشم و خیلی با ایشان قهر نباشم. آقای لواسانی گفت دوتایی رفتیم منزل آقای بروجردی، اتاق بیرونی...هیچ‌کس به ما نگفت بفرمایید بروید پیش آقای بروجردی...خلاصه ما تا مغرب نشستیم خبری نشد. آقای خمینی گفت بلند شو برویم، شما هم امروز چوب ما را خوردی. ایشان می‌گفت آقای خمینی در دالان ایستاد و گفت من دیگر پایم را دم این خانه نمی‌گذارم و شاید تا آن وقت که آقای بروجردی زنده بود، ایشان به آنجا رفت و آمد نکرد...<sup>۱</sup>

اینکه «تا آقای بروجردی زنده بود» امام به منزل او «رفت و آمد نکرد» دور از واقعیت است. امام مرد وظیفه، رسالت و مسئولیت بود، نه اهل قهر و ناز و ملالت. امام تا واپسین روزهای

زندگی آقای بروجردی در مسائل مهم سیاسی و کشوری طرف مشورت آن مرحوم بود. هر لحظه‌ای که او به رایزنی با امام نیاز داشت، امام بی‌درنگ در نزد او حضور می‌یافت و در مسائل گوناگون سیاسی اظهار نظر می‌کرد و پیشنهاد می‌داد. چنان که در کتاب نهضت امام آمده است:

...حجت الاسلام آقای حاج سید عباس مهری نقل کردند که من در محضر آیت‌الله بروجردی بودم که نماینده‌ای از طرف دولت به حضور ایشان آمد و موافقت ایشان را با موضوعی که دولت در دست اجرا داشت، خواستار شد. آیت‌الله بروجردی فرمودند: پاسخ را بعد از مشاوره و تبادل نظر با بعضی از علما به دولت ابلاغ خواهم کرد. من به فکر افتادم که آقای بروجردی در این‌گونه امور با کدام یک از علمای قم مشورت می‌کنند؟ دیری نپایید که دیدم امام خمینی به آنجا آمدند و به اتفاق آن مرحوم به اتاق دربسته‌ای رفته و به گفتگو نشستند و ساعتی بعد آیت‌الله بروجردی نظر خویش را برای دولت فرستاد.

آیت‌الله بروجردی علاوه بر اینکه در امور مهم سیاسی با امام خمینی مشورت و تبادل نظر می‌کرد، گاهی نیز از امام دعوت به عمل می‌آورد که در گفتگوی او با مقامات دولتی... حضور یابد و به طور مستقیم از جانب ایشان با نماینده دولت و مقامات دولتی گفتگو کند. در مورد یکی از مواد قانون اساسی که رژیم می‌خواست آن را تغییر دهد و به منظور جلب موافقت آیت‌الله بروجردی دکتر اقبال را به حضور ایشان فرستاد، امام خمینی بنا به درخواست ایشان در آن نشست شرکت کرد و رسماً با دکتر اقبال صحبت و گفتگو به عمل آورد و سرانجام با لحنی تند و قاطعانه اظهار داشت که ما به شما هرگز اجازه چنین تغییر و تبدیلی در قانون اساسی را نمی‌دهیم. زیرا این‌گونه تغییر افتتاحیه‌ای در جهت دستبرد اساسی به قوانین موضوعه این کشور خواهد شد و به دولت فرصت خواهد داد که هر وقت، هر طور که سیاست و منافع او اقتضا کند در قانون اساسی دست ببرد...<sup>۱</sup>

افزون بر آنچه در بالا آمد، در خاطرات منسوب به آقای منتظری در مناسبت‌های مختلف از

---

امام می‌دید که جریان‌های الحادی، التقاطی و تئوریسین‌های تز استعماری «اسلام منه‌ای روحانیت» با شعار همگامی و همراهی با نهضت و گاهی با ادعای پیشتازی در مبارزه می‌کوشند که نهضت را به بیراهه بکشانند و آن روز که ملت انقلابی ایران با فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های خود استعمارگران و جهان‌خواران را از ایران بیرون براند این شبکه‌های الحادی و جریان‌های مرموز التقاطی آنان را از پنجره به درون کشور خواهند کشانید و بار دیگر ایران را در زیر چکمه سرجوخه‌های عربده‌کش امریکایی ذبح خواهند کرد.

---

حضور امام در کنار آقای بروجردی سخن رفته است که نادرستی این ادعا را که امام تا آقای بروجردی زنده بود، به منزل او رفت و آمد نکرد، نشان می‌دهد:

...من کتاب‌های بهایی‌ها را به خاطر اینکه با آنها درگیر بودم زیاد می‌دیدم... این دو کتاب را بردم خدمت آیت‌الله بروجردی، اتفاقاً آیت‌الله خمینی هم کنار آیت‌الله بروجردی نشسته بود...<sup>۱</sup>

باید دانست که درگیری آقای منتظری با بهایی‌های نجف آباد به واپسین سال‌های زندگی آقای بروجردی (۱۳۳۶) بر می‌گردد که آن مرحوم برای ریشه‌کن کردن این ستون پنجم و جرثومه شوم با دولت درگیر شد. نیز از زبان آقای منتظری آمده است:

...تا اینکه یک روز در کوچه آیت‌الله خمینی به من رسیدند و گفتند که بله علیه شما به ناحق پیش آیت‌الله بروجردی مطالبی را گفته‌اند و من

رفته‌ام با ایشان صحبت کرده‌ام. این جریان قبل از سرد شدن روابط آیت‌الله بروجردی و

### آیت‌الله خمینی اتفاق افتاده بود...<sup>۱</sup>

باید دانست که در سال‌های نخست ورود آقای بروجردی به قم آقای منتظری از طلابی بود که درس او تازه به خارج رسیده و از فضایی حوزه به شمار نمی‌آمد و در مقامی نبود که برای او در نزد آقای بروجردی تفتین کنند و اصولاً آقای بروجردی از او شناختی نداشت. آن روز که آقای منتظری به عنوان یکی از فضایی درس آقای بروجردی مطرح شد، تقریباً سال‌های واپسین دهه ۲۰ بود و از برهه سردی میان امام و آقای بروجردی زمانی طولانی می‌گذشت چون جریان سردی میان آنان به سال‌های نخستین ورود آقای بروجردی به قم بر می‌گردد. بنابراین، این خاطره منسوب به آقای منتظری نیز گواه بر این واقعیت است که امام رفت و آمد با بیت آقای بروجردی را هرگز قطع نکرد.

۳۳. از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

امام در درس ایشان [آقای بروجردی] تا این اواخر شرکت می‌کرد...<sup>۲</sup>

این ادعا نیز دروغ است. امام تنها در نخستین سال ورود آقای بروجردی به قم برای ترویج

و شناساندن آن مرحوم در حوزه درسی او شرکت می‌کرد. خود امام با دست خط خود نوشته است: «...تا آنکه مرحوم آقای بروجردی - رحمت الله - به قم آمدند، برای ترویج ایشان به درس ایشان رفتم و استفاده هم نمودم...»<sup>۳</sup> روشن است که برای ترویج یک

**هدف امام از این پیام جدا کردن  
صف‌ها و دریدن ماسک‌ها و شناساندن  
چهره‌های فریب‌کار و مکار بود.**

نفر چند صباحی در حوزه درس او حضور می‌یابند، نه چندین دوره و بیش از یک دهه. برخی

۱. همان، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. نهضت امام، همان، ص ۲۵.

از فضیله‌ی حوزه نیز اذعان دارند که شرکت امام در درس آقای بروجردی تنها به سال‌های نخستین ورود آن مرحوم به قم بوده است.

۳۴. در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است:

...تابستان آن سال آیت‌الله بروجردی رفتند و شنوه من خدمت آقای بروجردی بودم تا یک روز آقای آمد و به آقای بروجردی گفت آقا اینها [فداییان اسلام] وقتی که رفتند تهران آیت‌الله کاشانی تشویقشان کرده و... در همین اثنا که حرف می‌زد آقای بروجردی گفت من نمی‌دانم چرا بعضی از عقلای قم از اینها حمایت می‌کردند، بعد رو کرد به حاج محمدحسین و گفت حاج محمدحسین آقای خمینی از مشهد یک نامه‌ای نوشته بودند، آن نامه را بیاورید ما جواب بدهیم، یادتان باشد. تا این حرف را زد من همه چیز را فهمیدم اینکه آقای بروجردی فرمودند تعجب است که عقلای قم با این وضع از آنها حمایت می‌کردند نظرشان به آقای خمینی بود، من فوری نامه نوشتم... به آقای مطهری که فریمان بود به این مضمون که من پیش آقای بروجردی بودم و یک چنین مسائلی مطرح شد و ذهن آقای بروجردی را نسبت به آقای خمینی مکرر کرده‌اند. شما این قضیه را به آقای خمینی که الان در مشهد است بگویید...<sup>۱</sup>

طبق این خاطره، آقای منتظری بر خلاف مقررات اسلامی و معیار عقلی و موازین اخلاقی به بزرگ‌ترین تقنین میان امام و آقای بروجردی دست زده است؛

اولاً از این گفته آقای بروجردی که «من نمی‌دانم چرا بعضی از عقلای قم از اینها حمایت می‌کردند» هرگز به دست نمی‌آید که منظور، امام باشد (فراموش نکنیم که آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری و آیت‌الله سید صدرالدین صدر از حامیان فداییان اسلام بودند).

ثانیاً اگر آقای بروجردی چنین ذهنیتی نسبت به امام داشت، بعید بود به نامه او پاسخ گوید و تأکید کند که «نامه را بیاورید ما جواب بدهیم، یادتان باشد».

**ثالثا** آنگاه که میان طرفین راه مکاتبه باز است، حتی اگر چنین دید و ذهنیتی باشد طبیعی است که به صورت عادی در مکاتبه فیما بین مطرح و رفع می‌شود و سوء تفاهم از میان می‌رود و دخالت این‌گونه‌ای می‌تواند فتنه‌آفرین باشد.

**رابعا** حتی اگر آقای بروجردی با صراحت چنین سخنی را بر زبان آورده بود وظیفه اسلامی اقتضا می‌کرد که آقای منتظری آن را مسکوت بگذارد و از بازگو کردن آن برای امام خودداری ورزد.

**خامسا** دخالت آقای منتظری و القای اینکه آقای بروجردی نسبت به امام چنین دیدی دارد (آن هم بر پایه گمان) جز فتنه‌گری، سخن‌چینی و افساد فیما بین، مفهوم دیگری ندارد و مسلمانی که به مبانی الهی، مقررات اسلامی و موازین انسانی و اخلاقی پایبند باشد، هیچ‌گاه به تفتین ناروا دست نمی‌زند و روی احتمال و گمانه‌زنی مرتکب «ظن اثم»<sup>۱</sup> نمی‌شود.

اینجاست که مشخص می‌شود ظاهراً مسائل و مشکلات امروز آقای منتظری مانند موضع‌گیری‌های نسنجیده و خلاف اسلامی او در برابر امام و تحریف‌گری‌های گسترده و دامنه‌دار در کتاب خاطرات و دفاع بی‌حد و مرز از باند آدمکشان و شبکه مخوف مهدی هاشمی و... تازگی نداشته و ریشه در بی‌مبالاتی‌های دیرینه گذشته دارد که شاید با شیر اندرون شده با جان به در شود. این‌گونه بی‌مبالاتی‌هاست که خود بزرگ‌بینی، خودرأیی (استبداد رأی) و نارواگویی‌ها «قول اثم» را به همراه می‌آورد و این ذهنیت را استواری می‌بخشد که هدف از تدوین کتاب خاطرات اسطوره‌سازی به قیمت تخریب دیگران می‌باشد.

۳۵. در خاطرات منسوب به آقای منتظری افزون بر تحریف تاریخ، خودستایی‌های زنده‌های

نیز به چشم می‌خورد که برخی از آن را در پی می‌آوریم:

... مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی بعد از درس اصولشان در مدرسه فیضیه

می‌رفتند در حجره‌ای می‌نشستند، آنجا هفت، هشت نفر با ایشان بودند. مرحوم امام هم بودند. یادم هست ایشان یک روز به مناسبتی خواستند از اصفهان تعریف کنند و ضمناً تعریفی هم از من کرده باشند... ایشان شروع کردند از مرحوم آیت‌الله آخوند گزی تعریف کردن و فرمودند مرحوم آخوند ملا عبدالکریم گزی هم ملا بود، هم محقق، هم عارف، هم به درد مردم می‌خورد، هم ساده زندگی می‌کرد، مرافعات مردم را حل می‌کرد، مشکلات مردم را حل می‌کرد. ظاهر کلام ایشان این بود که می‌خواستند آینده مرا تشبیه کنند به مرحوم آخوند گزی...<sup>۱</sup>

راستی آقای منتظری اولاً چگونه دریافت که آقای بروجردی بر آن است که «تعریفی هم از او کرده باشند»؟ ثانیاً از کجای ظاهر کلام آقای بروجردی به دست آورد که «می‌خواستند آینده او را تشبیه کنند به مرحوم آخوند گزی»؟! و اصولاً میان آقای منتظری که طلبه‌ای بود که تازه به درس خارج رسیده بود و هنوز هیچ موقعیت علمی کسب نکرده بود با مرحوم آخوند گزی که از علمای بزرگ به شمار می‌رفت چه

مناسبتی وجود داشت تا از ستایش نسبت به آن عالم ربانی، ستایش از آقای منتظری انتزاع شود؟ و حتی اگر فرض کنیم همه آن صفاتی را که آقای بروجردی برای آخوند گزی بر شمرد در آقای منتظری وجود داشت، آقای بروجردی که هنوز از آقای منتظری شناختی عمیق و ریشه‌ای نداشت تا دریابد همان صفات آخوند گزی در آقای منتظری نیز دیده می‌شود؟ ثالثاً مگر آقای بروجردی همانند کف‌بین‌ها و فال‌گیرها

---

امام در این پیام از چهره‌ها و باندهایی که خودسرانه به تأویل و تفسیر قرآن کریم و احکام اسلام می‌پردازند، نیز از آن کژاندیشانی که با شعار «اسلام منهای روحانیت» در راه در هم پیچیدن اساس روحانیت تلاش و توطئه می‌کنند، بیزاری جسته و آنان را منحرف خوانده است.

---

۱. خاطرات، ص ۷۲. [تکیه روی جمله‌ها از نگارنده است].

غیب‌گویی می‌کرد تا آینده افراد را پیش‌بینی کند؟!

راستی، چنین برداشتی از ستایش آقای بروجردی نسبت به یک عالم دینی، آیا در شأن یک انسانی که به اصطلاح پشت به دنیا کرده و در راه کسب معرفت و معنویت و آراستگی در جرگه اهل علم قرار گرفته، می‌باشد؟ آیا این تصور را ایجاد نمی‌کند که نامبرده در همان لحظه‌ای که آن ستایش‌ها را از آقای بروجردی می‌شنید در آرزوی این بود که کاش روزی از او نیز چنین ستایشی بشود و این آرزوی رویایی در طول زمان در درون او به گونه‌ای تجسم یافت که به تدریج باور کرد که ستایش آقای بروجردی از آخوند گزی در واقع ستایش از او بوده است؟!

در مورد دیگر از زبان آقای منتظری می‌خوانیم:

...درس منظومه من خیلی شلوغ می‌شد، این اواخر یکی از شبستان‌های مسجد امام پر

می‌شد، در حدود چهارصد نفر بودند، آن وقت چهارصد نفر خیلی بود...<sup>۱</sup>

بر ما روشن نیست که آیا به راستی درس او در آن روز با حضور چهارصد نفر از طلاب تشکیل می‌شد یا این ادعا نیز مانند بسیاری از خاطراتی که در این کتاب آمده است، اغراق‌آمیز است. لیکن در این بخش از خاطرات، تنظیم کنندگان مطلب را به گونه‌ای تنظیم کردند که خواننده احساس می‌کند با خودنمایی و خودستایی ناشیانه و تنگ‌نظرانه‌ای روبه‌رو می‌باشد و گوینده برای اثبات بزرگی و برتری خود، جاه و جلال و عنوان، جا و مکان و تعداد شاگردان خود را به رخ می‌کشد: «چهارصد نفر خیلی بود»!!

اگر کسی به راستی از آقای منتظری هیچ‌گونه شناختی نداشته باشد و از پیشینه، خصیصه و کارکرد او نیز آگاهی و اطلاعی به دست نیاورده باشد، آیا این جمله که «درس منظومه من خیلی شلوغ می‌شد»، «آن وقت چهارصد نفر خیلی بود» کافی نبود که به پایه ایده و اندیشه آقای منتظری تردید کند و این پرسش برای او مطرح شود که چنین شخصی با این بینش آیا می‌تواند صلاحیت رهبری جامعه را داشته باشد؟ آیا چنین انسانی می‌تواند جای آن بنده

۱. خاطرات، ص ۱۵۲. [تکیه روی جمله‌ها از نگارنده است].

صالحی بنشینید که وقتی از او درباره تاریخ اجتهاد، شمار شاگردان، اسامی شاگردان و این‌گونه مسائل پرسش به عمل می‌آید با لحنی پرخاش‌گرانه پاسخ می‌داد: این مسائل کودکانه را کنار بگذارید و مطالبی را مورد بررسی قرار دهید که برای خوانندگان مفید باشد؟

نگارنده هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد که امام روزی در کلاس اخلاق در نجف اشرف خطاب به شاگردان اظهار داشت:

...این علمی که شما تحصیل می‌کنید اگر برای خدا نباشد در مقابل علم و دانش دنیای امروز به قدر پیشیزی ارزش ندارد. شما مقایسه کنید میان علمی که موجب اختراع برق شده که این همه آثار بر آن مترتب است، با جناب‌عالی که «ترتب» را درست کرده‌اید، آیا این دو یکسان است؟ علم و دانش شما وقتی ارزش دارد که برای خدا باشد و شما را به خدا نزدیک کند.

نیز در بحث اخلاقی آورده است:

...اگر تحصیلات شما «العیاذ بالله» برای خدا نباشد و برای هواهای نفسانی، کسب مقام و مسند، عنوان و شخصیت در این راه قدم گذاشته باشید، برای خود وزر و وبال اندوخته‌اید. این اصطلاحات اگر برای غیر خدا باشد، وزر و وبال است. این اصطلاحات هر چه زیاده‌تر شود اگر با تهذیب و تقوا همراه نباشد، به ضرر دنیا و آخرت جامعه مسلمین تمام می‌شود. دانستن این اصطلاحات به تنهایی اثری ندارد. علم توحید هم اگر با صفای نفس توأم نباشد وبال خواهد بود. چه بسا افرادی که عالم به علم توحید بودند و طوایفی را منحرف کردند. چه بسا افرادی که همین اطلاعات شما را به نحو بهتری دارا بودند لیکن چون انحراف داشتند و اصلاح نشده بودند، وقتی وارد جامعه شدند، بسیاری را گمراه کردند.

این اصطلاحات خشک اگر بدون تقوا و تهذیب نفس باشد، هر چه بیشتر در ذهن انباشته شود، کبر و نخوت در دایره نفس، بیشتر توسعه می‌یابد و عالم تیره‌بختی که باد نخوت بر او چیره شده است نمی‌تواند خود و جامعه را اصلاح نماید و جز زیان

برای اسلام و مسلمین نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد...<sup>۱</sup>

تنظیم‌کنندگان خاطرات آقای منتظری روش مناسبی را برای معرفی او انتخاب نکردند. این روش پیش از آنکه بیانگر یک عالم ربانی خودساخته و مردم دوست باشد معرف یک شخصیت خود بزرگ‌بین مغرور است که برای نشان دادن بزرگی خود حتی حاضر نیست از محاسبه تعداد طلاب حاضر در درس خود نیز بگذرد؛ آیا بهتر نیست جملات زیر و ده‌ها جمله دیگر در این خاطرات دوباره خوانده شده و روی آن اندیشه شود؟

ظاهر کلام ایشان این بود که می‌خواستند آینده مرا تشبیه کنند به مرحوم آخوند

گزی...

...ایشان در این اواخر برای من احترام قائل بود و مرا با سواد می‌دانست.<sup>۲</sup>

...ایشان هم پیش افراد گاهی از نوشته‌های من تعریف می‌کرد...<sup>۳</sup>

دور از واقعیت نیست اگر گفته شود کارشکنی‌ها، مشکل‌آفرینی‌ها و مخالف‌خوانی‌های آقای منتظری در سال‌های پایانی عمر امام، انتقامی بود که نامبرده - به گمان خود - از این پیام تاریخی امام می‌گرفت.

...آقای بروجردی پیش آنها خیلی از من تعریف کرده بود که ایشان چنین و چنان است...<sup>۴</sup>

[آقای کاشانی] گفت...ایشان یک بچه طلبه نیست، یکی از مجتهدین است...<sup>۵</sup>

س: عبارات مرحوم آیت‌الله کاشانی در آن جلسه در ارتباط با شما چه بود؟

۱. مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، از سخنان آموزنده و سازنده امام خمینی، گردآوری و مقدمه از این نگارنده، چاپ

نجف، تاریخ چاپ: ذی‌حجه ۱۳۹۲ ق (۱۳۵۱ش)، ص ۳۸.

۲. خاطرات، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۱۱۹.

۴. همان، ص ۱۷۱.

۵. همان، ص ۱۵۲.

ج: گفتند: شما به هیکل ایشان نگاه نکنید، ایشان یکی از علمای اهل نظر و اجتهاد

می‌باشند...<sup>۱</sup>

راستی کدام عبارت از آقای کاشانی است؟ «ایشان یک بچه طلبه نیست، یکی از مجتهدین است»؟ یا «شما به هیکل ایشان نگاه نکنید، ایشان یکی از علمای اهل نظر و اجتهاد می‌باشد»؟ یا هیچ‌کدام؟

کدامیک از عالمان اهل دل را در طول تاریخ سراغ دارید که پیرامون خود این همه داد سخن داده یا به مریدان خود اجازه داده باشد که درباره او زندگینامه‌ای را تنظیم کنند که از این زندگینامه بوی استبداد، خود بزرگ‌بینی و تحقیر اهل علم به مشام آید؟!!

خدا رحمت کند مرحوم سید اسدالله رسا یکی از روزنامه‌نگاران مبارز علیه استبداد رضاخانی را که وقتی رضاخان به او پیشنهاد سکوت در مقابل خطاهای دولت و همکاری با دستگاه استبداد را می‌دهد، می‌نویسد:

من اتاق نیمه فرش سید حسن مدرس را به سالن‌های مجلل کاخ‌های اشرافی ظالمان و دیکتاتورها ترجیح می‌دادم... باید افتخار کنم که قلم من خریدنی نیست، با پول عوض نمی‌شود. فقط حقیقت را می‌شناسد. من در قسمت اعظم عمرم گرچه در رنج و سختی بودم اما این سعادت را داشته‌ام دیون خود را به ملت و مملکت و دین و وطن ادا کرده عقیده فروشی نکنم... صندلی‌ها هر چه قرص و محکم باشند می‌لرزند و می‌شکنند و می‌افتند و به صاحب خود آخر ناچار بی‌وفایی می‌کنند. اما دست و بازوی ملت اگر امر اجانب را بر اوامر او ترجیح ندهید اگر به آزادی و حریت او احترام بگذارید، البته شما را و نام شما را و شخصیت شما را حفظ و نگاهداری خواهد کرد چنان که نسبت به همه بزرگان و خدمتگزاران خود کرده است و می‌کند.

همه آنهایی که تاب دیدن اثر جاودانی امام خمینی(ره) در قلوب این ملت را نداشته و با روش‌های مختلف تلاش می‌کنند حقیقت این عشق الهی را با تحریف و دروغ در دل این ملت و

در قلب هزاران مظلوم ستم کشیده جهان خاموش سازند، می‌دانند که ره به بیراهه می‌برند. امام به مردم و آزادی مردم و دین و اعتقادات مردم احترام گذاشت و کسی که با مردم چنین معامله‌ای داشته باشد نام او، یاد او و شخصیت او جاودانه است و هیچ خاطره یا خاطراتی یا نگارش تاریخی یا تحلیل سیاسی حتی با استفاده از ناجوانمردانه‌ترین ابزار تحریف و تخریب نیز نمی‌تواند یاد و نام و مرام او را از دل مردم پاک کند و راه او را بی‌رهرو سازد. خداپاوران از خودرسته ویژگی‌ها و برجستگی‌هایی دارند که خودپرستان و کوتاه‌نظران از آن بی‌خبرند و توان درک آن را ندارند.

تا بی‌خبر بمیرد در رنج خودپرستی

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی

قتل الخراصون الذین هم فی غمراهم ساهون  
صدق الله العلی‌ العظیم

بازخوانی یک پرونده تاریخی

بیانیه کانون نویسندگان ایران و جریان‌های حاکم بر انتشارات کتاب  
در دو دهه آخر نظام شاهنشاهی

مرتضی ساغری<sup>۱</sup>

شاید اگر کتاب «در جستجوی صبح، خاطرات عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیرکبیر»<sup>۲</sup> چاپ نمی‌شد و پاره‌ای از ادعاهای نویسنده در خدمت به دنیای قلم، در آن مطرح نمی‌گردید و این ادعاها توسط دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران نقد نمی‌گردید<sup>۳</sup> و دامنه نقد و

---

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی و مدرس دانشگاه.

۲. در جستجوی صبح، خاطرات عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیرکبیر (۲ جلد)، انتشارات روزبهان، چاپ دوم، تهران: ۱۳۸۴.

۳. نقد این کتاب و پاسخ‌های عبدالرحیم جعفری در تاریخ‌های ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ مهر و ۲، ۴ و ۲۲ آبان

پاسخ‌های نقد به روزنامه‌ها و تأیید و تکذیب‌های عده‌ای کشیده نمی‌شد، پرونده‌ای را که قرار است در این مقاله بازخوانی کنیم هیچ‌گاه باز نمی‌کردیم. پرونده‌ای را که از آن بحث خواهیم کرد نه دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران در تشکیل آن دخالتی داشت، نه سازندگان برنامه هویت برای بدنام کردن شخصیت‌های نامی و بزرگ ایران! امثال نكء الملك فروغی، مؤتمن الملك، علی‌اصغر حکمت، تقی‌زاده، میرزا ملكم‌خان، میرزا حسین خان سپه‌سالار، آخوندزاده و لابد عبدالرحیم جعفری و چهره‌های مشهور دیگری<sup>۱</sup> که حتماً در تحقیر ملت ایران و عقب‌ماندگی دو قرن اخیر آنها و انعقاد شرم‌آورترین قراردادهای استعماری و فروش نخایر ملی به بیگانگان و ده‌ها ظلمی که به این ملت وارد شد؛ دخالتی نداشتند، چنین پرونده‌ای را تشکیل دادند.

این پرونده اتفاقاً توسط همان روشنفکرانی تشکیل شده است که در ماه‌های آخر حکومت استبدادی پهلوی، تحت تأثیر شرایط انقلابی و آزادی‌ای که به برکت خون هزاران شهید انقلاب اسلامی ایجاد شده بود، تصور کرده بودند با وارد شدن به صحنه مبارزات و چاپ این‌گونه اسناد، همان شرایطی برای آنها فراهم خواهد شد که در نهضت مشروطه فراهم شده بود. اما همان جریانی که این پرونده را تشکیل داد و اوضاع حاکم بر ادبیات و مطبوعات دو دهه آخر استبداد پهلوی و جریان‌های مسلط بر نشر و انتشار کتاب در ایران و رابطه آنها را با دربار شاهنشاهی و ساواک تحلیل کرد؛ امروزه در مقام دفاع و پاسخگویی از همان افراد و همان انتشارات و همان جریان‌ات، جمهوری اسلامی و پاره‌ای از مؤسسات تحقیقاتی را متهم به

---

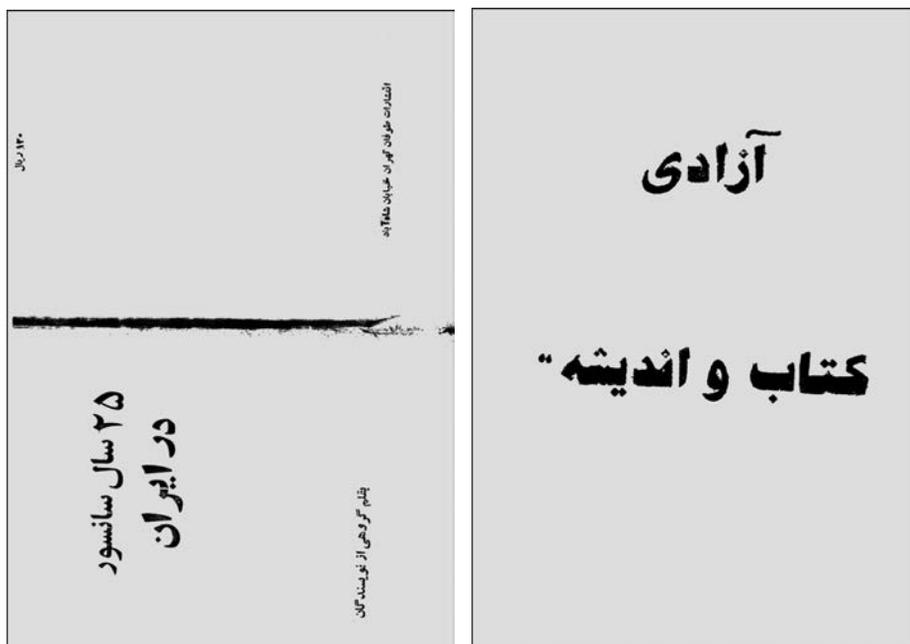
سال ۸۴ در صفحه کتاب روزنامه شرق به چاپ رسید.

۱. در تاریخ یکشنبه ۲۲ آبان ۱۳۸۴ در شماره ۶۲۴ و صفحه ۲۰ روزنامه شرق، در ستون نامه وارده متنی به نام (نام نیک «امیرکبیر») به نام ج. توکلی چاپ شد که نویسنده از پاره‌ای از اصطلاحات مذکور برای حذف صورت مسئله خدمت و خیانت به تاریخ از آنها استفاده کرده است. این هم از مظلومیت انقلاب اسلامی است که در عصر حاکمیت خود، توسط تاریخ‌نگاران رسمی عصر پهلوی به انحاء مختلف مورد تهاجم رسمی قرار می‌گیرد و باز هم همچنان متهم به سلب آزادی می‌شود!

عداوت و کینه نسبت به اهل قلم و سلب آزادی می‌کنند! به راستی کدام یک را باید صادقانه دانست؟ انتشار کتاب «قتل عام قلم و اندیشه» یا «۲۵ سال سانسور در ایران» را یا ژست‌های آزادی‌خواهی و مظلوم‌نمایی‌های دفاع از اهل قلم را؟!۱

### ◆ بیانیه‌ای در افشای قلم به مزدان

در تابستان سال ۱۳۵۶ بیانیه پرحجمی به قلم‌گروهی از روشنفکران تحت عنوان «گروه آزادی کتاب و اندیشه» در نشریه شماره ۱۰ «پیام دانشجو» (شهریور ۱۳۵۶) چاپ گردید که در آن ۲۵ سال سانسور رژیم شاهنشاهی، نفوذ ساواک و دربار در پاره‌ای از صاحبان قلم و انتشارات و استفاده از آنها برای اعمال فشار و سانسور بر آزادی‌خواهان با نام و مشخصات



۱. پیام دانشجو، نشریه کمیته دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی، رک: صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۲، نشریات داخلی، گردآورنده: نهضت آزادی ایران، تهران: ۱۳۶۱، ص ۵۰.

و آمار و ارقام مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. به خاطر اهمیت این بیانیه در افشای مزدوران دیکتاتوری در صنعت چاپ و نشر، بیانیه در همان سال مجدداً توسط مجله کند و کاو در قالب شماره ۶ در پاییز ۱۳۵۶ به صورت کتاب مستقل منتشر گردید. هیأت تحریریه مجله کند و کاو نام این کتاب را «۲۵ سال سانسور در ایران»<sup>۱</sup> به قلم گروهی از نویسندگان گذاشت.

در اولین صفحه این کتاب عنوان «آزادی کتاب و اندیشه» و در صفحه دوم یادداشت زیر به

چشم می‌خورد:

بیانیه زیر توسط گروهی از نویسندگان و شعرای مترقی ایرانی به نام «گروه آزادی کتاب و اندیشه» نوشته شده است. این نوشته اولین سند است از این گروه که به خارج راه پیدا کرده است. با وجود اینکه این بیانیه در شماره ۱۰ پیام دانشجو (شهریور ۱۳۵۶) انتشار یافته است ما چاپ مجدد آن را ضروری می‌دانیم. شاید باشند کسانی که

به پیام دانشجو

دسترسی ندارند و

اصولاً اهمیت این

سند به خودی خود

پخش هر چه

وسیع‌تر آن را

ایجاب می‌کند.

هیأت تحریریه کند

و کاو.

این کتاب مجدداً در بهمن سال ۱۳۵۷ تحت عنوان:

«قتل عام قلم و اندیشه، مقاله از گروه آزادی کتاب و اندیشه»<sup>۲</sup> توسط یک ناشر ناشناس تجدید

چاپ می‌شود.

۱. ۲۵ سال سانسور در ایران، به قلم گروهی از نویسندگان، انتشارات طوفان، تهران: ۱۳۵۶.

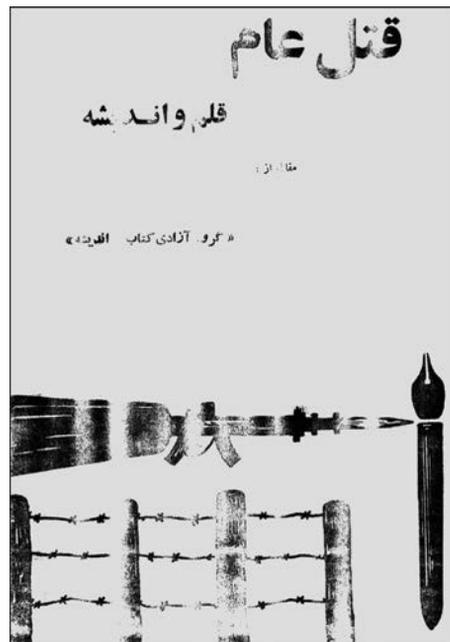
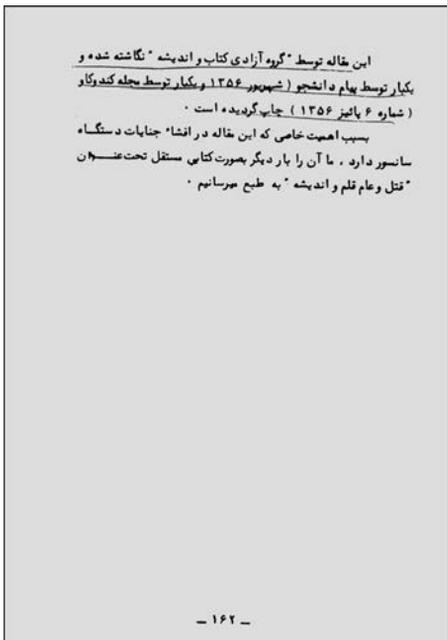
۲. قتل عام قلم و اندیشه، مقاله از: گروه آزادی کتاب و اندیشه، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۷.

در آخرین صفحه چاپ جدید کتاب آمده است:

این مقاله توسط «گروه آزادی کتاب و اندیشه» نگاشته شده و یکبار توسط پیام دانشجو (شهریور ۱۳۵۶ و یکبار توسط مجله کند و کاو (شماره ۶ پاییز ۱۳۵۶) چاپ گردیده است.

به سبب اهمیت خاصی که این مقاله در افشای جنایات دستگاه سانسور دارد، ما آن را بار دیگر به صورت کتابی مستقل تحت عنوان «قتل عام قلم و اندیشه» به طبع می‌رسانیم.

به دلیل شرایط خاص دوران حکومت پهلوی و ترس از بگیر و ببندهای ساواک، هیچ‌گاه نام اصلی نویسنده یا نویسندگان این اثر مشخص نگردید، اما در همان دوران، به دلیل وجود پاره‌ای از قرائن در ادبیات این کتاب و مباحث مطروحه در آن تردیدی وجود نداشت که متن مورد نظر توسط گروه خاصی در «کانون نویسندگان ایران» نوشته شده است و نویسندگان آن نیز یقیناً از اصحاب قلم و دست‌اندرکاران بازار کتاب و نویسندگی و آشنا با جریان‌های حاکم بر نشر کتاب در ایران بودند.



## ◆ کانون نویسندگان ایران و پایه‌گذاران آن

کانون نویسندگان ایران تشکیلاتی بود که در اواخر سال ۱۳۴۶ مقدمات تأسیس آن فراهم گردید. در اواسط دهه ۴۰ حکومت پهلوی زمینه‌هایی را فراهم کرد که بتواند صاحبان ادب و هنر را زیر چتر خود بگیرد. این خواست دولتی در مراکز رادیو و تلویزیون به سرپرستی قطبی<sup>۱</sup>، وزارت فرهنگ و هنر به وزیری مهرداد پهلبد<sup>۲</sup> و دفتر فرح به کارگزاری شجاع‌الدین شفا<sup>۳</sup> اجرا گردید و موفق شد گروهی از اهل قلم و هنر را با سیاست‌های رژیم هم‌آوا و هماهنگ کند.<sup>۴</sup>

در همان دوران تعدادی از نویسندگان، شاعران و هنرمندان در مقابل این اقدامات رژیم پهلوی که زمینه‌ای بود برای سانسور شدید و هماهنگ کردن تعدادی از صاحبان قلم و مراکز نشر خصوصی برای انتقال سانسور به درون آنها، مقاومت نشان دادند. در نهایت پس از کشمکش‌های یک‌ساله با رژیم، در اسفند ۱۳۴۶ در خانه داریوش آشوری که برای تدوین بیانیه‌ای علیه برپایی کنگره جهانی نویسندگان، شعرا و مترجمان برگزار گردید، زمینه‌های اولیه تأسیس کانون نویسندگان ایران فراهم شد.<sup>۵</sup>

---

۱. رضا قطبی، پس‌رادی فرح و رئیس رادیو و تلویزیون رژیم شاه و یکی از مهره‌های سرسپرده خاندان پهلوی و نظام شاهنشاهی.

۲. مهرداد پهلبد، شوهر شمس پهلوی، وزیر فرهنگ و هنر و یکی از مهره‌های دربار پهلوی.

۳. شجاع‌الدین شفا، معاون فرهنگی دربار پهلوی. عده‌ای از محققین معتقدند که اغلب نوشته‌های شاه توسط او تنظیم می‌شد.

۴. برای مطالعه بیشتر ر. ک: کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران: ۱۳۸۲.

۵. در سال ۱۳۴۶ پیش‌قراولان سیاست فرهنگی رژیم پهلوی یعنی فرح دیبا با همفکری افرادی چون شجاع‌الدین شفا و زین‌العابدین رهنما زمزمه تشکیل کنگره جهانی نویسندگان، شعرا و مترجمان را با دعوت از نویسندگان انجمن قلم امریکا و افرادی چون آرتور میلر، نوام چامسکی، ژان پل سارتر و آندره مالرو و غیره در ایران سردادند. در مقابله با این کنگره تعدادی از صاحبان قلم ایران تصمیم به تحریم آن می‌گیرند و برای تهیه بیانیه تحریم در منزل داریوش

هسته اولیه کانون نویسندگان ایران و اساسنامه آن ظاهراً در زمستان ۱۳۴۶ با پیشنهاد مرحوم جلال آل احمد، مبنی بر ضرورت تشکیل یک تشکل خصوصی از نویسندگان، مورد موافقت قرار می‌گیرد و علی‌اصغر حاج سیدجوادی، محمدعلی سپانلو و نادر نادرپور اساسنامه را نوشته و در فروردین سال ۱۳۴۷ با اصلاحات نهایی و تأکید بر نوشتن مرامنامه توسط محمود به‌آذین (محمود اعتمادزاده) تصویب شد و کانون نویسندگان از ابتدای اردیبهشت ۱۳۴۷ کار خود را آغاز کرد. کانون نویسندگان به عنوان یک مؤسسه غیر تجاری با هدف حمایت و استیفای حقوق مادی و معنوی اهل قلم و کمک به نشر آثار و هدایت نوqlمان و غیره تأسیس و در نخستین دوره انتخابات نیز سیمین دانشور، محمود اعتمادزاده، نادر نادرپور، سیاوش کسرایی و داریوش آشوری به سمت اعضای اصلی، غلامحسین ساعدی و بهرام بیضایی به سمت اعضای علی‌البدل، نادر ابراهیمی و فریدون معززی بازرسان مالی، فریدون تنکابنی صندوق‌دار و اسماعیل نوری علاء به عنوان منشی انتخاب شدند. خانم سیمین دانشور به عنوان نخستین رئیس کانون برگزیده شد.<sup>۱</sup>

از همان ابتدای فعالیت، نه تنها ساواک پایگاه محکمی در کانون به دست آورد بلکه تناقضات ایدئولوژیک اعضا نیز امکان عاقبت به خیری آن را به چالش کشید. در انتخابات دوره دوم در سال ۴۷ درگیری دو جریان عمده در درون کانون، یعنی جریان وابسته به حزب توده و جریان وابسته به جلال آل احمد، علنی شد و در شهریور سال ۱۳۴۸ با درگذشت جلال آل احمد و بسته شدن مکان جلسات کانون، دور اول حیات فرهنگی آن به پایان رسید.

دوره دوم حیات فرهنگی کانون از اوایل سال ۱۳۵۶ هم‌زمان با تحولات کشور و باز شدن فضای سیاسی ایران با نوشتن نامه‌ای به امضای چهل نفر برای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر نظام دیکتاتوری آغاز می‌شود. پس از نگارش این نامه، با فعالیت‌های اسلام کاظمیه، شمس آل

---

آشوری گرد هم می‌آیند. رک: کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۹ و ۱۰ (از مقدمه).

۱. کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۱۱ (از مقدمه).

احمد، منوچهر هزارخانی، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، علی‌اصغر حاج سیدجوادی و محمود به‌آذین کانون نویسندگان تجدید حیات می‌کند. در انتخابات سوم تیر ۱۳۵۶ منوچهر هزارخانی، اسلام کاظمیه، محمود به‌آذین، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و باقر پرهام به عنوان گروه دبیران کانون انتخاب شدند.

از همان ابتدا معلوم بود که ساختار متناقض کانون، همان شرایطی را فراهم خواهد ساخت که در دور اول ایجاد کرده بود. گرایش چپ شرقی (چپ شوروی) کانون با افرادی چون محمود اعتمادزاده (به آذین)، باقر پرهام، منوچهر هزارخانی، فریدون آدمیت، فریدون تنکابنی و... و گرایش چپ غربی (چپ امریکایی و اروپایی) آن، با افرادی چون اسلام کاظمیه، علی‌اصغر حاج سیدجوادی، شمس آل احمد، سیمین دانشور، طاهره صفارزاده، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و... تقریباً ساختار اصلی کانون نویسندگان را در این دوره رقم می‌زد.<sup>۱</sup>

کانون نویسندگان برای رسیدن به اهداف این دوره، کمیته‌هایی برای مبارزه با سانسور رژیم شاهنشاهی تشکیل داد که «کمیته آزادی کتاب و اندیشه»، «کمیته آزادی هنر و اندیشه» و «کمیته یا گروه آزادی بیان و فکر» از جمله آنها بودند.<sup>۲</sup> ساواک در یکی از گزارش‌های خود می‌نویسد:

«بدین وسیله یک برگ بروشور تحت عنوان «کانون نویسندگان ایرانی چه می‌گویند؟» که از طرف کمیته کیفی (کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران) دو هزار برگ از بروشور در دو رنگ چاپ شده و..... جهت استحضار و هرگونه اقدام مقتضی ارسال می‌گردد.»<sup>۳</sup>

---

۱. این تقسیم‌بندی در کانون نویسندگان مطلق نبود یعنی وجود پاره‌ای از افراد در این دو گرایش به معنای وابستگی مطلق آنها از جنبه ایدئولوژیکی نبود بلکه دلایل چندی مثل دوستی، سوابق همکاری یا علائق و سلائق دیگری باعث شده بود که این دو حلقه تعیین کننده در کانون شکل بگیرد.

۲. البته هیچ‌گاه مشخص نشد که چنین کمیته‌هایی واقعا وجود خارجی داشته است یا سرپوشی بود برای بزرگ جلوه دادن فعالیت‌ها و در عین حال ایجاد پوشش برای صدور پاره‌ای بیانه‌ها و غیره.

۳. کانون نویسندگان به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۴۰۶.

با مطالعه اسناد ساواک به راحتی می‌توان فهمید «کمیته آزادی کتاب و اندیشه» که نویسنده و ناشر بیانیه «۲۵ سال سانسور در ایران» یا «قتل عام قلم و اندیشه» است وابسته به «کانون نویسندگان ایران» بود. بیانیه‌ای که در پی بازخوانی آن هستیم بی‌تردید توسط یکی از دو گرایش مذکور در کانون یا با همکاری هر دو گرایش نوشته شده است.

این بیانیه ظاهراً در نقد سخنان فرح دیبا (شهبانو) در بازدید از استان گیلان (حدود اواخر خرداد سال ۵۶) پیرامون عدم وجود سانسور کتاب در ایران نوشته شد و در مجموع، نگاهی تحلیلی به یگارش‌ی حاکم بر جریان‌های نشر در ایران اواخر دوره پهلوی می‌باشد. نویسندگان این بیانیه در کانون نویسندگان ایران و ناشرین آن در سال ۵۶ و ۵۷ هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که در ایران یک انقلاب بزرگ اجتماعی به رهبری جریان‌های مذهبی به پیروزی برسد و منجر به تأسیس نظام جمهوری اسلامی و ناکامی جریان‌های ایدئولوژی‌های چپ و راست در کشور گردد.

اطلاعاتی که از پاره‌های نویسندگان، ویراستاران، ناشران و هنرمندان در این بیانیه آمده است اطلاعاتی است که پس از انتشار تا به امروز هیچ‌گاه مورد تردید و یا اعتراض افراد، جریان‌های سیاسی، مؤسسات و جریان‌هایی که از آنها در کتاب نام برده شد، قرار نگرفت.

### ◆ خدمتگزاران دیروز و مدعیان امروز

کسانی که امروزه با نوشتن خاطرات، صدور بیانیه، نوشتن نامه، مصاحبه با مطبوعات و رسانه‌های داخلی و خارجی و سایر روش‌ها در پی تطهیر و نادیده گرفتن پاره‌های از خطاها و بی‌مهری‌های خود و یا دوستان و جریان‌های مورد علاقه خود به ملت ایران هستند و نظام جمهوری اسلامی را به تندروی، حسد و کینه و سایر اتهامات ناجوانمردانه متهم می‌کنند در مقابل چنین بیانیه‌ای که چهار بار در داخل و خارج از کشور چاپ شده (و شاید بیش از این هم چاپ شده باشد) چرا هیچ عکس‌العملی نشان ندادند و سکوت و ندیده انگاشتن این اسناد را بر اعتراض یا پاسخگویی به آن ترجیح دادند؟!

کسانی که در «جستجوی صبح»<sup>۱</sup> و «نام نیک امیرکبیر»<sup>۲</sup> خود را ذی حق دانسته و جسارت آن را دارند که در مقام دفاع و جواب‌گویی، مخالفین و ناقدین خود را بدذات، بدبین، کینه‌توز، بخیل، حسود و غیره معرفی کنند و آنها را به «ویل للمکذبین» انداز دهند و خود را آن‌قدر مبری از مصائبی می‌دانند که رژیم پهلوی در طول حاکمیت پنجاه ساله بر سر فرهنگ، هنر و اقتصاد ایران آورد، چرا در آن تاریخی که این بیانیه صادر و به شیوه‌های مختلفی توسط همان جریاناتی که آنها را روشنفکر می‌دانند، در داخل و خارج ایران چاپ گردید، در مقام دفاع از خود و پاسخگویی به آن و انداز نویسندگان برنیامدند؟! اما همین افراد، امروزه در پناه آزادی و نجابت جمهوری اسلامی در برخورد با آنان، تاوان نامهربانی‌های خود به ملت ایران را از دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، نظام جمهوری اسلامی و از همه بدتر از ملت ایران می‌گیرند؟

اشتباه و یا شاید نجابت دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران این بود که نقد ادعاهای نویسنده کتاب «در جستجوی صبح» را با انتشار کامل بیانیه کانون نویسندگان ایران در سال ۵۶ و ۵۷ پاسخ نگفت تا اگر حقیقت‌جویان تاریخ ایران! ناسزا، فحش و تهمتی دارند نثار کسانی نمایند که در این اثر، فرآیند الیگارشی حاکم بر جریان نشر کتاب در دوران پهلوی را با شواهد کافی برملا ساختند.

اگر چه در بیانیه مورد نظر، روشنفکران حافظ حرمت و آبروی اصحاب قلم و خدمتگزاران به نشر کتاب دیروز و متولیان آزادی، حقوق بشر و قانون‌طلبی امروز، عنان عفت قلم را از دست داده و لزوم حفظ حیثیت صاحبان فکر و اندیشه را به پیشیزی نخریدند ولی چرا تاوان بی‌عفتی، بی‌حرمتی و کینه‌توزی آنها به فرهنگ و ادب و شعر و معرفت این مرز و بوم را باید جمهوری اسلامی و مؤسسات پژوهشی وابسته به آن یا متفکران و محققان حقیقت‌جوی مسلمان پرداخت کنند؟

۱. نام کتاب خاطرات بنیانگذار انتشارات امیرکبیر.

۲. عنوان نامه آقای ج. توکلی به روزنامه شرق در دفاع از کتاب خاطرات جعفری و تهاجم به منتقدین تاریخ.

روشنفکرانی که دست به نوشتن بیانیه‌های شداد و غلاظ آنها در محکوم کردن فرهنگ این کشور سابقه‌ای به گستره دویست سال اخیر تاریخ تحولات این مرز و بوم دارد و هر جا که قرار بود در دفاع از فرهنگ نیمه جان ملی، مسلمانی و یا وطن‌دوستی به فرهنگ مسلط غرب، نقدی وارد کند، خود را مسئول خفه کردن صدای آن مسلمان یا آن وطن‌دوست با بهره‌گیری از چماق علم، آزادی، تجدد و ترقی، اصلاحات و امثال این الفاظ قشنگ می‌دانستند، توصیه می‌شود برای دفاع از حقوق بشر و پاسداری حرمت اهل قلم و اهل نشر، کتاب «قتل عام قلم و اندیشه» و یا «۲۵ سال سانسور در ایران» را که «گروه آزادی کتاب و اندیشه کانون نویسندگان ایران» در سال ۵۶ منتشر کرد بازخوانی نمایند تا مشخص شود چه کسانی ناشرانی چون امیرکبیر و غیره را غول سانسور رژیم شاه معرفی کردند.

اما برای اینکه نسل انقلاب اسلامی و نسل‌های آینده ایران در جریان آشفته بازار چاپ و نشر متون کشور که از دل آن انواع و اقسام کتاب خاطرات، داستان، تاریخ‌نگاری، تحلیل سیاسی، نظریه سیاسی و غیره خارج می‌شود، سکه رایج مسی متون مبتذل و مشهورات کاذب تاریخی را به جای طلای ناب نقد آثار علمی و تاریخی خریداری نکنند، بیانیه یا کتاب مذکور را بازخوانی خواهیم کرد، اگر چه می‌دانیم که این بازخوانی دل‌عده‌ای را خواهد شکست و جگر عده‌ای را خون خواهد کرد و کفر عده‌ای دیگر را در خواهد آورد. اما چه باید کرد که همین مدعیان آزادی، حداقل در ظاهر به ما آموخته‌اند که حقایق را باید به مردم گفت حتی اگر به ضرر خود باشد.

مدعی نیستیم همه آن چیزهایی که در این بیانیه نوشته شده حقیقت محض است اما می‌توانیم سؤال کنیم که چرا در آن دوران وقتی تشکیلاتی به نام کانون نویسندگان ایران که گردانندگان آن افرادی چون: فریدون آدمیت، علی‌اصغر حاج سیدجوادی، داریوش آشوری، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، کامران فانی، باقر مؤمنی، بهاء‌الدین خرمشاهی، به‌آزین، احمد خلیل‌الله مقدم، محمدرضا فشاهی، نعمت میرزاده، علی‌اکبر اکبری، ابوالفضل قاسمی، جمال میرصادقی، محمد قاضی، سیمین دانشور، هما ناطق، اسلام کاظمیه، مصطفی رحیمی، حشمت‌الله کامرانی،

محمدتقی برومند، مصطفی رهنما، منوچهر هزارخانی، منصور یاقوتی، بهرام بیضایی، غلامحسین ساعدی، ناصر پاکدامن، مهدی سبحانی، باقر پرهام، جلال سرافراز، هوشنگ گلشیری، فریدون شایان، اسدالله مبشری، حسن شایگان، جواد مجابی، محمد مختاری، فریدون تنکابنی، طاهره صفارزاده، شمس آل احمد، سیاوش کسرای، رضا براهنی، مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، پرویز بابایی، مهدی

از همان ابتدای فعالیت کانون نویسندگان ایران، نه تنها ساواک پایگاه محکمی در کانون به دست آورد بلکه تناقضات ایدئولوژیک اعضا نیز امکان عاقبت به خیری آن را به چالش کشید.

بهار، ناصر تقوایی، خسرو حکیم رابط، اسماعیل خویی، عبدالعلی دستغیب، اکبر رادی، ناصر زرافشان، محمدعلی سپانلو، کاظم سادات اشکوری، حسن صدر، ابراهیم فخرایی، شاهرخ مسکوب، جمشید نوایی و ده‌ها تن دیگر از اصحاب قلم و ادب بودند<sup>۱</sup> که بعضی از آنها نه تنها امروز، بلکه همیشه خود را طلایه‌دار آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، تجددطلبی، ترقی‌خواهی و غیره می‌دانستند، بیانیه‌ای صادر کرد که در آن، بر سر بسیاری از صاحبان قلم و اندیشه و ناشرین کتاب چوب رسوایی و ابستگی به رژیم دیکتاتوری و اختناق شاهنشاهی و مزدوری دربار و ساواک خورده می‌شد و اربابان صنعت چاپ و نشر، مزدوران حقوق بگیر دستگاه ساواک معرفی می‌شدند، چنین اقدامی را خدمت به مبارزه با سانسور و هدیه‌ای به همه برادران مطبوعاتی که پاسدار فریاد سرخ بودند و تحفه‌ای به همه کارگران چاپ و چاپخانه و همه نویسندگان به خون نشسته می‌دانستند؟<sup>۲</sup>

اما نقد بر خاطرات یک تاجر کتاب را که همان بیانیه کانون نویسندگان او را «غول خصوصی

۱. برای آشنایی بیشتر با اعضای کانون نویسندگان ایران در این دوران ر. ک: کانون نویسندگان به روایت اسناد

ساواک، همان، ص ۴۰۸.

۲. قتل عام قلم و اندیشه، همان، ص ۳.

دستگاه اختناق شاهنشاهی<sup>۱</sup> نام نهاده بودند، برنتابیدند؟! داوری منصفانه از آن کسانی خواهد بود که حرف به حرف، کلمه به کلمه، جمله به جمله و پاراگراف به پاراگراف این پرونده تاریخی را مطالعه کنند. پرونده‌ای که علی‌رغم میل خود خواهیم گشود و آن را تقدیم همه پژوهش‌گرانی خواهیم کرد که در دفاع از حرمت حقیقت‌گویی در تاریخ، تیرهای زهرآگین توهین، تهمت، افترا و ناسزا را به جان خریدند.

\*\*\*

## ◆ گزیده‌هایی از بیانیه گروه آزادی کتاب و اندیشه و نقش نویسندگان و

### ناشران در سیستماتیک کردن سانسور کتاب در رژیم پهلوی

۱. کتابی که اینک به شما عزیزان وطن هدیه می‌شود حدیث جنایت دشمنان ماست بر ادبیات ما، بر مطبوعات ما، بر شاعران ما چه حدیث‌ها که نرفته است! چه قلم‌های شریفی که نشکسته‌اند! چه نویسندگانی که در زندان و تعقیب، زندگی‌شان را ویران کرده‌اند! این کتاب به همه برادران مطبوعاتی که اینک پاسدار فریاد سرخ ما هستند به همه کارگران چاپ و چاپخانه به همه نویسندگان به خون نشسته هدیه می‌شود. به کسانی که امروز خاموشی‌شان گوش دشمن را کر کرده است.. به آنها که گرسنگی می‌کشند اما در سفره رنگین جنایت دستشان را آلوده نمی‌کنند. به دست‌های سرب آلوده برادران چاپی، به انگشتان و دستان مقدس نویسندگان هدیه می‌شود...<sup>۲</sup>

۲. خانم فرح ملقب به شهبانو در مصاحبه‌ای که از او پخش شد با آن سطح نازل فرهنگی خود، می‌کوشد بین سانسور و ستم فرهنگی با سانسورچیان و عاملان ظلم و ستم علامت تساوی بگذارد... اگر اختناق فرهنگی به مثابه وسیله‌ای برای عقیم کردن مغزها و در نتیجه از کار انداختن بازوها و برای جلوگیری از تبادل افکار و عقاید و

---

۱. ر.ک: قتل عام قلم و اندیشه، همان، ص ۱۱۰.

۲. همان، ص ۳.

ایجاد آرامش گورستانی و سرپوش گذاشتن بر روی جنایات شاه و شهیانو و درباریان و سازمان امنیت شاه نمی‌داشت، هرگز و هرگز نیازی به استفاده از گروهی روشنفکر خائن و خائف و فرصت‌طلب به عنوان سانسورچی و عمله ظلم وجود نمی‌داشت<sup>۱</sup>....

۳. تا هنگامی که چنین دستگاه پر ادبار و خائن‌پروری وجود دارد، اگر نتواند از نسل قدیم، دکتر محمد باهری و محمود جعفریان و ایرج زندپور و عنایت‌الله رضا را پیدا کند، از نسل تازه، پرویز نیکخواه، کورش لاشایی، هوشنگ وزیری و امیر طاهری را پیدا خواهد کرد و آنان را در کنار رسولی و دکتر مهدی سمسار و دکتر کاظم ودیعی و فیروزه هنربخش و آلبرت کوچویی و مزدوران و جیره‌خواران دیگر خود خواهد نشانند...

۴. در اواخر تابستان پارسال (۱۳۵۵) جلسه مشترکی از گروهی از ناشران، بعضی از مؤلفان که موضع طرفدار دستگاه دارند، مأموران اداره سانسور، مأموران وزارت اطلاعات مأموران سازمان امنیت و گروهی دیگر تحت عنوان «سمینار کتاب» به زعامت دکتر احسان نراقی تشکیل شد. هدف این اجلاس ظاهراً چاره‌جویی درباره وضع ناگوار کتاب و انتشارات در ایران و در حقیقت متشکل کردن روش‌های جدید اختناق در امر چاپ کتاب و انتشارات بود. در یکی از نشست‌های این اجلاس، امیرعباس هویدا نخست وزیر نیز شرکت کرد. او در برابر تذکر محافظه‌کارانه یکی از شرکت‌کنندگان غیر دولتی جلسه، با لحنی خشن و بی‌ادبانه از جمله گفت: «بله. ما کتاب را سانسور می‌کنیم و احتیاجی هم به پرده‌پوشی نداریم. مصالح مملکت و نظم شاهنشاهی ایران برای ما مافوق همه چیز است» و برای کسانی که گمان می‌کنند هویدا و امثال او جزء واقع‌بین هیأت حاکمه هستند، آنچه هویدا در این جلسه گفت یادآوری افشاگرانه فوق العاده‌ای است.

در این جلسه در برابر تذکری که از طرف آقای احسان نراقی (استاد دانشگاه، عضو هیأت نمایندگی ایران در یونسکو، مرتبط با سازمان امنیت و مشهور به ارتباط با

سازمان «سیا») در مورد نحوه سانسور داده شد، هویدا با حالتی عصبی فریاد زد: مگر شما خودتان، آقای نراقی نبودید که به من توصیه کردید کتابها مجدداً پس از چاپ سانسور شود تا ناشران خودشان سانسور برقرار کنند؟

آقای دکتر احسان نراقی سخنان هویدا را انکار نکرد و جوابی به او نداد و معلوم شد تغییر روش دستگاه سانسور کتاب و اعلام این تصمیم که ناشران مجدداً کتابها را باید پس از چاپ به اداره سانسور بدهند بنابر توصیه این محقق محترم بوده است که به تقلید از عنوان کتاب تازه خودش باید گفت «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد».

ما در اینجا قصد خرده‌گیری از این و آن را نداریم حتی اگر شخص مشکوکی مانند احسان نراقی باشد. زیرا این دستگاه اختناق ایران است که سانسور کتاب را سازمان داده و موجودیت دستگاه اختناق است که چنین موجودیت‌های پلیدی را پرورش می‌دهد. عرصه را از نمایندگان واقعی هنر و ادب ایران خالی می‌کند تا اینان بتوانند تاخت و تاز کنند و از جمله امکان چنان توصیه‌هایی را پیدا کنند. اگر سانسور کتاب در ایران وجود نداشت، چنین توصیه‌ها و اظهار نظرهایی حتی بر زبان چنان افرادی نیز نمی‌آمد؟<sup>۱</sup>...

۵. علاوه بر کتب مذهبی که تحت کنترل شدید قرار دارند، در مورد دیگر نشریات مذهبی نیز سانسور شدیدی حکمفرماست. تا اوایل سال ۱۳۵۵ مجله «مکتب اسلام» که مرکز آن در شهر قم بود به طور مرتب و با تیراژ وسیع منتشر می‌شد. این مجله کمتر به روی تخته روزنامه فروشی‌ها دیده می‌شد و قسمت اعظم فروش آن از طریق مساجد و آبونه شدن مجله بود. در کشوری که تیراژ روزنامه‌های پرسابقه و مجهزی نظیر «اطلاعات» و «کیهان» که در هر دهی نماینده دارند، به زحمت به ۱۵۰ هزار نسخه می‌رسد و تیراژ روزنامه پرخرجی مانند «آیندگان» با هیچ کوششی به ۱۰ هزار نمی‌رسد و تیراژ مجله پرخرج و حمایت شده‌ای چون «تماشا» از مرز ۲۵ هزار نسخه نمی‌گذرد، مجله «مکتب اسلام» بنا بر قول ناشران آن تیراژی در حدود دویست هزار

نسخه دارد (مقامات وزارت اطلاعات تیراژ مجله «مکتب اسلام» را نود هزار نسخه می‌دانند. ولی حتی چنین تیراژی و آن هم از طریق آبونمان، تیراژی است که مجله‌های رنگین و پرخرجی مانند «تماشا» و «رستاخیز جوانان» که به یک سوم قیمت تمام شده عرضه می‌شوند، حتی به خواب هم نمی‌توانند ببینند).

مجله «مکتب اسلام» از اوایل سال ۱۳۵۵ تعطیل شد و گروهی از نویسندگان، فعالین و حتی آبونه شدگان آن در زندان و شکنجه‌گاه‌ها به سر می‌برند. تعطیل مجله مذکور حتی بنابر روش مرسوم و به اصطلاح قانونی به شکل «توقیف شدن» نیز نبود، بلکه به دور از هر گونه پوشش قانونی و به دور از هرگونه پنهان‌کاری در اختناق مطبوعات به زور سازمان امنیت و شهربانی، اداره مجله و چاپخانه‌هایی که این مجله را چاپ می‌کردند اشغال شدند، نویسندگان مجله دستگیر شدند و به کلیه چاپخانه‌های کشور دستور داده شد که از چاپ این مجله خودداری کنند و به طور خلاصه امکان چاپ و انتشار آن را سلب کردند. در برابر حیرت و اعتراض مردم و آبونه‌شدگان مجله، دستگاه اختناق به وسیله سازمان مخفی خود به نام مخفف کوک، این شایعه را رواج داده که ناشران مجله مذکور برای خودداری از درج تاریخ شاهنشاهی (۲۵۳۵) در صفحه اول مجله - که اجباری است ولی از طرف حضرت آیت‌الله خمینی استفاده از آن حرام شناخته شده - خود شخصاً از ادامه انتشار مجله خودداری کرده‌اند و دستگاه در این کار نقشی نداشته است. (سازمان «کوک» سازمانی مخفی و مستقل از ساواک و غیره است که زیر نظر مستقیم شاه و به ریاست ارتشبد فردوست اداره می‌شود و از جمله وظایف اصلی آن شایعه‌پراکنی است. گاه این شایعات حتی علیه بعضی از افراد خانواده سلطنتی و درباریان است که مقاصد معینی را تعقیب می‌کند. کارکنان این دستگاه را علاوه بر بعضی از مقامات ارتشی، گروهی از کسانی که در مجالس و محافل زیاد رفت و آمد دارند و حتی کسانی که ظاهراً مخالف‌خوانی می‌کنند و نیز بعضی از رانندگان تاکسی و رانندگان بیابانی و غیره تشکیل می‌دهند. متأسفانه گاه بعضی از شایعات «کوک» در نشریات اپوزیسیون خارج از کشور نیز دیده می‌شود که به احتمال زیاد ناشی از ناآگاهی از منبع شایعه و همه‌گیر بودن شایعه است) این نکته را بیفزاییم که در چند

ماهه اخیر که دستگاه می‌کوشد ظاهرسازی‌هایی کند به مجله مکتب اسلام بار دیگر اجازه انتشار داده شده است ولی در مورد آن سانسور شدیدی اعمال می‌شود و بسیاری از فعالین سابق آن هنوز در زندان‌اند.<sup>۱</sup>

۶. سانسورچیان چه کسانی هستند؟

اداره نگارش علاوه بر کارکنان و بررسی‌های خود که اغلب آنها در عین حال از مأموران یا به جهت شغلی از وابستگان سازمان امنیت هستند، گروه دیگری را در خدمت دارد که در دو ساله اخیر این گروه را تقویت کرده است. این گروه عبارت‌اند از عده‌ای از نویسندگان و مؤلفان دست دوم و از کارافتاده‌ای که زمانی یکی دو تا کتاب منتشر کرده‌اند و یا چند مقاله در روزنامه‌ها نوشته‌اند. این افراد به عنوان هاله‌ای بر گرد اداره سانسور عمل می‌کنند و هر یک با توجه به قدر و ارزش خود برای دستگاه سانسور و یا با توجه به معروفیتی که داشته‌اند هر ماه بین یک هزار تومان تا سه هزار از اعتبار مخصوصی که در اختیار وزیر فرهنگ و هنر است، پاداش مستمر می‌گیرند. اکثر این افراد در ضمن کارمند شاعلی یا بازنشسته وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی دیگر و یا سازمان‌های دیگر وزارت فرهنگ و هنر هستند.

افرادی نظیر مهدی برادران قاسمی مفسر رادیو، فرهنگ فرهی رپرتز رادیو، ابوالقاسم پاینده نماینده دوره قبلی مجلس، دکتر مهاجرانی واعظ معروف، محمدعلی زرنگار مدیرکل سابق مطبوعات وزارت اطلاعات و رئیس سابق سانسور آن وزارتخانه و رئیس کنونی امور انتشارات حزب رستاخیز، فرامرز برزگر سردبیر سابق مجله تهران مصور و معاون سابق همین اداره سانسور، دکتر ذبیح‌الله صفا رئیس سابق دانشکده ادبیات، دانشی نماینده مجلس از آبادان و معمم و گوینده اخبار مذهبی رادیو، بشارت مدیر روزنامه سابق صدای وطن، بهبهانی واعظ معروف، دانش نوبخت از فعالین گروه‌های فاشیستی سابق، سیامک پورزند روزنامه‌نگار سابق، زین‌العابدین مؤتمن دبیر سابق ادبیات، جعفر شاهید مدیر روزنامه جوانمردان، ابراهیم خواجه نوری رئیس

تبلیغات شرکت سابق نفت، محمود طلوعی مفسر سابق رادیو و روزنامه ایران نوین و نماینده دوره سابق مجلس، منوچهر آتشی شاعر، ابراهیم صهبا شاعر، ابوالحسن احتشامی نماینده سابق مجلس و روزنامه‌نگار سابق، دکتر رحمت مصطفوی روزنامه‌نگار سابق، علی‌اصغر افراسیابی روزنامه‌نگار سابق، آلبرت کوچویی عضو تلویزیون، سبکتکین سالور نویسنده رادیو ایران و گروهی دیگر. این افراد بنابر تشخیص اداره سانسور در مورد «صلاحیت» آنان درباره کتاب مورد نظر هر چند گاهی یک کتاب از اداره سانسور می‌گیرند، آن را می‌خوانند و «بررس»‌های خود اداره سانسور گزارشی در مورد کتاب و مطالب آن و نظر خود درباره مناسب بودن یا نبودن آن برای چاپ و کاهش یا افزایش‌هایی که باید در متن کتاب داده شود تا «قابلیت چاپ» پیدا کند، به اداره کل نگارش یعنی سازمان سانسور کتاب می‌دهند. در تقسیم کار جدید اداره سانسور، این گزارش‌ها باید به تأیید مسئول مربوطه که یکی از سه نفر نامبرده است برسد.<sup>۱</sup>

۷. ... از جمله ناشران بزرگی که با سازمان امنیت و اداره سانسور به طور مستقیم یا غیرمستقیم همکاری دارند باید از انتشارات امیرکبیر، انتشارات طهوری، انتشارات سروش (وابسته به تلویزیون) و بنیاد فرهنگ ایران نامبرد که در مورد هر یک از آنها و «فعالیت»‌های آنها بیش و کم سخن خواهیم گفت. ناشران یا در حقیقت کتاب فروشان کوچک و خرده‌پایی وجود دارند که از وابستگان پرنفوذ سازمان امنیت در امر کتاب هستند و فعالیت آنها به عنوان کتاب فروش فرع بر مأموریت امنیتی آنها در کار خبرکشی و اطلاع از کار کتاب است. از جمله شخصی بنام آقای «جارچی» که از کتاب فروشان کنار خیابانی است و گاه‌گاهی کتاب‌هایی تحت نام «انتشارات فروغی» منتشر می‌کند...

۸. انتشارات امیرکبیر غول خصوصی دستگاه اختناق.

و اکنون بپردازیم به آنچه در آغاز این بررسی به عنوان اعلام پایان یک مرحله در کار

سانسور کتاب ذکر کردیم و سخنان شهبانو را مستقیماً متوجه آن دانستیم. دستگاه اختناق ایران در کنار تمام کوشش‌های دیگر خود، توجه خود را به این موضوع معطوف کرده است که اگر با چند مؤسسه بزرگ انتشاراتی طرف باشد و کادرهای دستگاه سانسور خود را در این چند مؤسسه بزرگ انتشاراتی پخش کند و اطلاعات قسمت انتشارات حزب رستاخیز و دایره سانسور شهربانی را هماهنگ کرده، این مرکز هماهنگ‌شده را به شکل یک «ستاد» رهبری کننده سانسور درآورد و کار سانسور را بر عهده خود «ناشران مسئول» و بزرگ بگذارد، هم از دوباره کاری‌ها جلوگیری خواهد کرد، هم ناشران را به یک اتو سانسور واقعی وادار خواهد کرد و از اجازه‌های ناسنجیده اداره سانسور جلوگیری می‌شود و هم از اعتراض سازمان‌های جهانی در مورد سانسور کتاب در ایران کاسته خواهد شد. از دو سال پیش طرح این کار مورد توجه طراحان دستگاه اختناق ایران قرار گرفت، به «صحه همایونی» هم رسید و تصویب شد و اجرای ترتیبات آن سخت مورد توجه دستگاه اختناق قرار گرفت.

از طرف دیگر ناشران بزرگ که به کار خود به عنوان یک کار صرفاً تجارتنی نگاه می‌کنند بنا به طبیعت خود خواهان خرد کردن و بلعیدن رقبای کوچک خود هستند و دستگاه اختناق به خصوص در کار کتاب به این امر بسیار کمک می‌کند.

اکنون بزرگ‌ترین ناشر ظاهراً غیر دولتی کتاب در ایران مؤسسه انتشارات امیرکبیر است. از همان زمان که طرح سیستماتیک کردن سانسور مورد اجرا قرار گرفت بین این مؤسسه انتشاراتی و اداره سانسور کتاب و سازمان امنیت و وزارت اطلاعات روابط مخصوص و بسیار نزدیکی برقرار شد و دستگاه اختناق فربه کردن باز هم بیشتر این بنگاه انتشاراتی را مد نظر قرار داده و این امر به خصوص پس از ورود آقا زاده آقای جعفری صاحب انتشارات امیرکبیر به کار انتشار و مترقی‌نمایی‌های نخستین او از جمله چاپ نشریه «الفبا» و جمع کردن نویسندگان معروف، شکل معین گرفت. به این جهت دستگاه اختناق ایران از یک طرف از طریق خرید یکجای هر یک از کتاب‌های این ناشر (در مورد هر کتاب خرید بین پانصد تا هزار نسخه به طور یکجا از طرف فرهنگ و هنر) و از طرف دیگر از طریق کمک‌های مالی شرکت ملی نفت ایران و کتابخانه پهلوی با

ارقام بزرگ به این بنگاه انتشاراتی کمک مالی می‌کند و این کمک مالی در قبال تعهداتی است که انتشارات امیرکبیر بر عهده گرفته است. ارقام کمکی که دولت به این مؤسسه انتشاراتی پرداخت کرده و می‌کند و ارقام پول‌هایی که انتشارات امیرکبیر صرف اجرای وظایف خود می‌کند در تاریخ کتاب و مطبوعات در ایران سابقه نداشته است.

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تعهد کرده است که اولاً یک گروه «وارد» و آگاه سانسورچی را گرد آورد و گروهی از سانسورچیان کنونی اداره نگارش را هم به آنها بیفزاید و حقوق آنان و مخارج این کار را بپردازد. ثانیاً ناشران کوچک را با تحریک اشتباهی مالی آنها از میدان به در کند و خود به عنوان ناشر غیر دولتی یکه تاز میدان و طرف اصلی و مسئول در برابر دستگاه اختناق در امر کتاب‌هایی باشد که به اصطلاح از طرف یک مؤسسه انتشاراتی غیر دولتی انتشار می‌یابد. ثالثاً نویسندگان را رأساً از طریق تهدید و تطمیع (تهدید به چاپ نکردن کتاب و تطمیع به ارقام بزرگ به عنوان قرارداد امتیازی) وابسته به خود کرده از به اصطلاح هرز پریدن آنها جلوگیری کند و رابعاً در هماهنگی با طرح‌های جدید اختناق فرهنگی، به خلق «نویسنده و شاعران نامدار» بپردازد. (در مورد خلق «نویسندگان و هنرمندان» دست‌آموز در بخش دیگر سخن خواهیم گفت)

در برابر تعهدات سیل کمک‌های دولت در دو سال اخیر به مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر سرانجام شده است. «امیرکبیر» به عنوان نخستین فعالیت‌ها در اجرای تعهدات «شرافتمندانه» خود، سازمان کتاب‌های جیبی و تمام سرفلی‌های آن و تمام امتیازات آن را به مبلغ مختصر! پنج میلیون تومان خرید. سازمان کتاب‌های جیبی با سرمایه گروهی از ناشران کوچک و بزرگ به وجود آمده بود و آن کتاب‌هایش که به قطع جیبی بود با تیراژ بین ۵ تا ۱۰ هزار منتشر می‌شد و ضمناً امتیاز چاپ قسمتی از کتاب‌های درسی را که در ایران چاپ می‌شود در دست داشته ولی به هر حال به مبلغ خریداری شده نمی‌ارزید. در همین حال «امیرکبیر» مذاکرات خود را برای خرید انتشارات قدیمی ابن‌سینا شروع کرد. آقای رضوانی صاحب «ابن‌سینا» که پیرمردی سرد و گرم چشیده بود و ضمناً به تازگی از زندان آزاد شده بود علت تصمیم انتشارات امیرکبیر و مقصود

نهفته در پیشنهاد امیرکبیر و سرچشمه‌های کار را به زودی دریافت و چون متحمل عذاب بسیاری در زندان شده بود و در همان‌جا هم اشاراتی به او شده بود، به هیچ وجه به فکر مقاومت در برابر انتشارات امیرکبیر نیفتاد و به زودی معامله سرگرفت و به این ترتیب انتشارات امیرکبیر مؤسسه انتشارات ابن سینا و سرقفلی محل آن و تمام امتیازات و کتاب‌های چاپ شده و نشده او را نیز به چند میلیون تومان خریداری کرد. در همین حال واسطه‌های انتشارات امیرکبیر به مذاکره با مؤسسه «انتشارات خوارزمی» که از بدو پیدایش خود به چاپ تألیفات و ترجمه‌های مترقی و پرفروش دست زده بود سرگرم بودند. صاحبان مؤسسه انتشارات خوارزمی نیز که در آغاز راضی به این معامله نبودند، در عرض چند روز و چند شب خواب‌نما شدند و سروش غیبی به آنها رسید که حضرت از راه رسیده است و باید بدون مقاومت تسلیم شد و الا نه تنها مؤسسه انتشارات خوارزمی، بلکه گروه‌های فرهنگی و مدارس خوارزمی نیز با شمشیر حضرت به دو نیم خواهد شد.

مؤسسه انتشارات خوارزمی نیز با تمام کتاب‌های چاپ شده و نشده و با همه امتیازات خود به تصرف و مالکیت مؤسسه انتشارات امیرکبیر درآمد و در همین حال بنگاه انتشارات فرانکلین که سرمایه اصلی آن امریکایی بود و حقوق‌های کلانی به ادیتورهای خود می‌داد و حق تألیف‌های خوبی به نویسندگان و مترجمان خود می‌پرداخت، به دستور دولت در حال انحلال بود. به این ترتیب که پس از تأسیس دانشگاه آزاد ایران قرار شد بنگاه فرانکلین با کلیه امکانات و کادر خود و با همان حقوق‌ها و امتیازات کارکنانش در اختیار دانشگاه آزاد ایران قرار گرفته قسمت «انتشارات دانشگاه آزاد» را تشکیل دهد ولی دو مشکل در کار بود یکی آنکه گروهی از اداره‌کنندگان فرانکلین خود را برتر از آقای دکتر عبدالرحیم احمدی رئیس دانشگاه آزاد می‌دیدند و حاضر نبودند تحت ریاست او قرار گیرند و از طرف دیگر کلیه امتیازات و انتشارات فرانکلین به کار دانشگاه آزاد نمی‌آمد و دانشگاه آزاد بیشتر طالب سازمان و کادر بنگاه فرانکلین بود.

به این جهت آن قسمت از کسانی که حاضر به همکاری با دانشگاه آزاد بودند به این

دانشگاه پیوستند و بقیه سازمان و کادر و امتیازات چاپ و تجدید چاپ کتاب‌های مؤسسه فرانکلین نیز به حباله نکاح مؤسسه انتشارات امیرکبیر درآمد و «امیرکبیر» چند میلیون تومان در این معامله پرداخت کرد. ضمناً گروهی از کارکنان مؤسسه فرانکلین که نه حاضر به پیوستن به دانشگاه آزاد بودند و نه حاضر به پیوستن به مؤسسه امیرکبیر، خود سرمایه‌ای گذاشتند و با خرید یک مغازه در روبه‌روی دانشگاه تهران، «انتشارات آگاه» را تأسیس کردند. که از آغاز کار با دروس‌های مختلفی از طرف دستگاه اختناق روبه‌رو شده است همچنان که دیگر ناشران می‌شوند. همچنان که گفتیم باید دانست که ارقام چند میلیون تومانی که مؤسسه انتشارات امیرکبیر برای خرید هر یک از این مؤسسات انتشاراتی پرداخت کرده در تاریخ کتاب در ایران هرگز سابقه نداشت.

آنچه امیرکبیر در این مورد پرداخته است ده‌ها برابر مجموع سرمایه و قدرت مالی این مؤسسه انتشاراتی بوده است و تنها کمک‌های مالی بی‌دریغ دولت که از پول باد آورده نفت حاصل شده است «امیرکبیر» را قادر به انجام چنین معاملاتی کرد ولی کار به همین‌جا خاتمه نیافت.

انتشارات امیرکبیر در برابر مؤسسات کوچک انتشاراتی که حاضر به تغییر کسب خود نبودند قرار گرفت نمایندگانی به این مؤسسات انتشاراتی اعزام داشت و پیشنهاد خرید مؤسسه انتشاراتی آنها را عنوان کرد و چون با مقاومت آنها مواجه شد برای جلوگیری از سر و صدا و انجام پیروزمندانه وظایف خود به این مؤسسات انتشاراتی پیشنهاد کرد که در عین دریافت مبلغ کلانی بابت فروش مؤسسه خود، نام مؤسسات مذکور را نیز تغییر نخواهد داد و ضمناً این امتیاز را برای صاحبان این مؤسسات در نظر گرفته که در صورتی که مایل باشند می‌توانند با حقوق‌های بالا به استخدام انتشارات امیرکبیر درآیند و به کار و حرفه خود ادامه دهند. پیشنهاد امیرکبیر حتی با وجود این «امتیاز» اضافی با مقاومت و اعتراض جمعی مؤسسات کوچک انتشاراتی روبه‌رو شد.

دستگیری دو نفر از صاحبان این مؤسسات آقایان «کاشی‌چی» از انتشارات

«گوتنبرگ» و «گوهرخای» از انتشارات «سپهر» اگر چه ظاهراً به علل دیگری صورت گرفت ولی در زندان برای آنها «آشکار» شد که دستگیری آنها به مقاومتشان در برابر فروش مؤسسات انتشاراتی خود بی‌ارتباط نبوده است و البته به مواردی دیگر. یکی از این موارد آن بود که هر از چند گاهی یکی از صاحبان مؤسسات انتشاراتی کوچک احضار می‌شد و یا مأموری نزد او فرستاده می‌شد که فلان کتاب «مفید» است و دستگاه تصمیم گرفته است که مؤسسه انتشاراتی شما آن را چاپ کند. اگر صاحبان این مؤسسات موافقت نمی‌کردند در آن صورت فشار همه جانبه بر آنها شروع می‌شد و هنوز هم می‌شود و یکی از این فشارها دستگیری آنهاست که ظاهراً به علل دیگر صورت می‌گیرد.

در مورد فربه کردن مؤسسه انتشارات امیرکبیر و خرد کردن مؤسسات انتشاراتی دیگر، یکی از حیل‌های دستگاه آن است که در مورد سانسور بین امیرکبیر و مؤسسات انتشاراتی کوچک تبعیض فاحش قائل می‌شود. اجازه انتشار کتاب‌هایی که احتمال فروش زیاد آنها وجود دارد یا به مؤسسات کوچک داده نمی‌شود و یا با تأخیر چند ساله اجازه داده می‌شود. ولی اگر همان کتاب‌ها از طرف امیرکبیر به دستگاه سانسور داده شود بلافاصله اجازه چاپ آنها صادر می‌شود.

به این ترتیب علاوه بر همه فشارهای دیگر، دستگاه سانسور در مورد کتاب‌های انتشارات امیرکبیر «مهربان» است و در مورد مؤسسات انتشاراتی کوچک سختگیر. دیگر آنکه انتشارات امیرکبیر بابت چاپ همین کتاب‌ها حق تألیف یا حق ترجمه نسبتاً خوبی به مؤلفان و مترجمان می‌پردازد که البته از پول‌های بادآورده است و این پول را هم بلافاصله می‌پردازد تا آنها را به سوی خود جلب کند و دستگاه سانسور هم با باز گذاشتن میدان برای امیرکبیر و بستن درها به روی مؤسسات کوچک، نویسندگان و مترجمان خوب را به طرف امیرکبیر می‌کشاند. و از طرف دیگر هم به مؤسسات کوچک فشار وارد می‌شود که فلان کتاب بدنام و مارک‌دار را منتشر کنند تا به آنها لطمه معنوی

وارد آید و غیره.<sup>۱</sup>

#### ۹. خرید مادام‌العمر نویسندگان با قیمت‌های کلان

وظایفی که بر عهده انتشارات امیرکبیر گذاشته شده تنها محدود به آنچه ذکر کردیم نمی‌شود بلکه امیرکبیر به عنوان بزرگ‌ترین مؤسسه غیر دولتی انتشار کتاب، در کنار مؤسسات بزرگ دولتی و نیمه دولتی دیگری که اهرم‌های اصلی مرحله جدید سانسور کتاب هستند وظایف دیگری نیز بر عهده دارد. ما در اینجا نخست یکی از این «وظایف» مطالب دیگر را که بر عهده مؤسسه انتشارات امیرکبیر است بازگو می‌کنیم و سپس به دیگر مؤسسات بزرگ انتشار کتاب که در مرحله جدید سانسور نقش برجسته‌ای دارند، می‌پردازیم.

جوهری که مستقیماً از طرف وزارت فرهنگ و هنر در اختیار انتشارات امیرکبیر گذاشته می‌شود یا به شکل خرید یک جای تعداد زیادی کتاب (ظاهراً برای کتابخانه‌های کشور) توسط این وزارتخانه به انتشارات امیرکبیر پرداخت می‌شود و کم‌هایی که از طرف کتابخانه پهلوی می‌شود و یا جوهری که به دستور شاه و در اجرای مرحله اخیر سانسور از طرف شرکت ملی نفت به انتشارات مزبور پرداخت می‌گردد به همان ترتیب بی‌حساب و کتاب و با گشاده‌دستی به مصرف می‌رسد که بقیه درآمدهای نفت.

انتشارات امیرکبیر به دستور دستگاه اختناق و با استفاده از این جوه «بادآورده» در دو ساله اخیر دست به اقداماتی زده و می‌زند که بی‌سابقه و محیرالعقول است. علت بی‌سابقه و غیر قابل رقابت بودن این اقدامات نیز آن است که با تیراژ حداکثر دو تا سه هزار تایی کتاب، چنین ریخت و پاش‌هایی غیر ممکن است و پول‌هایی که اخیراً امیرکبیر خرج «اقدامات فرهنگی» خود می‌کند از مجموع سرمایه و حتی از مجموع درآمدی که تا کنون این مؤسسه از راه فروش تمام کتاب‌هایش کسب کرده به مراتب بیشتر است.

مؤسسه انتشارات امیرکبیر نه تنها یکباره و هم‌زمان پنج میلیون تومان به مصرف خرید سازمان کتاب‌های جیبی می‌رساند، نه تنها چند میلیون تومان به مؤسسه

انتشارات این سینا می‌پردازد، نه تنها بنگاه انتشارات فرانکلین را با تمام امتیازات و افرادی که یک جا و به مبلغی بیش از مؤسسات دیگر می‌خرد، نه تنها در همان وقت برای خرید مؤسسه بزرگ و پیرسرمایه گوتنبرگ و سرفقلی فروشگاه‌های آن پیشنهاد می‌دهد و می‌کوشد امتیاز انحصاری وارد کردن کتاب از شوروی را به هر مبلغی از او بخرد، نه تنها بنگاه انتشارات دنیا را می‌خواهد با مبلغ سنگین به کام خود بکشد، نه تنها برای خرید مؤسسه قدیمی و کلان «علمی» و «جاویدان» که ارباب سابق او بوده‌اند (جعفری صاحب انتشارات امیرکبیر قبلاً شاگرد مؤسسه انتشارات علمی بوده است) دسته چک خود را بیرون می‌کشد و حاضر می‌شود جای مبلغ را خالی بگذارد تا صاحب مؤسسه علمی خود آن را پر کند، نه تنها با استفاده از دستگیری مدیر انتشارات سپهر می‌کوشد آقای گوهرخای را از «کار پر درد سر کتاب راحت کند، نه تنها به وسیله صاحب «انتشارات طهوری» که از مأمورین ساواک است، برای مؤسسات انتشاراتی پاپوش‌دوزی می‌کند تا آنها مجبور شوند از کار انتشار کتاب دست بردارند و با دریافت پول قابل توجهی کسب خود را تغییر دهند، بلکه در همان حال برای خرید نویسندگان و هنرمندان دندان تیز می‌کند و می‌کوشد با نشان دادن در باغ سبز، اشتباهی آنها را تحریک کند.

ما نمونه‌های متعددی در این باره داریم و می‌دانیم که مؤسسه انتشارات امیرکبیر کدامیک از نویسندگان را با پرداخت پول‌های کلان اجیر خود کرده است و می‌دانیم به کدامیک از نویسندگان پیشنهاد چنین امری را داده است و می‌دانیم کدامیک از نویسندگان و هنرمندان از قبول حقارت اجیر شدن در انتشارات امیرکبیر و در عمل از اجیر شدن در چارچوب دستگاه سانسور و خفقان و ساواک خودداری کرده‌اند ولی چون نام بردن از یکایک نویسندگان و هنرمندان مذکور را به علل مختلف امری درست نمی‌دانیم و ضمناً چون می‌دانیم چند تن از آنان در غم لقمه‌ای نان برای ارتزاق روزانه خود در این گرانی بی‌بند و بار مجبور به قبول یا مطالعه پیشنهاد امیرکبیر شده‌اند، از ذکر نام آنان خودداری می‌کنیم و فقط برای آنکه نمونه‌ای از این کار کثیف را نشان دهیم که سازمان امنیت و دستگاه اختناق در عین شکنجه‌ها و آدمکشی‌های خود، از

تعارف کلوجه قندی هم به آدم‌های سر به راه خودداری نمی‌کند و درآمد کشور را بی‌دریغ صرف به بند کشیدن مردم می‌کند فقط به ذکر یک مورد اکتفا می‌کنیم.

ما همین یک مورد را ذکر می‌کنیم با این امید که آن نویسندگان و هنرمندان دیگری که به این دام افتاده‌اند و یا به «بررس»‌ها یعنی مأمورین سانسور امیرکبیر تبدیل شده‌اند و یا پیشنهاد انتشارات امیرکبیر را مورد مطالعه قرار داده‌اند و تنها گامی از این دام فاصله دارند خود را از این منجلاب سانسور و خفقان فکری و فرهنگی کنار بکشند و در کنار مردم ستم دیده و خفقان کشیده ما باقی بمانند.

این یک مورد آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب است و خودشان در کتابی که چندی پیش منتشر کرده‌اند ترجیح داده‌اند «نه شرقی، نه غربی، انسانی» بمانند و این انسانی ماندن کوشش به اصطلاح ادیبانه در جهت همان حرف بی‌محتوای شاه است که دم از سیاست مستقل ملی می‌زند و در همان حال درآمد سرشار نفت را به پای کشورهای امپریالیستی می‌ریزد و بنا به آن مثل معروف فارسی «هر جا آتش است، کچله فراش است» یعنی هر کشوری که مانند مصر و دیگران در برابر امپریالیست‌ها سرخم می‌کند آقای آریامهر را با خورجینی از صدها میلیون دلار در کنار خود می‌بیند.

آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب می‌خواهند نه شرقی باشند، نه غربی بلکه انسانی جلوه کنند و این انسانی بودن ایشان عبارت از آن است که در همان حال که استاد دانشگاه هستند، در همان حال که به معونت دستگاه اختناق ایران مرتب در سفر و حضر مطالعاتی به امریکا و اروپا و کشورهای سوسیالیستی هستند و فوق‌العاده سفر و حق شرکت دریافت می‌کنند در همان حال که وسعت املاکشان دارد از وسعت روستای اجدادی‌شان بیشتر می‌شود و در همان حال که به علت روابط خصوصی‌شان بر کیفیت ماجرای جدید سانسور آگاهی دارند، آلت فعل این ماجرا می‌شوند و عملاً خود را می‌فروشند تا به دیگر نویسندگان و هنرمندان در باغ سبز نشان دهند و آنان را تطمیع کنند و بفریبند. آقای دکتر زرین‌کوب با آگاهی کامل بر علل و عواملی که موجب این کار شده است و با آگاهی بر اینکه در واقع این پول از کجا پرداخت می‌شود مدتی قبل با مؤسسه انتشارات امیرکبیر قراردادی منعقد کرده‌اند. براساس این قرارداد آقای

زرین‌کوب امتیاز کلیه نوشتجات خود را مادام‌العمر به مبلغ مختصر یک میلیون تومان به مؤسسه انتشارات امیرکبیر فروخته‌اند. البته این یک میلیون تومان مجموع درآمد ایشان از نوشتجاتشان نخواهد بود، بلکه از قیمت پشت جلد هر کتاب خود نیز درصد معینی به عنوان حق التألیف دریافت می‌کنند.

توجه به این نکته لازم است که اولاً آقای دکتر زرین‌کوب حتی جزو بهترین و یا مشهورترین نویسندگان کنونی ایران نیست، ثانیاً نوشته‌های ایشان خریدار زیادی ندارد و حتی همین کتاب «نه شرقی، نه غربی، انسانی» که یک پرگویی ۶۴۹ صفحه‌ای است در این دنیای بی‌کتابی ایران به حداقل میزان متعارف نیز فروش نرفت و به روی دست مؤسسه انتشارات امیرکبیر ماند. ثالثاً تعداد کتاب‌های چاپ شده و چاپ نشده ایشان آن‌قدر زیاد و آن‌قدر نایاب نیست

که انتشارات امیرکبیر از بیم رقابت ناشران دیگر حاضر به پرداخت مبلغ یک میلیون تومان به ایشان شده باشد و رابعاً حداقل خود آقای زرین‌کوب می‌دانند که مجموع کلیه وجوهی که ایشان تا قبل از این قرارداد بابت حق التألیف تمام کتاب‌هایشان گرفته‌اند، حتی به پنجاه هزار تومان نرسیده بود. در این صورت چه واقعه ناگهانی پیش آمده و چه جرعه نبوغی ناگهان از ایشان تنق کشیده که انتشارات امیرکبیر حاضر به پرداخت یک میلیون تومان و آن هم فقط به عنوان حق امتیاز به ایشان شده است و چه علتی وجود داشته که پرداخت این مبلغ از

---

در اواسط دهه ۴۰ حکومت پهلوی زمینه‌هایی را فراهم کرد که بتواند صاحبان ادب و هنر را زیر چتر خود بگیرد. این خواست دولتی در مراکزی چون رادیو و تلویزیون به سرپرستی قطبی، وزارت فرهنگ و هنر به وزیری مهرداد پهلبد و دفتر فرح به کارگزاری شجاع‌الدین شفا اجرا گردید و موفق شد گروهی از اهل قلم و هنر را با سیاست‌های رژیم هم‌آوا و هماهنگ کند.

---

طرف انتشارات امیرکبیر به آقای دکتر زرین کوب را با چنان سرعت و با چنان وسعتی بین نویسندگان و هنرمندان شایع کرده‌اند؟ آیا ایشان حتی همین حالا هم حاضرند مبلغی را که قبلاً به عنوان حق‌التألیف هر کتابشان از ناشر گرفته‌اند حتی به طور خصوصی اعلام کنند؟

حقیقت آن است که پرداخت یک میلیون تومان حق امتیاز به آقای زرین کوب فقط برای زرین کوفتن میخ مرحله جدید سانسور و برای فریب نویسندگان دیگر و جلب آنان بوده است. چگونه است که آدمی مانند آقای مرتضی راوندی که به هر حال نویسنده واقعاً زحمتکش و پرباری است و تاریخ اجتماعی ایران نوشته او را همین مؤسسه انتشارات امیرکبیر تا کنون چند بار چاپ کرده و باز هم نایاب است، برای اکل میته و ارتزاق ساده خود و خانواده‌اش وامانده است و امیرکبیر کتاب نایاب او را تجدید چاپ نمی‌کند. ولی به آقای زرین کوب که کتاب‌هایش فروش متعارفی هم ندارد یک میلیون تومان حق امتیاز پرداخت می‌شود؟ چرا پیرمردی مثل مرتضی راوندی پس از یک عمر خوش‌نامی، در این دم آخری به علت ناداری و فشارهای متعددی که بر او وارد می‌گردد مجبور می‌شود خود را در اختیار دستگاه اختناق ایران بگذارد تا همراه دو نفر دیگر تاریخ پنجاه سال سلطنت پرادبار خاندان پهلوی را بنویسد ولی به آقای زرین کوب که هیچ‌گونه نیاز مالی ندارد و مرتب در سفر رسمی امریکا و اروپاست یک میلیون تومان حق امتیاز تألیفات بی‌خردارش پرداخت می‌شود؟ آیا این هر دو وضع و ترتیب از یک سرچشمه واحد آب نمی‌خورد و آیا در این هر دو کار، یک دست واحد مشغول عمل نیست؟

ما از نویسندگان دیگری که به همین راه افتاده‌اند نام نمی‌بریم زیرا به هیچ وجه نمی‌خواهیم بین ظالم و دستگاه ظلم با قربانیان ظلم علامت تساوی بگذاریم - حتی اگر در شرایط کنونی بعضی از این قربانیان ظلم ظاهراً به آلف و الوفی هم رسیده باشند. اگر از آقای زرین کوب هم نام بردیم تنها به این دلیل بود که ما ایشان را قربانی ناآگاه دستگاه نمی‌دانیم بلکه ایشان آگاه از چند و چون کار در این راه گام گذاشته‌اند و خواسته‌اند کماکان سوز و سات ناشی از وابستگی‌شان به دستگاه رو به راه باشد و

سفرهای رسمی پرآب و نانشان برقرار و خواسته کماکان نه شرقی باشند، نه غربی بلکه «انسانی» باشند یعنی جزو خدمه آقای آریامهر و «سیاست مستقل ملی» ایشان باقی بمانند.<sup>۱</sup>

۱۰. مؤسسه انتشاراتی سروش، سردمداران آن و چگونگی تشکیل آن

آنچه با کمک‌های بی‌دریغ و سرشار وزارت فرهنگ و هنر و شرکت ملی نفت ایران و کتابخانه پهلوی از طریق مؤسسه انتشارات امیرکبیر (به عنوان یک مؤسسه غیر دولتی نشر کتاب) انجام می‌شود. هنوز همه قضایای مربوطه به مرحله جدید و سیستماتیزه سانسور کتاب نیست. بلکه آنچه انتشارات امیرکبیر در بخش خصوصی می‌کند مؤسسات دولتی و نیمه دولتی با اعتبارات ده‌ها میلیون تومانی در بخش دولتی انجام می‌دهند.

در حقیقت نه آقای قطبی نه آقای جعفریان و نه آقای میرفندرسکی سررشته زیادی از کار و چاپ و انتشار کتاب نداشتند. چیزی که در اختیار آنان بود انبانی از پول برای تطمیع و زور سازمان امنیت برای تهدید بود. به این جهت آنان برای تأسیس این مؤسسه انتشاراتی و این کار «فرهنگی» از هر دو وسیله خود کمک گرفتند. آنان احتیاج داشتند که گروهی از کسانی که در کار چاپ و انتشار کتاب سررشته دارند در اختیارشان باشند و در این‌باره شروع به جلب و جذب گروهی از افراد صاحب‌قلم و گروهی از کسانی که به کار نشر کتاب آشنا بودند کردند.

به هر تقدیر در نخستین مرحله سازمان «انتشارات سروش» احتیاج به یک ناشر خبیره و کارکنسته داشت. در این مورد پس از مشاوره‌ها و نظرخواهی‌های متعدد قرعه فال به نام آقای عبدالحسین آل رسول افتاد که مدیر و صاحب «انتشارات زمان» بود و اگر چه انتشارات زمان تعداد فراوانی کتاب منتشر نکرده بود ولی همان کتاب‌هایی که انتشار داده بود آبرویی برای آن کسب کرده بود و ضمناً آقای آل رسول قبل از تأسیس انتشارات زمان تجربه شراکت و کار انتشاراتی در «بنگاه انتشارات نیل» را داشت البته

تعیین آقای آل رسول برای کار در سازمان دولتی انتشارات سروش تنها به دلیل تجربه شخصی ایشان و بی‌مانند بودن تخصص ایشان در کار نشر کتاب نبود. بلکه رادیو و تلویزیون و آن سه نفر سردمداران «انتشارات سروش» بیشتر از این نظر به آقای آل رسول توجه داشتند که ایشان به علت کار و تجربه در انتشارات نیل و مجله «صدف» که در سال‌های پس از کودتا از طرف انتشارات نیل منتشر می‌شد و نیز به علت اداره انتشارات زمان با گروه کثیری از نویسندگان، شاعران و هنرمندان آشنایی نزدیک داشت و سردمداران «انتشارات سروش» تصمیم داشتند با آوردن آقای آل رسول و پرداخت حقوق سنگین به ایشان در حقیقت با یک تیر دو نشان بزنند. یعنی هم یک آدم خبره برای کار انتشار کتاب‌های خود دست و پا کنند و هم از طریق ایشان گروه کثیر نویسندگان و شاعران دوست ایشان را به دام بیندازند که البته اگر چه آقای آل رسول را با حقوق سنگین استخدام کردند.

ضمناً کسانی که به انتشارات سروش جلب شده‌اند با برخورداری از حقوق‌های سنگین (ماهانه تا بیش از سی هزار تومان) تعجیلی در کار ندارند به خصوص که آنان در نفع و ضرر این سازمان نی‌نفع نیستند و ضمناً این سازمان هم صد البته یک سازمان انتفاعی نیست، بلکه یک سازمان فرهنگی است و انتشار کتاب‌هایی که عملاً شاهنشاه‌نامه است از نظر خوش‌خدمتی از اولویت مخصوص برخوردار است. همه قضیه در چنین سازمان‌هایی آن است که شاه و شهبانو باید راضی باشند و مسائل دیگر اهمیتی ندارند. بالاخره بنا به آن مثل فارسی آنان نوکر بادمجان که نیستند، نوکر شاه‌اند!

از طرف دیگر چون «انتشارات سروش» یک سفره گسترده و رنگین دولتی است و به قول خودشان «هدف انتفاعی» هم ندارد، دست اندرکاران آن کوشش می‌کنند ابعاد آن را افزایش داده و وسعت کار و فعالیت آن را بیشتر کنند تا از این راه خودشان هم به نوایی برسند که البته در عمل بعضی از این سازمان‌های جنبی از نظر دستگاه اختناق

فرهنگی ایران ضروری هم تشخیص داده شده‌اند.<sup>۱</sup>

۱۱. تشکیل کلاس تربیت سانسورچی به عنوان یک دوره تخصصی رسمی

از جمله «ضروریات غیر قابل اجتناب» در مرحله جدید سیستماتیزه کردن سانسور کتاب وجود گروهی سانسورچی آگاه و ورزیده و به اصطلاح دوره دیده است. دستگاه سانسور و اختناق در نظر دارد با پرورش دادن گروهی سانسورچی متخصص خود را از شر سانسورچیان کنونی که گاه به علت ناوارد بودن اجازه چاپ کتاب‌های ناباب را می‌دهند آسوده کند. طبیعتاً این امر با منافع سانسورچیان کنونی اصطکاک پیدا می‌کند و به همین دلیل اکنون بین اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر و سانسورچیان آن با سازمان انتشارات سروش و دستگاه جنبی آنکه سرگرم پرورش سانسورچیان متخصص و دوره دیده است اختلاف‌های متعدد و خرده‌گیری‌های متعددی وجود دارد و سردمداران این دو سازمان از بدگویی و پاپوش دوزی برای یکدیگر یک دم غفلت نمی‌کنند.

\*\*\*

بندهایی که نقل گردید بخش گزیده ناچیزی از بیانیه گروه آزادی کتاب و اندیشه وابسته به کانون نویسندگان ایران است که فقط اندکی از نقش پاره‌ای نویسندگان و تعدادی از انتشارات دو دهه آخر حکومت پهلوی را در همکاری با دستگاه سانسور و اختناق رژیم استبداد نشان می‌دهد.

آفریدن نویسندگان، شاعران و هنرمندان دست‌آموز در کنار سرکوب کردن ناشران کوچک، تعطیل یا خرید بنگاه‌های انتشاراتی کوچک، تقویت مؤسسات انتشاراتی بزرگ و استقرار واحدهای سانسور کتاب در این مؤسسات، بخش دیگری از مباحث این بیانیه است که علاقه‌مندان و رهجویان حقیقت تاریخ می‌توانند با رجوع به مباحث صفحات ۱۳۳ به بعد این

کتاب، به اطلاعات قابل توجهی دسترسی پیدا نمایند. اطلاعاتی که هیچ‌گاه مدعیان دفاع از حقوق صاحبان قلم شهامت نقد یا نفی آن را در طول سال‌های بعد از انقلاب نداشتند.

نویسندگان بیانیه مذکور خود اعتراف می‌کنند که از حجم وسیع نویسندگان، شاعران، مترجمان و ناشرانی که در اختیار سیاست‌های رژیم پهلوی بودند آنها فقط به تعدادی به عنوان نمونه اشاره کرده‌اند و از حقوق‌های آن‌چنانی دست‌آموزان رژیم پهلوی در بازار کتاب بیش از این آبرویی نبرده‌اند.

تعدادی از نویسندگان بیانیه مذکور که امروزه خود را طلایه‌دار دفاع از حقوق اهل قلم در ایران می‌دانند آیا در نوشتن آن بیانیه آبرویی برای احسان نراقی، اسماعیل خویی، مهدی بهار، منوچهر آتشی، کارو، رضا سید حسینی، فرهنگ فرهی، ابوالقاسم انجوی شیرازی، بهاء‌الدین خرمشاهی، عباس پهلوان، عنایت‌الله رضا، بهرام فره‌وشی و ده‌ها روشنفکر هم تیب خود گذاشته‌اند که امروزه حیثیت ریخته شده آنها را از جمهوری اسلامی و مردم ایران طلب می‌کنند؟ آیا انتشارات امیرکبیر و بنیانگذار آن را مرکز مطالعات و تدوین تاریخ ایران مزدور ساواک، وابسته به دربار، خائن به اموال مردم، وابسته به کلپ روتاری و امثال ذلک معرفی کرده است یا قلم‌زنان و گردانندگان وابسته به کانون نویسندگان ایران در سال ۵۶ و ۵۷ و نشریات وابسته به جبهه ملی که آن بیانیه را منتشر کردند؟ آنهایی که امروزه سنگ دفاع از صحت خاطرات بنیانگذار انتشارات امیرکبیر را می‌زنند چرا تا این مدت در پی نقد و پاسخگویی به کتاب منتشره از سوی کانون نویسندگان و جبهه ملی برنیامدند؟ چرا آقای جعفری در مقابل چنین اتهاماتی در خاطرات خود سکوت کرد؟

مگر روشنفکران همین بیانیه فتوای لزوم تحریم و عدم همکاری با مؤسسات اختناقی در چاپ کتاب و مطبوعات که از نظر آنها مؤسسه امیرکبیر در میان ناشران خصوصی در رأس این مؤسسات قرار داشت را صادر نکردند؟<sup>۱</sup>

مگر آنها نبودند که گفتند:

ما به عنوان گروهی از روشنفکران ایران که هر یک به طریقی در کار کتاب و انتشارات آشنا و آگاهیم و همزمان با تشدید اختناق فرهنگی، خود را از این عرصه کاملاً آلوده کنار کشیده‌ایم تا بتوانیم با آن به مبارزه برخیزیم... باید مطلقاً از هر نوع همکاری با روزنامه‌ها و مجلات و رادیو و تلویزیون خودداری کرده... در همین حال بر عهده نویسندگان، شاعران، هنرمندان، مترجمین و منتقدان است که از همکاری مؤسسات انتشاراتی وابسته به دستگاه مانند انتشارات امیرکبیر، انتشارات سروش و غیره که در چارچوب توطئه ضد فرهنگی جدید عمل می‌کنند مطلقاً خودداری کنند یعنی آثار و ترجمه‌های خود را برای چاپ و انتشار به این مؤسسات ندهند.<sup>۱</sup>

مگر روشنفکران و نویسندگان این بیانیه نبودند که گفتند:

بر عهده روشنفکران ما و گروه کتابخوان ایران است که از خرید کتاب‌هایی که از طرف این مؤسسات بزرگ انتشاراتی ساواک‌زده انتشار می‌یابد خودداری کنند. خرید کتاب‌های چاپ این مؤسسات را تحریم کنند و برای مبارزه با این توطئه جدید به کار توضیحی در میان دوستان و یاران خود و گروه کتابخوان دست بزنند؟<sup>۲</sup>

اکنون چه شده که نویسندگان و روشنفکران همان بیانیه و همان کتاب‌ها با ژست‌های آزادی‌خواهی و حقوق بشر به حمایت از همان مؤسسات و افرادی برخاستند که خود قبلاً چیزی برای دفاع از آنها باقی نگذاشته بودند؟ جامعه باید کدام فتوا و کدام رفتار شما را صادقانه تلقی کند؟ چاپ کتاب «قتل عام قلم و اندیشه» یا «۲۵ سال سانسور در ایران» را یا دفاع از دست‌آموزهای سازمان امنیت و دربار رژیم دیکتاتوری پهلوی را؟!

---

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۴۷.

بازار آشفته متون درسی در رشته علوم سیاسی

## نگاهی به کتاب

«تحولات سیاسی - اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاشاه»<sup>۱</sup>

دکتر مسعود اخوان کاظمی<sup>۲</sup>

نقد متون درسی و کمک درسی دانشگاه‌ها از جمله اقدامات حیاتی است که حدود ده سال است به همت شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در دست اجراست. بررسی متون دانشگاهی بر اساس معیارهای علمی و آموزشی، ضرورتی است که حوزه علوم انسانی کشور به شدت از عدم اعتنای جامعه علمی به آن رنج می‌برد. با آرزوی توفیق برای این شورا و همه اساتید، نویسندگان و محققانی که دغدغه تولید متون باصلاحیت برای نسل انقلابی این مرز و بوم را دارند، مقاله حاضر، نوشته‌ای است که توسط یکی از اساتید گروه علوم سیاسی شورای بررسی متون در نقد یکی از متون درسی دانشگاهی تهیه شده است و با موافقت شورای بررسی متون و نویسنده محترم، در اختیار فصلنامه پانزده خرداد قرار گرفته است. مقاله حاضر با روش و سیاق مقالات انتقادی شورای بررسی متون تهیه شده بود که با اجازه نویسنده، با تغییر مختصری در عبارات و اصلاحات، همساز با مقالات فصلنامه گردید. با تشکر از جناب دکتر

۱. علیرضا امینی و حبیب الله ابوالحسن شیرازی، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاشاه،

انتشارات قومس، تهران: ۱۳۸۲.

۲. استادیار علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه.

#### ◆ مقدمه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به یمن رهایی از استبداد نظام سلطنتی، نویسندگان و پژوهش‌گران قابل توجهی تلاش کردند آثار پژوهشی و علمی متعددی در زمینه تاریخ سیاسی معاصر ایران بویژه در دوران حکومت قاجاریان و نیز در مقطع حاکمیت سلطنت پهلوی به رشته تحریر درآورند. نگارش این دسته از آثار، به خصوص با توجه به تحریف‌هایی که حکومت پهلوی در زمینه تاریخ‌نگاری سیاسی دوران معاصر ایران به عمل آورده بود، بسیار ضروری و بدیهی می‌نمود، بنابراین تصور می‌شد با چاپ این‌گونه کتب و مقالات، خلأ موجود در حوزه مطالعات تاریخ سیاسی معاصر ایران تا حد قابل قبولی مرتفع گردد و جامعه علمی و دانشگاهی با تحلیل‌ها و دیدگاه‌های جدیدی با استفاده از منابع و مراجع درجه اول روبه‌رو شوند و نسل جوان برخاسته از انقلاب را با ابعاد کمتر شناخته شده و یا مورد غفلت قرار گرفته‌ای از تاریخ سیاسی معاصر ایران آشنا کنند.

در این میان، با توجه به ضرورت تدوین آثاری در این زمینه به منظور تطبیق با سرفصل‌های برخی رشته‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی و تدریس متون جدیدی که متناسب با این سرفصل‌ها و کلاس‌های درسی دانشگاهی باشند، برخی نویسندگان جوان و فعال، شتابانه درصدد برآمدند تا متونی را در این خصوص تهیه و در دسترس دانشجویان این رشته‌ها قرار دهند. کتاب تحولات سیاسی - اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاشاه (۱۲۰۹هـ. ق - ۱۳۲۰ شمسی) را می‌توان از جمله آثاری دانست که در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرند. نویسندگان محترم این کتاب، اگر چه در ظاهر از منابع و مآخذ فراوانی برای تهیه این اثر بهره بردند ولی متأسفانه صرفاً به استفاده از آثار و نظرات دیگران و نقل نظرات و دیدگاه‌های آنها پرداخته و خود چیزی بر مطالب و تحلیل‌های آنها نیفزوده‌اند.

به عبارت دیگر، اغلب آثاری که در حوزه متون درسی تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران معاصر به چاپ رسیده است از چنین ضعفی برخوردارند و نویسندگان این آثار به جای استفاده از متون و منابع جدید و ارائه تحلیل علمی متقن و عمیق به نقل قول‌های پراکنده و در عین حال متناقض از نوشته‌های گذشته بسنده کرده و اسم این عمل را تجزیه و تحلیل علمی نام نهادند.

کتاب **تحولات سیاسی - اجتماعی ایران** که مدعی است بر اساس سرفصل‌های مصوب شورای عالی برنامه‌ریزی تهیه شده و در برگیرنده تمامی مباحث چهار واحد درسی می‌باشد از چنین نقصی رنج می‌برد. ایرادات شکلی و محتوایی، نگارش متشتت کتاب، اشتباهات تاریخی غیر قابل اغماض، عدم رعایت تقدم و تأخر تاریخی و ارائه اطلاعات غلط تاریخی مهم‌ترین نقاط ضعف این اثر است که تلاش می‌کنیم با استفاده از کتاب این نواقص را تجزیه و تحلیل کنیم.

### ◆ بررسی محتوایی

از جنبه محتوایی مهمترین نقاط ضعف این اثر را می‌توان عدم جامعیت، جهت‌گیری‌های غیر علمی و مغرضانه، اشتباهات علمی و دیدگاه‌های ناصحیح و متعارض نام برد؛

#### الف. عدم جامعیت

در عین حالی که مؤلفین محترم تلاش زیادی به عمل آورده‌اند که با مطالعه کتب متعدد و نقل قول از آنها، اثری کامل و جامع را در مقطع تاریخی مورد مطالعه ارائه نمایند، مع ذلک وجود برخی کاستی‌ها، جامعیت اثر حاضر را در معرض تردید قرار می‌دهد. اکنون به برخی از این کاستی‌ها اشاره می‌گردد:

۱. در پاراگراف اول صفحه ۱۱۸ مطالب بسیار مختصری در مورد فرقه شیخیه و بابیه و بهائیت ذکر شده و اشاره چندانی به ریشه‌های شکل‌گیری این فرقه‌ها و سرنوشت رهبران آنها و سرانجام پیروانشان نشده است.

۲. در صفحه ۱۹۸ کتاب که به وقایع مربوط به سقوط محمدعلی شاه قاجار و سرانجام حکومت وی پرداخته شده، هیچ‌گونه اشاره‌ای به یکی از مهم‌ترین وقایع تلخ دوران مشروطیت در ایران، یعنی اعدام مجتهد بزرگ شیخ فضل‌الله نوری به عمل نیامده و اصولاً در هیچ قسمتی از اثر حاضر، این حادثه ریشه‌یابی نگردیده و حتی مورد اشاره هم قرار نگرفته است.

۳. اگر چه عنوان روی جلد کتاب، تا مقطع زمانی تا ۱۳۲۰ شمسی را در برمی‌گیرد، اما صرفاً تحولات مورد اشاره در این کتاب تا حدود سال ۱۳۱۲ شمسی را شامل می‌شوند و از این تاریخ به بعد را تحت پوشش قرار نداده و اساساً به حوادث و تحولات دهه دوم قرن چهاردهم هجری شمسی در ایران،

از جنبه محتوایی مهم‌ترین نقاط ضعف این اثر را می‌توان عدم جامعیت، جهت‌گیری‌های غیر علمی و مغرضانه، اشتباهات علمی و دیدگاه‌های ناصحیح و متعارض نام برد.

هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده است. علاوه بر این، وقایع و حوادث مربوط به جنگ جهانی و وقایعی که به سقوط حکومت رضاشاه منجر گردیدند، در این کتاب مورد بحث قرار نگرفته‌اند.  
۴. کتاب فاقد هرگونه نمایه اشخاص، اماکن و... است.

#### ب. جهت‌گیری‌های غیر علمی و مغرضانه

یک اثر علمی در حد متن درسی، می‌بایست عاری از قضاوت‌های احساسی و عاطفی و جهت‌گیری‌های مغرضانه باشد و مورخان نیز موظفند که در بیان وقایع و تحولات تاریخی از دخالت دادن حب و بغض‌ها و پیش‌داوری‌های شخصی خود در نگارش و تحلیل تاریخ خودداری نمایند، مع ذلک اثر حاضر نتوانسته است از این آفت مهم در امان بماند. به نمونه‌هایی از جهت‌گیری‌های غیر علمی و مغرضانه موجود در این اثر که نشان از عدم تسلط نویسندگان بر تحولات دوران معاصر دارد، اشاره می‌گردد:

۱. در صفحه ۴۹ پاراگراف سوم، مجتهدان به عنوان افرادی معرفی شده‌اند که «برای

استحکام نفوذ و قدرت خود از لوطیان جهت تنبیه مخالفین خود و از طلاب جهت استفاده از قدرت مادی و جسمانی آنان در جهت مقاصد خود... و نیز از تکفیر برای رد مخالفان خود» استفاده می‌کنند!

در عبارات فوق نه تنها مجتهدان افرادی دنیاطلب، قدرت‌طلب و سودجو و مستبد معرفی شده‌اند بلکه طلاب نیز به عنوان اراندل و اوپاش و گروه‌های لمپن همانند ابزاری در دست مجتهدان تلقی گردیده‌اند که واقعا دور از انصاف و اخلاق پژوهشی می‌باشد.

۲. در پاراگراف اول صفحه ۶۹، جامعه ایران در دوران قاجاریه، به علت دارا بودن «تعصبات ملی و مذهبی» یک جامعه قرون وسطایی معرفی شده که افراد در آن «سخت پایبند آداب و سنن و رسوم ملی و شعائر مذهبی خود» بوده‌اند!

آیا اگر مردم یک جامعه «پایبند آداب و سنن و رسوم ملی و شعائر مذهبی خود» باشند، لزوماً باید از آنها به عنوان یک جامعه قرون وسطایی یاد کرد؟!

۳. در سطور آخر پاراگراف دوم صفحه ۷۱ نیز در مورد مجتهدین چنین آمده است: «همین قدر که این جمله: فلان بازرگان تکلیف شرعی خود را انجام نمی‌دهد، بر زبان مجتهد ذی‌نفع جاری می‌شد، کافی بود که بازرگان را از هستی ساقط کند»!

در اینجا نیز مؤلف درصدد القای این مطلب است که بازرگانان از ترس تکفیر شدن توسط مجتهدین و از بیم از دست دادن منافع تجاری خود، وجوهات شرعی را پرداخت می‌کرده‌اند و اگر این وظیفه دینی خود را انجام ندهند، مجتهدین ذی‌نفع به خاطر عدم دستیابی به منافع مادی، آنها را تکفیر می‌کنند! این قضاوت منطبق با واقعیت‌های تاریخی نیست و تحت تأثیر القانات تاریخ‌نگاری رسمی دوره قاجاریه و پهلوی است.

۴. در پاراگراف آخر صفحه ۱۴۵، واقعه تنباکو حاصل رقابت‌ها و مبارزه روس و انگلیس معرفی می‌شود و اقدام تاریخی میرزای شیرازی در تحریم تنباکو به نوعی در جهت و هماهنگ با منافع روس‌ها ارزیابی می‌گردد و مؤلفین در یک قضاوت غیر منصفانه، مردم ایران را بازنده اصلی این حادثه می‌دانند!

۵. مؤلفین از یکسو مردم ایران را مخالف فرنگی‌ها معرفی می‌کنند (پاراگراف دوم صفحه ۱۶۶) و از سوی دیگر، آنها را دوستدار غربی‌ها و فرنگیان می‌دانند (پانویس ۵ صفحه ۱۶۷)!

این تناقض‌گویی را نمی‌توان نادیده گرفت و آثار مخرب آن را مورد توجه قرار نداد.

۶. در پانویس ۲ از صفحه ۱۷۰، بیوگرافی شیخ احمد احساسی مؤسس فرقه شیخیه با چنان آب و تاب و ستایش‌ها و تمجیداتی بیان شده که خواننده احساس می‌کند که مؤلفین نوعی سمپاتی نسبت به وی داشته‌اند؛ این در حالی است که اگر چنین سمپاتی وجود نداشته باشد، می‌بایست مؤلفین در پایان این بیوگرافی بر اینکه مطالب آن صرفاً نقل قولی از منبع دیگری بوده است، تأکید به عمل می‌آوردند و به جای عبارت «رجوع کنید به»، عبارت «به نقل از» را به کار می‌بردند.

۷. در پاراگراف آخر صفحه ۱۷۹، مظفرالدین شاه فردی «مهربان و علاقه‌مند به ترقی کشور» معرفی شده که به علت

در مورد جایگاه و نفوذ روحانیون در جامعه ایران و تحلیل علل این نفوذ، مؤلفین بدون توجه به واقعیات عینی و اعتقادات دینی مردم ایران و بدون در نظر گرفتن مبارزات ظلم‌ستیزانه روحانیت در طول تاریخ ایران و بویژه در دوران معاصر، در صفحه ۷۰ کتاب ناشیانه به موضع‌گیری در این خصوص از زاویه دید تحلیل‌های مارکسیستی و طبقاتی پرداخته‌اند و روحانیت را جزء طبقات حاکم جامعه به شمار آورده‌اند!

«ترسو» بودن «تقاضای بست نشینان سفارت انگلیس را پذیرفت و تسلیم شرایط آنان شد»!

گویی مؤلفین محترم نوعی همسویی و سمپاتی با مظفرالدین شاه دارند که از سویی او را مهربان و ترقی‌خواه می‌دانند و از سوی دیگر این نکته را القا می‌کنند که اگر وی از شجاعت لازم بهره‌مند بود، نمی‌بایست تقاضای بست نشینان سفارت انگلیس را می‌پذیرفت و نباید تسلیم شرایط آنان می‌شد!

۸. در پاراگراف دوم صفحه ۲۳۳ به نوعی این نکته القا می‌شود که نهضت میرزا کوچک خان جنگلی یک نهضت کمونیستی و طرفدار بلشویک‌های شوروی بود، در حالی که همگان می‌دانند که میرزا کوچک خان یک طلبه و دارای اعتقادات قوی مذهبی بوده است و نهضت جنگل نیز خیلی زود ارتباطات خود را با کمونیست‌های شوروی قطع کرد و سرانجام هم ضربه اصلی را از جانب آنها دریافت کرد. متأسفانه باید گفت که مطالب این پاراگراف که از کتاب پتروشفسکی اقتباس شده، بدون توجه به محتوای آن تماماً کی‌برداری شده است!

۹. در پاراگراف آخر صفحه ۲۳۷ مؤلفین محترم باز هم بدون توجه به محتوا، به مونتاژ دیدگاه جانبدارانه پتروشفسکی در خصوص کمونیست‌ها دست زده‌اند و عباراتی سراسر احساسی و غیر علمی و جانبدارانه را کی‌کرده‌اند:

«در ۲۳ مهر با ورود قوای مرکزی به رشت و انزلی، یگان‌های جنگلی را تار و مار کردند و سرتاسر گیلان را به تصرف در آوردند. میرزا کوچک خان را در کوه‌های طالش اسیر و سر بریدند. شرکت‌کنندگان در جنبش آزادی ملی بویژه کمونیست‌ها بی‌رحمانه سرکوب گردیدند.» همه آنهایی که اطلاع مختصری از تاریخ این دوره دارند می‌دانند که میرزا کوچک خان هیچ‌گاه اسیر قوای مرکزی نشد بلکه بر اثر سرما در کوه‌های خلخال جان خود را از دست داد و وقتی قوای مرکزی به او رسیده بودند در قید حیات نبود تا اسیر و سپس سر او بریده شود.

### ج. اشتباهات علمی و دیدگاه‌های ناصحیح و متعارض

وجود برخی قضاوت‌های تاریخی اشتباه و دیدگاه‌های متعارض در متن کتاب نیز از جمله ایرادات محتوایی است که متأسفانه در کنار سایر اشکالات شکلی و محتوایی، از ارزش و وزن اثر حاضر می‌کاهد. به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

۱. در اولین سطر از صفحه سوم کتاب چنین آمده است:

«تاریخ ایران از اسلام تا روی کار آمدن سلسله صفوی در سده دهم هجری، حکومتی مستقل و فارغ از سلطه خارجی نداشته است.»

اولا به نوعی این مطلب القا می‌شود که با ورود اسلام به ایران، استقلال این کشور از بین رفته و از آن پس قدرت‌های خارجی در تعیین سرنوشت مردم این سرزمین دخالت پیدا کردند. ثانيا آیا پس از سلسله صفوی حکومت‌های موجود در ایران از سلطه خارجی فارغ بوده‌اند؟ ثالثا اینکه سلسله صفوی چه ویژگی بارزی داشته که از آن به عنوان یک نقطه عطف و یک گسست تاریخی در سلطه خارجیان بر ایران یاد شده، در این اثر مورد بحث قرار نگرفته است.

۲. در پاراگراف دوم صفحه ۱۲ چنین نوشته شده است:

«مهم‌ترین منبع قدرت سیاسی برای شاه بازیگران زمین و نیروهای نظامی بوده‌اند.» علاوه بر ایرادات نگارشی و ویرایشی این عبارت، از لحاظ محتوایی هم اشکالات قابل توجهی به آن وارد است؛ بدین معنی که منظور از بازیگران چه کسانی هستند؟ و چگونه این بازیگران در ردیف منابع قدرت شاه قرار گرفته‌اند؟! در ردیف منابع قدرت شاه قرار گرفته‌اند؟! در پاراگراف دوم صفحه ۱۶ چنین آمده است:

۳. در پاراگراف دوم صفحه ۱۶ چنین آمده است: «ایرانیان از دیرباز، همواره به فره ایزدی پادشاهان، اعتقاد داشته و به تکرار آن پرداخته‌اند.» اولاً فعل آخر جمله یعنی «پرداخته‌اند» که یک فعل ماضی نقلی است، چنین القا می‌کند که هنوز هم چنین اعتقادی در بین مردم ایران نسبت به حق الهی پادشاه برای حکومت و سلطنت، وجود دارد! در حالی که هر فرد منصف و دارای حداقل اطلاعات لازم، می‌داند که انقلاب عظیم اسلامی حرکتی اصیل و مردمی برای پایان دادن به سلطه منحوس نظام سلطنتی بر این سرزمین بوده است.

ثانيا مؤلفین محترم در چهار سطر پایین‌تر برای اثبات وجود چنین باوری در بین ایرانیان، به نقل قول از دو منبع پرداخته‌اند که در یکی از آنها صراحتاً حق الهی پادشاهان برای سلطنت و فره ایزدی آنها به تمسخر گرفته شده است که متأسفانه مؤلفین محترم اساساً متوجه جنبه هزل‌آمیز و تمسخرگونه این عبارات نشده‌اند. نقل قول دیگر هم از محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب «خلسه» می‌باشد، که بنا به اذعان مؤلفین کتاب، «روشنفکری درباری» محسوب می‌شده است و طبیعی است که چنین فردی مدافع فره ایزدی پادشاه باشد. آیا

تولید چنین آثاری را باید حقیقتاً  
اهانتی به جامعه نویسندگان و  
دانشجویان و سایر اقدار دانشگاهی  
تلقی کرد و آن را ناشی از آشفته بازار  
چاپ متون درسی و دانشگاهی در  
کشور دانست. بازاری که هیچ نظارتی  
از جنبه علمی و محتوایی در آن وجود  
ندارد و به ندرت مورد نقد و ارزیابی  
قرار می‌گیرد.

منصفانه است که با استناد به دو نقل قول  
یکی تمسخرآمیز نسبت به فره ایزدی و  
دیگری جانبدارانه و نگاشته شده از سوی  
روشنفکری درباری، نتیجه گرفت که «ایرانیان  
از دیرباز به فره ایزدی پادشاهان اعتقاد  
داشته و به تکرار آن پرداخته‌اند»!

ثالثاً متأسفانه مؤلفین محترم به علت عدم  
دقت و شتابزدگی و استفاده از منابع مختلف  
که منعکس کننده دیدگاه‌های متفاوتی بوده‌اند،  
در دو صفحه بعد یعنی در صفحه ۱۸ کتاب،

ادعای قبلی خود را در خصوص اعتقاد تاریخی ایرانیان به فره ایزدی و حق الهی پادشاهان  
برای حکومت کردن، فراموش کرده و در پاراگراف سوم چنین آورده‌اند:

«پادشاهان قاجار، با آنکه هرگز نظیر صفویه از یک مشروعیت از پیش و بالذات مذهبی  
برخوردار نبوده، به تقریب در تمام طول حکومت خود، درصدد جلب حمایت روحانیون برآمده  
و از این طریق برای کسب مشروعیت و استمرار حکومت خویش بر عوامل عینی و ذهنی  
موجود پافشاری کرده‌اند».

صرف نظر از ابهام موجود در سطر پایانی این عبارت در خصوص پافشاری پادشاهان قاجار  
بر عوامل عینی و ذهنی موجود! و همچنین بدون در نظر گرفتن اشکالات و ایرایشی و محتوایی  
پاراگراف بعدی و اینکه اساساً نام «کاتوزیان» به چه علت در این پاراگراف ذکر شده و اساساً  
«آنچه که کاتوزیان بیان می‌کند» چیست و کجا در مورد آن قبلاً صحبتی به عمل آمده، عبارات  
پاراگراف فوق با آنچه که در صفحه ۱۶ در مورد حق الهی پادشاهان و اعتقاد ایرانیان نسبت به  
آن آمده، منافاتی اساسی دارد.

۴. دیدگاه‌های متعارض دیگری در سطور پایانی دو پاراگراف آخر صفحه ۲۰ کتاب بیان

شده است. مؤلفین در خصوص نقش «زمین» در قدرت پادشاهان قاجار دو نظر مختلف را بیان کرده‌اند که خواننده کتاب بالاخره در نمی‌یابد که دیدگاه واقعی آنها در این خصوص چیست. در یکی از این پاراگراف‌ها چنین آمده است:

«زمین در شکل زراعی و مرتعی آن، که مورد استفاده احشام ایلات در طول تاریخ ایران بوده، مهم‌ترین منبع تولید ثروت در ایران عهد قاجار نیز محسوب می‌شده است. بر این اساس می‌توان گفت که در این روزگار تکیه بر زمین‌داری تنها امکان کسب و حفظ قدرت سیاسی است.»

صرف نظر از صحت و سقم ادعای فوق، تنها در دو سطر پایین‌تر، مؤلفین دیدگاه مذکور را بلافاصله نفی کرده و نظر جدیدتری را بیان می‌کنند که با نظر فوق تفاوت و تعارضی اساسی دارد:

«البته این استنباط که به الزام حکومت‌گران ایرانی از آغاز زمین‌دار بوده‌اند و تکیه بر این مناصب، دستیابی به خدمات سیاسی را نصیب ایشان ساخته، نادرست می‌باشد.»

این دیدگاه‌های متعارض صرفاً ناشی از کپی‌برداری ناشیانه و بی‌دقتی شتاب‌آلود در نگارش کتاب بوده است که به خصوص در نگارش کتب تاریخی و درسی، غیر قابل اغماض است.

۵. در پاراگراف دوم صفحه ۵۹ نیز دیدگاه ناصحیح دیگری بیان شده است:

«حکومت قاجاریه هر چند که از لحاظ رژیم، نظیر حکومت‌های دیگر ایران تا قبل از استقرار

مشروطه بوده است لیکن از دو جهت با اکثر حکومت‌های قبلی متفاوت بوده است.»

اولاً مشروطه بودن حکومت قاجاریه به چه معنایی است و این ادعای عجیب - که با نظر همه

مورخین و تحلیل‌گران که حکومت قاجاریه را استبدادی می‌دانند، تعارض دارد - چگونه اثبات

می‌شود؟!

ثانیاً در این عبارت، حکومت‌های دیگر ایران نیز مشروطه تلقی شده‌اند که این هم ادعایی غیر

واقعی و غیرمعمول تلقی می‌گردد.

ثالثاً مؤلفین محترم، پس از عبارت فوق که وجه اشتراک مشروطه بودن را برای حکومت

قاجاریه با دیگر حکومت‌ها بیان کرده‌اند، به زعم خود دو تفاوت اساسی بین حکومت قاجاریه با حکومت‌های دیگر ایران را بیان نموده‌اند:

تفاوت اول این است که بر اساس ادعاهای تمام تاریخ‌نویسان این عصر، پادشاهان قاجار از نژاد ترکمان بودند و به انتساب خود به مغول و تاتار افتخار می‌کردند. اساساً معلوم نمی‌شود که مؤلفین محترم چه مطلبی را می‌خواهند به

خواننده القا کنند؛ اینکه سایر حکومت‌های دیگر از نژاد ترکمان نبوده‌اند یا اینکه در عین اینکه از نژاد ترکمان بوده‌اند، به انتساب خود به مغول و تاتار افتخار نمی‌کرده‌اند؟!

تفاوت دوم مورد نظر مؤلفین هم در واقع نوعی شباهت است که متأسفانه با بی‌دقتی در ردیف تفاوت‌ها ذکر شده است.

۶. در ارتباط با موضع ایرانیان نسبت به بیگانگان نیز، مؤلفین کتاب دیدگاه‌های متعارضی را بیان نموده‌اند که در اینجا مورد اشاره قرار می‌گیرد. در پاراگراف سوم از صفحه ۶۹ در این خصوص چنین آمده است:

علی‌رغم اینکه بخش اعظم کتاب (بیش از ۹۵ درصد آن) به بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوران قاجاریه اختصاص داده شده، طرح جلد کتاب، در بردارنده تصویری از رضاشاه است که ضمن در برداشتن یونیفرم نظامی و صلابت چهره، القاکننده نوعی سمپاتی نسبت به وی می‌باشد.

«سیاست حکومت صفویه این بود که جامعه ایرانی را از تماس مستقیم با بیگانگان، خاصه اروپاییان، دور نگاه دارند. این حکومت از راه ترویج و تقویت مذهب و تظاهر شدید به دینداری، تعصب مذهبی جامعه ایرانی را به پایه‌ای رسانید که ایرانی نه تنها از معاشرت و زندگی با اروپایی دوری می‌جست بلکه جامعه مسلمان همسایه خود، یعنی عثمانی را با این عنوان که پیرو طریقه سنت هستند، دشمن خویش می‌پنداشت. جامعه ایرانی در فاصله بین انقراض سلطنت صفویه و تأسیس سلسله قاجاریه، با همان خصایص روحی و اخلاقی خود باقی ماند و

جامعه عصر قاجار نیز وارث همان خصایص گردید.»

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در عبارات فوق بر بیگانه‌ستیزی ایرانیان تأکید خاصی به عمل آمده است و تعصب شدید مذهبی ایرانیان، عامل این خصوصیت معرفی شده است. این در حالی است که مؤلفین در صفحات بعدی، این دیدگاه خویش را فراموش کرده و در صفحه ۱۱۰ کتاب، موضع متعارض و متناقض دیگری را در این زمینه اتخاذ می‌کنند. در پاراگراف اول صفحه ۱۱۰ در این خصوص چنین آمده است:

«عوام، به استثنای طبقات مذهبی سرسخت، دستورات خارجیان را با احترام خاصی انجام می‌دادند؛ چون در چشم آنان خارجی یک میهمان بود و نه یک دخالت‌کننده در امور داخلی کشور.»

این چنین اشتباهات و دیدگاه‌های متعارضی را چگونه می‌توان توجیه نمود؟!

۷. در مورد جایگاه و نفوذ روحانیون در جامعه ایران و تحلیل علل این نفوذ، مؤلفین بدون توجه به واقعیات عینی و اعتقادات دینی مردم ایران و بدون در نظر گرفتن مبارزات ظلم‌ستیزانه روحانیت در طول تاریخ ایران و بویژه در دوران معاصر، در صفحه ۷۰ کتاب ناشیانه به موضع‌گیری در این خصوص از زاویه دید تحلیل‌های مارکسیستی و طبقاتی پرداخته‌اند و روحانیت را جزء طبقات حاکم جامعه به شمار آورده‌اند!

در سطور پنجم تا هفتم از صفحه ۷۰ کتاب چنین آمده است:

«افراد و عناصر روحانی از مسئله‌گو و ملای دهکده گرفته تا مجتهدین طراز اول، با یک رشته بسیار محکم و استوار نامرئی به هم پیوسته و با تمام نفوذ و قدرت معنوی برای حفظ اعتبار و منافع طبقه خود در راه هدف مشترک می‌کوشیدند.»

در این عبارات، روحانیت صنف یا طبقه‌ای معرفی شده که دین و معنویت را در خدمت اعتبار و منافع طبقه خود به کار گرفته است! در سطور ۱۴ تا ۱۶ همین صفحه نیز چنین نوشته شده است:

«مردم خاصه عوام الناس به سابقه تعصب مذهبی و عقاید راسخ، خود را پیرو احکام و

دستورها و به طور کلی خواسته‌ها و تمایلات طبقه روحانی می‌دانستند.»

در اینجا نیز اولاً، پیروان دین و روحانیت، با اصطلاح سخیف و توهین‌آمیز «عوام الناس» معرفی شده‌اند و ثانیاً این چنین مردمی پیرو «خواسته‌ها و تمایلات طبقه روحانی» تلقی گردیده‌اند؛ گویی روحانیت صرفاً بر اساس خواسته‌ها و تمایلات خود رفتار کرده است و سرانجام در پاراگراف آخر صفحه ۷۰ آمده است:

«غیر از دو طبقه مذکور، یعنی دولت و روحانیت، بقیه افراد جامعه ایران را باید طبقه محکوم خواند؛ زیرا به هر تقدیر مبارزه طبقات حاکم برای تحکیم اساس فرمانروایی خود بر طبقه محکوم بود و در این مبارزه، دولت به سرنیزه و نیروی مسلح خود متکی بود و طبقه روحانی، که در میان مردم زندگی می‌کرد و افراد آن از خود مردم بودند، با سلاح تکفیر و به نیروی نفوذ معنوی خویش متوسل و در هر دو صورت هرگونه لطمه و زیانی که از آن مبارزه ناشی می‌شد، مستقیماً متوجه افراد طبقه محکوم می‌گردید.»

در این عبارات نیز مؤلفین با بی‌انصافی کامل، روحانیت را که همواره در کنار مردم و علیه ظلم و ستم مبارزه کرده‌اند، جزء طبقات حاکم و در کنار حکومت‌های استبدادی قرار داده و آنها را همدوش و همسو با حاکمان ظالم قلمداد نموده‌اند که هر کدام با سلاح خود (حاکمان با سرنیزه و روحانیون با سلاح تکفیر) علیه مردم و طبقات محکوم و برای تحکیم قدرت و منافع خود، اقدام می‌کرده‌اند!

۸. در ضمن بیان تحولات مهم اجتماعی که در دوران ناصر الدین شاه در ایران رخ داده است، مؤلفین به مواردی اشاره کرده‌اند که هر فردی را به تعجب و خنده وامی‌دارد. در صفحه ۱۵۹ کتاب در این خصوص چنین آمده است:

«همچنین تحولات اجتماعی تازه‌ای مانند خوردن چای، سواری با کالسکه و درشکه، ساختن سماور برنجی، کشت تخم پنبه امریکا، زراعت نیشکر در مازندران، زراعت توتون سیگار، ایجاد چاه آرتزین، پوشش شیروانی‌های عمارات با آهن، استعمال (!) چتر و صنعت چترسازی، استعمال (!) کبریت، چراغ نفتی، آهارزنی، واکس کش (!)، میل سازی، استعمال ساعت‌های بغلی،

به کار بردن ساعت‌های زنگی بزرگ در ساختمان‌ها، دوخته فروشی، آبله کوبی، سالک کوبی، انواع نان‌های شیرینی از جمله بیسکویت در این عهد رواج یافت. باغ وحش ایجاد شد، تئاتر به سبک اروپا معمول شد. در این عهد انواع و اقسام گل از اروپا به ایران آمد و همچنین تفریح کلکسیون‌سازی در این عهد معمول گردید.»

آنچه گفته شد مختصری از ضعف‌های عمده محتوایی این اثر بود که به طور کلی ارزش آن را به عنوان یک اثر علمی و دانشگاهی مخدوش می‌سازد. در کنار ضعف‌های محتوایی این اثر نقاط ضعف شکلی زیادی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد نویسندگان محترم و ناشر این اثر پیش از آنکه دغدغه ارائه یک اثر علمی آبرومندانه را برای اقشار دانشگاهی داشته باشند در پی تجارت کتاب در آشفته بازار نشر متون دانشگاهی بودند. متنی که حتی از کمترین شرایط یک کتاب درسی برخوردار است. برای اثبات این ادعا، اشاره‌ای کوتاه به نقاط ضعف شکلی این کتاب می‌شود.

### ◆ بررسی شکلی

در بررسی شکلی، ابتدا کتاب حاضر از لحاظ صفحه آرایی و طراحی بررسی خواهد شد، سپس اغلاط املائی یا اشتباهات چاپی موجود در آن طی جدولی معرفی خواهد گردید و بعد به اشکالات ویرایشی، نارسایی و عدم روانی متن پرداخته می‌شود. در مرحله بعد، اثر از لحاظ قواعد نگارشی ارزیابی خواهد گردید و سرانجام، مباحثی در خصوص نقل قول‌ها، ارجاعات و پانویس‌ها مطرح خواهد شد.

#### الف. طراحی و صفحه آرایی:

۱. اشکالات طرح روی جلد و مشخصات کتاب:

- علی‌رغم اینکه بخش اعظم کتاب (بیش از ۹۵ درصد آن) به بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوران قاجاریه اختصاص داده شده، مع ذلک روی جلد، در بردارنده

تصویری از رضاشاه است که ضمن در برداشتن یونیفرم نظامی و صلابت چهره، به نوعی القا کننده نوعی سمپاتی نسبت به وی می‌باشد.

- کلمه «قاجاریه» در عنوان روی و پشت جلد کتاب، کم رنگ‌تر از عبارت «تا رضاشاه» نوشته شده که می‌تواند این نکته را القا کند که احتمالاً در این کتاب، بیشتر به تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوران رضاشاه پرداخته شده در حالی که محتوای کتاب این‌گونه نیست.

- کلمه «دوران» در عنوان روی جلد کتاب وجود ندارد؛ در حالی که در عنوان داخل جلد، این کلمه به چشم می‌خورد.

- مقطع مورد بحث در روی جلد کتاب با دو تاریخ متفاوت قمری و شمسی نوشته شده و در عین حال، همین تاریخ‌ها هم در داخل جلد، برعکس نوشته شده‌اند.

- در روی جلد کتاب ابتدا نام دکتر امینی ذکر شده، در حالی که در داخل جلد، ابتدا نام دکتر شیرازی درج گردیده است.

- در صفحه «ب» و در شناسنامه داخل کادر کتاب، عنوان ذکر شده برای کتاب، با عنوان روی جلد و با عنوان داخل جلد متفاوت است. یعنی جمعا سه عنوان متفاوت برای کتاب ذکر شده است !!

- تعداد صفحات کتاب، در شناسنامه داخل کادر کتاب، ۲۷۲ صفحه ذکر شده که با واقعیت منطبق نیست و کتاب بیشتر از ۲۵۸ صفحه ندارد.

- در آدرس «کتابنامه» در شناسنامه داخل کادر کتاب، به صفحات ۲۶۱ تا ۲۷۰ ارجاع شده که اشتباه است.

- در صفحه «ب» در قسمت پایین در مقابل «نام کتاب» نوشته شده: «تحولات سیاسی و اجتماعی ایران» که حرف واو اصولاً در عنوان روی کتاب درج نشده است.

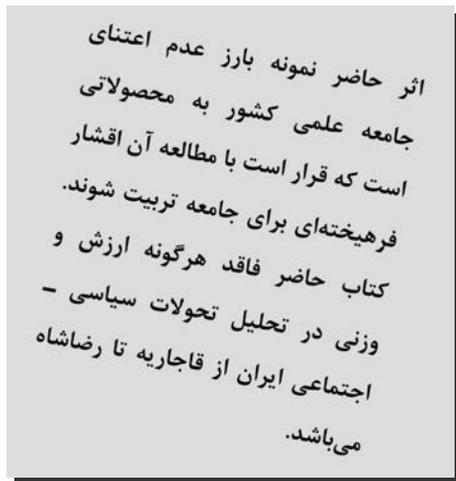
۲. تقسیم‌بندی‌های اجزای متن کتاب نیز پر از اشتباه است:

در بخش اول بر اساس: بخش ⇨ فصل ⇨ اعداد (۱ و ۲ و ۳) ⇨ الفبا (الف - ب...) عمل شده ولی بخش دوم کتاب بر اساس: بخش ⇨ فصل ⇨ الفبا تنظیم گردیده و تقسیم‌بندی در فصل

سوم بر مبنای بخش ⇨ فصل ⇨ اعداد ⇨ اعداد زیرمجموعه‌ای ⇨ الفبا تنظیم گردیده که عملاً سه نوع تقسیم‌بندی متفاوت را نشان می‌دهد!

۳. صفحه آرای کتاب نیز در مواردی دارای ایرادات و نقایصی است که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

- در سطر چهارم از آخر صفحه ۱۶۳ بعد از کلمه «آسان‌تر» یک جای خالی نوشته نشده وجود دارد که باید حذف شود.
- در سطر هفتم از صفحه ۱۹۰ نیز پس از کلمه «اعلامیه‌ی» جالی خالی بی‌موردی وجود دارد که می‌بایست حذف گردد.



- کتاب ظاهراً در صفحه ۲۵۸ به پایان می‌رسد اما توجه به آخرین منبع معرفی شده در شماره ۱۰ نشان می‌دهد که صفحاتی از کتاب اساساً جا افتاده و حذف شده‌اند زیرا که این پانویس ناتمام باقی مانده و احتمالاً شماره‌های بعدی نیز حذف گردیده‌اند.

#### ب. اغلاط املائی یا اشتباهات چاپی

کتاب حاضر دارای اغلاط املائی و اشتباهات چاپی فراوانی است که در جدول زیر، به همراه گزینه‌های درست آن، مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

ردیف	صفحه	سطر	اشتباه در متن کتاب	گزینه درست
۱	ح	۱۴	ماخذ	ماخذ
۲	ح	۱۵	کتاب	کتب
۳	خ	۱۱	انضمام	انضمام
۴	د	۲ از پاراگراف سوم	یا	با
۵	د	۱۴ از پاراگراف سوم	می‌داند	می‌دادند

اسماعیل	اسمعیل	۱۴ از پاراگراف سوم	د	۶
بخشیدند	بخشید	سطر ۴	ذ	۷
قهقراپی	قهقرا	سطر ۵ از پاراگراف دوم	ذ	۸
ماکیاولیستی	ماکیاولی	سطر ۱۴	۹	۹
مشروع	مشرع	سطر ۱۶	۹	۱۰
سوم	سوخت	سطر ۷	۱۰	۱۱
بر می‌خوریم	بر می‌خریم	سطر ۱۲	۱۱	۱۲
ولایات	لایات	سطر ۱۵	۱۳	۱۳
چنگ	جنگ	سه سطر به آخر متن	۱۴	۱۴
ذی وجود	زیوجود	سطر ۲۰	۱۶	۱۵
قیح	قیح	سطر ۱۳	۱۷	۱۶
بازار	بازار	سطر ۲ از پاراگراف آخر	۲۵	۱۷
ویژگی‌ها	ویژگی‌ها	سطر ۹	۲۶	۱۸
ناخوشایند	ناخشایند	سطر ۱۰	۲۹	۱۹
شاهزادگان	شاهزادگان	سطر ۱۵	۳۰	۲۰
درخور	درخود	سطر ۲	۳۱	۲۱
بزرگ	برزگ	سطر آخر متن	۳۱	۲۲
دستگاه‌های دولتی	دستگایدولتی	سطر ۱۳	۳۶	۲۳
همان	همنا	پانویس ۳	۳۷	۲۴
عرض اندام	ارز اندام	سوم از آخر	۴۷	۲۵
سیاست	سیاسی	ششم از آخر	۴۹	۲۶
علما را پیش آورد	علما را پیش آورد	سطر دهم	۵۱	۲۷
به جز	به جزء	سطر چهارم از آخر	۵۶	۲۸
<b>oligarchy</b>	<b>olgarchie</b>	اول پانویس	۵۹	۲۹
دریست	درست	سطر سوم	۷۳	۳۰
کشمکش‌هایی	کشمکشه‌ای	سطر سوم از پاراگراف سوم	۷۳	۳۱
فرهنگ	فرهنگس	سطر اول	۷۸	۳۲
استر	اشتر	سطر ۲۱	۸۹	۳۳

درصد	درصت	سطر ۵	۹۷	۳۴
تالیوت	تابوت	سطر آخر	۹۷	۳۵
برابر	برار	سطر ۳	۹۸	۳۶
باباخان	آقاخان	اول	۱۰۱	۳۷
خورده بود	خوزده بود	سوم از آخر	۱۰۵	۳۸
لنکران	لنگران	آخر	۱۰۶	۳۹
اصرار	اسرار	اول از پاراگراف چهارم	۱۰۷	۴۰
ترکمنچای	ترکمتچای	سوم	۱۰۸	۴۱
واضح	واضع	اول پانویس	۱۰۸	۴۲
فریب	قریب	آخر	۱۱۰	۴۳
مدعیان	مدعین	چهارم	۱۱۱	۴۴
به رغم	به رقم	۱۸	۱۱۲	۴۵
غاثله‌ای	قائله‌ای	سوم از آخر و آخر	۱۱۷	۴۶
رجوع	روجوع	دوم از پانویس	۱۲۲	۴۷
صدارت	صدرات	چهارم	۱۲۷	۴۸
مقتم	مقتم	پنجم از آخر	۱۴۶	۴۹
سوء اداره	سوء اراده	ششم	۱۶۰	۵۰
کرمانشاه	کرمانشان	اول	۱۹۷	۵۱
آغاز	آغازی	چهارم	۲۱۳	۵۲
نصرت السلطنه	نصرتالسلطنه	دوم	۲۱۷	۵۳
شهریور	شهریتر	چهارم از آخر	۲۳۷	۵۴
مساخی	مساختی	پانزدهم	۲۴۴	۵۵
کتاب	کتاب	اول	۲۵۱	۵۶

### ج. اشکالات ویرایشی، نارسایی و عدم روانی متن

۲۷۷

بیش از ۹۸ درصد مطالب این کتاب، نقل قول از آثار دیگران است. در این‌گونه موارد، اثر کم

و بیش روان و رساست؛ اگر چه در کنار هم قرار دادن متون متفاوت با قلم‌ها و نثرهای مختلف نیز آشکارا مشاهده می‌شود و خواننده را متوجه نوعی مونتاژکاری ناشیانه می‌سازد. اما در ۲ درصد باقی‌مانده که مؤلفین مطالبی را با نثر و قلم خود بیان کرده‌اند، متن بسیار نارسا و غیر روان است. کافی است صرفاً به متن سه صفحه‌ای مقدمه - که علی‌القاعده حاصل قلم و نثر خود مؤلفین است - نگریسته شود تا صحت این ادعا ثابت گردد. به تعدادی از مهم‌ترین اشکالات ویرایشی و موارد نارسایی و عدم روانی متن اشاره می‌گردد:

ردیف	صفحه	سطر	موارد اشکالات ویرایشی، نارسایی و عدم روانی متن
۱	خ	۱۵ الی ۱۸	ایرانیان می‌دیدند دسته‌ای که بدون هیچ‌گونه تعصبی عدل و مساوات اسلامی را اجرا می‌کنند و نسبت به آنها بی‌نهایت حساسیت دارند خاندان رسالت‌اند. خاندان رسالت پناهگاه عدل اسلامی مخصوصاً از نظر مسلمانان غیرعرب هم بودند.
۲	خ	۱۷	تشیع در میان ایران نفوذ بیشتری یافت.
۳	د	۲ و ۱	پیشوایان واقعی اسلام همچنان مانند دوره قبل از اعمال حاکمیت و اجرای حدود الهی محرومند.
۴	د	۶	همچنین بدین ترتیب
۵	د	پاراگراف دوم ۲ تا ۴	این دوره مقارن قرون وسطی تاریک اروپا است که اختلافات سیاسی و مذهبی بین دول اروپا و رؤسای طوایف جریان دارد و بازرگانان اروپایی فراتر از سواحل شرق مدیترانه نمی‌روند و با کشور ایران رابطه‌ای ندارند.
۶	د	۱۱ تا ۹ پاراگراف سوم	همه سرزمین‌های اسلامی را در اختیار گیرند و با فتح قسطنطنیه، امپراتوری عثمانی را پایه گذاشتند (۱۴۵۳)

میلادی) و برای تصرف ایران هم نقشه داشتند.			
این سال که با اختلاف ۱۷ سال تقریباً مقارن تاریخ معاصر اروپاست در حالی که اروپا بعد از انقلاب فرهنگی انقلاب صنعتی را نیز آغاز نموده است و رو به پیشرفت می‌رود.	۱۱ و ۱۰	ذ	۷
مهم‌ترین منبع قدرت سیاسی برای شاه بازیگران و زمین و نیروهای نظامی بوده‌اند.	۹ و ۸	۱۲	۸
در ساخت قدرت سیاسی قاجاریه به شاه نقشی محوری بر عهده داشت؛ چرا که توزیع کننده مراتب بعدی قدرت بود.	۱۴ و ۱۳	۱۳	۹
شاهزادگان به عنوان عامل بی‌ثباتی و نفوذ در مراکز قدرت: نتیجه دیگر «قاجاری کردن ایران»، «بحران زدایی» شاهزادگان بود. این مسئله در دو جا رخ می‌نمود: (۱) در ولایات در پیکر تلاش برای تیول سرزمین‌های بیشتر (۲) به هنگام روی کار آمدن شاه جدید، که به آن اشاره شد. از درگیری‌های شاهزادگان، می‌توان به سراغ محمدولی میرزا و عباسقلی میرزا در نواحی شرق ایران اشاره کرد که سرانجام به دخالت عباس میرزا انجامید.	۵ تا ۱	۳۲	۱۰
با جایگزینی میرزا شفیق به جای اعتمادالدوله در واقع عقب‌نشینی کارگزاران دستگاه‌های دولتی محسوب می‌شد.	۲۰ و ۱۹	۳۳	۱۱
البته به دلایلی عدم وجود نظام دیوانی در قالب «کاست»	۱۴ و ۱۳	۳۹	۱۲

می‌شد تحرک عمودی منزلت افراد در این نظام به صورت صعود و سقوط مقام عناصر دیوانی را شاهد بود			
«او گناه فرصت یافتن علما برای مداخله، به فساد و نادرستی سازمان‌های اداری نسبت می‌داد و معتقد بود که اگر وضع اداری اصلاح شود علما دیگر در امور سیاسی قانونا» دخالت نخواهند داشت.	۹۶۷	۵۱	۱۳
باری نفوذی که علما و روحانیت در ساخت قدرت سیاسی یافته بودند. از جمله عواملی بود که شاه و بازیگران اصلی قدرت در هنگام بازی و توزیع قدرت می‌باید جایگاه خاصی را برای روحانیت در نظر می‌گرفتند.	۱۹۶۱۷	۵۱	۱۴
در عهد قاجار، اینکه چرا قدرتهای خارجی چنین وضعیتی را در ایران برای خود فراهم می‌کردند به عوامل بیرونی و داخلی چندی باز می‌گشت.	۲ و ۳ از آخر	۵۱	۱۵
این دو دولت عاملی در مقابل یکدیگر در جهت استقلال نسبی یا نیمه استعماری و یا نیمه حاشیه‌ای ایران نقش بازی کردند.	۲۰ و ۱۹	۵۲	۱۶
به زعم ما در کنار قوت قدرتهای بزرگ و ضعف ایران می‌باید به مفاد عهدنامه‌های ترکمانچای و تهران نظر داشت که اولی به روسیه و ایران و دومی انگلستان و ایران تعلق دارد، چرا که این عهد همیشه مبنای دخالت آنان در ساخت قدرت سیاسی بودند.	۸۶۶	۵۳	۱۷

پناهندگی گرجی‌های حرف آصف الدوله به سفارت روسیه بود که در نهایت به قتل گریبایدوف سفیر انجامید.	۱۲ و ۱۱	۵۶	۱۸
تا حدود اواسط دوره قاجاریه درآمد و هزینه دولت برابر بود بلکه گاهی هم درآمد ما همه به مصرف نمی‌رسید و مبلغی در خزانه می‌ماند.	۲۴ و ۲۳	۹۵	۱۹
باباخان سرانجام بر مدعیان فایق آمد و در ۲۴ ربیع الاول ۱۲۱۲ سپتامبر ۱۷۹۷ با عنوان فتحعلی‌شاه به تخت نشست و پس از نزدیک به ۴۰ سال سلطنت زمانی که برای رسیدگی حساب درآمدها به اصفهان رفته بود در همان شهر مریض شد و در جمادی الثانی ۱۲۵۰ اکتبر ۱۸۳۴ به سن ۶۳ سالگی درگذشت.	۶۶۳	۱۰۱	۲۰
با اینکه انگلستان دراز می‌دانست هرات جزئی از ایران بوده است به رقم این اطلاع وقتی که محمدشاه برای دفع شر امیر آنجا کامران میرزا که علم طغیان برافراشته بود لشکرکشی کرد و آن شهر را محاصره نمود دولت انگلیس علیه ایران به کمک کامران میرزا شتافت.	۲۰ ۶۱۸	۱۱۲	۲۱
رهبری این گروه مخالفین با حاج ملاعلی کنی از مجتهدین به نام عهده‌دار بود.	۱۱ و ۱۰	۱۲۶	۲۲
هجوم انگلیسی‌ها به ایران به بهانه کارمندان کمپانی تنباکو، چنان گستاخانه و مغرورانه بود که در برخورد با مردم سخت بی‌پروایی و به خشونت رفتار می‌کردند.	۱۸ ۶۱۳	۱۴۱	۲۳

<p>آنها به ایران مانند یک کشور مغلوب قدم گذاشتند. سپس کمپانی به همه بلاد ایران نمایندگان فرستاد و اداره خود را دایر نمود حتی در قری و دهات کس فرستاد و در هیچ محل اعتنایی به حکومت نکردند و از طرف امنای دولت که همه از کمپانی رشوه خورده بودند هر روز به حکام ولایات اوامر صادر می‌شد که در پیشرفت امور مأموران کمپانی منتهای سعی را به جا آورند و از اهتمام و کوشش و همراهی دقیقه‌ای فروگذار نکنند. (نثر ثقیل، نامفهوم و قدیمی)</p>			
<p>اینک وضعی به وجود آمده بود که در عصر جدید کابوس فرما نروایان غیر مذهبی ایران بوده است.</p>	۸۰۷	۱۴۴	۲۴
<p>خشمی که از گسترش این نفوذ پدید آمد بار دیگر روحانیون و بازرگانان را در مخالفت علیه حکومت همداستان ساخت و جنبشی که دامنه‌اش به انقلاب مشروطیت کشید.</p>	۱۱۰ و ۱۱	۱۶۰	۲۵
<p>ایران پیشقراول شرق بیدار بود. این پیشقراول به سرعت پیش رفته و داخل خطوط دشمن شد. با این حال دشمن را به هوس و هراس انداخت. زیرا به دنبال خود، هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری و همچنین چین ۴۵۰ میلیونی را که در راه استقلال ملی مبارزه می‌کند، می‌کشاند و به دنبال این اردوی عظیم ۷۵۰ میلیونی، کره، کشور سپیده دم آرام، هندوچین و افغانستان نیز کشیده می‌شوند.</p>	۹۶۶	۱۶۲	۲۶

بزرگ‌ترین عاملی که در ایجاد و پیدایش مشروطیت در ایران تأثیر گذاشت می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:	۳ و ۲	۱۶۳	۲۷
کشته شده ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی در سال ۱۸۹۶ (۱۳۱۳ هـ.ق) که نتیجه آن ریشه کن شدن درخت کهن استبداد و ظلم این اقدام دلیرانه در تمام جهان به خصوص ایران دارای تأثیری بسزا بوده و باعث تکانی در افکار عمومی گردید و به سلطنت رسیدن فرزند سست و ضعیف الحالش مظفرالدین شاه زمینه را برای شروع نهضت مشروطیت ایران آماده کرد.	۱۶ تا ۱۳	۱۶۳	۲۸
مردم این حساب را نمی‌دانستند، ولی به عنوان اینکه بیگانگان پا به درون کشور می‌گشایند بیمناک بودند.	۱۵	۱۶۴	۲۹
هنگامی که مظفرالدین شاه برای بار سوم عازم سفر اروپا به همراه امین السلطان صدر اعظم و تنی چند از بزرگان کشور بود، ولی قبل از ترک ایران در تهران یک شورش کوچکی برخاست.	پاراگراف آخر	۱۶۶	۳۰
این رویداد زمانی به تهران رسید که مظفرالدین شاه در سفر اروپا بود و محمدعلی میرزا نایب السلطنه، رکن الدوله را از حکمرانی کرمان گرفته و به تهران فراخواند و به جای وی شاهزاده ظفرالسلطنه را فرستاد.	۲	۱۷۱	۳۱
برای پیشرفت مقاصد آزادی‌خواهان محال بود بهتر از این واقعه‌ای پیش آید و چوب زدن به پای مجتهدان کاری بود که مردم گمان نمی‌کردند واقعه‌ای که اگر	۱۱ تا ۸	۱۷۱	۳۲

عاقلانه از آن بهره‌برداری می‌شد می‌توانست تمام طلاب را که آن روز نیرومندترین طبقات مملکت بودند علیه دستگاه استبداد بسیج کند و کم و بیش نیز چنین نتیجه‌ای حاصل گردید.			
در رشت نیز محمد ولی خان تنکابنی که از رجال بزرگ دربار مظفرالدین شاه و سپس محمدعلی شاه بود و از مردان نامور کشور به شمار می‌رفت.	۲ سطر آخر	۱۹۵	۳۳
از طرف سلطان عثمانی نشان امتیاز که مرکب از سه قطعه و همه مرصع به برلیان بود به احمدشاه هدیه شد.	۲ و ۱	۲۱۷	۳۴

#### د. ایرادات در قواعد نگارشی

موارد متعددی از عدم رعایت قواعد نگارشی در متن کتاب وجود دارد که قسمت اعظم آنها به عدم رعایت تناسب زمان افعال در جملات مربوط می‌شود. موارد زیادی نیز از عدم رعایت قواعد نقطه گذاری، علائم نگارشی و غیره مشاهده شده‌اند که صرفاً به برخی از موارد مربوط به عدم رعایت تناسب زمان افعال در جملات اشاره می‌شود:

عدم رعایت تناسب زمان افعال در جملات	سطر	صفحه	ردیف
اما مردم کم کم به حقایق اسلام واقف می‌شدند و دوستی آنها متوجه کسانی است که اعمالشان با اسلام منطبق است.	۴ تا ۲	د	۱
کوشش نادر و بعد از او کریم خان زند این بود که به هرج و مرج و از هم گسیختگی اوضاع پس از صفویه سامان بخشید و وحدتی پیش آوردند.	۴ تا ۲	ذ	۲
مشروعیت حکمران خودکامه بستگی به توانایی نسبی او برای حفظ آرامش، سرکوب شورش‌ها و ایفای دیگر وظایف اجتماعی و اقتصادی دارد. این مشروعیت ریشه در قانون، سنت و	۱۸ تا ۱۶	۱۴	۳

حقوق اجتماعی - سیاسی نداشت.			
در طول سلطنت قاجاریه عموماً بعد از مرگ شاهان دوره‌ای از بی‌نظمی و اغتشاش کشور را فرا می‌گرفت. بعد از مرگ فتحعلیشاه در پایتخت و اغلب ایالات ایران به ادعای سلطنت عده‌ای مدعی برمی‌خیزند.	۱۹۵۱۷	۲۹	۴
وزیران در برابر صدراعظم مسئولیت نداشتند و از شخص شاه دستور می‌گرفتند شاه مایل است کارها را بین چند نفر وزیر تقسیم کند و هریک را در کار خود مستقل نماید و سر و کار آنها را با خود قرار دهد تا از حال رعیت بهتر آگاهی حاصل نماید و ضمناً هر وقت امر مهمی پیش آید شورایی از وزرا تشکیل شده نظر خود را در آن زمینه اظهار کنند و به عرض برسانند تا امر شاه به آن قوت اجرا بدهد. ولی در هر حال شاه امضای کلیه امور را خود به عهده گرفته است که بدون امر قبلی او هیچ کاری قابل اجرا نباشد.	۶۵۱	۶۲	۵
ایران سپاه دائمی و موظف ندارد. رزمندگان فقط هنگام جنگ و بروز خطر جمع‌آوری می‌شوند. بودجه و اعتبار مشخصی برای این امر موجود نیست. درجات نظامی با تعداد نفرات تحت فرماندهی معین می‌شد.	۴۵۲	۶۴	۶
حاکمان ولایت‌ها موظف بودند هر ساله مبلغ معینی را که به عنوان مالیات از مردم می‌گرفتند به خزانه شاه می‌رساندند.	۲ سطر آخر	۶۴	۷
در فرهنگ سنتی مستقر در جامعه ایلاتی و قبیله‌ای ایران عصر قاجار، مشارکت سیاسی معنی نداشت. در باورهای سنتی دخالت مردم در سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش محلی از	۷۵۵	۸۶	۸

اعراب ندارد.			
تنباکوی ایران از دوره سلاطین صفویه معروف جهان بود چه تمام سیاحانی و یا نمایندگان دولت‌های مختلف به ایران آمده یا از ایران عبور نموده‌اند از تنباکوی ایران تعریف کرده‌اند، خواه به میل خودشان خواه حس مهمان‌نوازی آنها را تشویق نموده که چند نفسی به قلیان ایران بزنند.	۱۰۵۸	۱۳۷	۹
قلیان ایران به واسطه این انتشارات در تمام دنیا معروف گشته مخصوصا به وسیله ملت عثمانی که در قلیان کشیدن افراط نموده است در تمام آسیا یگانه اسباب تفریح ملل مسلمان کشیدن قلیان بوده و در هر حال تنباکوی ایران معروفیت بسزا داشته امروز نیز با بهترین تنباکوی دنیا از هر حیث برابری می‌کند.	۱۳۵۱۱	۱۳۷	۱۰
این امتیاز و انحصاری که به شرکت انگلیسی داده شده نقض غرض و خلاف این اصل مهم است، به طوری که کشتکاران تنباکو بدون حمایت و دفاعی، در دست شرکت خواهند افتاد و نخواهند توانست دسترنج خود را به نرخ سودمند یا به نفع تجارتي رقابت آمیز به او بفروشند. سرانجام توده ایرانی که درآمد و وسیله وارداتشان از خارجه از این منبع است، زیان خواهند دید و خسارت فوق العاده‌ای متوجه بازرگانی کشور خواهد شد.	۵۵۲	۱۳۸	۱۱
بدیهی است ایرانیان حاضر نبودند محصولی را که با زحمت در خاک به دست می‌آوردند، به بهای اندکی به یک شرکت بیگانه واگذار کنند و خودشان مجبور باشند برای مصرف داخلی از	۷۵۴	۱۳۹	۱۲

آن شرکت خریداری کنند. ایرانیان هرگز با این اندیشه که تنباکوی آنها باید از دست مسیحیان، که به رغم آنان هر چیزی را به لمس کردن نجس می‌کنند، بگذرد سازش نخواهند کرد.			
از نظر سوق الجیشی نیز ایران مرکز تقاطع خطوط مهم استراتژیکی است. آزادی مردم ایران تأثیر غیرقابل انکاری در افغانستان، بلوچستان و تبت و هندوستان خواهد داشت. نهضت انقلابی ایران مسئله ناگهانی نیست، ابتدا شکل اقتصادی تحریم داشت. این راه مبارزه، بعدها در ترکیه، چین و هندوستان با موفقیت مورد استفاده قرار گرفت.	پاراگراف آخر	۱۶۲	۱۳

#### هـ. اشکالات موجود در نقل قول‌ها، ارجاعات و پانویس‌ها

همان گونه که در صفحات قبل بیان گردید، حدود ۹۸ درصد از این کتاب، بازنویسی کتب و آثار دیگران است که به شکل ناشیانه‌ای مونتاژی از منابع موجود را به نمایش می‌گذارد. بدین ترتیب بخش اعظم کتاب را می‌توان نقل اقوال نویسندگان و مؤلفین دیگر دانست. با این وجود، در موارد بسیاری، از منابعی بدون ارجاع استفاده شده و حتی عین عبارات آن منابع، بازنویسی شده که در مواردی به علت قدیمی بودن متن و کهنه بودن نثر آن منابع، مطالب نقل شده بسیار ثقیل و نارسا به نظر می‌رسند و با نثر متن اصلی و نقل قول‌های دیگر از سایر منابع، منافات پیدا می‌کنند.

همچنین در شیوه نگارش پانویس‌ها و روش ارجاع به مدارک و مستندات نیز اشکالات اشتباهاتی مشاهده می‌شود. به تعدادی از اشکالات موجود در نقل قول‌ها، ارجاعات و پانویس‌ها اشاره می‌گردد:

اشکالات موجود در نقل قول‌ها، ارجاعات و پانویس‌ها	صفحه	ردیف
پانویس ۳: بعد از عبارت «نگاه کنید به» علامت نقل قول (: ) درج نشده	۵	۱

		است. همچنین نام کتاب می‌بایست پررنگ‌تر نوشته می‌شد.
۲	۶	پانویس ۳: کلمه «رواسانی» در پایان پانویس اضافی است و تکراری می‌باشد.
۳	۷	پانویس ۲: اگر چه در سطر دوم متن آمده است: «چنان که باستانی پاریزی درباره عهد او می‌نویسد:» با این وجود در پانویس ۲ ابتدا به کتابی از رواسانی ارجاع به عمل آمده است.
۴	۸	در سطر ۱۸ متن آمده است: «علی اصغر شمیم در این باره نوشته است: ...» و لذا انتظار می‌رود که ارجاعی به کتاب آقای شمیم صورت بگیرد که در پانویس شماره ۱ صفحه ۹ به کتابی از نویسنده‌ای دیگر اشاره شده است.
۵	۹	در سطر ۶ آمده است: «به نوشته گرنٹ واتسن...» و با این وجود در پانویس شماره ۲ به کتابی از نویسنده دیگری ارجاع داده شده است.
۶	۱۱	در پانویس ۳: نام مجله می‌بایست به صورت پررنگ‌تر نوشته می‌شد.
۷	۱۲	در پانویس ۱ و ۲ کلمه «رجوع شود» در ابتدای پانویس‌ها افتاده است.
۸	۱۴	در پانویس ۴، نام مجله می‌بایست پررنگ‌تر نوشته شود.
۹	۱۵	در پانویس ۱، نام مجله باید به صورت پررنگ‌تر نوشته شود.
۱۰	۲۰ تا ۱۸	طی صفحات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ مطالبی به طور کامل از کتاب جان فورن نقل شده است و در عین حال در این سه صفحه علامات نقل قول اساساً درج نشده‌اند.
۱۱	۴۸ و ۴۹	در پاراگراف آخر صفحه ۴۸ مطالبی به نقل از حامد الگار بیان شده است که تا سطر اول صفحه ۴۹ ادامه پیدا می‌کند و در آخر، منبع نقل قول به پانویس شماره ۱ صفحه ۴۹ ارجاع شده است که در این پانویس، کتابی از

		نویسنده دیگری معرفی شده است.
۱۲	۵۴	در پانویس شماره ۲، مطالب نقل شده با شماره صفحات ارجاعی منبع مطابقت ندارند.
۱۳	۷۵	در پانویس شماره ۲، در ابتدا، عبارت «به نقل از» جا افتاده است؛ ضمن اینکه عنوان نشریه نیز می‌بایستی پررنگ‌تر درج می‌شد. همچنین در پانویس شماره ۳، نام نویسنده و عنوان مقاله ارجاعی ذکر نگردیده است.
۱۴	۷۹ و ۷۸	در پانویس شماره ۲ صفحه ۷۸ و پانویس‌های شماره ۱ و ۲ صفحه ۷۹، نام نویسنده و عنوان مقاله درج نشده است.
۱۵	۸۶	در پانویس شماره ۱، نام نویسنده و عنوان مقاله مورد اشاره قرار نگرفته‌اند.
۱۶	۱۲۴ و ۱۲۵	در سطر آخر متن صفحه ۱۲۴ مطالبی از قول جرج کرزن بدون درج علائم نقل قول بیان شده و در ضمن در ارجاع به سند این نقل قول در پانویس شماره ۱ صفحه ۱۲۵، عبارت «به نقل از» در ابتدای پانویس افتاده است.
۱۷	۱۳۷	در سطور ۱۱ تا ۱۴ نثری ثقیل و قدیمی در بین متن قرار گرفته و به خصوص با توجه به نام‌آنوس بودن آن با بقیه سطور، ارجاعی به سند آن صورت نگرفته است.
۱۸	۱۳۷	در حالی که پاراگراف ماقبل آخر متن، آشکارا نقل قولی از منابع دیگران می‌باشد و منبع آن در پانویس شماره ۲ ذکر شده ولی هیچ‌گونه علامت نقل قولی در آن وجود ندارد.
۱۹	۱۳۷ و ۱۳۸	پاراگراف آخر متن صفحه ۱۳۷ نیز به وضوح نقل قول می‌باشد و افعال زمان حال آن نیز بر این نکته تأکید دارند اما منبع آن ذکر نگردیده است.

<p>پاراگراف آخر صفحه ۱۴۱ که تا دو سطر اول صفحه ۱۴۲ ادامه پیدا کرده است نقل قول می‌باشد ولی علامت نقل قول در آن درج نشده است و نثر آن با پاراگراف قبلی آشکارا تفاوت دارد.</p>	<p>۱۴۱ و ۱۴۲</p>	<p>۲۰</p>
<p>در پانویس شماره ۲ بیوگرافی جانبدارانه‌ای از شیخ احمد احساسی درج شده که با عباراتی مانند «عالمی زاهد و متقی دارای کمالات صوری و معنوی... مدتی از عمر شریف خود را...» مورد تمجید قرار گرفته است در حالی که نویسنده باید با درج علامات نقل قول نشان می‌داد که این عبارات و تمجیدات از او نیست و بلکه از منبعی است که در پانویس ذکر شده است. و لذا در پایان به جای عبارت «رجوع کنید» می‌بایست عبارت «به نقل از:» را درج می‌نمود.</p>	<p>۱۷۰</p>	<p>۲۱</p>
<p>در سطور ۸ و ۹، نثری قدیمی از کتاب احمد کسروی ذکر شده که بدون هیچ‌گونه ارجاعی به سند آن، بیان شده است. (برای پیشرفت مقاصد آزادی‌خواهان محال بود بهتر از این واقعه‌ای پیش آید و چوب زدن به پای مجتهدات کاری بود که مردم گمان نمی‌کردند).</p>	<p>۱۷۱</p>	<p>۲۲</p>
<p>از سطر ۹ تا ۱۲ نقل قولی به صورتی غیر معمول و بدون علامت نقل قول بیان شده است: خبر این حادثه احساس‌انگیز به گوش مخالفین دولت رسید. طباطبایی برای اجرای تصمیمات خود به رئیس بانک پیغام فرستاد: زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن به هیچ قانونی مشروع نیست. نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بنا کردن در این مکان تضييع پول خودتان است. او پاسخ داد: من از مستشار التجار خریدم و او نوشتجات معتبر در دست دارد.</p>	<p>۱۷۳</p>	<p>۲۳</p>
<p>در پانویس شماره ۳ ارجاع غیر دقیق صورت گرفته است.</p>	<p>۲۰۴</p>	<p>۲۴</p>

۲۵	۲۳۴	از سطر ۱۰ تا ۱۵ نقل قولی از ملک الشعراء بهار درج شده که فاقد علامت نقل قول است.
----	-----	---------------------------------------------------------------------------------

## ◆ حرف آخر

تولید چنین آثاری را باید حقیقتاً اهانتی به جامعه نویسندگان و دانشجویان و سایر اقشار دانشگاهی تلقی کرد و آن را ناشی از آشفته بازار چاپ متون درسی و دانشگاهی در کشور دانست. بازاری که هیچ نظارتی از جنبه علمی و محتوایی بر آن وجود ندارد و به ندرت مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد. با وجودی که در کشور ما برای کالاهایی چون واکس، خمیردندان، دستمال کاغذی و بسیاری از کالاهای مصرفی مربوط به جسم مردم، مؤسسات استاندارد و ایزو تأسیس کرده و این محصولات را با معیارهای بهداشتی و علمی کشور مطابقت می‌دهند، اما برای روح جامعه هیچ معیاری در تولید محصولات علمی وجود ندارد. علوم انسانی سال‌هاست که از فقدان وجود چنین

این اثر نه تنها حرف جدیدی برای گفتن ندارد بلکه مجموعه‌ای ناهماهنگ، مونتاژ شده و فاقد هرگونه روش علمی و آموزشی می‌باشد. دیدگاه‌های متعارض موجود در این اثر که به شکل ناشیانه‌ای در کنار هم قرار داده شده نه تنها گره‌ای از سؤالات علمی دانشجویان و سایر خوانندگان را باز نمی‌کند، بلکه باعث ابهامات فراوان برای دانشجویان و سردرگمی آنها در درک صحیح، واقع‌بینانه، غیر متعارض و مبتنی بر داده‌های درست تاریخ معاصر می‌شود.

مؤسساتی که متصدی نقد علمی و آموزشی متون درسی و دانشگاهی باشند، در رنج است.

اثر حاضر نمونه بارز عدم اعتنای جامعه علمی کشور به محصولاتی است که قرار است با مطالعه آن اقشار فرهیخته‌ای برای جامعه تربیت شوند. کتاب حاضر فاقد هرگونه ارزش و

وزنی در تحلیل تحولات سیاسی - اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاشاه می‌باشد. این اثر نه تنها حرف جدیدی برای گفتن ندارد بلکه مجموعه‌ای ناهماهنگ، مونتاژ شده و فاقد هرگونه روش علمی و آموزشی می‌باشد. دیدگاه‌های متعارض موجود در این اثر که به شکل ناشیانه‌ای در کنار هم قرار داده شده نه تنها گره‌ای از سؤالات علمی دانشجویان و سایر خوانندگان را باز نمی‌کند، بلکه باعث ابهامات فراوان برای دانشجویان و سردرگمی آنها در درک صحیح، واقع‌بینانه، غیر متعارض و مبتنی بر داده‌های درست تاریخ معاصر می‌شود.

امیدواریم مؤلفین محترم و ناشر این اثر برای حفظ حرمت اهل قلم و اهل پژوهش و جلوگیری از بی‌اعتنایی اساتید صاحب‌نظر در این حوزه، هر چه زودتر با اصلاح این اثر و تدوین یک متن درسی مستند با تحلیل‌های مبتنی بر حقایق تاریخی، با صبر و تأنی، تحقیق بیشتر و کنکاش در متون و منابع موجود، اثری معتبر، مستند، علمی و آموزشی به جامعه دانشگاهی و علاقه‌مندان به تاریخ این مرز و بوم عرضه نمایند.

## فرزندان تاریخ‌ساز استر

### مروری گذرا بر کتاب فرزندان استر

علیرضا سلطانشاهی<sup>۱</sup>

اولین بار خبر انتشار کتاب فرزندان استر را همراه با تصویر روی جلد آن در نشریه آفق بینا، ارگان انجمن کلیمیان ایران شماره هفده ص ۳۵ با این مضمون دیدم:

فرزندان استر ESTHER'S CHILDREN، عنوان کتابی است به قلم هومن سرشار که انتشارات جامعه یهودیان فیلادلفیا [و مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران] آن را در سال ۲۰۰۱ میلادی منتشر کرده است.

فرزندان استر کتابی است مصور و به زبان انگلیسی که حاوی تاریخ کامل زندگی یهودیان ایرانی در اعصار مختلف می‌باشد. برخی از سرفصل‌های این کتاب عبارتند از: دوران هخامنشیان، اوضاع یهودیان در خلال امپراطوری ساسانیان، تلمود بابلی، عصر صفوی، ادبیات فارسی‌یهود، زندگی سیاسی، روشنفکران یهودی ایران در قرن بیستم،

## سلطنت پهلوی و انقلاب اسلامی، نامداران یهودی ایران، سهم آنان در تاریخ و ادبیات

### ایران.

نشریه افق بینا در پایان این معرفی این تذکر را هم داده است که گردآورنده کوشش فراوانی مخصوصا برای جمع‌آوری عکس‌ها نموده است و این تلاش آقای هومن سرشار قابل تقدیر است. در ادامه با نقدی که بعدها مدیر مسئول بینا بر چاپ فارسی فرزندان استر زده است، نکات جالبی از سرگذشت این کتاب تا امروز جهت علاقه‌مندان مکشوف خواهد گشت.

و بدین ترتیب از همان زمان به دنبال تهیه و یا حداقل رؤیت آن بویژه مطالعه محتوای آن برآمدم. طبیعی است که تهیه کتابی این چنین آن هم چاپ لس‌آنجلس باید کمی مشکل باشد.<sup>۱</sup> ولی میسر است. چرا که محصولات دیگری از مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی که ناشر فرزندان استر هم هست، به دستم رسیده بود و با کارهای این مرکز با مدیریت هما سرشار (رافائیل‌زاده) تا حدودی آشنا بودم و طبیعتا برایم جالب بود که هومن<sup>۲</sup> به عنوان پسر خانواده

---

۱. چرا که امکان دستیابی به کتاب مذکور از طریق نشریه افق بینا تقریبا محال بود.

۲. وی متولد سوم ژوئن ۱۹۶۸ در ایران است وی تا سال ۱۹۸۷ که به همراه خانواده خود به لس‌آنجلس رفت در دبیرستان فرانسوی رازی درس می‌خواند و پس از آن در مدارس فرانسوی لس‌آنجلس ادامه تحصیل داد و در سال ۱۹۸۶ لیسانس خود را با درجه عالی دریافت کرد. هومن لیسانس هنر در ادبیات فرانسه و انگلیسی را از دانشگاه UCLA دارد. وی همچنین دارای دکترای ادبیات تطبیقی از دانشگاه کلمبیا در نیویورک است. او علاقه‌مند است تا در پایان‌نامه خود به مطالعات تطبیقی تئوری‌های انقلاب در کارهای فروید، جویس و پروست بپردازد. از کارهای دانشگاهی هومن به تمرکز وی بر روی تأثیر مدرنیته غرب بر ایران می‌توان ذکر کرد. دو مورد از مقاله‌های او راجع به جنبه‌های متفاوت از تأثیر مدرنیته بر ادبیات فارسی است. اولین مقاله با عنوان «از نشانه تا سمبول: نشانه‌هایی از طبیعت در شعر نیما» می‌باشد. که به صورت یک گلچین ادبی از نیما یوشیج در مراسم یکصدمین سالگرد تولد وی منتشر شد. و دومین مقاله ... [راجع به] سرگذشت یک زن با صدای مهشید امیرشاهی است که تحت عنوان «نیمه دیگر» ظهور یافت و به عنوان چهار رمان‌نویس زن ایرانی معاصر قرار گرفت. در طول ۶ سال گذشته (متن متعلق به ۱۹۹۶ است) در نیویورک، هومن دست به اجرای نمایش یک سری از کارهای نقاشی ایرانیان معاصر از جمله، ناصر اویسی، حسین محجوبی، صادق تیریزی، پرویز کلانتری و عباس معیری در دانشگاه کلمبیا و سوهو زده است.

سرشار به چه شکلی در گردآوری و نه نویسندگی فرزندان استر عمل کرده است.<sup>۱</sup>

فرزندان استر کتابی است مصور و به  
زبان انگلیسی که حاوی تاریخ کامل  
زندگی یهودیان ایرانی در اعصار  
مختلف می‌باشد.

از نکات شنیدنی در جریان تهیه کتاب اینکه در یک مرحله، کتاب مذکور با قیمت ۴۰۰ یورو به نگارنده در تهران توسط یک مسافر فرانسه پیشنهاد شد و تنها دلیل بالا بودن قیمت آن، حجیم بودن کتاب در قطع رحلی با ورق گلاسه و تصاویر و صفحات رنگی آن

ذکر شد. و البته این دلیلی برای قانع شدن نگارنده جهت پرداخت این مبلغ گزاف نبود. و به این ترتیب با یک جستجوی اینترنتی و حتی ارتباط تلفنی با خارج از کشور، این حقیقت مکشوف گشت که قیمت این اثر به اصطلاح بسیار نفیس تنها با پرداخت ۱۰۰ تا ۱۱۰ دلار قابل اکتساب است و بهای ۴۰۰ یورویی آن برای افراد علاقه‌مند به برنامه‌های مرکز تاریخ شفاهی یهود ایران در نظر گرفته شده تا مبلغ اضافه صرف امور و هزینه‌های مرکز شود، ضمن آنکه نام خریدار نیز در صورت تمایل در جایی از کتاب در چاپ‌های بعدی به عنوان حامی مرکز چاپ می‌شود و حال آنکه پیشنهاد دهنده ۴۰۰ یورویی از این جریان اطلاعی نداشته و البته برای ما که مطلع نیز شدیم سودی در برداشت جز آنکه تلاش جدیدی را آغاز کنیم تا وصول کتاب با

---

در سال ۱۹۹۲ وی عضو کمیته هنری شد که طی آن سرمایه‌های مالی برای دائرة المعارف ایرانیکا با سرویراستاری احسان یارشاطر را سازماندهی می‌کرد. با موفقیت در این عرصه اتفاق بی‌ظنیری به وقوع پیوست که در طی آن مجموعه‌ای از کارهای بیش از ۹۰ نقاش ایرانی مقیم خارج همچون ایران جمع‌آوری شد. (تروعا، یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، جلد نخست، ص ۸۳) هومن همچنین فارغ التحصیل یک موسسه روانکاو در نیویورک است و [همان‌گونه که در شرح داخل جلد از زندگی وی نیز آمده است] وی در نیویورک یک مطب خصوصی روانکاو دارد. ضمن آنکه هم اکنون مسئول بخش انتشارات مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران است. او ویرایش بخش انگلیسی ۳ جلد از مجموعه تاریخ شفاهی را برعهده داشته است.

۱. این کتاب اولین اثر چاپ شده در ایران، از مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران است و البته دومین اثر از خانواده سرشار، پس از چاپ مصاحبه‌ها سرشار با شعبان جعفری و انتشار آن در ایران توسط شش ناشر.

قیمت ۱۰۰ دلاری و البته پس از وصول نیز مطلع شدیم که تنها با ۲۰ هزار تومان می‌توانیم کتاب را در نمایشگاه کتاب تهران در سال ۸۲ تهیه کنیم و هم اکنون پس از نزدیک به چهار سال از انتشار کتاب به زبان انگلیسی در امریکا، شاهد انتشار ترجمه آن در تهران به زبان فارسی هستیم.

\*\*\*

عنوان کتاب شاید برای عده‌ای در همین ابتدا ایجاد سؤال و ابهام کند بویژه اینکه اگر کسی نسخه انگلیسی آن را با آن تصویر روی جلد مشاهده کند که یک زن به اصطلاح زیبا و البته نه چندان شبیه به زنان دوره هخامنشی، جای زنی به نام استر به مخاطبین و خوانندگان قالب می‌شود.

و اما استر کیست؟ و فرزندان وی در این اثر به چه کسانی گفته می‌شود. در عهد عتیق کتاب استر، معرفی نسبتاً جامعی از استر و جایگاه وی به عنوان ملکه دربار خشایارشا<sup>۱</sup> ارائه می‌شود. او جایگزین ملکه‌ای که پیش از این از خواست خشایارشا برای حضور در میان میهمانان، ترمز کرده بود و وشتی نام داشت می‌شود و البته دلیل اخراج وشتی از دربار و انتخاب استر به عنوان ملکه نیز از نکات مبهم تاریخی است.

در همین زمان خشایارشا، وزیری به نام هامان داشته که بنا بر نظر نویسنده کتاب استر در عهد عتیق، دشمنی دیرینه با یهودیان داشته است و با بدگویی از یهودیان و ایجاد ترس از آنها در دل شاه، برنامه از میان بردن یهودیان در امپراطوری را طراحی کرده و فرمان آن را از شاه اخذ کرده و با قرعه (پوریم) روزی را جهت اجرای این فرمان که ۱۲ ادار مطابق با ایام پایانی ماه اسفند در تقویم خورشیدی بوده است، تعیین می‌کند.

مردخای، عمو یا عموزاده استر که نقش بسزایی در پرورش و تربیت استر داشته خبر این نیت هامان را به استر می‌رساند و استر علی‌رغم ممنوعیت‌های درباری و رسوم حاکم با یک از

---

۱. در فرهنگ معین نام این پادشاه این‌گونه نوشته شده است: خشایارشا.

خودگذشتگی [!!!] از شاه تقاضای ملاقات کرده و سپس وی و هامان را به دو ضیافت در دو روز متوالی دعوت می‌کند و در ضیافت دوم، پرده از یهودی بودن خود برداشته و هامان را طراح توطئه علیه قوم خود و خودش معرفی می‌کند و بدین ترتیب هامان بر دار می‌شود، مردخای جای آن را تسخیر می‌کند و فرمانی برای خنثی کردن فرمان اول توسط شاه صادر شده و در روزهای معین ماه ادار، ۷۵۰۰۰ ایرانی بنا بر نص تورات قتل عام می‌شوند و از آن زمان به بعد در چنین روزی یهودیان به جشن و سروری تحت عنوان پوریم می‌پردازند و قهرمانان این جشن که هم اکنون مقبره هر دو آنها در همدان وجود دارد، محترم هستند و تکریم می‌شوند.

در باب این داستان از کتاب مقدس و تورات که بنا بر نظر عده‌ای خود مردخای آن را نوشته است<sup>۱</sup> نظرات متعدد و بعضاً متناقضی وجود دارد. عده‌ای معتقدند که این اتفاق در تاریخ ایران باستان افتاده است. منتهی نه با این تعریفی که کتاب مقدس از آن دارد و البته جهت دریافت دقیق از آن، خوانندگان محترم را به مطالعه دقیق آن فرامی‌خوانیم. چرا که مطالعه متن تورات، قضاوت در خصوص صحت و سقم واقعه و حتی نظر دیگران را آسان‌تر می‌کند چرا که عده‌ای بر این اعتقادند که «استر زیبا، با نیرنگ مردخای، هم‌خوابه خشایارشا می‌شود، دل او را می‌ریاید و سپس به ملکه قدرتمند ایران بدل می‌گردد. در این زمان تکاپوی یهودیان در سراسر ایران چنان آزاردهنده است که هامان، وزیر پادشاه هخامنشی، تصمیم به اخراج ایشان می‌گیرد، ولی او که دشمن یهودیان خوانده شده با دسیسه استر به دار آویخته می‌شود. آنگاه یهودیان با حمایت استر به کشتار خونین و وسیع مخالفان خود دست می‌زنند و مردخای در مقام مرد قدرتمند ایران جای می‌گیرد»<sup>۲</sup>.

عده دیگر در خصوص محتوای داستان، نظر متفاوت دیگری دارند. بویژه برای نشان دادن چهره خبیثی از هامان، او را عامل اخراج و طرد و شتی، ملکه اول خشایارشا از دربار می‌دانند

۱. داود کمیجانی، پژوهشی توصیفی در کتب مقدس، وزارت ارشاد، ص ۱۰۸.

۲. عبدالله شهبازی، زرسالاران یهود، جلد اول، ص ۳۶۰.

بدین صورت که وی به خشایارشا پیشنهاد می‌دهد که وشتی با آن چهره زیبای خود در جمع میهمانان پادشاه درآید و حال آنکه هامان از روحیات وشتی مطلع بوده و تمرد وی از این فرمان را حدس می‌زده است.<sup>۱</sup>

دیدگاه یهودی برای تحکیم استوانه‌های داستان، نگاه شیطانی هامان به استر و قصد سوء به وی را نیز چاشنی داستان کرده که مجازات او را در پی داشته است و حتی او را مخالف سرسخت مموکان که یکی از وزرای مورد احترام خشایارشا بوده، معرفی می‌کند.

دیدگاه یهودی در پرورش این داستان و تفاسیر بعد از آن تا این حد پیش می‌رود که هامان را عمالیقی معرفی کند که دشمنی تاریخی با یهودیان داشته‌اند و یا اینکه چون وی به وزارت رسید، مردخای وی را تعظیم نکرد و قس علی هذا.

و البته طبیعی است که مخالفین این دیدگاه نیز نظرات دیگری داشته باشند و حتی تبعات ناشی از توطئه مردخای و استر را برای ایران، بسیار سهمگین دانسته و مدعی خاموشی تمدن ایرانی برای ۴۰۰ سال پس از آن شوند و حتی بر این اعتقاد باشند که تعداد کشته‌شدگان ایرانی بسیار بیشتر از ۷۵۰۰۰ هزار نفر است.<sup>۲</sup>

نگارنده در این مقال تنها برای ایجاد یک زمینه و آشنایی با استر و مردخای و جریان منسوب به آن دو، در تاریخ ایران و تاریخ جهانی یهود، مروری این چنین و گذرا به این داستان داشت. در صورتی که مطالب مهم و شگفت، پس از یک تحقیق مفصل از این واقعه برای بسیاری از علاقه‌مندان و محققین، شنیدنی و خواندنی است و البته برای عده‌ای هم باعث تأسف. چرا که در این جریان حداقل ۷۵۰۰۰ نفر قتل عام شده‌اند و بنابر نص تورات‌های قدیمی‌تر ۷۷۰۰۰ نفر.

بگذریم از اینکه هم اکنون عده‌ای همچون شجاع‌الدین شفا در آثاری همچون «تولدی دیگر» بر این اعتقادند که کتاب استر در تورات رمانی بیش نیست و برای اثبات نظر خود به افرادی

۱. این روایت در فیلمی خارجی که اخیراً به نام «استر» تولید شده، وجود دارد.

۲. برای اطلاع بیشتر رک: «دوازده قرن سکوت بخش سوم»: ساسانیان، نوشته ناصر پورپیرار.

همچون ولتر یا نشریه معتبر monde de la Bible متوسل می‌شوند.<sup>۱</sup> به هر حال این داستان وجود دارد و عده‌ای هم در این خصوص نظراتی دارند و مهم و تعجب آنکه این نظرات دائماً با اوضاع و احوال روز تغییر می‌کند و باید دید که کتاب‌هایی همچون «تاجگذاری استر»<sup>۲</sup> که جدیداً برای چاپ در ایران آماده شده‌اند، دنبال طرح چه مطلبی هستند.

\*\*\*

با این معرفی گذرا از یک کتاب در عهد عتیق به وضوح مشخص شد که استر کیست و البته فرزندان وی که یهودیان مقیم ایران پس از او هستند، کیستند. در واقع کتاب فرزندان استر، به دنبال ایجاد یک تصویر مشخص از وضعیت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، معیشتی، سیاسی یهودیان ایران از دوران باستان تا کنون است.

#### ◆ مشخصات کتاب

شاید عده زیادی از خوانندگان نسخه فارسی فرصت و یا امکان رؤیت یا مطالعه نسخه انگلیسی را نداشته باشند و البته بهتر است بدانند که نسخه اصلی واجد چه ویژگی‌ها و مشخصاتی است.

کتاب در قطع رحلی با تصویری از یک زن به صورت نشسته بر صندلی، تمام صفحه را گرفته و تنها جایی برای عنوان انگلیسی آن باقی گذاشته است.

فرزندان استر

تصویری از یهودیان ایرانی

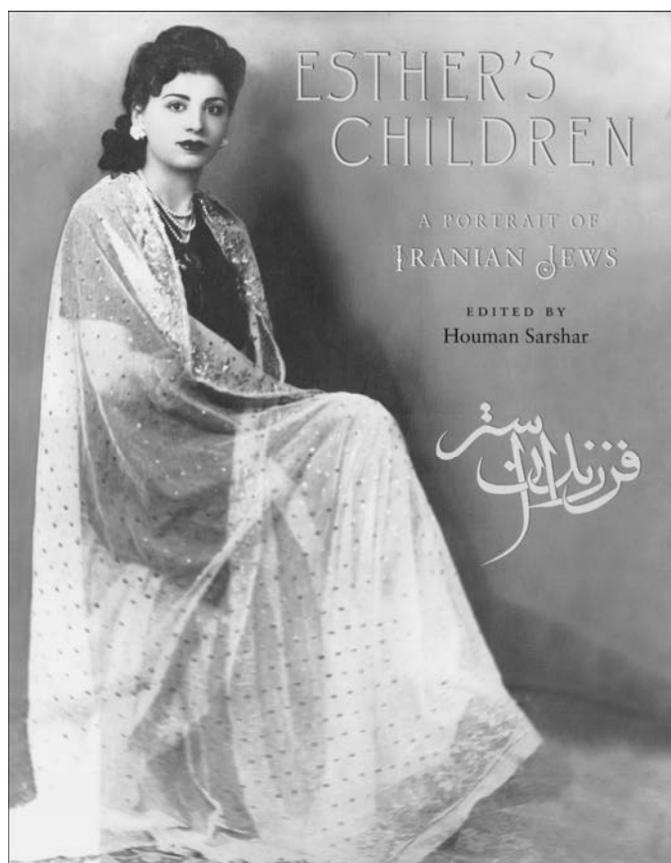
ویراستار: هومن سرشار

البته عبارت فرزندان استر بر روی جلد و عنوان تمامی فصل‌ها، جداگانه به خط فارسی نیز

---

۱. شجاع‌الدین شفا، تولدی دیگر، نشر فرزاد، ۱۳۷۸، ص ۳۱۸ - ۳۲۲.

۲. این کتاب نوشته «برنار ابرت» و «خرم راشدی» است.



( تصویر روی جلد کتاب فرزندان استر )

در ابتدای هر بخش آمده است.

پشت جلد اظهار نظر سه تن از شخصیت‌های مورد توجه مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران

به شکل ذیل آمده است!

فرزندان استر شاهکاری با اطلاعات بالا، اساسی و تحقیقات خوب پیرامون بسیاری از موضوعات مربوط به زندگی، تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران است که با تصاویر بی‌شمار و کارهای هنری، بسیاری از مطالب را تشریح می‌کند. چندین بخش از این اثر در برگزیده مهم‌ترین نکاتی است که کاملاً برای من تازه بود و نوری است مهم بر موضوعات ایرانی و یهودی و باید توسط هر فردی که علاقه‌مند به تاریخ و فرهنگ

ایرانی و یهودی و یا هر دو آن است، مطالعه شود.

(نیکی آر کدی پروفیسور تاریخ در دانشگاه UCLA، نویسنده کتاب ریشه‌های انقلاب<sup>۱</sup>)

فرزندان استر نماد بسیار ارزشمندی از تلاش برای پیشرفت در دانسته‌های ما پیرامون جمعیت یهودیان در ایران و تاریخ و سهمشان در فرهنگ فارسی است. باعث تأسف است که این حقیقت در تاریخ ما وجود دارد که اقلیت‌های مذهبی، زبانی و نژادی ما به ندرت در جریان‌های اصلی وقایع تاریخ‌نگاری ما وارد می‌شوند. کتابی که هومن سرشار آن را ویرایش کرده است، قدمی است برای بهبود این کمبود.

(احسان یارشاطر، پروفیسور افتخاری مطالعات ایرانی دانشگاه کلمبیا و ویراستار دایره المعارف ایرانیکا.)

وقتی که کتاب را تهیه کردید، اول آن را نخوانید. بلکه چشمان خود را با آن نوازش دهید. هومن سرشار بیست و پنج مقاله را در این مجموعه گردآورده است که توسط محققین برجسته در رشته مطالعات ایرانی و یهودی نوشته شده است تا نسل‌های یهودیان ایرانی در طی نزدیک به سه هزار سال از سال‌های پرحادثه را تصویر کنند. فرزندان استر، گواه زنده‌ای برای تمام انسان‌ها و ارزشمند برای انسان‌های برجسته جهت حل و یا چیرگی بر فلاکت‌هاست و این تمام تاریخ ایرانی‌ها و جهان عمدتاً بی‌اطلاع را قابل رؤیت خواهد کرد.

(احمد کریمی، حکاک، پروفیسور فرهنگ و زبان فارسی دانشگاه واشنگتن)

شاید بد نباشد تا مزید اطلاع از محتوای اثر، ترجمه داخل جلد اثر را نیز در این مقال به شکل ذیل بیاوریم تا دریافت دقیق و کامل‌تری از آنچه مقابل ماست، داشته باشیم. در داخل جلد و پشت جلد مختصری از معرفی کتاب به این شکل آمده است که مترجم اثر، از ترجمه آن خودداری کرده است:

این مجلد نفیس برای اولین بار تاریخ فشرده یهودیان ایران از آغاز سکونتشان در

---

۱. این کتاب در ایران منتشر شده است.

۷۲۲ قبل از میلاد (۲ شاهان، ۱۹ - و ۱۸) تا پایان قرن بیستم را فراهم کرده است.<sup>۱</sup> بیش از پانصد تصویر کاملاً واضح با رنگ‌هایی بسیار شفاف از آرشیه‌های عمومی و خصوصی بین المللی جمع شده است تا ۴۸۰ صفحه این کتاب بی‌نظیر را که دربرگیرنده ۲۵ مقاله از نویسندگان برجسته و دانشمندان رشته مطالعات و تحقیقات ایران و یهودیت است را تدوین کند.

شش مقاله از این مجموعه مکتوباتی تاریخی هستند که به بررسی وضعیت یهودیان در دوره‌های مختلف تاریخ ایران از امپراطوری هخامنشی تا ظهور انقلاب اسلامی می‌پردازد.

در مقابل این چشم‌انداز تاریخی، ۱۹ مقاله دیگر بر جنبه‌های متفاوتی از موضوعاتی فرهنگی، سیاسی اجتماعی، مرتبط با این دوره‌های تاریخی متمرکز شده است.

این کتاب با یک کتاب‌شناسی فشرده از مطالعات ایران و یهودیت که افزون بر ششصد کتاب، مجله و مقاله به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، عبری و فارسی را شامل می‌شود، پایان می‌پذیرد.

با گشودن اوراق فرزندان استر سفری در گستره زمان با خانواده باستانی یهود، آغاز می‌شود که ابتدای آن، آزادی آنها از اسارت بابل توسط کورش کبیر (۵۳۹ قبل از میلاد) و پایان آن اسکان یافتن در سرزمین جدید پس از خروج جمعی، ناشی از انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ است.

در این مقالات پرمحتوا و تصاویر، نسخ خطی، اشیای عقدنامه‌ها، و پرتوهای فردی و خانوادگی شگفت‌آور که ترسیم‌کننده این حماسه خارق‌العاده از چشم‌اندازهای تاریخی و فرهنگی است، همگی تصویر و دید جدیدی از میراث این ملت را ارائه می‌کند.

بخشی از موضوعات مورد اشاره در این متن به نفوذ یهودیان ایرانی در حکومت، قانون و ارتش و همچنین حواشی آن در قرون متمادی و پرمشقت همراه با شکنجه و

---

۱. در حالی که تنها به وقایع مربوط به ابتدای استقرار جمهوری اسلامی در اوایل انقلاب می‌پردازد و ۲۵ سال بعد از آن را کاملاً نادیده می‌گیرد. الا، رحلت حضرت امام (ره).

تغییر دین اجباری می‌پردازد ضمن آنکه به بررسی موارد ذیل نیز می‌پردازد، از جمله: مقبره استر در همدان، زندگی دانیال پیامبر و مقبره‌اش، نقش یهودیان ایرانی در الهیات یهودی، حقوق، مطالعات پیرامون تلمود بابلی، ادبیات فارسی - یهودی، نظریه نجاست (ناپاکی مذهبی)، پوشش، آرایش، گویش‌های فارسی یهودی، فرش‌های ایرانی یهودی، چرخه زندگی و تولد، بارمیتسوا، ازدواج و رسوم خاکسپاری و مرگ، تغییر اجباری دین یهودیان در مشهد، تاریخ آلیانس در ایران، درگیری ایرانیان یهودی در جنبش صهیونیسم، سیاست‌های چپ‌گرایانه، ورزش، نقش زنان در خانواده و همچنین بررسی جزئیات آن.

این کتاب همچنین در برگزیده ۲ مقاله مهیج تصویری می‌باشد که یکی به نام محله‌ها (یا مناطق یهودی‌نشین) و دیگری کنیسه‌هایی در شهرهای ایران است. از اهداف بی‌نظیر فرزندان استر؛ همان که نوری جدید بر تاریخ، فرهنگ و میراث ایرانیان یهودی می‌پاشد و بزرگتر اینکه فهم ما از فرهنگ باستانی یهود را افزایش می‌دهد.

از جمله بخش‌های مهم کتاب که باز هم مترجم فارسی از ترجمه آن غفلت کرده و یا به هر دلیلی توجه لازم را بدان مبذول نداشته است، نمودار مهم‌ترین وقایع تاریخ ایران و یهودیان است، بالطبع در این نمودار تاریخی که از حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد آغاز می‌شود می‌توان مهم‌ترین وقایع تاریخ ایران از منظر یهودیان را به وضوح مشاهده کرد. در این نمودار می‌توان به این مهم دست یافت که چه وقایعی در این گستره زمانی که وجه مشترک ایران و یهود است، برای یهودیان مهم است و جالب اینکه ختم این وقایع، ثبت تاریخ رحلت حضرت امام (ره) در ایران است و حال آنکه ادعای ویراستار بررسی اوضاع یهودیان ایران تا پایان قرن بیستم است که عملاً این ادعا، شامل تمام اوضاع و احوال آنان پس از انقلاب هم نمی‌شود و معلوم نیست به چه دلیل از پرداختن به وضعیت یهودیان در دوران پس از انقلاب احتراز می‌کنند.<sup>۱</sup>

---

۱. شاید یکی از دلایل نپرداختن به وضعیت یهودیان در دوران پس از انقلاب، وضعیت بسیار مطلوب یهودیان حتی

به هر ترتیب درج این نمودار تاریخی با ابعاد گرافیکی آن در این مقال میسر نبود. فلذا، وقایع این نمودار به صورت گاه‌شمار (کرونولوژیک) بدین‌صورت توسط نگارنده ترجمه شده است.

### ◆ وقایع مهم در تاریخ یهود ایران<sup>۱</sup>

۱	زرتشت پیامبر	۵۵۱ - ۶۸۸ قبل از میلاد
۲	ظهور [حکومت] بابل	۶۲۵ قبل از میلاد
۳	رسالت حقوق [در بعضی منابع حقوق آمده است]	۶۰۰ قبل از میلاد
۴	سقوط اورشلیم و تخریب اول معبد و اولین خروج	۵۸۶ قبل از میلاد
۵	ظهور سلسله هخامنشی	۵۵۹ قبل از میلاد
۶	حکومت کوروش کبیر مؤسس امپراطوری هخامنشی	۵۳۰ - ۵۵۹ قبل از میلاد
۷	آزادی یهودیان بابل توسط کوروش کبیر	۵۳۹ قبل از میلاد
۸	حکومت داریوش	۴۸۶ - ۵۲۲ قبل از میلاد
۹	حکومت خشایارشا (احشورش) ملکه استر و جریان پوریم	۴۶۵ - ۴۸۶ قبل از میلاد
۱۰	دومین خروج از اسرائیل به سوئز	۴۲۵ قبل از میلاد
۱۱	دومین دوره معبد؛ عزرا، امپراطوری هخامنشی	۴۰۰ قبل از میلاد
۱۲	اسکندر بزرگ اسرائیل را تسخیر می‌کند	۳۳۲ قبل از میلاد
۱۳	تسخیر ایران توسط اسکندر کبیر و آتش‌سوزی	۳۳۰ قبل از میلاد

بهبتر از دوران محمدرضا پهلوی باشد. چرا که هم اکنون یهودیان ایران در سایه جمهوری اسلامی از حقوقی برخوردار هستند که حتی یک شهروند ایرانی فاقد آن است.

۱. در کتاب تاریخ جامع یهودیان ایران که خلاصه یک جلدی از کتاب ۳ جلدی تاریخ یهود ایران نوشته حبیب لوی می‌باشد، کرونولوژی یا گاه‌شمار تاریخ یهود ایران و جهان در ۳۵ صفحه آمده است که از تطبیق آنها با یکدیگر مطالب جالبی حاصل خواهد شد.

	پرسپولیس	
۱۴	آزادی یهودیان در یهودیه	۳۲۳ - ۳۳۰ قبل از میلاد
۱۵	سلسله سلوکیه	۶۴ - ۳۱۰ قبل از میلاد
۱۶	پمپئی معبد را تسخیر می‌کند (آغاز دوره رومیان)	۶۳ قبل از میلاد
۱۷	پادشاهی هرود (بازسازی معبد)	۱۹ قبل از میلاد
۱۸	مسیح به دست رومیان مصلوب می‌شود.	۳۰ میلادی
۱۹	قیام علیه رومیان (انهدام معبد دوم)	۷۰ میلادی
۲۰	تکمیل میثنا	۲۰۰ میلادی
۲۱	حکومت اردشیر (مؤسس سلسله ساسانی)	۲۲۶ - ۲۴۰ میلادی
۲۲	سلسله ساسانی	۲۲۶ - ۶۴۲ میلادی
۲۳	حکومت شاهپور اول	۲۴۲ - ۲۷۲ میلادی
۲۴	رسالت مانی (مؤسس مانیسیم)	۲۴۲ - ۲۷۴ میلادی
۲۵	حکومت یزدگرد اول و ملکه یهودی او شوشندخت (والدین بهرام گور)	۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی
۲۶	حکومت خسرو اول (انوشیروان) <sup>۱</sup>	۳۹۹ - ۴۲۰ میلادی
۲۷	حکومت یزدگرد دوم	۴۳۸ - ۴۵۷ میلادی
۲۸	مزدکیان	۴۸۷ - ۵۳۱ میلادی
۲۹	تکمیل تلمود بابلی	۶۰۰ میلادی
۳۰	تجاوز بیزانس به ساسانی	۶۰۳ میلادی
۳۱	انقلاب یا قیام عمومی ایرانیان علیه بنی‌امیه توسط ابومسلم در خراسان	۶۰۳ میلادی

۱. تاریخ مورد نظر اشتباه است چرا که در منابع، در سال ۵۳۱ میلادی، خسرو اول بوده است.

۶۱۹ میلادی	ساسانیان در تسخیر اسکندریه	۳۲
۶۲۲ میلادی	هجرت محمد [ص] به مدینه	۳۳
۵۷۰ - ۶۳۲ میلادی	رسالت محمد [ص]	۳۴
۶۳۲ - ۶۵۱ میلادی	حکومت یزدگرد سوم (آخرین پادشاه سلسله ساسانی)	۳۵
۶۳۷ - ۶۴۲ میلادی	تسخیر ایران توسط اعراب	۳۶
۶۴۲ میلادی	جنگ نهاوند و پایان حکومت ساسانی	۳۷
۶۶۱ - ۷۵۰ میلادی	حکومت خلافت بنی امیه بر ایران	۳۸
۷۶۲ میلادی	عنان، قرائیسم <sup>۱</sup> را در ایران آغاز کرد	۳۹
۷۸۶ - ۸۰۹ میلادی	حکومت هارون الرشید (یهودیان در این زمان مجبور به استفاده از وصله‌های زرد رنگ بر روی لباس خود شدند)	۴۰
۸۷۶ - ۱۰۱۴ میلادی	سلسله صفویه <sup>۲</sup>	۴۱
۹۳۲ - ۱۰۲۵ میلادی	دوران زندگی فردوسی	۴۲
۹۹۴ میلادی	تکمیل شاهنامه	۴۳
۹۴۵ - ۱۰۵۵ میلادی	سلسله آل بویه	۴۴
۹۷۷ - ۱۱۸۶ میلادی	سلسله غزنوی	۴۵
۱۰۴۸ - ۱۱۳۱ میلادی	دوران عمرخیام (شاعر و فیلسوف)	۴۶
۱۰۲۹ - ۱۱۴۱ میلادی	نظامی	۴۷
۱۰۴۰ - ۱۲۲۰ میلادی	سلسله سلجوقی	۴۸
۱۱۶۶ میلادی	سفر بنیامن تودلایی به ایران	۴۹
۱۲۱۵ میلادی	مگنا کارتا	۵۰

۱. قرائیون یک فرقه هستند.

۲. در این دوره سلسله‌ای به نام صفوی در تاریخ دیده نشده است.

۱۳۰۴ - ۱۱۳۵، ۳۰ مارس - ۱۲۰۴، ۱۳ دسامبر	ابن میمون (هارامبام) فیلسوف و شخصیت اندیشمند	۵۱
۱۲۵۶-۱۳۳۶ میلادی	سلسله ایلخانی	۵۲
۱۲۰۷ - ۱۲۷۳ میلادی	مولانا جلال‌الدین رومی، شاعر بزرگ صوفی	۵۳
۱۲۱۲ - ۱۲۹۲ میلادی	سعدی	۵۴
۱۳۰۰	مولانا شاهین شیرازی (اولین شاعر معروف یهودی ایرانی نویسنده حماسه‌های کتاب مقدس)	۵۵
۱۳۳۶ - ۱۳۸۰	حکومت سلسله‌های محلی در فارس	۵۶
۱۳۲۵ - ۱۳۸۸	حافظ؛ شاعر	۵۷
۱۳۷۷	صد سال جنگ؛ آغاز شایعه قتل کودکان مسیحی در مراسم قتل آئینی یهودیان که بنا به گفته بعضی برای تهیه خون انسان جهت استفاده در نان فطیر غذای سیر و عید فصیح می‌باشد. <sup>۱</sup> [Blood Libel]	۵۸
۱۳۸۰ - ۱۴۰۴	حکومت تیموریان	۵۹
۱۴۵۰	تأسیس اولین گتو در ونیز ایتالیا	۶۰
۱۴۵۴ - ۱۵۳۶	عمرانی (شاعر یهودی ایرانی)	۶۱
۱۴۸۰	آغاز انگیزسیون [تفتیش عقاید] در اسپانیا	۶۲
۱۴۹۲	کریستوفر کلمب امریکا را کشف می‌کند (اخراج یهود از اسپانیا و مهاجرت عده‌ای از آنها به ایران)	۶۳
۱۵۰۰ - ۱۷۷۲	سلسله صفویه	۶۴

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: واقعیت یهودستیزی از همین قلم، پژوهش صهیونیت، (کتاب دوم)، نشر مرکز مطالعات

۱۵۰۱ - ۱۵۲۴	عقیده شیعه از اسلام در ایران مسلط می‌شود	۶۵
۱۵۰۱ - ۱۵۲۴	حکومت شاه اسماعیل اول	۶۶
۱۵۷۱ - ۱۶۲۹	شاه عباس اول	۶۷
۱۶۰۰	آهارون بن ماشیاح (شاعر یهودی ایرانی) نویسنده شوق‌تیم‌نامه	۶۸
۱۶۰۰	خواجه بخارایی (شاعر یهودی ایرانی) نویسنده دانیال‌نامه	۶۹
۱۶۱۷ - ۱۶۶۲	بابایی بن لطف کاشانی (شاعر یهودی ایرانی)	۷۰
۱۵۵۸ - ۱۶۰۳	حکومت الیزابت اول	۷۱
۱۷۰۰	بابایی بن فرهاد (شاعر یهودی ایرانی)	۷۲
۱۷۲۲ - ۱۷۳۲	حمله و حکومت افغان بر ایران	۷۳
۱۷۳۶ - ۱۷۴۷	حکومت نادرشاه افشار؛ انتقال ۴۰ خانواده یهودی از قزوین به مشهد توسط نادرشاه	۷۴
۱۷۴۷ - ۱۷۸۷	سلسله زندیه	۷۵
۱۱۶۶	آمینا (شاعر یهودی ایرانی)	۷۶
۱۷۷۶	انقلاب امریکا	۷۷
۱۷۸۹	انقلاب فرانسه	۷۸
۲۶ مارس ۱۸۳۹	[واقعه] اللّٰه‌داد (آغاز آنوسیت <sup>۲</sup> در مشهد)	۷۹
۱۸۴۸	انتشار مانیفست کمونیزم توسط کارل مارکس و فردریک انگلس	۸۰
۱۸۶۰	تأسیس آلیانس جهانی اسرائیل در فرانسه	۸۱

۱. تاریخ مورد نظر در متن اصلی (۱۱۶۶) اشتباه است.

۲. تغییر اجباری و ظاهری دین از یهودیت به اسلام یا مسیحیت یا دینی دیگر.

۱۷۸۷ - ۱۹۲۴	سلسله قاجاریه	۸۲
۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ - ۹ جولای ۱۸۵۰	میرزا علی محمد باب مؤسس [فرقه] بابی‌گری	۸۳
۱۸۵۲	مرگ نخست وزیر و اصلاح‌گر امیرکبیر	۸۴
۱۸۶۰ - ۱۹۰۴	تئودر هرتصل (مؤسس جنبش صهیونیسم)	۸۵
۱۸۸۱	قتل عام‌های پوگروم در روسیه و مهاجرت یهودیان از روسیه	۸۶
۱۸۹۴	واقعه دریفوس در فرانسه	۸۷
۱۸۹۷	برپایی اولین کنگره صهیونیست‌ها	۸۸
۱۵ آوریل ۱۸۹۸	افتتاح اولین مدرسه آلیانس در ایران	۸۹
۱۹۰۴	دومین آلیا (مهاجرت)	۹۰
۱۹۰۶	انقلاب مشروطه در ایران	۹۱
۱۹۱۴ - ۱۹۱۸	جنگ اول جهانی	۹۲
۱۹۱۵	انتشار شالوم به عنوان اولین روزنامه یهودی در ایران	۹۳
۱۹۱۷	انقلاب روسیه	۹۴
۱۹۱۷	اعلامیه بالفور	۹۵
۱۹۳۳	انتخاب هیتلر به عنوان صدراعظم آلمان	۹۶
۱۹۲۵ - ۱۹۴۱	حکومت رضاشاه پهلوی	۹۷
۱۹۳۹ - ۱۹۴۵	جنگ جهانی دوم	۹۸
۱۹۴۱	تجاوز متفقین به ایران	۹۹
۱۹۴۱ - ۱۹۷۸	حکومت محمدرضا شاه پهلوی	۱۰۰

۱۹۴۲	تأسیس اولین دفتر آژانس یهود در ایران	۱۰۱
۱۹۴۶	آغاز فعالیت جنبش هاخالوتص (هخالوتص) در ایران	۱۰۲
۱۹۵۰	افتتاح اولین دفتر اُرت در ایران	۱۰۳
۱۹۵۳	کودتای ۲۸ مرداد در ایران و سقوط مصدق	۱۰۴
۱۹۶۷	جنگ شش روزه	۱۰۵
۱۹۶۸	بازی فوتبال ایران و اسرائیل در تهران تحت عنوان جام ملت‌های آسیا در ۱۹ می ۱۹۶۸ با نتیجه ۲ بر ۱ به نفع ایران	۱۰۶
۱۹۴۷	طرح تقسیم فلسطین توسط سازمان ملل [۲۹ نوامبر]	۱۰۷
۱۹۴۸	جنگ استقلال اسرائیل	۱۰۸
۱۹۷۸ (بعد از بازی فوتبال)	انقلاب اسلامی در ایران	۱۰۹
۱۹۸۹	مرگ آیت‌الله خمینی [!!!! به عنوان آخرین واقعه] <sup>۱</sup>	۱۱۰

\*\*\*

اگر چه قرار است این مقال به بررسی محتوای کتاب بپردازد ولی مترجم و ناشر هر کدام به دلایلی مسبب تغییراتی ولو اندک در شکل، عنوان و محتوای اثر شده‌اند که اهم این تغییرات فهرست‌وار به شکل ذیل می‌آید.

۱. همان گونه که در متن و معرفی کتاب آمده است این کتاب در مرتبه اول یک کتاب مصور از تاریخ و فرهنگ یهودیان ایرانی است که با مقالات متناسب با آن تدوین شده است که البته در عنوان فارسی به آن اشاره‌ای نشده است. در حالی که در متن اصلی، تصویری از یهودیان

۱. اشتباه تاریخی در بعضی دوره‌ها مربوط به متن اصلی است.

ایرانی ذکر شده است.

۲. اصل کتاب در قطع رحلی، با کاغذ گلاسه و تصاویر رنگی با صفحه‌آرایی کاملاً هدفمند در ۴۵۷ صفحه، تهیه شده است که یقیناً سرمایه‌گذاری گزافی را آن هم به منظور انتقال پیام تصاویر مد نظر داشته‌اند ولی متأسفانه ترجمه فارسی در قطع وزیری با کاغذ تحریر و تصاویر سیاه و سفید تهیه شده است و البته ناشر محترم به این مهم عنایت ویژه نداشته‌اند که این کتاب قبل از اینکه یک مجموعه تحقیقی باشد، مجموعه‌ای از تصاویر است که با مطالبی شبیه به مقالات تحقیقی و به قول عده‌ای متناقض<sup>۱</sup> گردآوری شده. در حقیقت تصاویر هدفمند این کتاب سخن می‌گویند تا متن و مقالات آن.

۳. با مرور گذرایی بر متن ترجمه می‌توان به این مهم پی برد که مترجم محترم اشراف تخصصی به موضوع و محتوای اثر ندارد و البته شاید هم ضرورتی نداشته باشد ولی حداقل در توضیح و تحشیه بعضی موارد، بهتر بود که به جای (مترجم) عبارت ویراستار و یا ناشر در داخل پرانتز و در انتهای این توضیحات اضافه بر متن می‌آمد.

۴. با هدف کمک و رفع بعضی اشکالات و نواقص پیش از انتشار اثر ذکر نکاتی ضروری، به مترجم محترم منتقل شد ولی متأسفانه شاهد رفع این اشکالات نبودیم در عین اینکه وزانت ترجمه با لحاظ این نکات دو چندان می‌گشت. به عنوان مثال حذف و یا تغییر بعضی توضیحات تصاویر که بسیار

در عهد عتیق کتاب استر، معرفی  
نسبتاً جامعی از استر و جایگاه وی به  
عنوان ملکه دربار خشایارشا ارائه  
می‌شود. او جایگزین ملکه‌ای که پیش  
از این از خواست خشایارشا برای  
حضور در میان میهمانان ترمز کرده و  
وشتی نام داشته، می‌شود و البته دلیل  
اخراج وشتی از دربار و انتخاب استر  
به عنوان ملکه نیز از نکات مبهم  
تاریخی است.

۱. در شرحی بر همین کتاب در نشریه افق بینا، ارگان یهودیان ایران، شماره ۲۷ بر ناهمخوانی محتوایی بعضی مقالات و تکراری بودن آنها اشاره شده است.

مهم هستند و یا عدم توجه به نحوه نگارش بعضی اسامی و اصلاحات که با ذکر مصادیق در تک تک مقالات به آنها اشارت خواهد رفت و یا حذف بخشی از مطالب از متن با اجتهاد مترجم، همگی ضرباتی را به ترجمه وارد کرده است که امید است در چاپ دوم اثر مورد توجه ناشر محترم قرار گیرد.

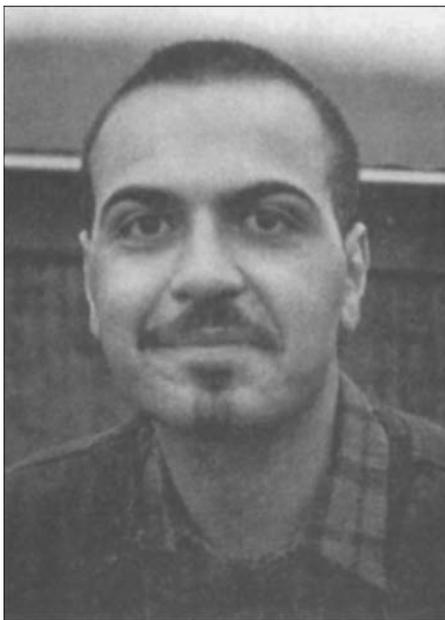
۵. اگر چه توضیح و تحشیه بر هر متن ترجمه، کاری صائب و حتی در بعضی موارد ضروری است ولی در این اثر به شکلی شایسته و متناسب و در خور، صورت نپذیرفته است. بدین معنی که مترجم بسیاری از اصطلاحات و عبارات ناآشنای متن را بدون توضیح رها کرده و ثانیاً در بعضی بخش‌ها به دلیل تکرار بعضی دیدگاه‌ها توضیحاتی به اسم مترجم، درج شده است که از وزانت ترجمه کاسته است. صرف نظر از موارد مذکور، همت ناشر در تهیه و انتشار این متن به زبان فارسی قابل تقدیر و تحسین است. بویژه در شرایطی که اوضاع برای انتشار کتاب از هر جهت برای ناشرین مشکل و طاقت‌فرساست.

\*\*\*

مطلع کتاب مملو از مقدمه است یکی از طرف مؤلف، یکی از طرف مترجم و دیگری از طرف ناشر و علاوه بر آن یک معرفی از مرکز تاریخ شفاهی یهودیان نیز در یک صفحه، بر حجم این مطلع خسته‌کننده افزوده است و جان‌فرساتر اینکه پیش‌گفتاری در قد و قواره یکی از مقالات کتاب بر این آغاز طولانی اضافه شده است و به دلیل اشتباه عمدی و یا سهوی مترجم و ناشر، خواننده باید نویسنده آن را در متن پیش‌گفتار حدس بزند، چرا که نام هومن سرشار به عنوان نویسنده پیش‌گفتار در متن فارسی نیامده است و جالب اینکه صفحه‌ای نیز در آغاز متن اصلی با عنوان معرفی بنیاد جامعه دانشوران وجود داشته است که مترجم آن را حذف کرده است.

\*\*\*

پس از فهرست کتاب، اولین متن متعلق به هومن سرشار است. آن هم با عنوان دیباچه و تشکر که مترجم آن را به عنوان مقدمه مؤلف ترجمه کرده است. در این دیباچه، هومن سرشار جریان شکل‌گیری پروژه فرزندان استر را از ابتدا با هدف احیای میراث تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران ذکر می‌کند و اینکه در تدوین این مجموعه از ۲۶ مقاله با جهت‌گیری‌های مشخص به همراه بیش از پانصد تصویر بهره گرفته است که البته با یک احصای گذرا در این مجموعه توانستیم ۴۵۸ عدد از آنها را بیابیم.



(هومن سرشار)

شاید یکی از ارزشمندترین اشارات سرشار در این دیباچه، ذکر از کتابنامه جامعی از مطالعات و تحقیقات و کتب مربوط به این حوزه به زبان‌های مختلف در انتهای این اثر است که خوشبختانه در متن فارسی نیز آمده و چه ارزشمندتر بود که این کتابنامه مهم که بسیاری از محققین و علاقه‌مندان را حداقل از اطلاع این آثار مستغنی می‌کرد ترجمه می‌شد. اگر چه به زبان‌های مختلف بود و اراده‌ای افزون می‌طلبید.

علاوه بر کتابنامه جامع انتهای کتاب فهرست بلندی از افراد فعال و حامی سرشار در این اثر، نشان‌دهنده اراده جمع بسیاری از شخصیت‌های علمی مطرح در این عرصه است. به عنوان مثال ذکر افرادی همچون آمنون نتصر، شیرین‌دخت دقیقیان<sup>۱</sup>، دیوید مناشری، ژاله پیرنظر، هوشنگ آبرامی و بسیاری دیگر، خواننده علاقه‌مند و مطلع را کاملاً مهیا می‌کند تا از این اثر،

۱. نشر ویدا کتابی از ایشان تحت عنوان «نردبانی به آسمان» را در ایران، پیرامون یهودیت، منتشر کرد.

شالوده تحقیقات و مطالعات پیرامون یهود ایران را توقع داشته باشد.

\*\*\*

به نظر می‌رسد که مترجم محترم در مقدمه کوتاه خود بیشتر به بیان مشکلات خود در مسیر ترجمه اشاره کرده است، تا بیان محتوا و منظور اثر. البته با زحمات بسیار زیادی که متحمل شده‌اند، این توقع را نیز می‌توان از ایشان داشت که بهتر بود زحمت تحقیق بیشتری را نیز بر خود هموار می‌کردند تا مجموعه بهتری عرضه می‌شد.

و اما مقدمه ناشر که آن را نیز می‌توان در پاورقی‌ها و فرازهای توضیحی کتاب مجدداً مشاهده کرد، بسیار مختصر است و شاید به این دلیل که صریح است. وی در این مقدمه ۳ آگاهی را برای خوانندگان اثر مفید و جدید می‌داند:

اول آنکه بر مظلوم‌نمایی یهودیان در طول تاریخ واقف خواهیم شد.

دوم اینکه به وجود یهودیانی با ظاهر مسلمان و اهداف خاص در تاریخ مواجه خواهیم شد. سوم اینکه از فعالیت عده زیادی از یهودیان فعال و برجسته در عرصه اقتصاد و سیاست و فرهنگ در ایران آشنا می‌شویم که تأثیرات سوئی بر جامعه ایرانی گذارده‌اند. در واقع آخرین سطر از این مقدمه مختصر گویای نیت و هدفی است که ناشر از چاپ این اثر دارد. وی می‌نویسد:

بیشتر آنها آدامس و عروسک ساخته‌اند، بیمه‌گذار بوده‌اند، آبجو و عرق کشیده‌اند و

حاصل آن را برای ستیز با فلسطینیان به اورشلیم فرستاده‌اند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

به دلیل انتشار اولین اثر از مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی بد نیست که معرفی کوتاهی از این مرکز را مطالعه کرد تا با اهداف، برنامه‌ها و بویژه مسئول آن خانم هما سرشار

رافائیل زاده) آشنا شد و حتی سعی کرد تا از فعالیت وی در کیهان قبل از انقلاب و یا اقدامات و نوشته‌های وی تا قبل از تأسیس مرکز مذکور در رسانه‌های امریکایی فارسی زبان مطلع گشت و حتی در «کوچه پس کوچه‌های قربت» او را نیز همراه با تأمل، تورقی کرد. هومن سرشار در پیش‌گفتار به معرفی و ذکر اهداف هر یک از مقالات موجود در اثر می‌پردازد و بهتر است که ادعاهای او در متن مقالات مورد بررسی قرار گیرد. اولین مقاله از این مجموعه هخامنشیان یا «دوره هخامنشیان» نام دارد. آن هم توسط نویسنده‌ای به نام مایر آی. گروبر.

### ◆ دوره هخامنشیان

نویسنده مقاله تحت عناوین محدود مقاله خود، به چند مقوله اساسی اشاراتی قابل تأمل به شرح ذیل داشته است.

۱. غیر یهودیان بدون هرگونه منعی می‌توانند با پذیرش عقاید یهودیت به این دین، گرایش یابند. این ادعای نویسنده که در یک مورد از کتاب اشعیا نیز تأییدی گرفته و در دوره هخامنشیان و حتی عصر پهلوی و بعد از آن نیز مصادیقی ذکر کرده است، کاملاً قابل تأمل و اساساً از سوی افراد آشنا به عقاید یهود، محل توجه است. چرا که یهودیت تا عصر حاضر عمدتاً از طریق تورات ترویج یافته و به همین دلیل جمعیتی اندک در جهان دارد و البته هیچ تبلیغی برای ترویج دین خود نداشته و ندارند. اگر چه بحثی تحت عنوان، «گر» یا «گرصدق»<sup>۱</sup> وجود دارد ولی آن هم تحت شرایطی که هر کس از آن گذر به آسانی نتوان کرد، از جمله در یکی از منابع مرجع یهودی می‌خوانیم: تغییر دین در مرتبه اول باید رد شود، چرا که بسیاری از کسانی که می‌خواهند تغییر دین دهند. به دنبال ازدواج با یهودیان هستند. آنها باید

## چندین سال قبل از تغییر دین، در انتظار باشند.<sup>۱</sup>

صرف نظر از امکان عملی این روش، ذکر این نکته ضروری است که در یهودیت انسان‌ها به دو دسته یهودی و غیر یهودی تقسیم می‌شوند. غیر یهودیان در این دین را «گوئیم»<sup>۲</sup> و یا «جنتیل»<sup>۳</sup> گویند که احکام خاصی با ابتناء بر آموزه‌های توراتی و تلمودی بر آنان مترتب است که البته ناخشنودی بسیاری را نیز علیه یهودیان برانگیخته است.<sup>۴</sup>

با این دیدگاه یهودیت فعلی قبل از اینکه یک دین باشد، یک قوم است که دارای عقاید، آداب و سنی مخصوص به خود است.

بر همین اساس، ادعای نویسنده مبنی بر جهانی شدن دین یهود با پیام آزادی‌بخش کوروش (صفحه ۲۴ ترجمه فارسی) گزافه‌ای بیش نیست چنان که تحقق همین ادعا در دوران پس از انقلاب اسلامی (صفحه ۲۷ ترجمه فارسی) نیز، بسیار مضحک می‌نماید.

۲. بسیاری از یهودیان امکان بازگشت به سرزمین موعود را [پس از رهایی از سیطره حکومت بابل] نیافتند.

این ادعا وقتی قابل قبول است که کوروش علی‌رغم تصویر بسیار مطلوبش در عهد عتیق، فردی مستبد تصور شود که مانع از بازگشت یهودیان شود در حالی که این گونه نبوده است. داستان این قضایا از حمله بخت النصر به اورشلیم در سال ۵۹۷ و یا بنا بر اقوالی ۵۹۸ قبل از میلاد باز می‌گردد که در پی آن نزدیک به ۱۰۰۰۰ یهودی به اصطلاح اسیر شده و به بابل منتقل می‌شوند و این در حالی است که یهودیان در بابل که ارمیا آن را ۷۰ سال اسارت می‌داند از بهترین شرایط زندگی برخوردار بوده و البته ۵۹ سال طول کشیده و نشانی از وضعیت

---

۱. Alan unterman, "Dictionary Of Jewish Lore & Legend", T & H, London, 1997, p. 161

۲. Goyim

۳. Jentile

۴. برای اطلاع بیشتر رک: «واقعیت یهودستیزی» از همین قلم. پژوهش صهیونیت «کتاب دوم» نشر مرکز مطالعات

فلسطین، ۱۳۸۱.

اسرا به آنان مترتب نبوده است. چنان که پس از تسخیر بابل توسط کوروش، در ۵۳۹ قبل از میلاد، بیش از ۴۰۰۰۰ نفر از یهودیان به فلسطین باز می‌گردند، این در حالی است که بسیاری بیشتر از این تعداد رو به سوی ایران کرده از رفتن به سرزمین موعودشان!!! چشم می‌پوشند و تازه آن عده‌ای که رفته‌اند نیز به امر کوروش جهت بازسازی معبد، وقع جدی نگذاشته، ۲۴ سال در ساخت معبد تنها به دلیل منافع خود تأخیر می‌اندازند. (صفحه ۲۰ ترجمه فارسی)

عده‌ای از محققین عدم تقید یهودیان به سرزمین خود و اولویت و اهمیت منافع مادی نسبت به عقاید مذهبی را مهم‌ترین دلیل این رفتار یهود در تاریخ می‌دانند و همین فزون‌خواهی مادی، پای آنها را به ایران باز کرد و بخشی از تاریخ توراتی آنها در سه کتاب عزرا، استر، نحمیا، دانیال را باعث شد و در منظر اهل تحقیق موجبات گالوت خودخاسته و نه مهاجرت اجباری یا دیاسپورای یهودیان را فراهم کرد. نمونه‌ای از این منفعت‌طلبی را می‌توان در توصیه‌های نحمیا به توانگران جهت ترک رباخواری به وضوح شاهد بود. (صفحه ۲۳ ترجمه فارسی)

۳. ادعای نویسنده مبنی بر داشتن حق طلاق از سوی زنان در دوره هخامنشی بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

اگر این حق در احکام و مقررات یهودیت آن دوره بوده است پس به چه دلیل در این زمان خبری از این حق وجود ندارد و اگر این حق متعلق به زنان غیر یهودی آن دوره بوده به چه دلیل در این اثر به آن اشاره شده و اساساً دلیل ذکر این مطلب و معنا در این مجموعه چیست؟ صرف نظر از تمام احتمالات فوق به یک نکته باید تصریح نمود که نمی‌توان از نقش یهود و صهیونیسم بویژه در پیدایش و تقویت مکاتب فکری و سیاسی عصر جدید بویژه فمینیسم به سادگی گذر کرد و اگر یهودیان در آن دوره بر آتش فمینیسم هخامنشی دمیده‌اند بی‌دلیل نبوده، چرا که در این زمان نیز رفتاری مشابه از آنان را شاهد بوده‌ایم که البته تحقیقات مفصل علمی مبین آن است.

۴. محقق نام ناآشنای مقاله دوره هخامنشیان از میان انبوه مشهورات و وقایع مهم آن دوره و بزرگی اقدامات یهودیان به اوضاع دوران فردی به نام «باگوائی» می‌پردازد که با تمام تلاشی

که صورت گرفت نتوانستیم هدف از ذکر این مطلب را دریابیم ضمن آنکه از برجستگی آن نیز بسیار کم به دست آوردیم که اصلاً قابل اعتنا نیست.

### ◆ چند نکته راجع به ترجمه

در مقاله دوره هخامنشیان تمعدا یا سهوا اشتباهات و تغییرات فاحشی از همان ابتدا و عنوان مقاله رخ داده است که گذر از آن به سادگی میسر نیست و فهرست وار به آنها اشاره می‌شود.

۱. مترجم محترم از ذکر مرکز و آژانس بین المللی جین - فرانکوئیس گانتیر<sup>۱</sup> به دلیل نامعلوم در ذیل عکس‌های مربوط به این مقاله خودداری کرده است و حال آنکه یکی از ویژگی‌های این اثر به عکس‌ها و تصاویر آن است. ضمن آنکه محل تهیه آن شاید مهم‌تر هم باشد.

۲. در توضیح نقشه موجود در صفحه ۲۱ بدون گذاشتن هر علامتی، مواردی را علاوه بر توضیح متن اصلی، اضافه کرده است، ضمن آنکه در فهرست راهنمای نقشه، کلمه Relocation را مهاجرت معنی کرده یعنی آن را به جای Immigration به کار برده است و حال آنکه طراح نقشه ضمن اشراف به معنای Immigration به معنای مهاجرت، جهت اسکان، از واژه Relocation به معنای متفاوت دیگری استفاده کرده است.

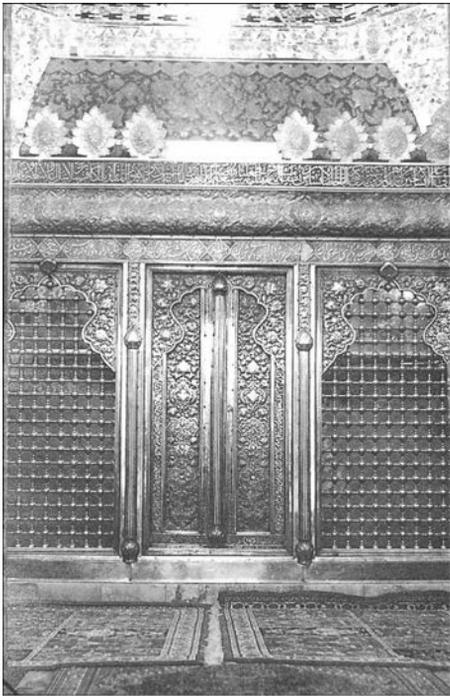
اضافه بر آن در راهنمای متن اصلی، مسیر تقریبی جا به جایی یهودیان ذکر شده ولی مترجم محترم این مسیر را فرض دانسته، ذکری از تقریبی بودن آن به عمل نیاورده است.

۳. بعید است که خوانندگان این آثار آنقدر مسلط به زبان انگلیسی باشند که دیگر نیاز نباشد «لیوان آبخوری» را به جای کلمه ریتون در صفحه ۲۷، ترجمه کرد.

۴. همان گونه که ابتدای این مقال ذکر شد چه خوب بوده که توضیحات تکمیلی و یا محتوایی توسط مترجم جهت تقویت متن افزون می‌گشت و حتی الامکان از توضیحات محتوایی ناشر که

به اسم مترجم در جایی آمده و در جایی نیامده (صفحه ۱۸، پاورقی ۳) متمایز می‌گشت.  
 ۵. ابتدای نقل تورات از کتاب اشعیا در صفحه ۲۵ حداقل به ۳ سطر قبل از آن برمی‌گردد که به اشتباه، جزء متن اصلی است و نه نقل قول که از کتاب اشعیا آمده است.

به طور کلی مقاله اول از این مجموعه به هیچ عنوان از جامعیت لازم برخوردار نبوده ضمن آنکه اساسا معلوم نیست که هدف‌گذاری اصلی مقاله به چه سمتی است. علاوه بر آن هیچ‌یک از تصاویر دلالت بر وجود آثار و نشانه‌ای از یهود در دوره هخامنشی نمی‌کند و اگر این ادعا مطرح شود که مقاله اول در تصویر و محتوا حرف خاصی برای گفتن ندارد، حتما باید بر آن صحنه گذاریم.



(ضریح مطهر حضرت دانیال نبی علیه‌السلام)

#### ◆ دانیال نبی (علیه‌السلام)

«حضرت دانیال نبی علیه‌السلام از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل است که نسب او به یهودا پسر حضرت یعقوب می‌رسد. در تورات بخشی به نام کتاب دانیال آمده است و در عصر پادشاهان هخامنشی، کوروش و داریوش می‌زیسته است.»<sup>۱</sup> و بعید است با این حساب، معاصر استر و مردخای باشد و بتواند در آن جریان نیز اقدامی کند. همان گونه که در کتاب دانیال در عهد عتیق هم آمده، در عنقوان

۱. علیرضا ابوالمشهدی، «عنایات و کرامات حضرت دانیال نبی علیه‌السلام»، نشر منتظران ظهور، خوزستان: ۱۳۷۸،

جوانی از سوی بخت النصر به بابل منتقل می‌شود و این در حالی است که به روایتی از حضرت علی علیه‌السلام «دانیال پدر و مادر نداشت و یتیم بود و پیرزنی از بنی اسرائیل او را بزرگ کرد.»<sup>۱</sup> «از زمان ولادت او بیش از ۲۵۰۰ سال می‌گذرد. در سن ۱۲ سالگی به همراه گروهی از یهودیان اورشلیم، توسط بخت النصر اسیر و به بابل برده شد و پس از فتح بابل توسط کوروش در سال ۵۳۹ قبل از میلاد به همراه عده‌ای از بنی اسرائیل آزاد شد و به سبب حکمت و دانش تعبیر خواب مقرب دربار کوروش و داریوش گردید و در سن ۸۵ سالگی (۵۱۳ قبل از میلاد) در شوش به رحمت ایزدی پیوست.»<sup>۲</sup> نام وی به عبری معنای «خدا حاکم من است» می‌دهد. کلدانیان او را بلطنصر می‌نامیدند<sup>۳</sup> و در عهد عتیق نام او در بابل از سوی بخت النصر نیز همین بود.

نقل است که همراه وی ۳ نفر از یهودیان از سوی حکمران بابل مورد توجه و پرورش قرار می‌گیرند نام آن سه حننیا، میثائل و عزریا<sup>۴</sup> بوده است و نویسندگان مقاله دانیال نبی عليه السلام در فرزندان استر معتقدند که این سه نفر در قزوین و در مسجد انبیا دفن شده‌اند (ص ۳، ترجمه فارسی) و حال آنکه نام آن سه در دیگر منابع و آنچه در قزوین رایج است، سلام، سلوم و سهولی<sup>۵</sup> است که در کنار یکی از فرزندان حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، به نام صالح بن مجتبی مدفون هستند.<sup>۶</sup>

از نکات جالب، تاریخ و نحوه ساخت مقبره حضرت دانیال عليه السلام در شوش است. از جمله اینکه در سال ۱۶ هجری قمری، بعد از فتح شوش توسط سپاه اسلام به فرماندهی ابوموسی

۱. عباس صالح مدرسه‌ای، «پیامبران سرزمین ما»، نشر پیام آزادی، تهران: ۱۳۷۸، ص ۲۲.

۲. عنایات و کرامات حضرت دانیال نبی علیه‌السلام، همان، ص ۱۵.

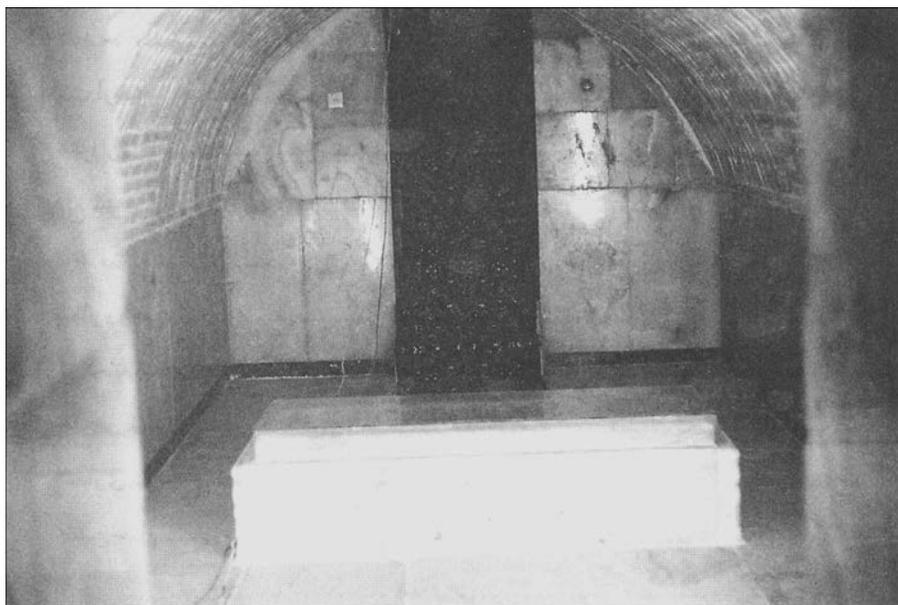
۳. پیامبران سرزمین ما، همان، ص ۲۴.

۴. عهد عتیق، کتاب دانیال، ۱:۶.

۵. پیامبران سرزمین ما، همان، ص ۳۳.

۶. همان، ص ۳۴.

اشعری، در شهر اتاکی را دیدند که مهر و موم حکومتی بر آن نهاده بودند.<sup>۱</sup> جریان را از مردم پرسیدند و شنیدند که بدن مطهر آن پیامبر الهی در این اتاکی قرار دارد، ابوموسی به هنگام گشودن در اتاکی، تابوتی از شیشه دید که در آن جسد مبارک پیرمردی وجود داشت و مردم به هنگام احتیاج به باران، جسد را از اتاق بیرون آورده و به این ترتیب، حاجت خود را از خدا می‌خواستند.<sup>۲</sup>



( سرداب مقدس حضرت دانیال نبی علیه‌السلام )

«مسأله را به گوش خلیفه رساندند خلیفه برای چاره کار از علی علیه‌السلام کمک خواست، گفته‌اند: حضرت علی علیه‌السلام دستور داد پیکر مقدس دانیال نبی عليه السلام را بر طبق دستورهای اسلامی رو به کعبه دفن نمایند. سربازان اسلام چنین کردند و سپس مطابق دستور حضرت

۱. عنایات و کرامات حضرت دانیال نبی علیه‌السلام، همان، ص ۱۵ و ۱۶.

۲. پیامبران سرزمین ما، همان، ص ۲۵.

۳. عنایات و کرامات حضرت دانیال نبی علیه‌السلام، همان، ص ۲۶.

علی علیه‌السلام مسیر رودخانه را تغییر دادند تا آب بر روی قبر جاری شود، چون بیم آن می‌رفت یهودیان آن زمان با اطلاع از این موضوع پیکر حضرتش را بدزدند.<sup>۱</sup> در قرن‌های بعد بر روی آن پلی ساختند و بالای پل، آرامگاه آن حضرت را بنا کردند با آنکه هنوز آب از روی قبر می‌گذشت.<sup>۲</sup>

این بنای قدیمی را سیل خراب کرد، بنای کنونی با گنبد مضرس مخروطی در سال ۱۲۸۷ هـ.ق به وسیله حاج شیخ جعفر شوشتری احداث شد. وقتی در سال ۱۳۵۲ برای اجرای طرح شهرسازی شهرستان شوش دانیال، مسیر رودخانه را عوض کردند، قبر آن حضرت نمایان شد و مسلمانان علاقه‌مند به بازسازی صحن و حرم مطهر پرداختند. اکنون این مرقد را اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان شوش دانیال اداره می‌کند.<sup>۳</sup>

هم اکنون مقبره دانیال نبی علیه‌السلام در شوش مرجع رفع نیاز بسیاری از مؤمنین بویژه مسلمانان از سراسر کشور است، آن چنان که کرامات و عنایات خاصی از ایشان نیز در منابع و افواه موجود است.<sup>۴</sup> همچنین در اخبار آمده است:

حضرت علی علیه‌السلام دستور می‌دهند که وی طبق موازین اسلام غسل و کفن شود و در حدیثی دیگر از ایشان آمده است که من زار اخی دانیال کمن زارنی (هر کس برادرم دانیال را زیارت کند، مرا زیارت کرده است).<sup>۵</sup>

با این مقدمه بسیار مختصر و موجز از جایگاه دانیال نبی علیه‌السلام در نزد مسلمانان و متون

---

۱. پیامبران سرزمین ما، همان، ص ۲۵.

۲. تصویر صفحه ۱۸ از متن اصلی فرزندان استر مؤید این ادعا است که متأسفانه در نسخه فارسی، این تصویر نیامده است.

۳. همان، ص ۲۷.

۴. کتابی تحت همین عنوان نزدیک به ۵۰ مورد از کرامات ایشان را ذکر کرده است.

۵. عنایات و کرامات حضرت دانیال نبی علیه‌السلام، همان، ص ۱۶.

اسلامی به سراغ مقاله دانیال نبی علیه السلام در فرزندان استر می‌رویم.

مطلع این مقاله دو صفحه‌ای که توسط آمنون نتصر<sup>۱</sup> و پرویز ورجاوند به رشته تحریر در آمده است، بحث پیرامون کتاب دانیال در عهد عتیق است و ذکر این اعتراف که این کتاب بیش از یک نویسنده دارد (ص ۲۹ ترجمه فارسی) و بنا بر مطلب موجود در عهد عتیق شش فصل اول کتاب به حوادث زندگی دانیال و خواب‌هایی که او تعبیر می‌کند، ربط دارد. نیمه دوم کتاب، از فصل هفتم تا فصل دوازدهم، به خواب‌ها و رویاهای دانیال اختصاص دارد.<sup>۲</sup> و ظاهراً توسط خود ایشان به رشته تحریر در آمده است!!!

اگر نخواهیم به مطلب قابل تأمل در نوشته این دو نویسنده مبنی بر انسانی بودن نوشته یک بخش از کتاب آسمانی تورات آن هم توسط چند نفر، اشاره‌ای کنیم، حداقل از این نکته به سادگی نمی‌توانیم بگذریم که چگونه آنچه در عهد عتیق در مورد یک پیامبر الهی آمده است. عمدتاً خواب‌های ایشان و تعبیرهای ایشان از خواب دیگران است. اضافه برآنکه ایشان به واسطه همین خواب‌ها و تعبیرها در دربار شاهان زمان ارج و قربی رفیع می‌یابد.

مطلب و یا محور دوم از این مقاله دو صفحه‌ای اختصاص به مقبره ایشان دارد. گویی یهودیان بیش از این چیز دیگری برای گفتن در مورد این پیامبر الهی ندارند<sup>۳</sup> و حتی همین مقبره را هم با وجود قبرهای متعدد دیگر در اسرائیل و عراق به گونه‌ای زیر سؤال می‌برند (ص ۳۰ ترجمه فارسی) و تأسفبارتر اینکه این موجز ناچیز پیرامون مقبره نیز با تدبیری ناصواب از سوی مترجم مخدوش می‌شود. چرا که ایشان برای اینکه نقل قول مربوط به دانیال نبی علیه السلام در سفرنامه بنیامین تودلایی را ترجمه نکند، از کتابی دیگر، متن مربوط و به زعم خود مشابه را در ترجمه فارسی فرزندان استر جای می‌دهد و حال آنکه در متن اصلی فرزندان استر به هیچ عنوان ذکر نشده بود که منطقه یهودی‌نشین شوش در آن زمان ۷۰۰۰ خانواده

---

۱. از اشتباهات بسیار ... مترجم آن است که با وجود فراوانی معادل فارسی نتصر، آن را نتزر نگاشته است.

۲. عهد عتیق، کتاب دانیال، مقدمه فارسی.

۳. جالب است که نامی از دانیال نبی علیه السلام در کرونولوژی ابتدای متن نیز نیامده است.

یهودی و چهارده کنیسه دارد.

از سوی دیگر معلوم نیست که به چه دلیل در مورد بنا و معماری این مقبره در این مقال سخن گفته شده چرا که نمی‌توان آن را جزء بنا و معماری یهودیان به حساب آورد. اگر چه شاید معماری یهودی بویژه در آن دوره نیز، وجهه خاصی داشته باشد. بگذریم از اینکه عده‌ای نیز به اشتباه این بنا را جزء معماری یهودی می‌دانند و به عنوان مثال در طراحی بنای مسجد ابراهیم علیه‌السلام در نمایشگاه بین‌المللی تهران، گنبد مقبره دانیال نبی علیه‌السلام را به عنوان نماد معماری یهودی و تلفیق آن با معماری اسلامی و مسیحی وام گرفته و مسجدی با آن شکل بنا می‌کنند.



( مقبره استر و مردخای، ستاره شش پر بنای جانی )

#### ◆ آرامگاه استر و مردخای

آن‌گونه که آرامگاه استر و مردخای در همدان مورد توجه و اهمیت بوده، آرامگاه دانیال نبی علیه‌السلام در شوش مورد توجه و رجوع یهودیان نیست و حال آنکه استر و مردخای به

هیچ عنوان افرادی مذهبی نبوده‌اند ولی گنبد و مقبره دارند و زیارتگاه هستند در حالی که دانیال نبی علیه السلام پیامبر است و یک مرد الهی.

و شاید به همین دلیل است که از موضوع استر و مردخای برای مصارف قومی بویژه در صهیونیسم استفاده می‌شود. تأکید بر بازسازی آن را در سال ۱۹۷۱ هم‌زمان با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که گوشه‌ای از آن در ۱۱ تصویر موجود با علائم صهیونیستی هویدا است، می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد. استر و مردخای نمونه‌ای از تلفیق قوم و مذهب در عصر حاضر برای تحقق صهیونیسم است و البته به هیچ عنوان نمی‌توان رنگ و صبغه مذهبی به آن بخشید. به عنوان مثال عده زیادی از محققین بر اینکه در کتاب استر در تورات هیچ‌گاه نام خداوند نیامده، تأکید دارند.

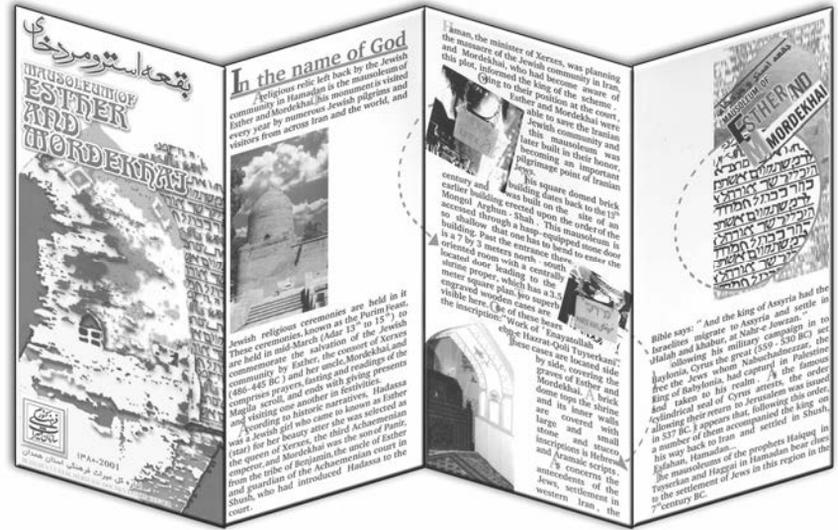
مقبره استر و مردخای مهم‌ترین مقبره مورد توجه یهودیان در داخل و خارج ایران است و متأسفانه به همین اندازه مردم ایران نسبت به این دو آشنایی کافی و وافی نداشته و حتی ممکن



است از سر این ناآشنایی قبر آن دو را نیز در همدان زیارت کرده، از باب تبرک نمازی هم در آن بخوانند و تأسف بیشتر اینکه بروشور موجود برای معرفی این مقبره که از سوی سازمان میراث فرهنگی وقت استان همدان تهیه شده نیز اطلاعات دقیق و روشنگری ندارد.

بروشور مورد نظر به دو زبان فارسی و انگلیسی در قطع نسبتاً A۳ با مجموع ۸ تصویر از مقبره و داخل آن با یک نقشه از موقعیت جغرافیایی مقبره در شهر همدان در چهار لت طراحی و منتشر شده است.

در متن مورد نظر در بروشور به هیچ عنوان ذکر نشده است که در واقعه پوریم ۷۰۰۰ ایرانی قتل عام شده‌اند. چرا که تا حدودی از نحوه نگارش متن برمی‌آید که فردی یهودی آن را تهیه کرده و یا حداقل با مشورت یهودیان بوده است.



همچنین در بروشور آمده است که این بنای چهارگوش آجری با گنبدی بر فراز آن، یادگاری است از قرن هفتم هجری قمری که به دستور ارغون شاه مغول بر پایه‌های قدیمی‌تر بنا نهاده شد...

دو صندوق چوبی منبت کاری شده با نقوش بسیار بدیع و زیبا در این قسمت دیده می‌شود که بر روی یکی نوشته‌ای بدین مضمون حکاکی شده است، «عمل عنایت الله ابن حضرت قلی تويسرکاني» مقاله حاضر در فرزندان استر بیشتر بر ویژگی‌های معماری و نحوه نوسازی بنا، تأکید دارد و تنها بحثی گذرا از امکان واقعی نبودن ادعای وجود قبر آن دو در این محل شده است و

نمی‌توان از نقش یهود و صهیونیسم در پیدایش و تقویت مکاتب فکری و سیاسی عصر جدید بویژه فمینیسم به سادگی گذر کرد و اگر یهودیان در آن دوره بر آتش فمینیسم هخامنشی دمیده‌اند بی‌دلیل نبود چرا که در این زمان نیز رفتاری مشابه از آنان را شاهد بوده‌ایم.

در پاسخ به این سؤال احتمالی که استر و مردخای چگونه از شوش به همدان آمده‌اند؟ در حالی که پایتخت شوش بوده است؟ می‌گویید این احتمال وجود دارد که آنها پس از مرگ خشایارشا و از ترس دشمنان خود به همدان گریخته‌اند و این پاسخ، حاکی از وجود مخالفین این دو حتی پس از آن قتل عام وسیع در پایتخت هخامنشی است. در واقع به نحوی ضرورت بازنگری جدی در دلایل پیدایش واقعه بزرگ پوریم را آشکارتر می‌سازد.

#### ◆ عکس‌های مقاله

متأسفانه تصاویر موجود در مقاله در قطع خود در متن اصلی استفاده نشده، ضمن آنکه توضیح مربوط به آنها نیز با اشکال ترجمه مواجه است، از جمله در عکس بالای صفحه ۳۴ «اوگیو» به عنوان یک سبک یا شکل آمده و حال آنکه طاق معنی می‌دهد و یا در صفحه ۳۵ معادلی برای عبارت «زیاد مورد توجه نیست» در نسخه اصلی نیافتیم و یا توضیح مفصل

تصویر صفحه ۳۶، ترجمه مطلوبی ندارد و یا در صفحه ۳۷، صندوق یا همان مقبره‌های چوبی موجود در مکان مورد نظر، به اشتباه خزانه معنی شده است، همچنین معنای عبارت تصویر شماره ۱۸ از صفحه ۳۸ «طرح کاشی‌کاری سنتی ایرانی در طراحی نرده‌های مقبره» درست است که البته بهتر است با این توضیح تصحیح شود که کاشی‌کاری سنتی ایرانی این‌قدر به دنبال این نیست که حتما در بطن طرح‌های خود ستاره شش‌پر داود را نمایان سازد.

### ◆ توضیحات مترجم

همچون قبل و احتمالا مطالب آتی کتاب، توضیحاتی به اسم مترجم توسط ناشر، به صورت پاورقی به متن ترجمه اضافه شده است. از جمله:

۱. پاورقی شماره ۲ در صفحه ۳۳ مدعی وقوع حادثه پوریم در ایام پادشاهی داریوش است و حال آنکه بسیاری از منابع آن را مربوط به دوره خشایارشا می‌دانند ولی به هر حال ذکر ادله و اسناد مربوطه جهت اثبات این مدعا برای حافظه تاریخی بسیاری از مورخین و علاقه‌مندان مفید است.

۲. در دو مورد از پاورقی‌های صفحه ۳۳، برای معرفی و یا زکری از افراد مقابل و یا ایرانیان عمدتا بی‌گناه، لفظ دشمنان را به کار برده که عبارت مقرون به واقعی نیست.

۳. پاورقی دوم از ستون دوم از صفحه ۳۳، آدرس منبعی است که در متن اصلی وجود ندارد، ضمن آنکه آدرس صحیحی نیز از منبع ارائه نکرده است.

بهتر بود که مترجم یا ناشر محترم با ذکر این عبارت که برای اطلاع بیشتر ر.ک: سفرنامه بنیامین تودلایی و... را در پاورقی ذکر می‌کردند. چرا که بدون این توضیح، خواننده اثر، فرض را بر این می‌گذارد که منبع و یا سند ذکر شده در پاورقی متن اصلی موجود است و حال آنکه این گونه نیست.

الیاس یاسی گبای<sup>۱</sup> طراح و مهندس طرح نوسازی مقبره استر در پایان مقاله خود از عدم اجرای طرح ساخت موزه تاریخ یهودیان ایران در محل مقبره، ابراز تأسف می‌کند و دلیل آن را هزینه گزاف و وقت کم ذکر می‌کند، در حالی که باید بررسی کرد دلایل واقعی از عدم اجرای این طرح چه بوده است؟ چرا که بر اساس ادعای وی دست‌ساخته‌های بسیاری در هنگام حفاری‌های نوسازی کشف می‌شوند که ارزش تاریخی قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. (صفحه ۳۹ ترجمه فارسی)

ذکر از اهمیت این ادعا به این دلیل است که یهودیان از سوابق تاریخی خود در ایران، جز ابنیه چیزی برجای نگذاشته‌اند و تقریباً تمام یافته‌های باستان‌شناسی را از ایران خارج کرده‌اند و این با ادعای بعضی منابع مبنی بر فعالیت شدید یهودیان در عرصه قاچاق اشیای باستانی صدق می‌کند<sup>۲</sup> در حالی که همه این یافته‌ها متعلق به تاریخ ایران بوده و می‌بایست در موزه‌های ایرانی نگهداری شود.

مقبره استر و یا آنچه بروشور سازمان میراث فرهنگی بقعه استر و مردخای در همدان می‌نامد، بهانه‌ای بسیار مغتنم برای توجه به یک واقعه مهم تاریخی است که متأسفانه با تمام آثار زیان‌بارش برای ایرانیان، به عنوان مهم‌ترین و یا اولین واقعه یهودستیزی در تاریخ ثبت شده است و حال آنکه در این واقعه یک قطره خون از بینی یک یهودی جاری نشد و آنها به کمک دربار خشایارشا، قتل عامی وسیع از ایرانیان آن دوره کردند که بنا بر نظر برخی محققین حتی تمدن ایرانی را نیز برای مدت زمانی مشخص، به قهقرا برد.

آیا با این تفصیل همچنان باید بر نمایش دروغین مظلوم‌نمایی یهود، بویژه برای مشروعیت دادن بر وجود صهیونیسم گریست و آنان را محق به داشتن دولتی جعلی دانست؟

---

۱. وی مقاله مفصلی با عنوان «بناهای تاریخی یهودیان ایران و طرح نوسازی مقبره استر» در جلد اول از یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، دارد.

۲. برای اطلاع بیشتر رک: «دوران بی‌خبری یا غارت آثار فرهنگی ایرانیان»... نوشته رشید کیخسروی، ناشر مؤلف،

باید توجه داشت، واقعه پوریم با کارگردانی استر و مردخای در عصر حاضر با تهیه کنندگی هالیوود و فرزندان جدید استر، با هدف مظلوم‌نمایی یهود، در حال بازسازی است.